فهرست مطالب

پیشگفتار **نه**
راهنمای مطالعه **پانزده**
نکاتی در شیوه‌های مطلوب تدریس **هجده**
فصل اول. رشد اقتصادی **۱**
۱–۱ مقدمه ۱
۱–۲ تعریف رشد اقتصادی ۲
۱–۳ فرآیند رشد اقتصادی و عوامل مؤثر بر آن ۳
۱–۴ فواید و هزینه‌های رشد اقتصادی ۸
۱–۵ رشد اقتصادی و دولت ۹
۱–۶ رشد مدرن اقتصادی کوزنتس ۱۳
خلاصه فصل اول **۱۶**
خودآزمایی فصل اول **۱۸**

فصل دوم. توسعه اقتصادی **۲۱**
۲–۱ مقدمه ۲۲
۲–۲ فرآیند تاریخی توسعه **در** کشورهای توسعه‌یافته ۲۳
۲–۳ تعریف و مفهوم توسعه اقتصادی ۲۴
۲–۴ تقسیم‌بندی جوامع براساس سطح توسعه آن‌ها ۲۷
۲–۵ شاخص‌های توسعه اقتصادی ۲۸
۲–۶ موانع توسعه در کشورهای کمتر توسعه‌یافته ۳۴
۲–۷ ویژگی‌های مهم توسعه اقتصادی ۴۱
۲–۸ سیاست‌های توسعه اقتصادی ۴۴
۲–۹ توسعه پایدار ۴۵

خلاصه فصل دوم ۴۸
خودآزمایی فصل دوم ۵۱

فصل سوم. نظریه‌های توسعه اقتصادی ۵۳
۳-۱ مقدمه ۵۴
۳-۲ نظریه آدام اسمیت ۵۵
۳-۳ تئوری ریکاردو ۵۹
۳-۴ تئوری مالتوس ۶۹
۳-۵ تئوری مارکس ۸۳
۳-۶ تئوری شومپیتر ۹۰
۳-۷ تئوری لوئیس ۹۴
۳-۸ تئوری روستو ۹۸
۳-۹ تئوری میردال ۱۰۴
خلاصه فصل سوم ۱۰۸
خودآزمایی فصل سوم ۱۱۵

فصل چهارم. استراتژی‌های توسعه اقتصادی ۱۱۹
۴-۱- مقدمه ۱۲۱
۴-۲ رشد متوازن و نامتوازن ۱۲۲
۴-۲-۱- نظریه رشد متوازن ۱۲۲
۴-۲-۲- نظریه رشد نامتوازن ۱۳۰
۴-۲-۳ مقایسه دو نظریه رشد متوازن و نامتوازن ۱۳۵
۴-۳ استراتژی‌های عملی ۱۳۶
۴-۳-۱ استراتژی پولی ۱۳۶
۴-۳-۲ استراتژی اقتصاد باز ۱۳۷
۴-۳-۳ استراتژی صنعتی شدن ۱۳۸
۴-۳-۴ استراتژی انقلاب سبز ۱۴۱
۴-۳-۵ استراتژی سوسیالیستی توسعه ۱۴۲
۴-۳-۶ استراتژی متنوع سازی تولیدات صنعتی ۱۴۲
۴-۳-۷ استراتژی تعدیل ساختاری ۱۴۲
۴-۳-۸ استراتژی تجاری ۱۴۳
۴-۳-۹ استراتژی توسعه فن‌آوری اطلاعات و ارتباطات ۱۴۴
۴-۳-۱۰ استراتژی مبتنی بر سرمایه‌گذاری خارجی ۱۴۵
خلاصه فصل چهارم ۱۵۰
خودآزمایی فصل چهارم ۱۵۴

فصل پنجم. الگوهای رشد اقتصادی ۱۵۹
۵-۱- مقدمه ۱۶۰
۵-۲ مفاهیم کاربردی مدل‌های رشد ۱۶۱
۵-۳ مدل رشد هارود- دومار ۱۶۲
۵-۴ مدل‌های رشد نئوکلاسیک ۱۶۷

۵-۴-۱ مدل رشد سولو بدون پیشرفت تکنولوژی ۱۶۷
۵-۴-۲ مقایسه دو مدل سولو و هارود- دومارد ۱۷۰
۵-۴-۳ مدل رشد سولو با پیشرفت تکنولوژی ۱۷۲
خلاصه فصل پنجم **۱۷۴**
خودآزمایی فصل پنجم **۱۷۶**

فصل ششم. آموزش و پرورش، دانش و توسعه اقتصادی **۱۷۹**
۶-۱ مقدمه ۱۸۰
۶-۲ نقش آموزش و پرورش در رشد و توسعه اقتصادی ۱۸۴
۶-۳ انواع آموزش و پرورش ۱۸۶
۶-۴ وضعیت آموزش و پرورش در کشورهای درحال‌توسعه ۱۹۳
۶-۵ اقتصاد آموزش‌محور ۱۹۸
۶-۶ جایگاه دانش در نظریه های رشد و توسعه اقتصادی ۲۰۰
۶-۷ اقتصاد دانش‌محور ۲۰۲
خلاصه فصل ششم **۲۰۷**
خودآزمایی فصل ششم **۲۰۹**

فصل هفتم. تکنولوژی و توسعه اقتصادی **۲۱۱**
۷-۱ مقدمه ۲۱۲
۷-۲ علم، دانش و تکنولوژی ۲۱۳
۷-۳ فرآیند توسعه (چرخه عمر) تکنولوژی ۲۱۷
۷-۴ اجزاء تکنولوژی ۲۱۸
۷- ۵ مفهوم تکنولوژی در اقتصاد ۲۱۹
۷-۶ آثار تحولات تکنولوژی ۲۲۲
۷-۷ تکنولوژی و توسعه اقتصادی ۲۲۴
۷-۸ انتقال تکنولوژی و روش‌های آن ۲۲۶
خلاصه فصل هفتم **۲۳۲**
خودآزمایی فصل هفتم **۲۳۴**

فصل هشتم: توزیع درآمد و توسعه اقتصادی **۲۳۷**
۸-۱ مقدمه ۲۳۸
۸-۲ رابطه رشد و توسعه اقتصادی با توزیع درآمد ۲۴۰
۸- ۲-۱ نظریه کوزنتس ۲۴۲
۸- ۲-۲ نظریه کالدور ۲۴۴
۸-۲-۳ رویکرد جدید ۲۴۴
۸-۳ عوامل مؤثر بر نابرابری در توزیع درآمدها ۲۴۶
۸-۴ نقش دولت در توزیع درآمد ۲۴۷
۸-۵ نظریه توزیع در مکتب اقتصادی اسلام ۲۴۸
۸-۶ توزیع درآمد از دیدگاه تئوری ۲۵۰
۸-۶-۱ توزیع مقداری درآمد یا توزیع شخصی ۲۵۰
۸-۶-۲ توزیع درآمد مبتنی‌بر نظریه بهروری نهایی ۲۵۱

۸–۷ شاخص‌های اندازه‌گیری نابرابری توزیع درآمد ۲۵۱
۸–۷–۱ منحنی لورنز ۲۵۱
۸–۷–۲ ضریب جینی ۲۵۳
۸–۷–۳ مقایسه گروه‌های درآمدی ۲۵۵
خلاصه فصل هشتم **۲۵۵**
خودآزمایی فصل هشتم **۲۵۷**

فصل نهم. برنامه‌ریزی اقتصادی **۲۵۹**
۹–۱ مقدمه ۲۶۰
۹–۲–تعریف برنامه‌ریزی اقتصادی ۲۶۲
۹–۳ تاریخچه برنامه‌ریزی اقتصادی ۲۶۶
۹–۴ ویژگی‌های برنامه‌ریزی اقتصادی ۲۷۱
۹–۵ شرایط لازم برای کسب موفقیت برنامه‌ریزی اقتصادی ۲۷۲
۹–۶ انواع برنامه‌ریزی اقتصادی ۲۷۸
۹–۷ برنامه‌ریزی توسعه ۲۸۹
۹–۷–۱ سابقه برنامه‌ریزی توسعه ۲۹۰
۹–۷–۲– فرآیند برنامه‌ریزی توسعه ۲۹۳
خلاصه فصل نهم **۲۹۷**
خودآزمایی فصل نهم **۲۹۹**

فصل دهم. تجربه کشورهای جنوب شرق آسیا در توسعه اقتصادی **۳۰۳**
۱۰–۱ مقدمه ۳۰۴
۱۰–۲ توسعه اقتصادی چین ۳۰۶
۱۰–۳ توسعه قتصادی کره جنوبی ۳۱۳
۱۰–۴ توسعه اقتصادی تایوان ۳۲۴
۱۰–۵ توسعه اقتصادی مالزی ۳۲۵
خلاصه فصل دهم **۳۲۴**
خودآزمایی فصل دهم **۳۴۷**

پاسخ‌نامه **۳۵۱**
فهرست منابع **۳۵۵**
فهرست راهنما **۳۶۱**

تقدیم به همسرم،

که همواره یار و یاور است.

پیشگفتار

از زمان استقلال علم اقتصاد از سایر علوم، در سال ۱۷۷۶ (زمان انتشار کتاب ثروت ملل آدام اسمیت، پیشگامان این علم در چارچوب عقاید و نظرات خود به مقوله رشد و توسعه اقتصادی عنایت داشته‌اند. آن‌ها ضمن پرداختن به تعریف و بیان مفهوم رشد و توسعه اقتصادی، درباره عوامل مؤثر بر آن اظهار نظر و بحث کرده‌اند. لیکن، علم اقتصاد توسعه به‌عنوان شاخه‌ای تخصصی و مجزا از علم اقتصاد پس از پایان جنگ جهانی دوم (۱۹۴۵ میلادی) مطرح شد. اقتصاددانان مختلف در این حوزه در قالب مطالعات علمی و تجربی گوناگون، تئوری‌ها و نظریات متعددی ارائه کرده‌اند.

به‌طور کلی، عنوان می‌شود شکل‌گیری تفکر اقتصاد توسعه حاصل توجه سیاستمداران، احزاب و افکار عمومی به همراه یک استدلال و توجیه علمی است که در قالب سه پدیده زیر بیان می‌شود:

نخست، انقلاب اکتبر روسیه که در سال ۱۹۱۷ میلادی شروع شده بود و در دهه‌های ۳۰، ۴۰و ۵۰ قرن بیستم میلادی در دوران استالین ادامه یافت. در آن دوران در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی (سابق) سیاست صنعتی شدن سریع با نفوذ کامل دولت و با هزینه‌های اجتماعی – انسانی زیاد و بدون انعکاس این هزینه‌ها در افکار عمومی اجرا شد. این سیاست بدون توجه به هزینه‌ها و پیآمدهای آن مورد توجه کشورهای درحال‌توسعه قرار گرفت.

دوم، پیدایش تفکر دخالت دولت در امور اقتصادی که منشا آن انقلاب کینز و موفقیت راهبردی آن در حل بحران دهه ۱۹۳۰ (م) بود. این تفکر نیز دارای پشتوانه و توجیهات علمی بود.

سوم، پس از خاتمه جنگ جهانی دوم (۱۹۴۵م)، از یکسو کشورهای درگیر جنگ با ویرانی‌ها و نابسامانی‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی روبه‌رو بودند. آن‌ها برای جبران فرصت‌های از دست‌رفته و خسارت‌های وارده به ارائه نظرات، چاره‌اندیشی و اقدامات مؤثر پرداختند. از سوی دیگر، بسیاری از کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره آفریقایی و آمریکای لاتین با پیدایش نهضت‌های استقلال طلبانه در گشه و کنار جهان و با تاسیس سازمان ملل متحد (۱۹۴۵م)، به استقلال دست یافتند. این کشورها، با وجود دست‌یابی به استقلال، با پدیده عقب‌ماندگی مواجه شده بودند. لذا برای یافتن علل عقب‌ماندگی و کاهش فاصله و اختلاف با کشورهای توسعه‌یافته تلاش کردند.

دولت در دو دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ (م) نقش فعالی در اقتصاد داشت. اما طرفداران این نقش دولت، به‌دلیل ناکارآمدی سیاست‌های اقتصادی آن، مانند سیاست صنعتی شدن مبتنی بر جانشینی واردات، با انتقادات شدیدی روبه‌رو شدند. در نتیجه از دهه ۱۹۶۰ (م) دیدگاه کاهش نقش فعال دولت در اقتصاد و توسعه اقتصادی کشورها مطرح شد. رویارویی اقتصاد بسیاری از کشورها، به‌ویژه کشورهای پیشرفته، با معضل تورم رکودی در دهه ۱۹۷۰(م)، به‌دلیل افزایش شدید قیمت جهانی نفت، موجب دامن زدن به رواج این دیدگاه گردید.
همچنین، تا دهه ۱۹۷۰(م) تمرکز نظریه‌ها و سیاستگزاران اقتصادی بر رشد شتابان بدون عنایت خاص و بعضاً بی‌توجهی به مقوله عدالت اجتماعی بود.

دهه ۱۹۷۰(م) سرآغازی برای تجدید نظر اساسی در رویکردهای علمی به توسعه و بعد کمّی آن یعنی رشد اقتصادی بود. در نتیجه از دهه ۱۹۸۰(م) تا کنون بر مواردی مانند: لزوم تغییر عوامل غیر کمّی (نگرش افراد جامعه، فرهنگ، سازمان‌ها و نهادها)، توجه به نقش نیروی کار در قالب سرمایه انسانی، برقراری عدالت اجتماعی و عدالت بین نسل‌ها همگام با رشد، توجه به نقش فن‌آوری و دانش، در فرآیند توسعه اقتصادی تأکید شده است.

به هر حال، مقوله رشد و توسعه اقتصادی همچنان، برای هر دو گروه کشورهای توسعه‌یافته و نیافته، بنابر دلایل متفاوت، از اهمیت و جذابیت خاصی برخوردار است. کشورهای توسعه‌یافته بر اساس پویایی نهادینه شده در نظام علمی، تکنولوژی و تولیدی و ماهیت نوسانی اقتصادشان (رویارویی با دوره‌های رونق و رکود)، در پی تداوم رشد و توسعه و بعضاً حفظ نرخ رشد اقتصادی خود می‌باشند. حال آن‌که کشورهای توسعه‌نیافته برای مهیا نمودن شرایط، زمینه‌ها و زیرساخت‌های لازم برای رشد و توسعه

اقتصادی و دست‌یابی به سطح مناسبی از توسعه‌یافتگی در پی یافتن راه‌حل(های) کارساز می‌باشند. به‌همین جهت سعی شده است در کتاب حاضر، به‌عنوان منبع درس" اقتصاد توسعه" که از دروس اصلی دوره کارشناسی رشته اقتصاد (با گرایش‌های مختلف) می‌باشد، علاوه بر درنظر داشتن سرفصل مصوّب درس، به مبحث‌هایی از این حوزه پرداخته شود که به درک علمی دانشجویان در رابطه با مفاهیم و اصطلاحات پایه‌ای و کلیدی کمک نماید. همچنین، تلاش شده آنان با نظریه‌ها و موضوعات مطرح و بنیادی در این زمینه، در طیفی از دیدگاه آدام اسمیت، به‌عنوان پدر علم اقتصاد، تا دیدگاه‌های جدید آشنا شوند.

از آن‌جاکه در دوره کارشناسی رشته‌های مدیریت و حسابداری درس پایه‌ای به نام "توسعه اقتصادی و برنامه‌ریزی" ارائه می‌شود، کتاب پیش‌رو می‌تواند، با حذف برخی فصول (مانند فصل پنجم) و یا بخش‌هایی از آن‌ها، به‌عنوان منبع این درس نیز معرفی و استفاده شود.

این کتاب مشتمل بر ده فصل به شرح زیر تدوین گردیده است:

در اغلب موارد دو واژه «رشد»[1] و «توسعه»[2] به‌صورت مترادف به‌کار برده می‌شود. در کتاب‌های اقتصاددانان اولیه هر کجا واژه رشد(Growth) آمده بلافاصله واژه توسعه (Development) هم آمده است. در واقع در تفکر آن‌ها نمی‌گنجیده که می‌تواند در بلندمدت رشد ایجاد شود اما توسعه به وجود نیاید. در این مورد آرتو لوئیس می‌نویسد:[3]

«اغلب اقتصاددانان در تجزیه و تحلیل روند تغییرات اقتصادی به واژه رشد اتکا می‌کنند و تنها گاهی از مواقع برای تنوع، از کلمات پیشرفت[4] و توسعه بهره می‌برند.»

لوئیس، این دوکلمه را مترادف به‌کار برده است. اما این دو واژه علی‌رغم شباهت ظاهری، مفاهیم جداگانه‌ای دارند و بسیاری از اقتصاددانان در عمل بین این دو واژه تمایز قائل می‌شوند. از این‌رو، در دو فصل اول و دوم، به‌طور جداگانه و به‌ترتیب، درباره رشد و توسعه اقتصادی و مطالب مطرح در خصوص هر یک بحث شده است

در فصول سوم الی پنجم، به ترتیب، برخی از نظریه‌های توسعه اقتصادی و روش‌های دست‌یابی به آن، در دو قالب نظری و تجربی، و الگوهای رشد اقتصادی تشریح

1. Growth
2. Development
3. Artur, Lewis, The Theory of Economic Growth, London and Homewood, Ill., 1955
4. Progress

شده است. با مطالعه این فصول شناختی از عوامل مؤثر بر رشد و توسعه اقتصادی و چگونگی دست‌یابی به آن، از منظر اقتصاددانان مختلف، حاصل می‌شود.

از اواخر قرن بیستم (به ویژه ازدهه ۱۹۸۰میلادی) به بعد، بر اساس:

- طرح دیدگاه‌هایی مبتنی بر تأکید برنقش برخی از عوامل مؤثر بر رشد و توسعه اقتصادی، مانند نیروی انسانی، پیشرفت فنی و دانش؛
- تجربه کشورهای آمریکای لاتین در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ (م)، آسیای جنوب شرقی و آسیای شرقی در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ (م)، تجربه چین در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ (م) و تجربه هند در دهه ۱۹۹۰ (م)؛
- مد نظر قرار گرفتن انتقال از اقتصاد منابع محور به اقتصاد آموزش‌محور، اقتصاد دیجیتالی، اقتصاد اطلاعات و اقتصاد دانش محور، توسط کشورهای جهان؛

قالب طرح نظریه‌ها تغییر کرد. از این‌رو، نظریه پردازان مباحث خود را بعضاً در چارچوب مطالب مربوط به عامل (عوامل) مؤثر مورد نظر بر رشد و توسعه اقتصادی و یا در چارچوب مدل‌های رشد ارائه کرده‌اند. از این‌رو، در فصول ششم و هفتم، به ترتیب، درباره آموزش و پرورش، دانش و توسعه اقتصادی، تکنولوژی و توسعه اقتصادی بحث شده است. هم‌چنین، در این فصول مطالبی برای ایجاد شناخت بیشتر در مورد آموزش و پرورش، دانش و تکنولوژی ارائه شده است.

یکی از مهم‌ترین اهداف توسعه اقتصادی گسترش رفاه عمومی است. این رفاه در سایه عدالت اجتماعی حاصل می‌شود و توزیع درآمد عمده‌ترین بازوی تحقق عدالت اجتماعی است. بدین‌سان اندیشه‌ای نو در قلمرو توسعه اقتصادی به‌وجود آمد. اندیشه‌ای که تکیه بر توسعه، باتوجه به عدالت اجتماعی دارد. بنابراین، در فصل هشتم نظریه‌ها و مطالب مربوط به توزیع درآمد و توسعه اقتصادی ارائه شده است.

در چند دهه گذشته، برنامه‌ریزی اقتصادی به‌عنوان ابزار سیاستی مؤثر برای توسعه اقتصادی- اجتماعی کشورهای درحال‌توسعه پذیرفته شده و رواج یافته است. هر چند که"برنامه‌ریزی اقتصادی" به‌عنوان درس اختصاصی اجباری در دوره کارشناسی رشته اقتصاد نظری ارائه می‌شود اما در آن درس به روش‌ها و مدل‌های برنامه‌ریزی اقتصادی پرداخته می‌شود. حال آن‌که در کتاب حاضر با هدف آشنایی کلی با برنامه‌ریزی اقتصادی و اختصاص فصل نهم به این مهم، درباره تاریخچه، انواع و

ویژگی‌های برنامه‌ریزی اقتصادی و شرایط لازم برای کسب موفقیت در آن، و سابقه فرآیند برنامه‌ریزی توسعه بحث شده است.

از توسعه اقتصادی کشورهای جنوب شرق آسیا به عنوان معجزه سیاست‌ها و استراتژی‌های توسعه نام برده می‌شود. بر این اساس، در فصل دهم، با انتخاب چهار کشور، چین، کره جنوبی، تایوان و مالزی، و بررسی برنامه‌ها، سیاست‌ها و استراتژی‌های اقتصادی آن‌ها، تجربه کشورهای جنوب شرق آسیا در توسعه اقتصادی تشریح شده است.

با توجه به اهمیت و گستردگی موضوع "توسعه اقتصادی و برنامه‌ریزی" تردیدی نیست که موضوعات دیگری نیز وجود دارد که می‌تواند در افزایش دانش، قدرت درک و تجزیه و تحلیل مسائل مربوط به رشد و توسعه اقتصادی، دانشجویان مؤثر باشد اما چنین هدفی در چارچوب یک کتاب و یک درس (سه واحدی) نمی‌گنجد و نیازمند مطالعه بیشتر و مراجعه به منابع دیگر در این حوزه است. بنابراین، در انتهای کتاب به‌منظور آشنایی دانشجویان با منابع بیشتر و استفاده از آن‌ها، فهرست برخی از منابع و مأخذ که در تألیف کتاب نیز از آن‌ها بهره‌برداری شده، معرفی گردیده است.

در پایان فرصت را مغتنم شمرده و از همکاران ارجمند خود در گروه اقتصاد دانشگاه پیام نور، جناب آقای دکتر عبدالعلی منصف، ویراستار علمی کتاب، و جناب آقای دکتر فرهاد خدادادکاشی که با صرف وقت و راهنمایی‌های ارزنده مرا در به ثمر رساندن این اثر یاری نمودند، سپاسگزاری می‌شود. هم‌چنین، از جناب آقای دکتر موسی کاظمی، مدیریت محترم تولید و مواد آموزشی دانشگاه، و معاون محترم ایشان، جناب آقای محمد باقر اکبری، که با تلاش فراوان و توجه ویژه، امکان چاپ کتاب را فراهم آوردند، سپاسگزاری می‌شود.

جا دارد از آقای آیت زائر و خانم‌ها نیکو ایوبی‌زاده، ارغوان فرزین معتمد و نرگس خاکی به جهت همکاری بی‌دریغشان در زمینه جستجو و تهیه منابع و بازخوانی برخی فصول تشکر شود. هم‌چنین، از خانم مهناز صفایی، کارشناس محترم گروه اقتصاد، که نمونه‌خوانی کتاب را، علاوه بر زحمات اداری دیگر، عهده‌دار بودند، و خانم زینب حیدری عراقی، همکار محترم مدیریت تولید و مواد آموزشی، که با دقت و بردباری به حروفچینی و صفحه‌آرایی کتاب پرداختند، تشکر می‌شود.

یگانه موسوی جهرمی

بهار ۱۳۸۸

راهنمای مطالعه

دانشجوی عزیز، " توسعه اقتصادی و برنامه‌ریزی" یکی از دروس تخصصی رشته اقتصاد است که در قالب درس سه واحدی در سرفصل دروس مصوب رشته‌های مذکور گنجانده شده است. کتاب حاضر به‌عنوان منبع این درس مشتمل بر ده فصل تدوین گردیده است.

هشت فصل نخست، با هدف فراهم ساختن زمینه‌های آشنایی دانشجو با تفکر اقتصاددانان و نظریات آنان در مورد مفهوم و تعریف، عوامل مؤثر بر رشد و توسعه اقتصادی، الگوهای رشد و همچنین سیاست‌ها و راهبردهای دست‌یابی به آن تألیف و سازمان‌دهی شده است.

فصل نهم، با هدف آشنایی دانشجو با تعریف، تاریخچه، انواع و مراحل برنامه‌ریزی به‌عنوان راهکاری اساسی برای دست‌یابی به رشد و توسعه اقتصادی طراحی و تدوین شده است.

فصل پایانی، با هدف مطالعه و آشنایی دانشجو با فراز و نشیب، برنامه‌ها، سیاست‌ها و راهبردهای رشد و توسعه اقتصادی در عمل و در دنیای واقعی تدوین شده است.

برای اینکه بهتر بتوانید به هدف خود یعنی یادگیری مطالب کتاب دست یابید به موارد زیر توجه کنید:

* داشتن برنامه برای انجام هر کاری، از جمله مطالعه و فراگیری، مانند داشتن نقشه

سفر و رفتن به راهی است که قبلاً آن را نپیموده‌اید. بدون نقشه هم می‌توانید راهی را طی کنید اما مسلماً یا به نتیجه مطلوب نخواهید رسید و یا با صرف منابع و زمان بیشتر نتیجه‌ای نه چندان مطلوب به‌دست خواهید آورد.

مطالعه و فراگیری طبق برنامه‌ای با زمان‌بندی مناسب برای شما دانشجویان دانشگاه پیام‌نور اهمیت بسزایی دارد. زیرا اکنون شما در نظام آموزشی تحصیل می‌کنید که با تجربه آموزشی پیشین شما متفاوت است. شما در فرآیند یادگیری گذشته خود بعضاً متکی به کلاس و تدریس دبیر بودید حال آنکه در نظام آموزشی این دانشگاه باید اساساً متکی به کتاب، تلاش و برنامه‌ریزی خود برای یادگیری باشید. در این نظام استاد بیشتر نقش راهنما را ایفا می‌کند تا یاد دهنده. بر همین اساس مؤلف سعی نموده تا با بیان ساده و روشن مطالب در قالب کتاب خودآموز شما را در این امر یاری دهد.

کلاس در نظام آموزشی دانشگاه پیام‌نور در ساعاتی محدود و با برنامه‌ای از پیش تعیین شده، به‌منظور رفع اشکال تشکیل می‌شود. بنابراین، با برنامه‌ریزی صحیح خود و با عنایت به برنامه زمانبندی و بودجه‌بندی کتاب (تعیین فصول برای مطالعه هر جلسه) که توسط استاد برای شما طراحی و عرضه می‌شود، با مطالعه کامل در جلسات کلاس حاضر شوید و فرصت رفع اشکالات خود را از دست ندهید. توصیه می‌شود هنگام مطالعه حتماً سؤالات و نکات مبهم خود را یادداشت کنید تا بتوانید در جلسات رفع اشکال آن‌ها را مطرح کنید.

* هنگام حضور در جلسات رفع اشکال درس کاملاً هوشیار باشید و به سؤالات سایر دانشجویان و توضیحات استاد گوش فرا دهید. در مباحث کلاس مشارکت کنید و اگر می‌توانید از آن‌ها یادداشت مختصری بردارید و بعداز کلاس نوشته‌ها و یادداشت‌های خود را مرتب کنید و به‌جای مناسبی در کتاب درسی خود منتقل کنید تا در زمان مطالعه مجدد بتوانید برای درک بهتر مطالب از آن‌ها استفاده کنید.
* در ابتدای هر فصل، اهداف مورد انتظار بیان شده است. هنگام مطالعهٔ هر یک از فصول کتاب، قبل از هر چیز لازم است به این اهداف (کلی و رفتاری) توجه کنید. زیرا آگاهی از اهداف، در شما نسبت به موضوع مورد بحث انگیزه و علاقه ایجاد می‌کند و به مطالعهٔ شما جهت می‌دهد.
* با عنایت به موارد بالا، هنگام مطالعه مجدد با کلمات و جملات خود، مفاهیم و مطالب

مهم هر فصل را خلاصه نویسی کنید؛ با این کار آن‌ها را بهتر یاد می‌گیرید.

* برای خلاصه‌نویسی از نقشه‌های ذهنی یا نمودارها و درخت یادگیری استفاده کنید. پس از درج تاریخ و موضوع اصلی هر یادداشت خلاصه، آن‌ها را مرتب و هفتگی مرور کنید.
* میان مطالب برخی از فصول کتاب، به‌ویژه هشت فصل اول آن، با مطالبی که در دروس "اقتصاد خرد و اقتصاد کلان" آشنا شده و مطالعه کرده بودید، ارتباط وجود دارد. برای فهم بهتر مطالب این فصول لازم است ابتدا، به منظور یادآوری، مطالب مربوط به دروس مذکور را مرور کنید.
* در هر فصل مجموعه‌ای از مفاهیم اساسی آموزش داده می‌شود. این مفاهیم نکات اساسی فصل هستند و بقیهٔ مطالب و فعالیت‌ها برای یادگیری آن تنظیم شده‌اند. از این رو پس از اتمام مطالب هر فصل قسمتی تحت عنوان «خلاصه فصل» نگارش شده است که دربرگیرنده این مفاهیم است. پس از مطالعه هر فصل، تأمل در قسمت «خلاصه فصل» می‌تواند، به‌علاوه خلاصه تهیه شده توسط خودتان و تطبیق این دو و تکمیل یکی از آن‌ها، به تعمیق یادگیری در شما کمک کند. توجه داشته باشید که خلاصه فصل برای حفظ کردن و یادگیری سطحی مطالب نیست.
* در پایان هر فصل، چند نمونه پرسش با عنوان «خودآزمایی فصل» ارائه شده که پاسخ آن‌ها در انتهای کتاب آمده است. اکیداً توصیه می‌شود که پس از مطالعه کامل هر فصل ابتدا از فرآیند یادگیری خود و دست‌یابی به مهارت‌های پیش‌بینی شده در اهداف (کلی و رفتاری) فصل مربوطه اطمینان حاصل کنید. سپس خودآزمایی آن فصل را پاسخ دهید. همچنین توصیه می‌شود فوراً به پاسخنامه مراجعه نکنید. پاسخنامه به‌منظور مقایسه پاسخ‌های شما با جواب صحیح پرسش‌ها تهیه شده است تا بتوانید آموخته‌های خود را محک بزنید و آزمون کنید. بنابراین، همواره پس از پاسخ دادن به پرسش‌های مطرح شده در خودآزمایی فصول به پاسخنامه مراجعه کنید.

نکاتی در شیوه‌های مطلوب تدریس

همکار محترم، توجه به توصیه‌های زیر می‌تواند در غنا بخشیدن به ساعات رفع اشکال و بهرهٔ بیشتر دانشجویان از دانش و تجربه شما مؤثر باشد.

* در تدریس این کتاب از شیوه رفع اشکال گروهی و در برخی زمینه‌ها مانند مفهوم و تعریف رشد و توسعه اقتصادی، تفاوت میان آن دو، عوامل مؤثر بر آن‌ها و... از شیوه‌های تدریس فعال به‌ویژه بحث گروهی استفاده شود. بهره‌گیری از موضوعات روز در مثال‌ها و بحث‌ها، گذشته از تنوع‌آفرینی، در تسهیل امر «یادگیری و یاددهی» مؤثر است.

* مناسب است قبل از شروع کلاس، برنامه زمانبندی شده‌ای جهت رفع اشکال درس و سایر فعالیت‌های ممکن با عنایت به حجم کتاب و تعداد جلسات محدود تشکیل کلاس تهیه و در اولین جلسه کلاس به دانشجویان ارائه نمایید. توصیه می‌شود در این برنامه برگزاری حداقل یک آزمون پیش‌بینی شود. این اقدام علاوه بر آنکه می‌تواند از تکرار موضوعات جلوگیری کند و بازدهی کلاس را افزایش دهد، مثالی برای رفتار اقتصادی خواهد بود.

* گذشته از اهداف کلی که در ابتدای هر فصل مشخص شده است، اهداف رفتاری نیز در همان ابتدای فصول آمده است تا همکاران محترم از انتظارات آموزشی آگاه شوند و در فرآیند «یادگیری و یاددهی» نقش سازنده خود را بهتر ایفا نمایند.

* به‌منظور فعال شدن دانشجویان در امر یادگیری و تقویت مهارت‌های تفکر (استدلال،

تشخیص، کسب، یادآوری، تجزیه و تحلیل و ...)، همکاران محترم می‌توانند با مشارکت خود آنان، نمونه‌های خودآزمایی در پایان هر فصل را گسترش دهند.

* از طرح مقولات جزئی و مباحث جنبی دامنه‌دار که ارتباط مستقیم بـه درس نـدارد و گاه در جریان آموزش اختلال ایجاد می‌کند، پرهیز شود.

* به‌منظور تقویت مهارت پژوهش و ایجاد علاقه بـه متـون رشـد و توسـعه اقتـصادی، همکاران محترم می‌توانند به تناسب عنوان فصول کتاب، دانشجویان را جهت تهیه متون علمی و کاربردی مشابه تشویق و راهنمایی نمایند. مجموعه فعالیت‌های دانـشجویان در این زمینه می‌تواند به شکل مدون در کتابخانه مرکز محـل اسـتقرار و حتـی در صـورت صلاحدید در کتابخانه مرکزی دانشگاه، برای استفاده دیگر دانشجویان نگهداری شود.

فصل اول

رشد اقتصادی

هدف کلی

هدف کلی فصل اول آن است که دانشجو مفهوم رشد اقتصادی را درک کند و با فرآیند و عوامل مؤثر بر آن آشنا شود.

هدف‌های رفتاری

پس از مطالعه این فصل دانشجو قادر خواهد بود:

۱. رشد اقتصادی را تعریف کند.
۲. شاخص اندازه گیری رشد اقتصادی را معرفی کند.
۳. مفهوم رشد اقتصادی را، با رسم شکل، بیان کند.
۴. فرآیند رشد اقتصادی را، با ذکر مثالی، تشریح کند.
۵. عوامل مؤثر بر رشد اقتصادی را تقسیم‌بندی کند و در مورد هر یک توضیح دهد.
۶. عوامل کمّی مؤثر بر رشد اقتصادی را نام ببرد و درباره آن‌ها بحث و اظهار نظر کند.
۷. عوامل کیفی مؤثر بر رشد اقتصادی را نام ببرد و درباره آن‌ها بحث و اظهار نظر کند.
۸. فواید و هزینه‌های رشد اقتصادی را برشمارد.
۹. نقش دولت را در قالب سیاست‌های اقتصادی اثرگذار آن بر رشد اقتصادی بررسی کند.
۱۰. تعریف و ویژگی‌های رشد مدرن اقتصادی کوزنتس را بیان کند.

۱-۱ مقدمه

رشد اقتصادی یکی از مهم‌ترین اهداف اقتصادی جوامع است. در چارچوب این هدف، افزایش مداوم توان تولیدی و میزان تولید کالاها و خدمات در جامعه مدنظر است.

درواقع در اثر رشد اقتصادی است که نیازهای مصرف‌کنندگان بهتر برآورده می‌شود و استانداردهای زندگی بهبود می‌یابند. از این رو، سیاستگزاران اقتصادی با درنظر گرفتن این هدف و اولویت دادن به آن، می‌توانند از یک سو، قادر به پاسخگویی نیازهای افراد جامعه (فردی و جمعی) در جهت ارتقای سطح زندگی آنان باشند. و از سوی دیگر، توانایی رقابت جامعه را در عرصه بین‌المللی ارتقا دهند.

ممکن است در برخی جوامع رشد اقتصادی مغایر با ارزش‌های سنتی و اخلاقی و حفظ محیط زیست به‌شمار می‌آید.

همچنین، رشد اقتصادی با خود تغییراتی را در روش‌های تولید و نوع محصولات به‌همراه می‌آورد. برای مثال، کالاهای جدید تولید می‌شود و کالاهایی که به دلایلی چون تغییر سلیقه برای‌شان تقاضایی وجود ندارد، از بازار خارج می‌شوند.

رشد اقتصادی دارای مفهومی پویا است و لذا تحلیل آن در درازمدت میسر می‌باشد. بر این اساس اقتصاددانان تلاش کرده‌اند در قالب مباحث، نظریه‌ها و مدل‌های رشد اقتصادی بیان کنند که رشد اقتصادی چگونه تعریف و اندازه‌گیری می‌شود، تحت تأثیر چه عواملی است و با چه مقولات و نهادهایی در ارتباط قرار می‌گیرد.

به‌منظور مطالعه رشد اقتصادی و اهم مباحث مرتبط با آن، در فصل حاضر پس از ارائه تعریف رشد اقتصادی و چگونگی اندازه‌گیری آن، به توضیح فرآیند رشد اقتصادی و معرفی عوامل موثر بر آن پرداخته شده است. در ادامه درباره فواید و هزینه‌های رشد اقتصادی، و سیاست‌های اقتصادی دولت و رشد اقتصادی، بحث شده است. در انتها به‌عنوان پیش درآمدی بر مبحث توسعه اقتصادی و پل میان آن و مباحث این فصل نظریه رشد مدرن اقتصادی کوزنتس ارائه گردیده است.

۱-۲ تعریف رشد اقتصادی

معنای لغوی کلمه رشد، بزرگ شدن است که می‌تواند مثلاً بیانگر افزایش وزن و قد باشد. به‌طور کلی، رشد دارای مفهوم کمّی است. به‌عبارتی دیگر، رشد تغییرات کمّی در یک متغیر را بیان می‌کند. برای مثال، وقتی صحبت از رشد جمعیت می‌شود، افزایش در تعداد جمعیت مدنظر است.

رشد اقتصادی نیز مفهومی کمّی است که به‌صورت زیر تعریف می‌شود:

رشد اقتصادی عبارت از افزایش در تولید ناخالص ملی[۱] (GNP) یک کشور در یک

۱. عمدتاً منظور تولید ناخالص ملی واقعی (به قیمت ثابت) است.

دوره زمانی معین است.

معمولاً برای اندازه‌گیری رشد اقتصادی از دو شاخص مرتبط به هم: رشد تولید ناخالص ملی (واقعی) و رشد تولید ملی واقعی سرانه استفاده می‌شود.

۱-۳ فرآیند رشد اقتصادی و عوامل مؤثر بر آن

برای درک فرآیند رشد اقتصادی فردی را تصور کنید که با حداقل لوازم مورد نیازش در جزیره‌ای محبوس مانده است. او به‌منظور امرار معاش، هر آن‌چه می‌تواند از بذر و مواد غذایی فراهم می‌آورد و برای خود سرپناهی می‌سازد. تولید ناخالص ملی (GNP) در این جامعه، ارزش پولی غذا و سرپناه فرد مذکور است. او به مرور می‌تواند با کشت محصولات بیشتر و فراهم آوردن ابزار و امکانات بهتر، برای خود سرپناه بهتری تهیه کند. بدین‌ترتیب «سرمایهٔ فیزیکی» به‌وجود آمده است. از طرف دیگر، آن فرد با شناخت بیشتر نسبت به آن جزیره و شرایط کشت محصول در آن، می‌تواند غذای بهتری برای خود تهیه کند. بدین‌ترتیب «سرمایهٔ انسانی» به‌وجود آمده است.

از آن‌جا که فرد به کمک این دو نوع سرمایه، زمان کمتری را برای تولید غذا و مایحتاج خود صرف می‌کند، بهره‌وری وی افزایش یافته و می‌تواند نیروی بیشتری را صرف تولید کالاهای دیگری کند. البته باید توجه داشت که او به هر حال، در هر زمان، با محدودیت‌هایی روبه‌رو است. این عوامل در ابعادی بزرگ‌تر، همان عواملی هستند که باعث انتقال منحنی امکانات تولید جامعه به‌سمت بالا می‌گردند (نمودار شماره یک).

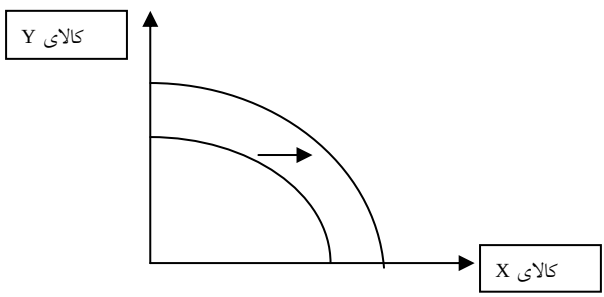

نمودار ۱. منحنی امکانات تولید و رشد اقتصادی؛ رشد اقتصادی باعث انتقال منحنی امکانات تولید به‌سمت بالا می‌گردد. منحنی امکانات تولید نشان‌دهندهٔ تمام ترکیباتی از دو کالا است که با فرض اشتغال کامل و حداکثرکارآیی عوامل و منابع تولید در یک جامعه می‌تواند تولید شود. رشد اقتصادی توان جامعه برای تولید کالاها و خدمات را افزایش می‌دهد.

همان‌طورکه قبلاً نیز به آن اشاره شد، رشد اقتصادی به معنی افزایش در تولید ناخالص ملی (GNP) است. و این افزایش در تولید ناخالص ملی بستگی مستقیم به‌میزان نیروی کار (L)، سرمایهٔ موجود در جامعه (K)، منابع و عوامل طبیعی دارد. باتوجه به موارد ذکر شده افزایش در تولید ناخالص ملی (GNP) به چهار طریق میسر است:

نخست: افزایش مقدار نیروی کار که از طریق مواردی چون رشد جمعیت و میزان مشارکت نیروی کار در فرآیند تولید امکانپذیر است (افزایش عوامل تولید از نظر کمّی)؛

دوم: افزایش مقدار سرمایه جامعه، که از طریق افزایش سرمایه‌گذاری، پس‌انداز و هزینه‌های بالاسری جامعه، امکانپذیر است. (افزایش عوامل تولید از نظر کمّی)؛

سوم: افزایش بهره‌برداری از منابع و عوامل طبیعی موجود، که از طریق مواردی چون اکتشافات و احیای منابع طبیعی امکانپذیر است (افزایش دسترسی به منابع طبیعی از نظر کمّی)؛

چهارم: افزایش کارایی و بهره‌وری سرمایه و نیروی کار، که از طریق مواردی چون تغییرات تکنولوژیکی، پیشرفت‌های علمی، امکانپذیر است (افزایش کیفیت عوامل تولید). افزایش بهره‌وری سرمایه و نیروی کار به‌معنای افزایش تولید هر واحد از سرمایه یا هر واحد از نیروی کار به‌کار گرفته شده در فرآیند تولید است و می‌تواند باعث افزایش در تولید ناخالص ملی (GNP) گردد.

بنابراین، در این قسمت نیروی کار، سرمایه، سرمایه‌گذاری و پس‌انداز، سرمایه‌های بالاسری جامعه، اکتشافات منابع، احیای زمین، تغییر تکنولوژی، صرفه‌جویی‌های حاصل از مقیاس و سرمایه‌های انسانی به‌عنوان عوامل مؤثر بر رشد اقتصادی مورد بحث قرار می‌گیرند. شش مورد اول ازجمله عواملی هستند که از نظر کمّی و مابقی از نظر کیفی رشد اقتصادی را تحت تأثیر قرار می‌دهند. از این‌رو، عوامل مؤثر بر رشد اقتصادی در دو گروه کلی عوامل کمّی و کیفی بررسی می‌شود.[۱]

الف) عوامل کمّی مؤثر بر رشد اقتصادی

نیروی کار- برای درک این مطلب که افزایش نیروی کار چگونه باعث افزایش تولید

---

۱. لازم به ذکر است که دولت نقش سازنده و مؤثری در رشد و توسعه اقتصادی کشورها دارد. حتی بسیاری از عوامل مذکور تحت تأثیر تصمیمات دولت است. به‌همین دلیل در بخشی مجزا بدان پرداخته شده است.

ناخالص ملی (GNP) می‌شود، تصور کنید شخص دیگری به جزیره در مثال قبلی، وارد می‌شود. طبیعی است که این فرد نیز برای امرار معاش به فراهم آوردن امکانات خواهد پرداخت. با تولید او، تولید ناخالص ملی (GNP) جزیره رشد می‌کند. به‌همین ترتیب، در جوامع امروزی هنگامی‌که به نیروی کار فعال اضافه می‌شود و این نیروی کار جدید به تولید می‌پردازند، تولید واقعی جامعه افزایش می‌یابد.[۱]

جامعه‌ای که از جمعیت بیشتری برخوردار است به‌طور بالقوه نیروی کار بیشتری را نیز در اختیار دارد. جمعیت کشورها از طریق افزایش طبیعی جمعیت و یا مهاجرت به آن کشور افزایش می‌یابد.

سرمایه– افزایش در میزان سرمایه نیز می‌تواند باعث افزایش در تولید گردد، حتی اگر همراه با افزایش در نیروی کار نباشد، افزایش سرمایه افزایش سرمایه می‌تواند باعث افزایش در بهره‌وری نیروی کار گردد. مثال بارز آن در دوران حاضر، رایانه است که می‌توان به‌کمک آن بسیاری از امور و محاسبات را در مدت زمان کوتاه انجام داد. بنابراین، توان اقتصاد برای تولید کالاها و خدمات با افزایش میزان سرمایه (کارخانجات، تجهیزات و ساختمان‌ها) افزایش خواهد یافت.

سرمایه‌گذاری و پس‌انداز– سرمایه‌گذاری بیشتر می‌تواند موجب تولید بیشتر و افزایش GNP شود و در نتیجه نرخ رشد اقتصادی جامعه را تحت تأثیر قرار دهد. هم‌چنین، جامعه باید، در زمان حال، میان تولید کالاهای مصرفی و تولید کالاهای سرمایه‌ای انتخاب کند. دسترسی به سرمایهٔ بیشتر با هدف تولید بیشتر در آینده، مستلزم چشم‌پوشی از مصرف برخی از کالاها و خدمات تولید شده در زمان حال است. بدین‌ترتیب مقدار کالاها و خدمات مصرفی که از آن صرف‌نظر می‌شود همان پس‌اندازهایی هستند که مخارج سرمایه‌گذاری توسط بنگاه‌ها را تأمین می‌کنند. در این‌صورت، پس از طی دوره‌ای مشخص، امکان مصرف بیشتر فراهم می‌شود.

سرمایه‌های بالاسری جامعه[۲]– سرمایه‌های بالاسری جامعه شامل سیستم‌های حمل‌ونقل، آب و فاضلاب، بخش‌های انرژی، ارتباطات و آموزش هستند. این سرمایه‌ها

---

۱. البته باید توجه داشت که براساس قانون بازدهی نزولی، با فرض ثابت بودن سایرعوامل، افزودن واحدهای یکسان و اضافی از نیروی کار، پس از سطح معینی از تولید، تولید کل هر بار به‌میزان کمتری افزایش می‌یابد.

2. Social Overhead Capital

تشکیل‌دهندهٔ آن بخش از موجودی سرمایه در اقتصاد هستند که توسط دولت تولید و یا از طریق پرداخت یارانه به بنگاه‌های بخش خصوصی توسط آن‌ها ایجاد می‌شود. هدف دولت از این امر، افزایش بهره‌وری سرمایهٔ موجود در جامعه است تا از این طریق بتواند شرایط مناسب‌تری را برای رشد اقتصادی فراهم نماید.

سرمایه‌های بالاسری جامعه به‌تنهایی متضمن رشد اقتصادی در جامعه نیستند اما نبودن این امکانات مسلماً رشد اقتصادی را محدود می‌سازد. برای مثال، فعالیت‌های بنگاه‌های تولیدی، درصورت نبود شبکه‌های حمل‌ونقل و راه‌های ارتباطی، برق، مخابرات و شبکهٔ آب‌رسانی، با مشکل روبه‌رو می‌شود.

اکتشاف منابع- اکتشاف منابع جدید از دیگر عواملی است که می‌تواند در رشد اقتصادی جوامع نقش داشته باشد. بدون مواد خام، بنگاه‌ها قادر به تولید کالاهای موردنیاز جامعه نیستند. البته اکتشاف منابع طبیعی مستلزم انتخاب میان کالاهای مصرفی زمان حال و کالاهای سرمایه‌ای است.

به‌کارگیری عوامل تولید بیشتر، به‌منظور کشف منابع جدید، مستلزم استفاده کمتر از آن‌ها در تولید کالاهای مصرفی است. اکتشاف منابع شامل کشف سرزمین‌های نو و ناشناخته نیز می‌شود.

احیای زمین- احیای زمین نیز عاملی است که در رشد اقتصادی مؤثر است. روشن است که تا چه اندازه پاکسازی جنگل‌ها و یا احیای زمین‌های بایر سبب افزایش مساحت زمین‌های قابل کشت می‌شود و می‌تواند در افزایش تولید محصولات کشاورزی مؤثر باشد.

ب) عوامل کیفی مؤثر بر رشد اقتصادی

تا اینجا به افزایش عوامل تولید از نظر کمّی پرداخته شد. اما کیفیت عوامل تولید نیز ازجمله عواملی است که در رشد اقتصادی تأثیرگذار است. با افزایش کیفیت عوامل تولید ، با فرض ثابت بودن سایر شرایط، می‌توان کالاها و خدمات بیشتری تولید کرد. درواقع افزایش کیفیت عوامل تولید، به‌منزله افزایش بهره‌وری عوامل است. بهره‌وری عوامل تولید یا نهاده‌ها تحت تأثیر عواملی چون تغییرات تکنولوژیک، صرفه‌جویی‌های حاصل از مقیاس و سرمایه انسانی تغییر می‌کند.

تغییر تکنولوژی- تغییر تکنولوژی بهره‌وری را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

تکنولوژی[۱]، دانش و فنون لازم برای تولید بهینهٔ کالاها و خدمات را در اختیار بنگاه‌ها قرار می‌دهد. به‌طورکلی، تغییرات تکنولوژیکی را نمی‌توان در فرآیند تولید اندازه‌گیری کرد، اما می‌توان تبلور آن را در روش‌های جدید تولید و تولید کالاهای جدید (سرمایه‌ای و مصرفی) دید. تصور کنید که آلیاژی از آلومینیوم ساخته شود که از فولاد سبک‌تر و سخت‌تر باشد. با به‌کارگیری این آلیاژ می‌توان وسایل نقلیه‌ای ساخت که با مصرف سوخت کمتر و هزینهٔ تولید کمتر، سرعت بیشتری را دارا باشد. یا مثلاً اختراع تلفن، رادیو و رایانه سهم بزرگی در رشد اقتصادی تمام کشورها داشته‌اند.

پیشرفت در سایر علوم نیز ممکن است بهره‌وری را افزایش دهد. برای مثال، در دهه ۸۰ قرن بیستم، «دانش مدیریت»[۲] به بنگاه‌ها آموخت که چگونه بهتر تولید کنند. علاوه‌بر آن، روش‌های جدید مدیریت نیروی انسانی و روش‌های حسابداری نیز کمک کردند تا هزینه‌ها کاهش یابند و تولید به طریقی کارآتر صورت پذیرد و در نهایت بهره‌وری افزایش یابد.

بنابراین، تغییر تکنولوژی و پیشرفت در سایر علوم بازدهی نیروی کار و سرمایه، و در نتیجه تولید را افزایش می‌دهد.

صرفه‌جویی‌های حاصل از مقیاس[۳]- صرفه‌جویی‌های حاصل از مقیاس، پس‌اندازهایی هستند که در اثر افزایش در اندازه صنعت به‌وجود می‌آید. برای مثال، برای یک صنعت در حال گسترش، ایجاد کارخانه‌های متعدد در مناطق مختلف می‌تواند باعث کاهش هزینه‌های حمل‌ونقل گردد. مثال دیگر، هزینه‌های تحقیقاتی و برنامه‌های کارآموزی حرفه‌ای است که اثرات آن بر روی هزینه تولید بنگاه‌ها برای همگان روشن است.

سرمایه انسانی- سرمایه انسانی از جمله عواملی است که در ارتباط با کیفیت نیروی کار مطرح می‌شود و بنابر تعریف عبارت از «ارتقا و بهبود ظرفیت تولیدی افراد» است.[۴] آموزش نیروی کار که باعث افزایش توانایی افراد برای تولید کالاها و خدمات می‌گردد، سرمایه‌گذاری

---

۱. تکنولوژی عبارت از کاربرد علم در جامعه است. یعنی ابتداء شناخت علمی حاصل می‌شود و درصورت پیدا کردن کاربردی برای آن تکنولوژی به‌دست می‌آید. درواقع تبدیل علم به ابزار را تکنولوژی گویند.

2. Managerial Knowledge

3. Economies of Scale

۴. مصطفی عمادزاده، مباحثی از اقتصاد آموزش و پرورش، اصفهان: انتشارات جهاد دانشگاهی اصفهان، چاپ شانزدهم، ۱۳۸۰، ص ۳۰.

در نیروی انسانی محسوب می‌شود. به عبارت دیگر، آموزش نیروی کار به‌عنوان سرمایه انسانی تلقی می‌شود. سرمایه انسانی یکی از منابع مهم رشد اقتصادی به‌شمار می‌آید.

به چند طریق، مانند تحصیل افراد جامعه و آموزش نیروی کار توسط بنگاه‌ها، می‌توان سرمایه انسانی را افزایش داد. از طرف دیگر دولت‌ها با به اجرا گذاشتن برنامه‌هایی چون تحصیلات رایگان، آموزش‌های حرفه‌ای و گسترش امکانات آموزشی، درمانی و بهداشتی در این امر مشارکت دارند.

۱-۴ فواید و هزینه‌های رشد اقتصادی

اگرچه رشد اقتصادی، جوامع را در پاسخ‌گویی به نیازهای افراد یاری می‌کند و توان جامعه را برای تولید کالاها و خدمات افزایش می‌دهد، ولیکن هزینه‌هایی نیز دارد. آلودگی محیط زیست، نابودی منابع، تغییر در آداب ، سنن و نحوهٔ زندگی و کاهش مصرف کنونی جهت تولید بیشتر در آینده، از جمله این هزینه‌ها است. در زیر به پاره‌ای از نظرات طرفداران و مخالفان رشد اقتصادی اشاره می‌شود.

طرفداران رشد اقتصادی، رشد را عامل پیشرفت جوامع می‌دانند. این گروه معتقدند که با به‌کارگیری تکنولوژی و روش‌های تولید مناسب‌تر، منابع جهت تولید کالاهایی بهتر و جدیدتر به‌کار گرفته می‌شود و کیفیت زندگی بهبود می‌یابد. روشی که آنان برای درک فواید رشد اقتصادی پیشنهاد می‌کنند مقایسهٔ دوره‌های زمانی متفاوت است. علاوه‌بر این، رشد اقتصادی می‌تواند زندگی طبقات محروم را بهبود بخشد و سطح اشتغال را افزایش دهد.

مخالفان رشد اقتصادی معتقدند که افزایش تولید، موضوعی صرفاً مادی است و کیفیت زندگی را نمی‌توان با افزایش مبادلات در بازار افزایش داد. برای دست‌یابی به رشد، صنایع باید سلیقه‌ها و ترجیحات جدید به‌وجود آورند. درواقع برای بسیاری از کالاها که اکنون تولید و مصرف می‌شود نیاز واقعی وجود ندارد. آنان معتقدند که انسان‌ها به بردگان اقتصاد، و نه به صاحبان آن، تبدیل شده‌اند. و علاوه‌بر این، رشد سریع اقتصادی، در حال از بین بردن منابع محدود در سطح جهان است. همچنین باعث شده تا درآمد جامعه به‌طور ناعادلانه میان طبقات مختلف تقسیم شود، روش زندگی افراد تغییر کند و محیط زیست آسیب ببیند.

آلودگی محیط زیست نتیجه وجود ضایعات در فرآیند تولید و بازگشت این ضایعات به محیط زیست است. تولید بیشتر، آلودگی بیشتر را به‌همراه می‌آورد. و این امر درواقع به‌معنی کاهش سطح رفاه جامعه و دور شدن از توان جامعه برای پاسخ‌گویی

به نیازهای افراد آن جامعه است.

همان‌طور که مطرح شد، نابودی منابع از دیگر هزینه‌های رشد اقتصادی است. تولید کالاها نیازمند مواد خام است و از آن‌جا که مواد خام عمدتاً غیر قابل جایگزینی‌اند و یا به سختی جایگزین می‌شوند، استخراج و استفادهٔ گسترده از این مواد باعث می‌شود تا جوامع برای تولیدات آینده دچار محدودیت‌هایی شوند. یک گیاه به‌ظاهر ساده که امروز در اثر رشد اقتصادی از بین می‌رود شاید روزی می‌توانست به منبع جدید انرژی و یا تغذیه تبدیل شود.

تغییر در نحوهٔ زندگی از دیگر پیامدهای رشد اقتصادی است. برخی معتقدند که این‌گونه تغییرات زیان فراوانی برای ساختار اجتماعی جوامع، به‌خصوص برای جوامع درحال‌توسعه، به‌همراه آورده است. برای مردم کشورهای درحال‌توسعه رضایتمندی حاصل از روش زندگی بیش از مطلوبیت حاصل از رشد اقتصادی اهمیت دارد.

کاهش در مصرف کنونی نیز یکی دیگر از پیامدهای رشد اقتصادی است. هنگامی‌که جوامع، به‌منظور تداوم رشد اقتصادی اقدام به سرمایه‌گذاری بر روی کالاهای سرمایه‌ای، سرمایه‌های انسانی و سرمایه‌های بالاسری جامعه می‌نمایند، مقداری از عوامل تولید از بخش تولید کالاهای مصرفی خارج می‌شوند. در نتیجه میزان تولید کالاهای مذکور و مصرف در زمان حال کاهش می‌یابد. درواقع مصرف و رضایتمندی بیشتر در آینده به بهای مصرف و رضایتمندی کمتر امروز تمام می‌شود. بنابراین، برخی معتقدند کاهش رضایتمندی امروز برای افرادی که مایل به کسب حداکثر بهره از زندگی کنونی هستند، لزوماً با افزایش آتی آن جبران نخواهد شد. به‌علاوه، افرادی که از مصارف امروز خود چشم‌پوشی می‌کنند همان افرادی نیستند که در آینده از سطح بیشتر مصرف بهره‌مند خواهند شد.

۱-۵ رشد اقتصادی و دولت

اقتصاددانان مکتب کلاسیک در دو قرن هیجدهم و نوزدهم عمدتاً عدم دخالت دولت در اقتصاد را تجویز می‌کردند. ولیکن با گذر زمان و پیدایش بحران‌های اقتصادی اهمیت و نقش دولت در اقتصاد نمایان شد. در سال ۱۹۳۶ کینز اقتصاددانان انگلیسی در تجزیه و تحلیل بحران‌های اقتصادی، نظیر بیکاری و کاهش تقاضای کل، به‌شیوه‌ای مستدل و منطقی دولت را عامل رفع این بحران‌ها معرفی می‌کند.

شکوفایی اقتصادی کشورهای پیشرفته تا اندازه زیادی مرهون دخالت و رهبری دولت‌های آن‌ها بوده است. به‌طوری‌که تاریخ نشان می‌دهد نقش دولت‌ها در رشد و توسعه اقتصادی این کشورها یکسان نیست. به‌عنوان مثال، دولت‌های ژاپن و آلمان بعد از جنگ جهانی اول، با تنظیم برنامه‌های اقتصادی و دخالت مستقیم در سرمایه‌گذاری‌ها و اداره امور مؤسسات تولیدی، توانستند به بهترین شکل و شیوه ممکن کشورهای خود را به سطح قابل قبولی از توسعه‌یافتگی برسانند. همچنین دولت‌های انگلستان و آمریکا نیز در رشد و شکوفایی اقتصادی کشورهای‌شان نقش داشته‌اند. البته این نقش به‌مراتب کم‌رنگ‌تر از نقش دولت‌های ژاپن و آلمان بوده است.

امروزه اقتصاددانان صرف‌نظر از مکتب فکری آن‌ها ، بر دخالت دولت در راه نیل به رشد اقتصادی تأکید می‌ورزند. آن‌ها اعتقاد دارند برای رفع موانع و مشکلات عمده‌ای که در سر راه پیشرفت اقتصادی کشورهای جهان سوم وجود دارد، بدون کمک دولت‌های این ممالک نمی‌توان کاری انجام داد. دامنه مشکلات و کاستی‌های ریشه‌ای، در کشورهای مزبور به‌قدری وسیع است که دخالت دولت در فعالیت‌های اقتصادی ضروری به‌نظر می‌رسد. در کشورهای درحال‌توسعه دولت‌ها بایستی در روند پیشرفت اقتصادی، نقش عمده و کلیدی داشته باشند. زیرا برای دست‌یابی به چنین هدفی بخش خصوصی فاقد توانایی و انگیزه لازم است و لذا این مهم را نبایستی تنها به‌عهده آن قرار داد.

به‌طورکلی، دولت به عنوان یک عامل مهم و مؤثر می‌تواند با تصمیمات خود و اجرای سیاست‌های مختلف اقتصادی و اجتماعی بر روی رشد اقتصادی اثر گذارد.[۱]

برخی از مهمترین سیاست‌های اقتصادی اثر گذار دولت بر روی رشد اقتصادی عبارتند از:

– سیاست‌های توزیع مجدد درآمد میان اقشار کم درآمد جامعه

این سیاست در وهله اول موجب افزایش درآمد این افراد و در نتیجه موجب افزایش تقاضای مؤثر در جامعه می‌شود. هرگاه افراد مذکور درآمد افزایش‌یافته را از طریق آموزش صرف افزایش توانایی‌های نیروی انسانی خود کنند، امکان افزایش درآمد و

۱. تأثیرگذاری این سیاست‌های اقتصادی دولت به عوامل زیادی بستگی دارد و پیش‌بینی نتایج آن به‌طور کامل میسر نیست. همچنین دولت در انتخاب و اجرای نوع استراتژی یا روش دست‌یابی به توسعه اقتصادی نقش مهم و مؤثری دارد.

افزایش توان خرید آنان در سال‌های آتی نیز فراهم می‌گردد. در این صورت، ضریب اثر گذاری سیاست‌های توزیع مجدد درآمد به‌عنوان عاملی مثبت و مؤثر در رشد اقتصادی افزایش می‌یابد. زیرا آموزش از یک‌سو، موجب بهبود کیفیت نیروی انسانی و در نتیجه افزایش توان تولیدی جامعه می‌شود و از سوی دیگر، با افزایش درآمد و توان خرید کالاها و خدمات بیشتر، تقاضای مؤثر در جامعه افزایش می‌یابد.

مثال بارز این نوع سیاست‌ها را می‌توان در کشورهای جنوب شرق آسیا دید که در قرن بیستم میلادی، یکی از مهمترین عوامل موفقیت این کشورها در مراحل مختلف رشد اقتصادی این منطقه بوده است.

- سیاست‌های تشویق به پس‌انداز و سرمایه‌گذاری

هرچه پس‌انداز جامعه افزایش یابد منابع بیشتری برای سرمایه‌گذاری در اختیار تولیدکنندگان قرار می‌گیرد. در چارچوب این سیاست‌ها دولت با دخالت خود موجبات سرمایه‌گذاری در بخش‌های مختلف اقتصاد را فراهم می‌آورد. برای مثال، دولت ژاپن نقش مهمی در گسترش سهم صنعت اتومبیل‌سازی ژاپن داشته است. اما از آن‌جا که هر سرمایه‌گذاری با ریسک همراه است بسیاری معتقدند که دخالت دولت در این نوع سرمایه‌گذاری‌ها می‌تواند، به‌واسطهٔ احتمال عدم موفقیت آن‌ها، برای رفاه اجتماعی زیان‌آور باشد.

- سیاست‌های تحقیق و توسعه

در کشورهای صنعتی سیاست‌های تحقیق و توسعه از اهمیت و وزن بسیاری برخوردار است، به‌طوری‌که درصد قابل‌توجهی از رشد اقتصادی این کشورها مرهون سیاست‌های مذکور است.

- سیاست حذف موانع برای فعالیت‌های بخش خصوصی

در چارچوب این سیاست دولت می‌تواند با نظارت بر فعالیت بخش خصوصی موجب بهبود شرایط بازار شود. مثال بارز آن تلاش دولت‌ها برای جلوگیری از به‌وجود آمدن شرایط انحصاری در بازار است.

- گسترش خدمات اجتماعی و زیر ساخت‌ها

یکی از مهم‌ترین و ظایف دولت گسترش خدمات اجتماعی و زیر ساخت‌ها است. از جمله خدمات اجتماعی، می‌توان به توسعه آموزش و پرورش، بهبود وضع بهداشت عمومی و تضمین حقوق مالکیت برای افراد جامعه اشاره کرد. این خدمات اجتماعی موجب ارتقا توان تولیدی افراد جامعه و کیفیت نیروی کار و در نتیجه موجب افزایش تولید جامعه می‌شود.

هر کشوری برای طی مراحل پیشرفت اقتصادی بایستی زیرساخت‌هایی مانند راه‌های ارتباطی، آب و برق، گاز و مخابرات را فراهم نماید. سرمایه‌گذاری در این بخش‌های زیر بنایی به‌علت وسعت و همچنین زمان طولانی لازم برای رسیدن به بهره‌وری و سوددهی در حیطه کار بخش خصوصی نمی‌گنجد و این دولت‌ها هستند که بایستی در فراهم آوری آن‌ها و در عرضه خدمات عمرانی فعال باشند.

- سیاست پولی، مالی و کسر بودجه

دولت می‌تواند به‌وسیلهٔ اعمال سیاست پولی و مالی[۱]، در شرایط مختلف اقتصادی، متغیرهای کلان اقتصادی (مانند مصرف، پس‌انداز، سرمایه‌گذاری، تولید ملی و اشتغال) را تحت تأثیر قرار دهد و در راستای نیل به اهداف اقتصادی مانند تثبیت قیمت‌ها، توزیع عادلانه درآمدها، اشتغال کامل و رشد اقتصادی حرکت نماید. بنابراین، دولت می‌تواند به‌وسیلهٔ این سیاست‌ها به رشد اقتصادی شتاب بخشد و یا از شتاب آن بکاهد.

برخی مواقع دولت‌ها به‌منظور سرمایه‌گذاری در طرح‌های اقتصادی- اجتماعی متوسل به سیاست کسری بودجه می‌شوند. با استفاده از این سیاست می‌توان سرمایه‌گذاری لازم در طرح‌های عمرانی را انجام داد. سیاست کسری بودجه می‌تواند رکودهای اقتصادی ناشی از کمبود سرمایه و یا تقاضای کل را رفع کند و تولید نا خالص ملی و در نتیجه رشد اقتصادی را تحت تأثیر قرار دهد.[۲]

- سیاست‌های حمایتی در حوزه تجارت خارجی

کشورهای درحال‌توسعه معمولاً وارد کننده کالاهای ساخته شده صنعتی و صادرکننده مواد اولیه می‌باشند. از آن‌جایی‌که کالاهای ساخته شده صنعتی قیمت بیشتری نسبت به مواد اولیه دارند، این کشورها معمولاً با کسری ترازپرداخت‌ها روبه‌رو می‌شوند. چنانچه کسری ترازپرداخت‌ها به‌طور مداوم ادامه یابد. باعث توقف حرکت اقتصادی کشورهای درحال‌توسعه می‌شوند. لذا دولت‌ها باید با اتخاذ سیاست‌های مناسب در جهت کاهش کسری ترازپرداخت‌ها بکوشند. برخی از اقدامات و یا سیاست‌های حمایتی دولت در این حوزه عبارتند از: کاهش واردات کالاهای لوکس و مصرفی، استفاده از کالاهای

---

۱. ابزارهای اعمال سیاست مالی که در دست دولت قرار دارد عبارتند از مالیات، پرداخت‌های انتقالی و انتشار اوراق قرضه عمومی و ابزارهای سیاست پولی که مجری آن عمدتاً بانک مرکزی هر کشور می‌باشد عبارتند از نرخ تنزیل مجدد، نرخ ذخیره قانونی، عملیات بازار باز و کنترل اعتبارات از طریق نرخ‌های تنزیل.

۲. البته همواره دولت‌ها بایستی درهنگام اعمال این سیاست به آثار تورمی ناشی از آن نیز توجه کنند. زیرا اگر سیاستی متعادل و صحیح اعمال نشود تورم شدید حاصله می‌تواند اثرات بسیار مخرّبی بر پیکره اقتصاد داشته باشد.

ساخت داخل، اتخاذ قوانین صحیح بـه منظـور تـسهیل امـر صـادرات،کمک و تـشویق صادرکنندگان داخلی، و برقراری تعرفه‌های گمرکی بر روی کالاهای وارداتی که نمونه مشابه آن در داخل تولید می‌شود.

۱-۶ رشد مدرن اقتصادی کوزنتس[1]:

سیمون کوزنتس (۱۹۸۵-۱۹۰۱) در اثر تحقیقات علمی وسیع در مورد رشـد اقتـصادی برخی از کشورها، به برداشتی نو و عمیق در زمینه ساختار اقتصادی و اجتماعی توسـعه دست یافت که آن را "رشد مدرن اقتصادی" نامید.[2] به‌همین جهت وی در سـال ۱۹۷۱ موفق به اخذ جایزه نوبل گردید.

کوزنتس در نوشته های اولیه خود، «رشـد مـدرن اقتـصادی» را "افـزایش مـداوم درآمد سرانه یا تولید سرانه کارگر که غالباً با افزایش در جمعیت و تغییـرات سـاختاری گسترده همراه است"، تعریف کرده و ایـن تغییـرات سـاختاری را در حـوزه‌هـای زیـر بررسی نموده است:

۱. صنعتی‌شدن؛ یعنی رو آوردن از تولیدات کشاورزی به سمت تولیدات غیر کشاورزی
۲. شهری‌شدن؛ روند صنعتی‌شدن موجب مهاجرت افراد از روستا به شهرها می‌شود و در نتیجه توزیع جمعیت بین شهر و روستا تغییر می‌کند.
۳. وضعیت درآمدی افراد؛ روند شهرنشینی و پیوستن به صنایع مختلف بـر روی سـطح درآمد افراد و توزیع آن اثر می‌گذارد.
۴. توزیع محصول بین مصرف، سرمایه‌گذاری و هزینه‌های دولتی
۵. همکاری و مشارکت کشورها با یکدیگر؛ این امر موجب اثرگذاری رشد کشورها بـر روی یکدیگر می‌شود. بنابراین، می‌توان برای رشد اقتصادی جنبه بین‌المللی نیز قائـل شد.

اما کوزنتس در مراسم دریافت جایزه نوبل، تعریف دیگری را برای رشـد مـدرن اقتصادی مطرح نمود.[3]

---

1 .Simon Kuzents (۱۹۰۱-۱۹۸۵) , Modern Economic Growth

2. کوزنتس در مطالعه خود، کشورهای بسیار کوچک، کشورهایی که دارای منـابع اسـتثنایی ماننـد نفـت بودنـد و کشورهای کمونیستی را به‌دلیل تفاوت‌های موجود در بنیادهای اجتماعی و اقتصادیشان، در نظر نگرفت.

3. مایکل تودارو، «توسعه اقتصادی در جهان سوم»، ترجمه غلامعلی فرجادی، جلد اول، تهـران: انتـشارات مرکـز مدارک اقتصادی– اجتماعی. چاپ اول، ۱۳۶۴، ص ۱۷۴

«رشد مدرن اقتصادی عبارت از افزایش بلندمدت ظرفیت تولید به‌منظور افزایش عرضه کالاهای متنوع تر به مردم است. این رشد ظرفیت بر پایه تکنولوژی پیشرونده و تعدیلات نهادی و ایدئولوژیکی مقتضی چنین تکنولوژی، استوار است.»

این تعریف به سه شرط اساسی که لازمه رشد اقتصادی است، اشاره دارد:

۱. افزایش مداوم عرضه کالاها و خدمات

۲. تأثیر پیشرفت تکنولوژی در رشد بازدهی تولید کالاهای مورد نیاز

۳. مطابقت تکنولوژی جدید با شرایط اقتصادی و اجتماعی کشورهای درحال‌توسعه

به عقیده کوزنتس ارتقاء سطح دانش و نوآوری فنی عامل اصلی و استراتژیک در تحولات اقتصادی جوامع می باشد. اما رشد اقتصادی تنها به سبب تحول تکنولوژیک حاصل نمی‌شود. زیرا، تحول تکنولوژیک در ارتباط متقابل با تغییرات اجتماعی و فرهنگی قرار می‌گیرد. درواقع تحول تکنولوژیک عامل اصلی تعدیل‌های نهادی و ایدئولوژیکی در بخش‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است. چنانچه این تعدیلات صورت نگیرد استفاده از تکنولوژی مفید نخواهد بود.

روش بررسی کوزنتس، روش تاریخی است. از نظر وی بررسی تاریخی رشد اقتصادی مستلزم مطالعه‌ای دو جانبه است. بدین‌معنا که از یک طرف باید مکانیسم های درونی رشد اقتصادی در جامعه پیشرو مطالعه شود. و از طرف دیگر لازم است چگونگی تأثیر گذاری تغییرات به‌وجود آمده در جامعه پیشرو بر روی جوامع در ارتباط با آن، بررسی گردد. هم‌چنین، به عقیده او هر عصر تاریخی تحت تاثیر روند طولانی از آموزش قرار دارد که باید در نگرش‌های حاکم بر رفتار بشر تاثیر بگذارد.

در فرآیند تاریخی رشد اقتصادی، در اثر تحول تکنولوژیک و ارتباط متقابل آن با تغییرات اجتماعی- فرهنگی، همزمان سه زمینه اجتماعی زیر تحت تاثیر قرار گرفته و تکوین یافته است:

۱. دنیاگرایی: این زمینه در اثر تحول عقاید مذهبی به‌وجود آمده است. در نگرش دنیا گرایی این‌که زندگی روی زمین (دنیای فانی) یک مرحله انتقالی کوتاه است، مورد قبول می‌باشد. اما تمرکز بر زندگی روی زمین معنادار می‌شود و روحیه سرمایه‌داری جای خود را باز می‌کند.

۲. مکتب مساوات بشر: انکار تفاوت‌های ذاتی در میان نژاد انسانی از اصول این مکتب است.
۳. ناسیونالیزم (ملی گرایی): ناسیونالیزم، ادعای اجتماعی و عاطفی است که بر پایه گذشته تاریخی و میراث فرهنگی بنا نهاده شده است.

***ویژگی های رشد مدرن اقتصادی :**

۱. یک افزایش ذاتی در نرخ رشد جمعیت (حدود ده درصد) در هر دهه مطرح بوده که بیشتر آن در قرون پیش از دوران نوین یعنی از سال ۱۷۵۰ است. افزایش جمعیت برای اولین بار در اروپا و در دوران رشد مدرن اتفاق افتاده که عمده ترین دلیل آن کاهش نرخ مرگ و میر است.
۲. در هر دهه تولید سرانه با نرخ بالایی افزایش داشته است. رشد تولید به رشد نهاده‌ها، بهره‌وری آن‌ها و یا به هر دو بستگی دارد. به‌طور کلی یک دهم نرخ رشد تولید سرانه مربوط به رشد ساعت کار نیروی کار ، انباشت سرمایه، افزایش کارآیی عوامل تولید به‌ویژه نیروی کار به‌علت بهبود در کیفیت منابع، پیشرفت فنی و سازمان‌دهی بهتر بوده است.
۳. تأثیر نافذ تکنولوژی و تغییرات سازمانی بر روی کارایی در کلیه بخش‌ها باعث شد کل اجزاء اقتصاد و جامعه تحت تأثیر قرار گیرد.
۴. تحولات ساختاری در اقتصاد و در بخش‌های مختلف تولیدی در قالب موارد زیر صورت گرفته است:

کاهش سهم بخش کشاورزی و صنایع وابسته، افزایش سهم صنعت، تغییر در بافت صنعتی (از تولید کالای کمتر بادوام به سمت کالای بادوام و از تولید کالای مصرفی به کالای سرمایه‌ای)، افزایش در بعضی از خدمات (شخصی، حرفه ای و دولتی)، کاهش سهم سایر خدمات (خدمات خانگی).

۵. مهم‌ترین عامل تغییرات در تولید بخش‌های مختلف و توزیع نیروی کار، تغییرات تکنولوژیک بوده است. بنابراین، تغییرات ساختاری، وابسته به تغییرات تکنولوژیک و تغییرات درالگوی تقاضا بوده است.

در انتها به چند نکته مطرح در بحث رشد مدرن اقتصادی کوزنتس اشاره می‌شود:

۱. کوزنتس اجزاء اصلی ویژگی‌های رشد اقتصادی را همان‌گونه که عملاً در دو قرن گذشته مشاهده شده‌اند، فرمول‌بندی کرده است. براین اساس، افزایش در جمعیت و تولید سرانه برای دست‌یابی به رشد مدرن اقتصادی ضروری است.
۲. تولید، در تعریف رشد اقتصادی اساسی‌ترین نقش را دارد. از نظر کوزنتس، وقتی تولید به‌عنوان مقیاس رشد اقتصادی مورد استفاده قرار می‌گیرد، مشکلاتی به‌وجود می‌آید. این مشکلات به تغییرات اساسی و بنیادی در زمینه‌های اقتصادی و فنی، جداسازی مرز بین اقتصاد و غیراقتصاد و تغییر قیمت‌ها برمی‌گردد. برای مثال، اندازه‌گیری و محاسبه میزان تولید بخش‌هایی که از تکنولوژی نوین استفاده می‌کنند.
۳. از نظر وی "رشد پایدار" به مدت زمان معینی مربوط نمی‌شود. اقتصادی ممکن است بین ده تا پانزده سال در شرایط رشد پایدار قرار داشته باشد.حال آن‌که ممکن است رشدی در طول دوره ای مثلاً بیست تا سی سال پایدار تلقی نشود. در رشد پایدار چگونگی پیش‌بینی روند رشد در آینده مهم و مدنظر است. اگر رشد اقتصادی در بلندمدت علیرغم نوسانات کوتاه‌مدت، روند افزایشی داشته باشد، رشد پایدار به‌شمارمی‌آید.

خلاصه فصل اول

۱. رشد اقتصادی عبارت از افزایش در تولید ناخالص ملی (GNP) یک کشور در یک دوره زمانی معین است.
۲. تمام جوامع با محدودیت منابع و یا محدودیت‌های تکنولوژیک رو به رو هستند. رشد اقتصادی با رفع نسبی این محدودیت‌ها توان اقتصاد برای تولید کالاها و خدمات را افزایش می‌دهد و بدین ترتیب منحنی امکانات تولید جامعه به سمت بالا منتقل می‌شود.
۳. در صورتی‌که نرخ رشد جمعیت کمتر از نرخ رشد اقتصادی باشد و در صورتی‌که نظام اقتصادی کالاهای مورد نیازمردم را تولید کند، رشد اقتصادی باعث بهبود استاندارد زندگی خواهد شد.
۴. معمولاً برای اندازه‌گیری رشد اقتصادی از دو شاخص مرتبط به هم: رشد تولید ناخالص ملی و رشد تولید ملی واقعی سرانه استفاده می‌شود.
۵. عوامل مؤثر بر رشد اقتصادی به دو گروه کلی، شامل عوامل کمّی (نیروی کار، سرمایه، سرمایه‌گذاری و پس‌انداز، سرمایه‌های بالاسری جامعه، اکتشافات منابع، احیای زمین)

و کیفی (تغییر تکنولوژی، صرفه‌جویی‌های حاصل از مقیاس و سرمایه‌های انسانی) تقسیم می‌شود.

۶. سرمایه‌های بالاسری جامعه شامل سیستم‌های حمل‌ونقل، آب و فاضلاب، بخش‌های انرژی، ارتباطات و آموزش است. این سرمایه‌ها تشکیل‌دهندهٔ آن بخش از موجودی سرمایه در اقتصادند که توسط دولت تولید و یا از طریق پرداخت یارانه به بنگاه‌های بخش خصوصی ایجاد می‌شود.

۷. صرفه‌جویی‌های حاصل از مقیاس، پس‌اندازهایی هستند که در اثر افزایش در اندازهٔ صنعت به‌وجود می‌آید. برای مثال، برای یک صنعت در حال گسترش، ایجاد کارخانه‌های متعدد در مناطق مختلف می‌تواند باعث کاهش هزینه‌های حمل‌ونقل گردد.

۸. سرمایه انسانی عبارت از «ارتقا و بهبود ظرفیت تولیدی افراد» است. آموزش‌هایی که باعث افزایش در توانایی افراد برای تولید کالاها و خدمات می‌گردد، سرمایه‌گذاری در سرمایه انسانی محسوب می‌شود.

۹. طرفداران رشد اقتصادی، آن را عامل پیشرفت جوامع می‌دانند. این گروه معتقدند که با به‌کارگیری تکنولوژی و روش‌های تولید مناسب‌تر، منابع جهت تولید کالاهایی بهتر و جدیدتر به‌کار گرفته می‌شود و کیفیت زندگی بهبود می‌یابد.

۱۰. رشد اقتصادی هزینه‌هایی برای جامعه در پی دارد، از جمله: آلودگی محیط زیست، نابودی منابع، تغییر در نحوه زندگی و سلیقه مصرف‌کنندگان، کاهش مصرف در زمان حال، توزیع ناعادلانه درآمد در جامعه.

۱۱. دولت می‌تواند به عنوان عاملی مهم و مؤثر، با تصمیمات خود و اجرای سیاست‌های مختلف اقتصادی، بر روی رشد اقتصادی اثر گذارد. برخی از مهمترین این سیاست‌ها عبارتند از: سیاست‌های توزیع مجدد درآمد میان اقشار کم درآمد جامعه، تشویق به پس‌انداز و سرمایه‌گذاری، تحقیق و توسعه، حذف موانع برای فعالیت‌های بخش خصوصی، گسترش خدمات اجتماعی و زیرساخت‌ها، سیاست پولی، مالی، سیاست کسر بودجه و سیاست‌های حمایتی در حوزه تجارت خارجی

۱۲. رشد مدرن اقتصادی عبارت است از افزایش بلندمدت ظرفیت تولید به‌منظور افزایش عرضه کالاهای متنوع‌تر به مردم. این رشد ظرفیت بر پایه تکنولوژی پیشرونده و تعدیلات نهادی و ایدئولوژیکی مقتضی چنین تکنولوژی، استوار است.
۱۳. به عقیده کوزنتس ارتقاء سطح دانش و نوآوری فنی عامل اصلی و استراتژیک در تحولات اقتصادی جوامع می‌باشد. اما رشد اقتصادی تنها به‌سبب تحول تکنولوژیک حاصل نمی‌شود زیرا در ارتباط متقابل با تغییرات اجتماعی و فرهنگی قرار می‌گیرد.

خودآزمایی فصل اول

۱. درصورت افزایش بهره‌برداری از منابع و عوامل طبیعی، .....
الف) منحنی امکانات تولید جامعه به سمت چپ جابه‌جا می‌شود.
ب) دسترسی به منابع از نظر کیفی در جامعه افزایش می‌یابد.
ج) کیفیت عوامل تولید در جامعه کاهش می‌یابد.
د) امکان دسترسی به منابع از نظر کمّی در جامعه افزایش می‌یابد.
۲. در یک اقتصاد سرمایه‌گذاری بیشتر به منزلهٔ ..... است.
الف) پس‌انداز کمتر ب) مصرف کمتر در آینده
ج) مصرف کمتر در زمان حال د) موجودی سرمایه کمتر
۳. تغییر تکنولوژی چه چیزی را تغییر می‌دهد؟
الف) جمعیت ب) بهره‌وری ج) قوانین طبیعی د) پس‌انداز
۴. کدام مورد از جمله شروط اساسی رشد اقتصادی از نظر کوزنتس است؟
الف) افزایش مداوم عرضه کالاها و خدمات
ب) انتقال تکنولوژی
ج) حمایت توسط دولت
د) افزایش مداوم تقاضا برای کالاها و خدمات
۵. کدام موضوع زیر از جمله موضوعات مدنظر مخالفان رشد اقتصادی است؟
الف) تغییر ساختار اجتماعی ب) افزایش مصرف آینده

ج) تغییر تکنولوژی د) افزایش نیازهای افراد

۶. کدام گزینه بیان‌کننده یکی از مهم‌ترین سیاست‌های اقتصادی اثرگذار دولت بر رشد اقتصادی است؟ سیاست .....

الف) گسترش نظام سوسیالیستی

ب) واگذاری زیرساخت‌ها به بخش خصوصی

ج) عدم حمایت در حوزه تجارت خارجی

د) توزیع مجدد درآمد

۷. افزایش اندازه صنعت می‌تواند منجر به ..... شود.

الف) افزایش سرمایه انسانی ب) گسترش زیرساخت‌ها

ج) صرفه‌جویی‌های حاصل از مقیاس د) توسعه اقتصادی

۸. کدام فعالیت موجب افزایش سرمایه‌های بالاسری جامعه می‌شود؟

الف) سرمایه‌گذاری بر روی شبکه‌های حمل‌ونقل

ب) تولید فرآورده‌های لبنی

ج) سرمایه‌گذاری برای تولید انواع پوشاک

د) کشف معدن طلا

۹. رایج‌ترین معیار اندازه‌گیری رشد اقتصادی کدام است؟

الف) پس‌انداز ملی ب) تولید ملی واقعی سرانه

ج) سرمایه‌گذاری بخش خصوصی د) جمعیت

۱۰. کدام عامل از جمله عوامل کیفی مؤثر بر رشد اقتصادی است؟

الف) نیروی کار ب) تغییر تکنولوژی

ج) بهره‌وری د)سرمایه

فصل دوم

توسعه اقتصادی

هدف کلی

هدف کلی فصل دوم آن است که دانشجو مفهوم توسعه اقتصادی و تفاوت آن را با رشد اقتصادی درک کند و با شاخص‌ها و سیاست‌های توسعه اقتصادی و تقسیم بندی جوامع بر این اساس آشنا شود.

هدف‌های رفتاری:

پس از مطالعه این فصل دانشجو قادر خواهد بود:

۱. مفهوم توسعه اقتصادی و ویژگی‌های آن را بیان کند.
۲. توسعه اقتصادی را از زبان اقتصاددانان مختلف تعریف کند.
۳. فرآیند تاریخی توسعه را توضیح دهد.
۴. تفاوت توسعه و رشد اقتصادی را تشخیص دهد.
۵. تقسیم‌بندی جوامع بر اساس سطح توسعه را عنوان کند.
۶. در خصوص موانع توسعه اقتصادی در کشورهای کمتر توسعه‌یافته بحث کند.
۷. شاخص‌های توسعه اقتصادی را نام ببرد و هر یک را تعریف کند.
۸. کشورهای جهان را بر اساس شاخص‌های توسعه اقتصادی با یکدیگد مقایسه کند.
۹. سیاست‌های توسعه اقتصادی را بیان کند.
۱۰. توسعه پایدار را تعریف کند.
۱۱. اجزاء اصلی توسعه پایدار را نام ببرد و دریابد چه مقولاتی در فضای فصل مشترک آن‌ها مطرح می‌شود.
۱۲. شاخص‌های توسعه پایدار را نام ببرد.

۲-۱ مقدمه

مقولهٔ توسعه اقتصادی تا قبل از دههٔ ۱۹۴۰ به‌صورت پراکنده مطالعه و بررسی می‌شد. اما پس از جنگ جهانی دوم به‌طور جدی و به‌صورت شاخه‌ای مجزا از علم اقتصاد تحت عنوان «اقتصاد توسعه» مطرح شد. به‌رغم عمر نسبتاً کوتاه علم اقتصاد توسعه، پدیده توسعه‌نیافتگی، پدیده جدیدی نمی‌باشد. در واقع آغاز این پدیده به چند قرن پیش باز می‌گردد.

تا پیش از قرن شانزدهم با وجود اختلاف زیاد در ساختار اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی جوامع مختلف، سطح زندگی و تکنولوژی آن‌ها با یکدیگر چندان متفاوت نبود. پس از قرن شانزدهم میلادی تا کنون، ایجاد تحولاتی چون به ثمر رسیدن نهضت رنسانس[۱]، انقلاب کشاورزی[۲] (ابتدای قرن هیجدهم در انگلستان)، انقلاب صنعتی[۳] (قرن هیجدهم) و وقوع دو جنگ جهانی (قرن بیستم)، نوآوری و پیشرفت‌های فنی در قرن نوزدهم و رشد شتابان آن در قرن بیستم، همچنین پیشرفت‌های علمی در زمینه‌های فن‌آوری اطلاعات و ارتباطات در آستانه قرن بیست‌ویکم و رشد سریع آن، موجب شد تا برخی از کشورها مانند انگلستان، آلمان، فرانسه و ژاپن در مسیر توسعه حرکت کنند و در این راه موفقیت‌هایی را به‌دست آورند و به‌عنوان کشورهای توسعه‌یافته شناخته شوند. در مقابل گروهی دیگر از کشورهای جهان نتوانستند همگام با کشورهای گروه اول حرکت کنند. و از مسیر توسعه دور ماندند.

برخی از علمای اقتصاد توسعه بر این عقیده‌اند که آغاز قرن شانزدهم عصر تازه‌ای در زندگی انسان‌ها به‌شمار می‌آید. از نظر آنان در این دوران فرآیند تاریخی توسعه کشورهای توسعه‌یافته در سه مرحله طی شده است که در ابتدای این فصل بدان پرداخته می‌شود.

در فصل حاضر که به‌منظور مطالعه توسعه اقتصادی تدوین شده تعریف و مفهوم توسعه اقتصادی ارائه گردیده است. موضوعات دیگری که در این فصل مطرح و بررسی شده‌اند عبارتند از: تقسیم‌بندی جوامع براساس سطح توسعه اقتصادی آن‌ها، شاخص، موانع و سیاست‌های توسعه اقتصادی و توسعه پایدار.

---

۱. نهضت رنسانس تقریباً از ۱۴۵۳ میلادی شروع و تا پایان قرن هفدهم میلادی در اروپا ادامه یافت.

۲. در انگلستان به‌کارگیری تکنیک‌های جدید کشاورزی موجب شد تا این کشور با مازاد محصول حدود ۵۰٪ روبرو و به انبار غله اروپا معروف شود.

۳. نکته قابل توجه این است که انقلاب صنعتی حاصل تلاش‌های صنعتگران و پیشه‌ورانی بوده است که بعضاً دارای سواد خواندن و نوشتن نبودند. به‌عبارتی در این انقلاب علم نقش چندانی نداشته است.

۲-۲ فرآیند تاریخی توسعه در کشورهای توسعه‌یافته

یکی از نظریات توسعه فرآیند تاریخی توسعه را به سه مرحله تقسیم می‌کند:

۱. مرحله تجمع یا تراکم اولیه سرمایه، این مرحله از قرن شانزدهم میلادی آغاز شد و تا اواخر قرن هیجدهم خاتمه یافت. در این مرحله، نخستین کشورهای استعمارگر دنیا یعنی هلند، پرتغال و اسپانیا با استفاده از ناوگان دریایی نیرومند خود ممالک شرقی نظیر هند و سرزمین‌های تازه کشف شده آمریکای لاتین را تحت سلطهٔ خویش درآوردند. پس از آن‌ها کشورهایی نظیر انگلستان و فرانسه نیز به کشورهای استعمارگر پیوستند و توانستند از رقبای قبلی خود در زمینه استعمار کشورها پیشی بگیرند. بدین ترتیب در کشورهای استعمارگر اروپایی به‌دلیل فراهم شدن شرایط مناسب مالی، وجود تسهیلات حمل و نقل، تسهیلات اعتباری، وجود کارگران نسبتاً ماهر، طبع سودجویی و انگیزه‌های سرمایه‌گذاری، انقلاب صنعتی در قرن هیجدهم در انگلستان به‌وقوع پیوست و سبب به‌بار آمدن محصولات کارخانه‌ای در غرب شد.

۲. مرحله صدور کالا، بعد از وقوع انقلاب صنعتی تحول عظیمی در روش‌های تولید به‌وجود آمد و در تولید محصولات از ماشین استفاده گردید. بنابراین، تولید به شکل انبوه صورت گرفت. از آن‌جا که این تولیدات بیش ار تقاضای داخلی بازارهای غرب بود، ادامه فعالیت کارخانه‌های ممالک اروپای غربی نیازمند بازارهای جدید بودند. از این‌رو، توجه کشورهای اروپای غربی به بازار ممالک مستعمره و نیمه مستعمره معطوف شد. در واقع راه‌یابی اقتصاد سرمایه‌داری به داخل کشورهای جهان سوم با تجارت و صدور کالا آغاز شد.

بنا به‌دلایلی مانند پایین بودن قیمت محصولات غربی، قراردادهای تحمیلی و یا کسب امتیازات تجاری و گمرکی خاص، رفته رفته صنایع بومی کشورهای زیر سلطه نابود شدند و راه برای ورود کالاهای کارخانه‌ای غرب هموارتر شد.

مرحله صدور کالا زمینه توسعه و پیشرفت هرچه بیشتر ممالک غربی و عقب افتادن هرچه بیشتر کشورهای مستعمره را فراهم آورد. این روند تا قبل از جنگ جهانی اوّل (۱۹۱۴) ادامه یافت.

۳. مرحله صدور سرمایه، مرحله سوم که تکمیل کننده مرحله صدور کالا است، از جنگ جهانی اول شروع شد. در این مرحله به‌دلیل بالا بودن تراکم کالاهای سرمایه‌ای در کشورهای اروپایی و کاهش سود صنایع، فروش کالاهای سرمایه‌ای به کشورهای زیر سلطه شروع شد. انحصارگران و صاحبان صنایع می‌کوشیدند تا با سرمایه‌گذاری

در بخش‌های تازه به نوآوری دست بزنند و یا سعی می‌کردند که به‌منظور جلوگیری از کاهش قیمت‌ها به صدور سرمایه مبادرت نمایند.

البته صدور سرمایه توسط انحصارگران تنها به‌دلیل جلوگیری از کاهش قیمت تولیدات نبوده است بلکه عوامل دیگری نیز مانند فرار از پرداخت مالیات‌های جاری در کشورهای مذکور، دست‌یابی به منابع اولیه و نیروی کار ارزان‌تر، دست‌یابی به بازارهای مصرفی و کسب مازاد اقتصادی بیشتر، در پیدایش این مرحله مؤثر بوده‌اند.

برخی بر این عقیده‌اند که این سرمایه‌گذاری‌ها برای کشورهای درحال‌توسعه منافع چندانی به‌همراه نداشته و تنها زمینه دست‌یابی به سود بیشتر را برای کشورهای صاحب سرمایه فراهم آورده است. درواقع موجب توسعه هرچه بیشتر کشورهای صنعتی و عقب‌ماندن هرچه بیشتر کشورهای درحال‌توسعه شده است.

باید توجه داشت که صدور کالاهای سرمایه‌ای با شرایط خاصی صورت می‌گرفت، ازجمله این‌که کشورهای پیشرفته اصولاً اقدام به صدور برخی از کالاهای سرمایه‌ای تحت عنوان «صنایع استراتژیک» نمی‌کردند، مگر آن که به صنایع استراتژیک جدیدتر و پیشرفته‌تر دست می‌یافتند.

با پایان یافتن جنگ جهانی دوم، کشورهای بسیاری به‌ویژه کشورهای اروپای غربی و ژاپن به جهت آسیب‌های ناشی از جنگ، با مشکلات و معضلات اقتصادی و اجتماعی فراوانی روبه‌رو شدند. این موارد سبب گردید تا خللی در مسیر توسعه‌یافتگی کشورها به‌وجود آید. در چنین شرایطی برخی از کشورها مانند ژاپن با سخت‌کوشی و تلاش موفق به دست‌یابی به نوآوری‌ها و پیشرفت‌های فنی گردیده و در زمره کشورهای توسعه‌یافته قرار گرفتند. در مقابل برای برخی کشورها، این مشکلات به‌صورت تهدیدی در مسیر رسیدن به توسعه درآمده و لذا آن‌ها قادر به عبور از این مرحله گذر نشده و در زمره کشورهای توسعه‌نیافته قرار گرفتند. رشد شتابان موفقیت‌های علمی و فنی کشورهای گروه اول، به‌ویژه از چند دهه آخر قرن بیستم به بعد، سبب عمیق‌تر شدن شکاف اقتصادی بین کشورهای توسعه‌یافته و توسعه‌نیافته شده است.

۲-۳ تعریف و مفهوم توسعه اقتصادی

کلمهٔ توسعه در ادبیات فارسی، به‌معنای گسترش و بهبود است. در مفهوم توسعه اقتصادی نیز بهبود و گسترش نهفته است. با وجود آن‌که اقتصاددانان مختلف، براساس

دیدگاه خویش، توسعه اقتصادی را تعریف کرده‌اند، لیکن در بسیاری از متون توسعه اقتصادی در قالب افزایش مداوم و مستمر تولید ناخالص ملی یک کشور تعریف شده است. اکنون پس از پرداختن به تعریف توسعه اقتصادی از منظر برخی صاحب‌نظران اقتصادی، تعریف جامعی از توسعه اقتصادی ارائه می‌شود.

پروفسور جرالد می‌یر[1] معتقد است ارائه تعریفی دقیق و جامع از توسعه اقتصادی مشکل است. وی توسعه اقتصادی را چنین تعریف می‌کند:

«فرآیندی است که به موجب آن درآمد واقعی سرانه در یک کشور در دورانی طویل‌المدت افزایش یابد.»

در این تعریف، منظور از فرآیند، روابط علت و معلولی و به هم پیوستهٔ عمل نیروهای معینی، در طول زمان است. و طویل‌المدت به اهمیت افزایش دائمی درآمد واقعی در فرآیند توسعه اشاره دارد. در ضمن برای نشان دادن تغییرات حقیقی و واقعی‌تر تولید، اثر افزایش جمعیت و اثر افزایش سطح عمومی قیمت‌ها، حذف شده و افزایش درآمد ملی سرانه واقعی مدنظر قرار گرفته است.

می‌یر معتقد است افزایش درآمد ملی واقعی سرانه به‌تنهایی شرط کافی برای توسعه نیست زیرا توسعه اقتصادی باید همراه با افزایش رفاه اقتصادی باشد و افزایش درآمد ملی سرانه تنها یکی از عوامل مهم رفاه اقتصادی است نه همهٔ آن. افزایش رفاه اقتصادی علاوه‌بر افزایش در درآمد واقعی سرانه به توزیع مناسب و مطلوب درآمد نیز بستگی دارد. امکان دارد درآمد ملی افزایش یابد ولی توزیع نامناسب آن منجر به تجمع درآمد در دست عده‌ای خاص شود که این به معنای توسعه و افزایش رفاه اقتصادی نیست. از نظر می‌یر توسعه اقتصادی هدف نیست بلکه وسیله‌ای برای فراهم آوردن شرایط بهتر اجتماعی است.

در نهایت جرالد می‌یر توسعه را رشد اقتصادی توأم با "تحولات" تعریف می‌کند و تحولات را به تغییرات در دو حوزه جستجو می‌کند:[2]

۱. ارزش‌ها و نهادها

۲. تغییرات فنی

---

1. Gerald, M. Meier, Leadind Issues in Economic Development, Oxford university press, sixth Ed., 1995.

۲. محمود، متوسلی، توسعه اقتصادی، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، ۱۳۸۲، ص ۱۲.

تعریف دیگر، از گونار میردال است.[۱] او می‌گوید:
«توسعه اقتصادی عبارت است از حرکت یک سیستم یک‌دست اجتماعی به سمت جلو»، و هم‌چنین به عقیدهٔ وی در توسعه اقتصادی نه تنها روش تولید و توزیع محصولات و حجم تولید مدنظر است بلکه تغییرات در سطح زندگی، نهادهای اجتماعی و سیاست‌ها نیز مورد توجه است.

کیندل برگر دربارهٔ رشد اقتصادی و توسعه اقتصادی به‌صورت زیر نظر می‌دهد:[۲]
«رشد اقتصادی فقط به معنای تولید بیشتر است. ولی توسعه اقتصادی، هم تولید بیشتر و هم پدید آمدن تحول در چگونگی تولید محصول را در بر می‌گیرد. هرچند که رشد هم به‌معنای کارآیی بیشتر، یعنی تولید محصول بیشتر با سرمایه‌ای ثابت است ولی مفهوم توسعه از این گسترده‌تر است زیرا شامل ایجاد تحول در چگونگی تولید و تخصیص مجدد منابع و نیروی کار در تولیدات گوناگون است.»

از نظر فریدمان:
«رشد عبارت است از گسترش سیستم در جهات مختلف بدون تغییر در زیربنای آن، و توسعه عبارت است از روند خلاق و نوآوری در جهت ایجاد تغییرات زیربنایی در سیستم اجتماعی.»[۳]

آمارتیا سن توسعه را این گونه تعریف می‌کند:[۴]
«توسعه عبارت است از: افزایش توانمندی‌ها[۵] و بهبود استحقاق‌ها[۶]»
در واقع وی بر عامل نیروی انسانی و سرمایه‌گذاری تأکید می‌کند و معتقد است درجه توسعه اقتصادی جوامع به میزان گسترهٔ حقوقی افراد، میزان برخورداری آنان از امکانات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و نظایر آن، و میزان تحقق استحقاق‌ها بستگی دارد.

از تعاریف مختلف توسعه اقتصادی استنباط می‌شود، برای این‌که جامعه‌ای در مسیر توسعه قرار گیرد و در این راه توفیق یابد باید زیربناها و زمینه‌های لازم جهت

---

1. Gunnar, Myrdal, Against the Stream, Critical Essays on Economics, The Macmillan Press LTD London, 1975, P. 182.
2. Charles P. , Kindelberger, Economic Development, London: McGraw Hill, 2nd. Edition, 1965.
3. Tomas, Friedmann , In Growth Centers in Regional Economic Development, Edited by: N. M. Hansen, New york 1972.
4. Amartya, Sen, "Development Which Way Now?"Economic Journal, 1983. PP. 754-757
5. Capabilities
6. Entitlements

انجام این امر فراهم شود. زمینه‌های لازم از طریق تحولات و تغییرات بنیادی در ساختارهای فکری، فرهنگی، اجتماعی، تولیدی و اداری ایجاد می‌شوند.

توسعه اقتصادی در مفهوم علمی و عملی فقط در صورتی به‌وقوع می‌پیوندد که در جامعه نگرش‌های سنتی در زمینه‌های مختلف جای خود را به نگرش‌های علمی بدهند، جامعه به لحاظ فرهنگی و فکری متحول شود و به‌موازات این تحولات سازمان‌ها ونهادهای مناسب با توسعه اقتصادی در حال شکل‌گیری باشند.

عدم وقوع تحولات فکری و فرهنگی مناسب و به‌طور کلی عدم وجود تفکری واحد از جمله عوامل مهمی است که سبب گردیده تا بسیاری از کشورهای درحال‌توسعه نتوانند در دست‌یابی به توسعه موفق باشند. در حالی‌که تحولات فرهنگی رخداده در کشوری مانند ژاپن زمینه لازم برای توسعه اقتصادی چشمگیر را فراهم آورده است.

به‌علاوه، ساختار تولیدی جامعه نیز باید دگرگون شود. به این معنا که روش‌های سنتی تولید باید جای خود را به روش‌های مدرن بدهند. البته لازمهٔ چنین جابه‌جایی، به‌کارگیری علم و دانش جدید در تولید، بهبود مدیریت تولید، تغییرات سازمانی مربوطه و تغییر در روش‌های فنی تولید است. بدیهی است چنین حرکتی درصورتی می‌تواند برای توسعه و تداوم فرآیند آن نقش داشته باشد که روش‌های تولید مدرن و استفاده از تکنولوژی‌های جدید در جامعه درون‌زا گردند و دارای ویژگی پیشرونده باشند.[۱]

اکنون با توجه به مطالب اشاره شده می‌توان تعریف کلی زیر را برای توسعه اقتصادی ارائه کرد:

"توسعه اقتصادی عبارت است از افزایش مداوم ظرفیت تولید یک جامعه که بر اساس تکنولوژی پیشرونده پی‌ریزی شده باشد."

۲-۴ تقسیم‌بندی جوامع براساس سطح توسعه آن‌ها

تا آغاز قرن شانزدهم با آن‌که اختلاف بسیاری در ساختار اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی جوامع مختلف مشاهده می‌شد ولی از نظر سطح زندگی و سطح تکنولوژی تقریباً مشابه یکدیگر بودند. چنانکه اشاره شد، پس از قرن شانزدهم، رخ دادن برخی

۱. منظور از تکنولوژی پیشرونده، تکنولوژی است که بتواند مسیر تکاملی خود را طی کند.

تحولات در جهان موجب گردید برخی از کشورها به‌طور مستمر در مسیر توسعه حرکت کنند و در این راه موفقیت‌هایی به‌دست آورند. این موفقیت‌ها به‌گونه‌ای بوده است که هم‌اکنون می‌توان کشورها جهان را به دو گروه کشورهای کمتر توسعه‌یافته[1] (LDC) و کشورهای بیشتر توسعه‌یافته[2] (MDC) تقسیم کرد.

بر سر راه توسعه کشورهای کمتر توسعه‌یافته مشکلاتی که بعضاً بین آن‌ها مشترک است، وجود دارد. عمدهٔ این مشکلات عبارت است از:

جمعیت زیاد و نرخ بالای رشد آن، عدم کفایت منابع طبیعی در مقایسه با جمعیت، درآمد سرانه پایین و توزیع نامتعادل درآمد، محدودیت پس‌انداز و درنتیجه کمبود سرمایه و فقدان بازارهای سرمایه، نرخ بالای بیکاری و وابستگی اقتصادی. علاوه‌بر این، نگرش‌های فرهنگی آنان نیز در مواردی مانعی بر سر راه توسعه این کشورها بوده است.

۲-۵ شاخص‌های توسعه اقتصادی

اگرچه هر یک از کشورهای کمتر توسعه‌یافته و یا کشورهای بیشتر توسعه‌یافته دارای ویژگی‌های مربوط به خود هستند اما می‌توان از دید توسعه اقتصادی مقایسه‌ای کلی میان آن‌ها انجام داد. این مقایسه به‌کمک شاخص‌های توسعه اقتصادی امکان‌پذیر می‌شود.

رایج‌ترین شاخص‌های توسعه اقتصادی تولید ناخالص ملی سرانه (و گاه درآمد ملی واقعی سرانه)، امید به زندگی (متوسط طول عمر) و نرخ مرگ و میر نوزادان است. در کنار شاخص‌های مذکور شاخص‌های دیگری چون، درصد ثبت‌نام‌شدگان برای تحصیلات متوسطه از کل جمعیت، صادرات (یا صادرات سرانه)، درصد نیروی کار در مناطق شهری، نرخ با سوادی، شاخص کیفیت زندگی و شاخص توسعه انسانی، به‌عنوان شاخص‌های توسعه اقتصادی مدنظر قرار می‌گیرند.

- **تولید ناخالص ملی سرانه،**[3] یکی از متداول‌ترین معیارهای اندازه‌گیری توسعه اقتصادی است. این معیار دارای کاستی‌های زیر است:

1. Less Developed Countries
2. More Developed Countries
3. Percapita Gross National Product

۱. اثر رشد قیمت‌ها را در نظر گرفته نمی‌گیرد.[۱]
۲. به چگونگی توزیع درآمد توجه نمی‌کند.
۳. هزینه‌های جانبی، مانند آلودگی آب و هوا، شهرنشینی و صنعتی شدن، را که جامعه برای توسعه اقتصادی متحمل می‌شود، در نظر نمی‌گیرد.
۴. به‌دلیل فقر آمار و اطلاعات و کمبود امکانات در کشورهای درحال‌توسعه، این معیار نمی‌تواند برای اندازه‌گیری درجه توسعه اقتصادی آن‌ها مناسب باشد.

- **شاخص کیفیت زندگی،**[۲] شاخصی است ترکیبی که به‌وسیلهٔ موریس معرفی شده و از میانگین حسابی سه شاخص امید به زندگی، مرگ و میر نوزادان و نرخ باسوادی محاسبه می‌شود. این شاخص بین یک (برای بدترین وضعیت) و صد (برای بهترین وضعیت) قرار می‌گیرد.
- **شاخص توسعه انسانی،**[۳] شاخصی است ترکیبی که از میانگین وزنی ساده سه شاخص امید به زندگی، قدرت خرید واقعی افراد برحسب دلار آمریکا و نرخ باسوادی بزرگسالان به‌دست می‌آید. این شاخص بین یک و صفر قرار می‌گیرد؛ و بر این اساس کشورهای جهان در سه گروه زیر طبقه‌بندی می‌شود:

۰ < HDI < ۰/۵	⟵	توسعه انسانی پایین
۰/ ۵ < HDI < ۰/۷۹۹	⟵	توسعه انسانی متوسط
۰/ ۸ < HDI < ۱	⟵	توسعه انسانی بالا

گزارش توسعه انسانی (HDR)[۴] یکی از معتبرترین بررسی‌های اقتصادی و اجتماعی در جهان است که دفتر توسعه سازمان ملل متحد (UNDP)[۵]، هر ساله آن را منتشر می‌کند. گزارش توسعه انسانی برای سال ۲۰۰۸–۲۰۰۷ بر اساس آمارهای سال ۲۰۰۵ تهیه و منتشر شده است. در گزارش مذکور ۱۷۷ کشور جهان از نظر شاخص‌هایی مانند: تولید ناخالص داخلی سرانه، امید به زندگی، نرخ مرگ و میر، درصد ثبت‌نام‌شدگان برای تحصیلات متوسطه و امکانات آموزشی بررسی شده‌اند.

---

۱. هرگاه تولید ناخالص ملی واقعی درنظر گرفته شود این کاستی رفع می‌گردد.
2. Physical quality of Life Index (PQLI), By Morris
3. Human Development Index (HDI)
4. Human Development Report (HDR)
5. United Nation Development Programme(UNDP)

در جدول شمارهٔ (۱) برخی از کشورها، اعم از کشورهای کمتر توسعه‌یافته و کشورهای بیشتر توسعه‌یافته، و در جدول شمارهٔ(۲) گروه‌هایی از کشورها، از نظر شاخص‌های توسعه اقتصادی شامل: شاخص توسعه انسانی، نرخ باسوادی، امید به زندگی، مرگ و میر کودکان (برای هر هزار تولد)، تولید ناخالص داخلی (GDP) سرانه، تولید ناخالص داخلی (GDP) سرانه بر مبنای برابری قدرت خرید، شاخص آموزش، رتبهHDI، تفاوت رتبه GDP سرانه و رتبه HDI و درصد جمعیت شهری، با یکدیگر مقایسه شده‌اند. چنانکه در جدول شمارهٔ (۱) مشاهده می‌شود: کشورهای ایسلند، نروژ و استرالیا به لحاظ شاخص توسعه انسانی، در بین ۱۷۷ کشور جهان، بر اساس آمارهای سال ۲۰۰۵به ترتیب در جایگاه اول تا سوم قرار دارند. و پایین‌ترین رتبه به کشور سیرالئون تعلق دارد.

به‌طورکلی، از مقایسه ارقام شاخص‌های مندرج در جداول شمارهٔ (۱) و (۲) می‌توان به تفاوت سطح اقتصادی و آموزشی، کیفیت زندگی و میزان توسعه‌یافتگی کشورها و گروه‌های کشورها پی برد. برای مثال، طبق جدول شمارهٔ (۱)، تولید ناخالص داخلی سرانهٔ کشورهای پیشرفته‌ای چون کانادا، ژاپن و آمریکا به‌ترتیب برابر با۳۴۴۸۴، ۳۵۴۸۴ و ۴۱۸۹۰ دلار آمریکا در سال ۲۰۰۵ بوده است در حالی‌که در همین سال، تولید ناخالص داخلی سرانه در سیرالئون تنها ۲۱۶ دلار آمریکا و در هندوستان ۷۳۶ دلار آمریکا بوده است. از مقایسه ارقام مذکور می‌توان تصور کرد که تا حد بالایی بین سطح اقتصادی و سطح زندگی مردم این کشورها تفاوت وجود دارد.

با توجه به این‌که شاخص توسعه انسانی کشور ایران برابر ۰/۷۵۹ به‌دست آمده، در گروه کشورهای توسعه انسانی متوسط قرار دارد و از این نظر دارای رتبه ۹۴ است. به‌رغم آن‌که ایران در گروه کشورهای با توسعه انسانی متوسط قرار دارد ولیکن شاخص‌های توسعه اقتصادی آن (مندرج در جدول شمارهٔ ۱)، از متوسط جهان بالاتر است. هم‌چنین، از مقایسه ارقام شاخص‌های مندرج در جداول مذکور می‌توان نتیجه گرفت که ایران در زمره گروه کشورهای با درآمد متوسط به‌شمار می‌آید.

جدول ۱. شاخص‌های توسعه اقتصادی برای برخی کشورها در سال ۲۰۰۵

کشورها	شاخص توسعه انسانی	رتبه شاخص توسعه انسانی	امید به زندگی دربدو تولد(سال)	مرگ و میر کودکان (برای هر هزار تولد)	درصد باسوادی(۱۵ ساله و بیشتر، ۱۹۹۵ تا ۲۰۰۵)	GDP سرانه (برابری قدرت خرید، دلار آمریکا)	GDP سرانه (دلار آمریکا)	شاخص آموزش	تفاوت رتبه GDP سرانه و رتبه HDI
ایسلند	۰./۹۶۸	۱	۸۱/۵	۲	۱۰۰	۳۶۵۱۰	۵۳۲۹۰	۰/۹۷۸	۴
نروژ	۰./۹۶۸	۲	۷۹/۸	۳	۱۰۰	۴۱۴۲۰	۶۳۹۱۸	۰/۹۹۱	۱
استرالیا	۰/۹۶۲	۳	۸۰/۹	۵	۱۰۰	۳۱۷۹۴	۳۶۰۳۲	۰/۹۹۳	۱۳
کانادا	۰/۹۶۱	۴	۸۰/۳	۵	۱۰۰	۳۳۳۷۵	۳۴۴۸۴	۰/۹۹۱	۶
ژاپن	۰/۹۵۳	۸	۸۲/۳	۳	۱۰۰	۳۱۲۶۷	۳۵۴۸۴	۰/۹۴۶	۹
فرانسه	۰/۹۵۲	۱۰	۸۰/۲	۴	۱۰۰	۳۰۳۸۶	۳۴۹۳۶	۰/۹۸۲	۸
ایالات متحدآمریکا	۰/۹۵۱	۱۲	۷۷/۹	۶	۱۰۰	۴۱۸۹۰	۴۱۸۹۰	۰/۹۷۱	-۱۰
انگلستان	۰/۹۴۶	۱۶	۷۹	۵	۱۰۰	۳۳۲۳۸	۳۶۵۰۹	۰/۹۷	-۵
آلمان	۰/۹۳۵	۲۲	۷۹/۱	۴	۱۰۰	۲۹۴۶۱	۳۳۸۹۰	۰/۹۵۳	-۲
سنگاپور	۰/۹۲۲	۲۵	۷۹/۴	۳	۹۲/۵	۲۹۶۶۳	۲۶۸۹۳	۰/۹۰۸	-۶
کویت	۰/۸۹۱	۳۳	۷۷/۳	۹	۹۳/۳	۲۶۳۲۱	۳۱۸۶۱	۰/۸۷۱	-۸
قطر	۰/۸۷۵	۳۵	۷۵	۱۸	۸۹	۲۷۶۶۴	۵۲۲۴۰	۰/۸۵۲	-۱۲
امارات	۰/۸۶۸	۳۹	۷۸/۳	۸	۸۸/۷	۲۵۵۱۴	۲۸۶۱۲	۰/۷۹۱	-۱۲
مالزی	۰/۸۱۱	۶۳	۷۳/۷	۱۰	۸۸/۷	۱۰۸۸۲	۵۱۴۲	۰/۸۳۹	-۶
روسیه	۰/۸۰۲	۶۷	۶۵	۱۴	۹۹/۴	۱۰۸۴۵	۵۳۳۶	۰/۹۵۶	-۹

کشورها	شاخص توسعه انسانی	رتبه شاخص توسعه انسانی	امید به زندگی دربدو تولد(سال)	مرگ و میر کودکان (برای هر هزار تولد)	درصد باسوادی(۱۵ ساله و بیشتر، ۱۹۹۵ تا ۲۰۰۵)	GDP سرانه (برابری قدرت خرید، دلار آمریکا)	GDP سرانه (دلار آمریکا)	شاخص آموزش	تفاوت رتبه GDP سرانه و رتبه HDI
چین	۰/۷۷۷	۸۱	۷۲/۵	۲۳	۹۰/۹	۶۷۵۷	۱۷۱۳	۰/۸۳۷	۵
ترکیه	۰/۷۷۵	۸۴	۷۷/۴	۲۶	۸۷/۴	۸۴۰۷	۵۰۳۰	۰/۸۱۲	−۱۸
ایران	۰/۷۵۹	۹۷	۷۰/۲	۳۱	۸۲/۴	۷۹۶۸	۲۷۸۱	۰/۷۹۲	−۲۳
مصر	۰/۷۰۸	۱۱۲	۷۰/۷	۲۸	۷۱/۴	۴۳۳۷	۱۲۰۷	۰/۷۳۲	−۱
آفریقای جنوبی	۰/۶۷۴	۱۲۱	۵۰/۸	۵۵	۸۲/۴	۱۱۱۱۰	۵۱۰۹	۰/۸۰۶	−۶۵
هند	۰/۶۱۹	۱۲۸	۶۳/۷	۵۶	۶۷	۳۴۵۲	۷۳۶	۰/۶۲۰	−۱۱
سیرالئون	۰/۳۳۶	۱۷۷	۴۷/۸	۱۶۵	۳۴/۸	۸۰۶	۲۱۶	۰/۳۸۱	−۵
جهان	۰/۷۴۳	−	۶۸/۱	۵۲	۷۸/۴	۹۵۴۳	۶۹۵۴	۰/۷۵۰	−

مأخذ: گزارش توسعه انسانی سازمان ملل متحد، سال ۲۰۰۸-۲۰۰۷.

جدول ۲. شاخص‌های توسعه اقتصادی برای برخی گروه کشورها در سال ۲۰۰۵

گروه کشورها	شاخص توسعه انسانی	امید به زندگی (سال)	مرگ و میرکودکان (برای هر هزار تولد)	درصد باسوادی(۱۵ ساله و بیشتر۱۹۹۵ تا ۲۰۰۵)	GNP سرانه (دلار آمریکا)	GDP سرانه (برابری قدرت خرید، دلار آمریکا)	شاخص آموزش	درصد جمعیت شهری
درآمد پایین	۰/۵۷	۶۰	۷۵	۶۰/۲	۶۱۰	۲۵۳۱	۰/۵۸۹	۳۰
درآمد متوسط	۰/۷۷۶	۷۰/۹	۲۸	۸۹/۹	۲۸۰۸	۷۴۱۶	۰/۸۴۳	۵۳/۹
درآمد بالا	۰/۹۳۶	۷۹/۲	۶	۱۰۰	۳۴۷۵۹	۳۳۰۸۲	/۹۳۷	۷۷/۶
توسعه انسانی پایین	۰/۴۳۶	۴۸/۵	۱۰۸	۵۴/۴	۴۸۳	۱۱۱۲	۰/۵۱۲	۳۳/۲
توسعه انسانی متوسط	۰/۶۹۸	۶۷/۵	۴۵	۷۸	۱۴۱۲	۴۸۷۶	۰/۷۳۸	۳۹/۳
توسعه انسانی بالا	۰/۸۹۷	۷۶/۲	۱۳	۱۰۰	۲۲۹۸۴	۲۳۹۸۶	۰/۹۹۲	۷۶/۸
OECD	۰/۹۱۶	۷۸/۳	۹	۱۰۰	۲۹۸۶۰	۲۹۱۹۷	۰/۹۱۲	۷۵/۶
اروپای مرکزی و شرقی و CIS*	۰/۸۰۸	۶۸/۶	۲۲	۹۹	۴۶۶۲	۹۵۲۷	۰/۹۳۸	۶۳/۲
عربی	۰/۶۲۹	۶۷/۵	۴۶	۷۰/۳	۳۶۵۹	۶۷۱۶	۰/۶۸۷	۵۵/۱
آمریکای لاتین و کاریب	۰/۸۰۳	۷۲/۸	۲۶	۹۰/۳	۴۴۸۰	۸۴۱۷	۰/۸۷	۷۷/۳
آسیای جنوبی	۰/۶۱۱	۶۳/۸	۶۰	۵۹/۵	۸۰۰	۳۴۱۶	۰/۵۹۸	۳۰/۲
آسیای شرقی و پاسفیک	۰/۷۷۱	۷۱/۷	۲۵	۹۰/۷	۲۱۱۹	۶۶۰۴	۰/۸۳۶	۴۲/۸
آفریقا	۰/۴۹۳	۴۹/۶	۱۰۲	۶۰/۳	۸۴۵	۱۹۹۸	۰/۵۷۱	۳۴/۹
جهان	۰/۷۴۳	۶۸/۱		۷۸/۶	۶۹۵۴	۹۵۴۳	۰/۷۵	۴۸/۶

مأخذ: گزارش توسعه انسانی سازمان ملل متحد، سال ۲۰۰۸-۲۰۰۷.

ارقام، مربوط به میانگین وزنی برای هر گروه از کشورها است. وزن‌ها برابر با جمعیت هر کشور در گروه مربوط به خود است.

*The Commonwealth of Independent States (CIS)

شامل کشورهای روسیه، اوکراین، قزاقستان، بلاروس، آذربایجان، ازبکستان، ترکمنستان، گرجستان، ارمنستان، تاجیکستان، قرقیزستان و ملدوا است.

۲-۶ موانع توسعه در کشورهای کمتر توسعه‌یافته

به‌دلیل تفاوت‌های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی میان کشورهای کمتر توسعه‌یافته، نمی‌توان نظریه‌ای واحد در مورد توسعه کشورهای مختلف ارائه کرد. ولیکن این کشورها با برخی موانع و محدودیت‌ها که در واقع ویژگی‌های مشترک آن‌ها می‌باشد، روبه‌رو هستند.

برخی از این موانع عبارتند از: نرخ رشد سریع جمعیت، توزیع نامناسب درآمد، ضعف بخش کشاورزی، کمبود عوامل تولید، بدهی خارجی.

۱. نرخ رشد جمعیت: نرخ رشد جمعیت از بزرگ‌ترین موانع بر سر راه توسعه کشورهای کمتر توسعه‌یافته است. نرخ رشد جمعیت بسیاری از این کشورها تقریباً نزدیک به نرخ رشد تولید ناخالص داخلی آنان و حتی بیشتر از آن است. این امر سبب می‌شود که گاهی نرخ رشد سرانهٔ تولید ناخالص داخلی (GDP) در برخی از کشورهای مذکور منفی باشد. برای مثال، در بین سال‌های ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۰ جمعیت کشور اتیوپی به‌طور متوسط با نرخ ۲/۹ درصد افزایش یافت، درحالی‌که نرخ رشد تولید ناخالص داخلی آن ۱/۸ درصد بود. از این‌رو، نرخ رشد تولید ناخالص داخلی سرانه کشور اتیوپی در بین سال‌های مذکور به‌طور متوسط (۰/۸-) درصد در سال بوده است.

کشیش توماس مالتوس از نخستین نظریه‌پردازان در زمینه ارتباط رشد جمعیت و استانداردهای زندگی بود. او معتقد بود که تولیدات مواد غذایی با نرخ تصاعد حسابی افزایش خواهد یافت، درحالی‌که جمعیت با نرخ تصاعد هندسی افزایش می‌یابد. و بدین ترتیب نرخ رشد جمعیت همیشه بیش از نرخ رشد عرضهٔ مواد غذایی خواهد بود و لذا این تهدیدی برای آینده اقتصادی کشورها خواهد بود. حال آن‌که پیش‌بینی‌های مالتوس در مورد جوامع صنعتی امروز صحیح نبود. زیرا در این جوامع تغییرات تکنولوژیک موجب گردید که عرضهٔ مواد غذایی با نرخ تصاعد هندسی و حتی بیش از افزایش تقاضا برای آن، افزایش یابد. از طرف دیگر، مالتوس روش‌های کنترل زاد و ولد را پیش‌بینی نکرده بود. اما نرخ رشد بالای جمعیت برای کشورهای کمتر توسعه‌یافته، کماکان تهدیدی جدی محسوب می‌شود.

نمودار شمارهٔ (۱) نمایانگر جمعیت فعلی جهان و پیش‌بینی جمعیت آیندهٔ جهان است. همان‌طور که قبلاً اشاره شد مشکل رشد جمعیت عمدتاً گریبان‌گیر کشورها کمتر توسعه‌یافته است و انتظار می‌رود که ۹۷ درصد رشد جمعیت جهانی سال ۲۰۵۰ میلادی، نتیجهٔ رشد جمعیت در کشورهای کمتر توسعه‌یافته باشد. این در حالی است که کشورهای بیشتر توسعه‌یافته دارای نرخ رشد جمعیتی حدود ۱ درصد و یا کمتر هستند.

برای دریافتن تفاوت نتیجه دو نرخ رشد جمعیتی مختلف به مثال زیر توجه کنید. فرض

می‌شود دو کشور الف و ب، دارای جمعیتی برابر با ۱۰۰ نفر در سال صفر، و به‌ترتیب دارای نرخ رشد جمعیتی برابر با ۱ و ۳ درصد در سال می‌باشند. پس از پنجاه سال جمعیت کشور ب، ۲/۷ برابر جمعیت کشور الف و پس از یک قرن نزدیک به ۷/۴ برابر آن کشور خواهد شد.

نرخ بالای رشد جمعیت در کشورهای کمتر توسعه‌یافته تأثیر مهمی بر سطح توسعه آنان می‌گذارد. برای مثال در کشور الف، کافی است که تولید ۱درصد در سال رشد داشته باشد تا تولید سرانهٔ واقعی ثابت بماند. اگر این کشور نرخ رشد اقتصادی بیش‌از ۱ درصد در سال داشته باشد، از آن‌جا که کالاها و خدمات بیشتری در اختیار هر فرد از این کشور قرار می‌گیرد، قدمی در راه توسعه برداشته است. اما برای آن‌که در کشور ب تولید سرانهٔ واقعی ثابت بماند، باید تولید حقیقی آن حداقل با نرخی برابر با ۳ درصد در سال رشد کند. درواقع برای آن‌که کشور ب، استاندارد زندگی همسان با کشور الف را حفظ کند، باید دارای نرخ رشد اقتصادی بیشتری باشد. بنابراین، نتیجه می‌شود که کشورهای کمتر توسعه‌یافته با آن‌که دارای توان تولیدی پایین‌تر هستند، به‌علت نرخ بالای رشد جمعیت باید چندین برابر کشورهای بیشتر توسعه‌یافته که نرخ رشد جمعیتی پایین دارند، کار کنند تا حداقل بتوانند شرایط زندگی اقتصادی خود را حفظ کنند. روشن است که اگر بخواهند به توسعه دست یابند باید تلاش و کار بیشتری نمایند.

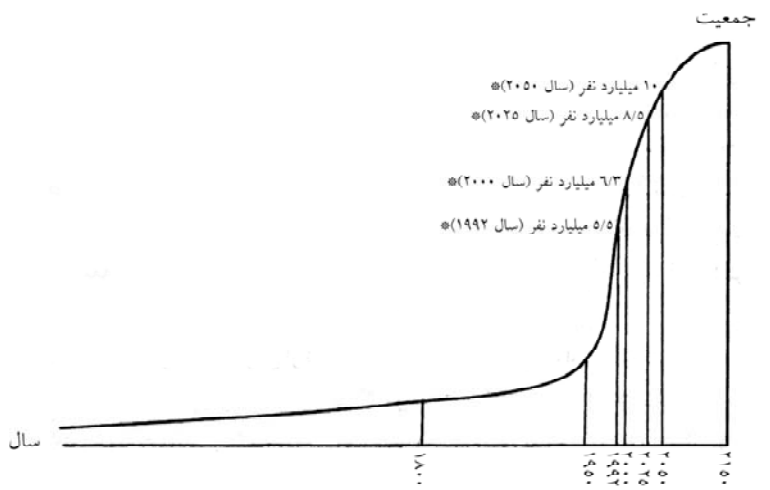

نمودار ۱. انتظار می‌رود ۹۷ درصد رشد جمعیت جهانی تا سال ۲۰۵۰ میلادی نتیجهٔ رشد جمعیت در کشورهای کمتر توسعه‌یافته باشد. تا آن هنگام، جمعیت جهان به حدود ۱۰ میلیارد نفر خواهد رسید.
* برآورد جمعیت
مأخذ: بنیاد جمعیت سازمان ملل

معمولاً هنگامی‌که کشورها در مسیر توسعه قدم برمی‌دارند نرخ رشد جمعیت آن‌ها کاهش می‌یابد. جدول شمارهٔ (۳) برآورد نرخ رشد جمعیت برخی از کشورهای جهان را در سال ۲۰۰۸ نشان می‌دهد.

جدول ۳. برآورد نرخ رشد جمعیت (سال۲۰۰۸)

کشور	درصد	کشور	درصد
نروژ	.۳۵	مالزی	۱,۷۴
کانادا	.۸۳	چین	.۶۳
ژاپن	-.۱۴	تایوان	.۲۴
آلمان	-.۴	کره جنوبی	.۲۷
استرالیا	۱,۲۲	سیرالئون	۲,۲۸
آمریکا	.۸۸	جهان	۱,۱۹

مأخذ: https://www.cia.gov/library/publications/the-world-factbook

نرخ رشد بالای جمعیت از ویژگی‌های قرن بیستم بوده است. از آن‌جا که بسیاری از کشورهای کمتر توسعه‌یافته به اثرات نامطلوب این افزایش جمعیت بر توسعه اقتصادی کشورشان پی بردند، اقدام به کنترل آن نموده‌اند. زیرا چنین رشد سریع جمعیتی در کشورهای کمتر توسعه‌یافته، باعث محدودیت سرمایه‌گذاری و درنتیجه محدودیت افزایش بازدهی نیروی کار و درآمد می‌گردد. از طرف دیگر، نرخ رشد سریع جمعیت، ترکیب سنی جمعیت را تغییر می‌دهد، به‌طوری‌که در خانوارها در مقایسه با تعداد بزرگسالان شاغل و مولّد، فرزندان وابسته بیشتری به‌وجود می‌آید. چنین وضعیتی کاهش نرخ پس‌انداز و به‌تبع آن کاهش سرمایه‌گذاری را به دنبال دارد. برخی معتقدند که افزایش جمعیت ضرورتاً به کاهش نرخ پس‌انداز نمی‌انجامد اما مسلماً بر عامل سرمایه‌های انسانی از طریق محدودیت در برنامه‌هایی چون تغذیه کودکان و فراهم آوردن شرایط مناسب تحصیلی تأثیر می‌گذارد و بر هزینه‌های عمومی دولت فشار می‌آورد.

دلایل نرخ رشد جمعیت در قرن بیستم را باید در نرخ زاد و ولد[1] و نرخ

1. Fertility rate

مرگ‌ومیر[1] جستجو کرد. نرخ طبیعی رشد جمعیت بنابر تعریف تفاوت میان نـرخ زاد و ولد و نرخ مرگ‌ومیر است.

تا قبل از قرن بیستم میلادی، دلیل رشد پایین جمعیت، علی‌رغم نرخ بـالای زاد و ولـد، بالا بودن نرخ مرگ‌ومیر بوده است. از قرن مذکور به بعد، همراه با پیشرفت‌هـای علمـی و بهبود تغذیه و برنامه‌های بهداشت عمومی بخصوص در زمینهٔ آب آشامیدنی و تخلیـه فاضلاب، نرخ مرگ‌ومیر در جهان کاهش یافت. در کشورهای توسعه‌یافته همزمان نـرخ زاد و ولد نیز کاهش یافت. اما در کشورهای کمتر توسعه‌یافته نرخ زاد و ولـد بـه‌همـان اندازه کاهش نیافته است. لذا این کشورها با نرخ رشد جمعیت بالا مواجه هستند.

۲. توزیع درآمد: علاوه بر سطح پایین درآمد سرانه، توزیع ناعادلانهٔ درآمد نیـز موجـب تشدید پدیده فقر در کشورهای کمتر توسعه‌یافته شده و به‌دلیل فقر، سوءتغذیه در سطح نسبتاً وسیعی در این کشورها مشاهده می‌شود. از آن‌جایی که رابطهٔ مستقیمی بین تغذیه و کارآیی جسمی و فکری وجود دارد لذا سوءتغذیه در این کشورها از جملـه عـواملی است که در روند توسعه ایجاد اختلال می‌کند. جهل و بی‌سوادی، سطح پایین بهداشـت عمومی و نبود دیگر امکانات رفاهی از قبیل آب آشامیدنی سالم و تـسهیلات آموزشـی، در سطحی گسترده، از دیگر پدیده‌های ناخوشایندی هستند کـه بـه‌دلیـل وجـود فقـر و سطح پایین درآمد سرانه در این کشورها دیده می‌شوند.

توزیـع ناعادلانـهٔ درآمـد ممکـن اسـت در بـسیاری از مـوارد بـه اغتـشاشات و ناآرامی‌های سیاسی بیانجامد. بر اساس مـوارد ذکـر شـده مـی‌تـوان دریافـت کـه چـرا نگـرش‌هـای سوسیالیـستی و کمونیـستی در ارتبـاط بـا توسـعه در کـشورهای کمتـر توسعه‌یافته، بیشتر مطرح بوده است.

از طرف دیگر، توزیع درآمد ناعادلانه، محدودیتی برای سـرمایه‌گـذاری بـر روی کالاهای سرمایه‌ای محسوب می‌شود. زیرا ثروت در دست تعداد معدودی از افراد کشور است که آن‌ها هم اغلب ترجیح می‌دهند ثروت خود را صرف خرید کالاهـای مـصرفی لوکس نمایند و تمایلی به سرمایه‌گذاری در کارخانجات و کالاهای سرمایه‌ای ندارند.

۳. ضعف بخش کشاورزی: بخش کشاورزی می‌تواند نقش کلیـدی در فرآینـد توسـعه

1. Mortality rate

داشته باشد. تولید محصولات کشاورزی در بسیاری از کشورهای کمتر توسعه‌یافته، عمدتاً به نیروی انسانی وابسته است ولیکن تولید سرانه افرادی که در بخش کشاورزی مشغول به کار هستند پایین است. از این‌رو، غذای مورد نیاز خود و خانواده خویش را به سختی تأمین می‌کنند و به‌ندرت مازادی وجود دارد که به دیگران عرضه نمایند.

به‌کارگیری تکنولوژی جدید در بخش کشاورزی از اهمیت بسیاری برخوردار است. اگر در کشوری مازادی در بخش کشاورزی وجود نداشته باشد و نیازهای غذایی افراد شاغل در بخش غیرکشاورزی تأمین نشود، در آن کشور امکان تولید کالاهای صنعتی مورد نیاز برای دست‌یابی به سطح بالاتری از توسعه وجود نخواهد داشت.

در برخی از کشورهای کمتر توسعه‌یافته، بخش عمده تولید و درآمدهای حاصل از کشاورزی عاید صاحبان زمین و بخش کوچکی از آن نصیب کشاورزان می‌شود. غالباً به‌دلیل وجود این گونه روش‌های مالکیت و استفاده از زمین است که کشاورزان انگیزه چندانی برای افزایش بهره‌وری خود ندارند.

تقسیم زمین به قطعات بسیار کوچک، به این معنی که کشاورزان مالک قطعات پراکنده‌ای هستند، از دیگر موانع رشد تولیدات بخش کشاورزی در کشورهای کمتر توسعه‌یافته است. زیرا در قطعات کوچک زمین نمی‌توان روش‌های تولید مکانیزه را به‌کار گرفت.

عدم وجود انبارهای مناسب برای ذخیرهٔ مازاد محصولِ سال‌های خوبِ برداشت، نبود راه‌های ارتباطی مناسب و امکانات حمل و نقل از جمله عواملی بوده‌اند که توزیع محصولات کشاورزی را در این کشورها با مشکل روبه‌رو کرده‌اند.

در برخی از کشورهای کمتر توسعه‌یافته، سیاست‌های دولت نیز عاملی در جهت محدودیت تولیدات کشاورزی محسوب می‌شود. در کشورهای بیشتر توسعه‌یافته صنعتی سوبسیدهای پرداختی به کشاورزان باعث می‌شود تا معمولاً مازاد تولید به‌وجود آید. برخی از کشورهای کمتر توسعه‌یافته از این سیاست پیروی می‌کنند و برخی دیگر سیاست‌های متفاوتی در پیش گرفته‌اند. ولیکن در بسیاری از کشورهای کمتر توسعه‌یافته دولت‌ها محصولات کشاورزی را با قیمت پایین خریداری می‌کنند و در اختیار جمعیت شهری قرار می‌دهند. زیرا برای آن‌ها راضی نگهداشتن جمعیت شهری با نفوذتر از نظر سیاسی، بیشتر مد نظر است. صرف‌نظر از این‌که این‌گونه سیاست‌ها با چه

اهدافی اجرا و پیگیری می‌شوند، تأثیر زیادی بر عملکرد کشاورزان می‌گذارند. کشاورزان در مقابل قیمت‌های محصولاتشان که به‌طور مصنوعی پایین نگه داشته شده‌اند، واکنش نشان می‌دهند و به‌طور کلی انگیزه آن‌ها برای تولید کم می‌شود. و از آن‌جا که گاهی حتی قادر به پوشاندن هزینه‌های تولید خود در آن سطح از قیمت‌ها نیستند، اقدام به کاهش تولید خواهند کرد. این امر پس از مدتی باعث به‌وجود آمدن بازار سیاه برای محصولات کشاورزی در مناطق شهری می‌گردد. مثال بارز آن کشور مکزیک است.

تا اویل دهۀ ۹۰ قرن بیستم دولت مکزیک با قیمت پایینی ذرت را خریداری می‌نمود و در اختیار جمعیت شهری خود قرار می‌داد. پس از مدتی تولید ذرت کاهش یافت و کشاورزان به تولید غلات که توسط دولت کنترل نمی‌شد روی آوردند و از آن‌جا که ذرت غذای عمدۀ مردم مکزیک را تشکیل می‌داد، دولت ناچار شد این محصول را وارد کند.

همان‌طورکه قبلاً اشاره شد، بازدهی پایین در بخش کشاورزی کشورهای کمتر توسعه‌یافته باعث شده است تا انگیزه چندانی برای فعالیت در بخش کشاورزی وجود نداشته باشد. بازدهی پایین بخش کشاورزی به‌دلیل کاستی‌های زیر است:
نبود زمین مناسب، عدم دسترسی به کودهای مناسب، عدم استفاده از روش‌های صحیح آبیاری، کمبود ماشین‌آلات، عدم تنوع بذرهای جدید، عدم ارائه خدمات مالی (مثل اعطای وام) و عدم ارائه خدمات فنی به موقع و مناسب به کشاورزان.

انقلاب سبز، که با خود تنوع زیادی از بذرهای جدید با بازدهی بالا را به‌همراه آورد، بخش کشاورزی بسیاری از کشورها را متحول نمود. اما تعداد زیادی از کشورهای کمتر توسعه‌یافته قادر نبوده‌اند این دستاوردهای جدید را به‌کار گیرند. بذرهای جدید گران‌تر از بذرهای سنتی‌اند و به‌علاوه نیازمند کود و روش‌های آبیاری مناسب هستند. نبود تسهیلات بانکی و سایر امکانات، مانع بزرگی برای استفاده از این دستاوردها توسط بخشی خصوصی است.

۴. کمبود عوامل تولید: ناکافی بودن عوامل تولید به‌ویژه کمبود سرمایه انسانی و موجودی سرمایه (شامل: ماشین‌آلات و تجهیزات، کارخانجات و تأسیسات) از مهمترین دلایل پایین بودن سطح تولید در کشورهای کمتر توسعه‌یافته است. اگرچه کشورهای کمتر توسعه‌یافته از نیروی کار فراوانی برخوردارند اما بعضاً دارای مهارت و تخصص

مناسب نیستند. لذا با فقدان نیروی کار ماهر مواجه‌اند و به‌همین دلیل ظرفیت جذب سرمایه در این کشورها پایین است.

به‌طورکلی، در کشورهای کمتر توسعه‌یافته کمبود نیروی انسانی ماهر و موجودی سرمایه، تخصیص نامناسب سرمایه و پایین بودن قدرت جذب سرمایه، بازدهی منابع تولیدی و به‌تبع آن تولید ملی را محدود کرده است.

نکتهٔ دیگر این‌که چون در این جوامع توان پس‌انداز کم است و هر آن‌چه تولید می‌شود به مصرف می‌رسد، سطح سرمایه‌گذاری پایین است. بدون سرمایه‌گذاری، موجودی سرمایه هرگز رشد نخواهد کرد و درآمد کماکان در سطح پایین خود باقی خواهد ماند. درآمد پایین امکان پس‌انداز در این جوامع را فراهم نمی‌آورد و به‌نظر می‌رسد که این کشورها هرگز نتوانند از این مشکل رهایی یابند.[۱]

بنابراین، کشورهای کمتر توسعه‌یافته به‌منظور دست‌یابی به رشد و توسعه باید از مصرف فعلی خود تا حدودی صرف‌نظر کنند تا بتوانند زمینه‌های انباشت سرمایه و امکان تولید بیشتر در آینده را فراهم سازند.

۵. بدهی خارجی: بدهی‌های خارجی کشورهای کمتر توسعه‌یافته بین سال‌های ۱۹۷۰ تا ۱۹۸۴ مجموعاً مبلغی برابر ۷۰۰ میلیارد دلار بود.[۲] از آن‌جا که موجودی سرمایه در این کشورها کم بود و پس‌انداز ملی هم نمی‌توانست پاسخ‌گوی نیازهای سرمایه‌گذاری این کشورها باشد، بسیاری از آن‌ها اقدام به دریافت وام از بانک‌های خارجی نمودند. در ابتدا که نرخ بهره و مهلت باز پرداخت وام‌ها، مناسب به‌نظر می‌رسید، این کشورها به دریافت وام از بانک‌های خارجی تمایل بیشتری از خود نشان دادند.

بحران از این‌جا شروع شد که در سال ۱۹۷۳ به‌دلیل افزایش شدید قیمت نفت خام، درآمدهای نفتی هنگفتی نصیب بسیاری از کشورهای عضو اوپک شد. از آن‌جاکه کشورهای مذکور توان هزینه کردن این درآمدهای نفتی را به‌سرعت و در مدتی کوتاه نداشتند، اقدام به سپرده‌گذاری در بانک‌های خارجی کردند. لذا، عرضه در بازارهای مالی افزایش یافت و این امر موجب شد تا نرخ‌های بهره تا حد بسیار زیادی کاهش یابند. در همین حال افزایش قیمت نفت باعث شد تا هزینه‌های نفتی کشورهای غیر

---

۱. مطالب اخیر تحت عنوان «فرضیهٔ دایرهٔ خبیثه فقر» نیز مطرح شده است که در فصل چهارم مطالعه خواهید کرد.

2. Karl E. Case and Ray C. Fair, Principle of Economics, Prentice- Hall International 9th ed., 1992, P. 1049

اوپک به‌شدت افزایش یابد. با توجه به این‌که امکان افزایش درآمدهای حاصل از صادرات غیر نفتی برای کشورهای کمتر توسعه‌یافته وجود نداشت، این کشورها برای پرداخت هزینه اضافی ناشی از افزایش قیمت نفت، از وام‌های ارزان‌قیمت استفاده کردند.

اما شوک دوم نفتی در سال ۱۹۷۹ باعث تغییراتی در سیاست‌های مالی کشورها شد. کشورهای پیشرفته صنعتی، به‌منظور مقابله با تورم، نرخ بهرهٔ خود را افزایش دادند. بدین‌ترتیب باز پرداخت وام‌ها و بهره آن‌ها مشکل شد. افزون براین، با توجه به این‌که دههٔ ۸۰ قرن بیستم، دوران رکود اقتصادی در جوامع صنعتی بود، تقاضا برای کالاها و خدمات صادراتی کشورهای کمتر توسعه‌یافته کاهش یافت. این امر بازپرداخت وام‌ها و بهره آن‌ها را برای این کشورها مشکل‌تر ساخت. بناچار، در مورد باز پرداخت وام‌ها و مدت زمان آن تجدید نظر شد.

هم‌چنین نباید نادیده گرفته شود که بسیاری از کشورهای کمتر توسعه‌یافته مبالغ وام گرفته‌شده را در پروژه‌های ناموفق سرمایه‌گذاری کرده بودند. حال آن‌که مدیریت صحیح وام‌ها و سرمایه‌های خارجی می‌توانست نقش مهم و مؤثری در فرآیند توسعه ایفا کند. از طرف دیگر، انتظار این‌که استفاده از وام‌های خارجی بتواند بدون فراهم بودن زیرساخت‌های لازم، برای رفع مشکلات داخلی و توسعه اقتصادی کشورهای مذکور کارساز باشد، بیش از حد خوش‌بینانه بوده است.

۲-۷ ویژگی‌های مهم توسعه اقتصادی

از مباحث گذشته این‌طور می‌توان نتیجه گرفت که توسعه اقتصادی دارای مفهومی گسترده و بسیار پیچیده است و به همین جهت ارائه تعریفی دقیق و کامل از آن آسان نیست. به‌طورکلی، توسعه اقتصادی دارای ویژگی‌هایی است که تحقق توسعه واقعی را امکان‌پذیر می‌سازد. این ویژگی‌ها عبارتند از:

۱. تدریجی بودن

تحول فکری و فرهنگی زمینه‌ساز توسعه اقتصادی است. چنین جریانی نمی‌تواند به یکباره و یا در کوتاه‌مدت رخ دهد. تحول در ابعاد و ساختارهای اجتماعی، بنیادهای سازمانی، نگرش‌ها و باورهای مردم در طی زمان صورت می‌گیرد و ماهیتاً امری تدریجی است.

بهبود روش‌های تولید، افزایش کارایی تولید، ابداعات و اختراعات، حاصل ممارست و کوشش‌های متفکران و دانشمندان در طی مدّت زمان طولانی است. به‌علاوه، به‌کارگیری روش‌های فنی جدید، دورن‌زا شدن و سرانجام گسترش آن به کلیه سطوح جامعه ازجمله ضروریات امر توسعه اقتصادی است. چنین فرآیندی به‌سادگی ممکن نمی‌گردد. زیرا به‌کارگیری، جذب و اشاعه روش‌های فنی جدید نیاز به برنامه‌ریزی و زمان نسبتاً طولانی دارد.

برای استفاده از روش‌های فنی جدید و روش‌های تولید مکانیزه ابتدا باید زمینه مناسب فراهم گردد. یعنی باید ابتدا روش‌های سنتی و ابزارهای ابتدائی کنار گذاشته شود و یا کمتر از آن‌ها استفاده شود. همچنین با آموزش نیروی انسانی زمینه فکری و فرهنگی و تکنیکی لازم برای انجام این مهم فراهم گردد که البته آموزش و تربیت نیروی انسانی متخصص و ماهر به برنامه‌ریزی‌های دقیق و مدت زمان نسبتاً طولانی نیاز دارد. بنابراین، فرآیند توسعه، فرآیندی تدریجی است و در چنین شرایطی است که توسعه به‌نحو مناسبی تحقق می‌یابد.

۲. خودگردانی و استمرار[1]

ویژگی دوم فرآیند توسعه اقتصادی، خودگردانی و استمرار آن است. در هر چند دهه یک‌بار اقتصاد جهانی با بحران روبه‌رو می‌شود. این بحران‌های بین‌المللی اختلالاتی را در اقتصاد کشورهای مختلف به‌ویژه کشورهایی که دارای ساختار اقتصادی منسجم نیستند، به بار می‌آورد. به‌طور کلی، شوک‌های اقتصادی و اختلالات ناشی از بحران‌های بین‌المللی روند توسعه اقتصادی را کند می‌کند و حتی گاهی موجب توقف کامل آن می‌شود.

اگر تمامی نهادهای اقتصادی- اجتماعی یک کشور شامل: مؤسسات پولی، واحدهای تولیدی و خدماتی، دستگاه‌های اداری و نهادهای قانون‌گذاری، در یک شبکهٔ مرتبط و هماهنگ با یکدیگر عمل کنند، درصورت بروز چنین بحران‌هایی با اندکی وقفه، قادر خواهند بود به حرکت در مسیر توسعه ادامه دهد. برای مثال، ژاپن در جریان افزایش قیمت‌های نفت در سال ۱۹۷۴ به‌دلیل وابستگی بسیار شدید به نفت وارداتی، در روند رشد و توسعه اقتصادی با اندکی وقفه مواجه شد ولی پس از مدتی با اتخاذ تدابیر

1. Self-Sustained

لازم و برنامه‌ریزی‌های منسجم نه‌تنها به روند رشد و توسعه ادامه داد بلکه برای مقابله با بحران‌های احتمالی در آینده نیز خود را آماده کرد.

۳. خوداتکایی[1]

ویژگی مهم دیگر توسعه، خوداتکایی است. برای این‌که در فرآیند توسعه اقتصادی اختلالی ایجاد نشود ضروری است که کشور در جریان تولید کالاهای استراتژیک و مورد نیاز جامعه به عوامل تولید خارجی وابستگی کلی نداشته باشد. این عدم وابستگی را خوداتکایی می‌نامند. برای مثال، در تولید گندم لازم است حلقه‌های زنجیرهٔ تولید گندم (بذر اصلاح‌شده، کود شیمیایی، آب، ماشین‌آلات کشاورزی، سرمایه و امکانات و وسایل حمل و نقل، نیروی متخصص و ...) کمترین وابستگی را به خارج و یا بیشترین وابستگی را به نیروها و عوامل داخلی داشته باشد. باید توجه داشت که در فرآیند تولید کالای استراتژیک حتی اگر وابستگی شدید به عوامل تولید خارجی در چند مورد وجود داشته باشد، کل فرآیند تولید و فعالیت‌های وابسته به تولید آن کالا از این امر متأثر خواهد شد. حال اگر کشور با اتکا به عوامل تولید داخلی به تولید آن کالا بپردازد، باعث رونق و رشد شبکهٔ تولید خواهد شد.

اگرچه در دنیای امروز تقریباً کشوری یافت نمی‌شود که بنابه دلایلی مانند کمبود منابع طبیعی و مواد اولیه خام در برخی مناطق جهان، نیازهای تکنولوژیکی و بالاخره ملاحظات اقتصادی (مانند صرفه‌جویی‌های اقتصادی)، به خارج وابستگی نداشته باشد. اما چنین وابستگی‌هایی برای کشورهای درحال‌توسعه از حساسیت بیشتری برخوردار است. ضروری است کشورهای مذکور با اجرای سیاست‌های مناسب و اتخاذ تدابیر لازم این وابستگی‌ها را کاهش دهند. در همین راستا، می‌توان با همکاری متقابل و تقسیم کار بین‌المللی، مشارکت در طرح‌های توسعه سایر کشورها، و یا در اختیار گرفتن انحصار تکنولوژی بعضی از کالاهای استراتژیک، آن کشورها را در وابستگی متقابل قرار داد و وابستگی یک جانبه را کاهش داد. بنابراین، همبستگی و ایجاد وابستگی متقابل نه‌تنها یک ضرورت بین‌المللی است بلکه موجب رشد و رونق اقتصادی جوامع می‌شود.

۴. خودکفایی[2]

---

1. Self-reliance
2. Self-sufficient

ویژگی چهارم توسعه، خودکفایی است. به‌منظور تحکیم پایه‌های فرآیند توسعه لازم است که کشور در تولید کالاهای استراتژیک خودکفا گردد. به‌عبارتی، کشور باید در تولید کالاهایی که در تأمین نیازهای اولیه نقش اساسی دارند خودکفا باشد. برای مثال ایران باید در تولید گندم و برنج به خودکفایی برسد. به‌علاوه، کشور باید در تولید کالاهایی که دارای پیوندهای پیشین (ما قبل) و پسین (مابعد) بسیار است، مانند اتومبیل، خودکفا باشد. ممکن است کشوری بنابه دلایل گوناگونی مانند شرایط جغرافیایی، کمبود منابع طبیعی و ... نتواند این گونه کالاها را اقتصادی تولید کند، در این صورت باید با طراحی و اجرای برنامه‌ریزی‌های صحیح و تدریجی و سیاستگزاری‌های مناسب هزینه تولید آن‌ها را کاهش دهد.

۲-۸ سیاست‌های توسعه اقتصادی[۱]

نخستین نظریه‌ها در ارتباط با سیاست‌های توسعه اقتصادی بر نکاتی چون دخالت مستقیم دولت در فعالیت‌های اقتصادی و اعطای یارانه به بنگاه‌های داخلی، تعرفه‌های گمرکی سنگین و ایجاد موانع برای سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی به‌منظور تسهیل فعالیت بنگاه‌های داخلی و بالا نگه داشتن نرخ ارز همراه با کنترل واردات، تأکید داشتند.

اما عواملی مانند: ناتوانی این سیاست‌ها دردهۀ ۸۰ قرن بیستم در حل مشکلات موجود بر سر راه توسعه کشورهای کمتر توسعه‌یافته، تجربه برخی کشورهای موفق در فرآیند توسعه به کمک سیاست‌های دیگر و دنبال ننمودن سیاست‌های فوق، جهانی شدن اقتصاد همراه با اهمیت روز افزون سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی در توسعه، موجب شدند تا نظریه‌های جدیدی ارائه شود. در این نظریه‌ها، تأکید بر تغییر ساختار اقتصاد و نقش دولت، توسعه صادرات و سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی است.

برخی از نظریه‌پردازان و کارشناسان اقتصادی سازمان‌های بین‌المللی پولی و مالی چون صندوق بین‌المللی پول[۲] (IMF) و بانک جهانی[۳] (W.B) معتقدند که امروزه بدون حضور فعالیت‌های شرکت‌های فراملیتی که نقش عمده‌ای در سرمایه‌گذاری‌های مستقیم

---

۱. در فصل چهارم در مورد سیاست‌ها و استراتژی‌های توسعه اقتصادی به تفصیل بحث شده است.
2. International Monetary Fund
3. World Bank

خارجی دارند، هیچ کشور درحال‌توسعه‌ای قادر نخواهد بود در نظام تجاری جهانی نقشی ایفا کند. بدین‌ترتیب، نظریه‌های جدید در زمینه سیاست‌های توسعه بر عوامل زیر تأکید می‌کنند:

الف) اجتناب از حمایت شدید از تولیدکنندگان داخلی و محدود نمودن حمایت‌های دولت به بخش‌هایی که می‌توانند در طی زمانی معین و در چارچوب مکانیزم بازار به مزیت نسبی در تولید دست یابند.

ب) ایجاد شرایط رقابت در بازارهای جهانی به‌عنوان عامل مهم کارآیی و نوآوری.

ج) برقراری سیستم نرخ ارز شناور و عدم کنترل‌های ارزی نابه‌جای دولت.

د) ایجاد تسهیلات به منظور مشارکت بیشتر بخش خصوصی در اقتصاد.

در این زمینه عنوان می‌شود که به استثنای مواردی همانند خدمات پزشکی و بهداشت عمومی که دلایلی قوی برای فعالیت‌های دولت در آن‌ها وجود دارد، لازم است برای بخش خصوصی تسهیلاتی ایجاد شود تا بتواند بیشتر در تولید کالاها و خدمات مشارکت نماید.

۲-۹ توسعه پایدار

واژه توسعه پایدار در سال ۱۹۸۰ برای اولین بار توسط اتحادیه بین‌المللی حفاظت از طبیعت، که استراتژی حفاظت جهان را منتشر کرده، به‌کار برده شد. اما استفاده از این واژه از سال ۱۹۸۷ توسط کمیسیون جهانی محیط زیست و توسعه[1] رایج شده است. برای این واژه که اکنون دامنه‌ای بسیار گسترده یافته و در حوزه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی به کار می‌رود، تعاریف متعددی بیان شده است. در این‌جا پس از ذکر متداول‌ترین تعریف ارائه شده توسط کمیسیون جهانی محیط زیست و توسعه، دو تعریف دیگر نیز از منظر سازمان ملل متحد و یونسکو بیان می‌شود.

تعریف توسعه پایدار:

– توسعه‌ای است که احتیاجات نسل حاضر را بدون لطمه زدن به توانایی تأمین نیازهای نسل‌های آتی، برآورده می‌نماید.[2]

---

1 The word Comissionon Enviroment & Development (WCED)
2.United Nations, Report of the WCED, New York, 1987, p:43

– افزایش پایدار در تولید و مصرف کالاها و خدماتی که مربوط به نیازهای اولیه بوده و کیفیت زندگی را ارتقا می‌دهند. این کار باید همزمان با کاهش بهره‌برداری از منابع طبیعی و مواد سمی و پراکندن زباله‌ها و آلاینده‌ها در چرخه زندگی باشد تا تأمین نیازهای نسل‌های آینده را دچار مخاطره نسازد.[۱]

– هر نسل باید منابع آب، هوا و خاک را بدون آلودگی، همانند زمانی که این منابع بر روی کره زمین بوده‌اند حفظ نموده و برای نسل بعد باقی گذارد.[۲]

چنانکه از تعاریف ارائه شده دریافت می‌شود مسئله اصلی در بحث توسعه پایدار دست‌یابی به روش سیستماتیکی است که در قالب آن منابع طبیعی زمین پایدار بماند. منظور از پایداری منابع طبیعی این است که فرصت استفاده و بهره‌برداری از آن‌ها برای نسل‌های بعدی هم باقی بماند. زیرا عقیده بر این است که بشر از منابع طبیعی بیش از ظرفیت زمین استفاده می‌نماید. همچنین، رشد جمعیت و استفاده بیش از حد از منابع طبیعی به‌منظور دست‌یابی به توسعه از سوی یک نسل، عواملی هستند که سلامت بلندمدت بشر و سایر موجودات را تهدید می‌کند.

بنابراین، در توسعه پایدار نسل حاضر باید به نیازهای خود به‌گونه‌ای پاسخ دهد که نسل آتی نیز امکان پاسخ گویی به نیازهای خود را داشته باشد.

در این‌جا باید متذکر شد که نکات زیر در تعریف توسعه پایدار مطرح است:

– به نظر می‌رسد. در تعاریف مذکور تاکید بر بعد زیست‌محیطی است. حال آن‌که صرفاً این جنبه مد نظر نمی‌باشد و سایر ابعاد پایداری در آن مستتر است. زیرا پایداری و حفظ منابع و محیط زیست برای نسل‌های آتی به خودی خود اتفاق نمی‌افتد. در واقع برای دست‌یابی به توسعه پایدار تدابیر و اقداماتی از منظرهای مختلف (اقتصادی، اجتماعی و ...) لازم است. برای مثال، با تخصیص بهتر و کاراتر منابع و خوداتکایی می‌بایست در جهت حفظ منابع برای نسل‌های آتی گام برداشت. چنین اقدامی نتیجه جنبه اقتصادی توسعه پایدار است.

– منظور از نسل آتی مشخص نیست. به بیان روشن‌تر، مشخص نیست برای حفظ منابع برای نسل آتی چه محدوده زمانی (۱۰۰ سال، ۱۰۰۰ سال و ...)را باید در نظر گرفت.

– تغییرات زیست‌محیطی غیر قابل پیش‌بینی مانند زلزله، سونامی و طوفان، در نظر

---

۱. کمیته توسعه پایدار سازمان ملل متحد، ۱۹۹۵.

۲ .یونسکو به نقل از: پرمن(۲۰۰۳).

گرفته نشده است.

به‌طور کلی، توسعه پایدار دارای سه جزء اصلی: اجتماع، اقتصاد و محیط زیست است. در واقع توسعه پایدار حاصل فصل مشترک این سه جزء است و به همین جهت در چارچوب این مقوله به مسائل اجتماعی، اقتصادی و زیست‌محیطی پرداخته می‌شود. بدین معنا که در توسعه پایدار هدف دست‌یابی به سطحی از توسعه است که از نظر اجتماع مطلوب و از نظر اقتصادی قابل دسترس و از نظر زیست‌محیطی پایدار باشد. نمودار شماره (۲) ایده توسعه پایدار را با توجه به اجزاء اصلی آن نشان می‌دهد. چنانکه در نمودار مشاهده می‌شود فصل مشترک دو به دو اجزاء مذکور بیان کننده محورهایی است که باید در حوزه توسعه پایدار مد نظر قرار گیرند.

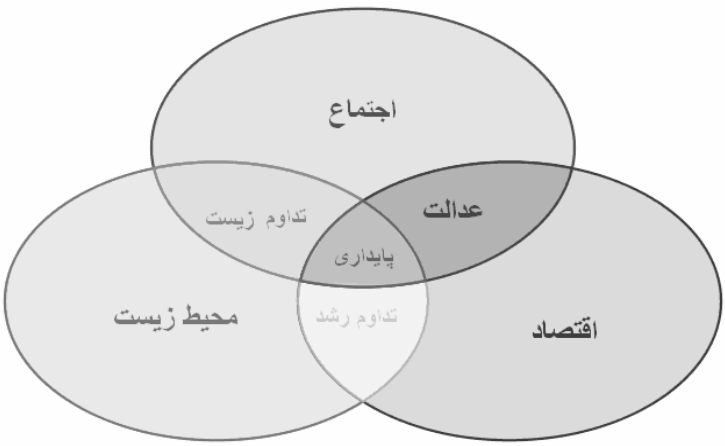

نمودار ۲. اجزاء اصلی توسعه پایدار

شاخص‌های توسعه پایدار:

یکی از بزرگ‌ترین چالش‌ها در مقوله توسعه پایدار چگونگی اندازه‌گیری دارایی‌های زیست‌محیطی، وضعیت توسعه پایدار و میزان پیشرفت‌ها در جهت رسیدن به آن است. متخصصان با توجه به دیدگاه و نگرش‌های گوناگونشان شاخص‌های مختلفی برای توسعه پایدار معرفی کرده‌اند که در زیر به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود.

شاخص‌های اقتصادی و رفاهی، مانند:

– درجه بی‌عدالتی‌های اجتماعی (مانند درصد افرادی که تحت تبعیض نژادی، قومی، جنسی و ... قرار دارند.)
– توزیع درآمد
– نرخ تغییرات ناعادلانه درآمد
– میزان دسترسی به خدمات عمومی
– میزان پیشرفت آموزش پرورش
– تولید ناخالص داخلی (GDP) و تولید ناخالص ملی (GNP)

شاخص‌های استفاده از منابع طبیعی، مانند:
– متوسط مصرف منابع و آلودگی به ازای واحد تولید و خدمات
– سهم منابع تجدید پذیر و میزان وابستگی به منابع تجدید ناپذیر
– نرخ تغییر در انرژی لازم برای برداشت و یا استخراج منابع تجدیدپذیر و تجدیدناپذیر
– عمر منابع
– متوسط فاصله حمل ونقل برای منابع کلیدی (آب، انرژی، غذا و مواد اولیه)

شاخص‌های زیست‌محیطی، مانند:
– میزان تغییر در شاخص‌های زیست‌محیطی کلیدی (آلودگی، بیابان گستری، تهی‌سازی منابع؛ درصد تغییر در سال)
– گونه‌های در معرض خطر بر حسب درصد گونه‌های بومی
– درصد رودها و سواحل آلوده نشده به کیلومتر
– مقدار انباشتگی آلاینده‌های مقاوم (ماندگار)
– میزان انتشار گازهای گلخانه‌ای توسط ستاده‌های اقتصاد

خلاصهٔ فصل دوم

۱. توسعه دارای مفهومی متفاوت با رشد است. از دوران آدام اسمیت و دیوید ریکاردو تاکنون، اقتصاددانان تلاش کرده‌اند تا فرآیند رشد اقتصادی و توسعهٔ اقتصادی را توضیح دهند. از این‌رو تعاریف متعددی در مورد توسعهٔ اقتصادی وجود دارد. با توجه به تعاریف جرالد می‌یر، گونارمیردال، کیندل برگر، فریدمان و سایر اقتصاددانان در مورد توسعه اقتصادی استنباط می‌شود به منظور قرار گرفتن جامعه‌ای در مسیر

توسعه می‌بایست زیربناها و زمینه‌های لازم جهت انجام این امر فراهم شود. این زمینه‌ها از طریق تحولات و تغییرات بنیادی در ساختارهای فکری، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سازمانی ایجاد و در نهایت با درونزا شدن تکنولوژی متبلور می‌شوند.

۲. فرآیند تاریخی توسعه **کشورهای توسعه‌یافته** شامل۳ مرحله: تجمع یا تراکم اولیه سرمایه(قرون ۱۸-۱۶ م)، صدور کالا (وقوع انقلاب صنعتی تا شروع جنگ جهانی اوّل) و صدور سرمایه (از جنگ جهانی اوّل شروع شد) است.

۳. اکنون کشورهای جهان را به دو گروه کشورهای کمتر توسعه‌یافته (LDC) و کشورهای بیشتر توسعه‌یافته (MDC) تقسیم می‌کنند.

۴. رایج‌ترین شاخص‌های توسعه اقتصادی عبارتند از:

- تولید ناخالص ملی سرانه (و گاه درآمد ملی واقعی سرانه)، امید به زندگی (متوسط طول عمر) و نرخ مرگ‌ومیر نوزادان، درصد ثبت‌نام‌شدگان برای تحصیلات متوسطه از کل جمعیت، صادرات (یا صادرات سرانه)، درصد نیروی کار در مناطق شهری، نرخ با سوادی، شاخص کیفیت زندگی و شاخص توسعه انسانی

- شاخص کیفیت زندگی، شاخصی است ترکیبی که به‌وسیلهٔ موریس معرفی شده و از میانگین حسابی سه شاخص امید به زندگی، مرگ‌ومیر نوزادان و نرخ باسوادی محاسبه می‌شود. این شاخص بین یک (برای بدترین وضعیت) و صد (برای بهترین وضعیت) قرار می‌گیرد.

- شاخص توسعه انسانی، شاخصی است ترکیبی که از میانگین وزنی ساده سه شاخص امید به زندگی، قدرت خرید واقعی افراد برحسب دلار آمریکا و نرخ باسوادی بزرگسالان به‌دست می‌آید. این شاخص بین یک و صفر قرار می‌گیرد؛ و بر این اساس کشورهای جهان در سه گروه زیر طبقه‌بندی می‌شوند:

$۰ < HDI < ۰/۵$	⟵	توسعه انسانی پایین
$۰/۵ < HDI < ۰/۷۹۹$	⟵	توسعه انسانی متوسط
$۰/۸ < HDI < ۱$	⟵	توسعه انسانی بالا

۵. موانع توسعه در کشورهای کمتر توسعه‌یافته عبارتند از: نرخ رشد سریع جمعیت، توزیع نامناسب درآمد، ضعف بخش کشاورزی، کمبود عوامل تولید، بدهی خارجی.

۶. بخش کشاورزی می‌تواند نقش کلیدی در فرآیند توسعه داشته باشد. این بخش با محدودیت‌هایی از جمله موارد زیر روبه‌رو است:

انگیزه پایین کشاورزان برای بهبود بهره‌وری به‌دلیل نظام مالکیت زمین‌های کشاورزی، نبود انبارهای مناسب برای ذخیره اضافه محصول در سال‌های خوب برداشت، نبود زمین‌های مناسب برای کشاورزی، نبود راه‌های ارتباطی مناسب و امکانات حمل و نقل، سیاست‌های دولت، عدم دسترسی به کودهای مناسب، عدم استفاده از روش‌های صحیح آبیاری، کمبود ماشین‌آلات، عدم تنوع بذرهای جدید، عدم ارائه خدمات مالی (مثل اعطای وام) و فنی به موقع و مناسب به کشاورزان.

۷. کمبود نیروی انسانی ماهر و موجودی سرمایه، تخصیص نامناسب سرمایه و پایین بودن قدرت جذب سرمایه، بازدهی منابع تولیدی و به‌تبع آن تولید ملی را در کشورهای کمتر توسعه‌یافته محدود کرده است.

۸. کافی نبودن پس‌انداز ملی به منظور تأمین نیازهای سرمایه‌گذاری در کشورهای کمتر توسعه‌یافته سبب شد تا بسیاری از آن‌ها از بانک‌های خارجی وام بگیرند. اما به‌دلیل تغییر سیاست کشورهای توسعه‌یافته در اواخر دهه ۱۹۷۰ و دهه ۱۹۸۰ میلادی، سرمایه‌گذاری وام‌ها در پروژه‌های ناموفق و کاهش تقاضا برای محصولات صادراتی کشورهای کمتر توسعه‌یافته، موجب ببار آمدن بدهی خارجی برای این کشورها شد.

۹. ویژگی‌های توسعه اقتصادی عبارتند از: تدریجی‌بودن، خودگردانی و استمرار، خوداتکایی، خودکفایی.

۱۰. توسعه پایدار،توسعه‌ای است که احتیاجات نسل حاضر را بدون لطمه زدن به توانایی تأمین نیازهای نسل‌های آتی، برآورده می‌نماید.

۱۱. توسعه پایدار فصل مشترک سه جزء اصلی آن شامل: اجتماع، اقتصاد و محیط زیست است.

۱۲. محورهایی که باید در فصل مشترک دو به دو اجزاء توسعه پایدار مدنظر قرار گیرند عبارتند از:

اجتماع و اقتصاد ←———— عدالت و انصاف

اقتصاد و محیط زیست ←———— زیست‌پذیری و تداوم رشد

اجتماع و محیط زیست ←———— تداوم زیست

۱۳. برخی از شاخص‌های توسعه پایدار عبارتند از: شاخص‌های اقتصادی و رفاهی، شاخص‌های استفاده از منابع طبیعی و شاخص‌های زیست‌محیطی.

خودآزمایی فصل دوم

۱. آغاز مرحلهٔ "تراکم اولیه سرمایه" از چه زمانی بوده است؟

الف) قرن بیستم میلادی　　ب) قرن چهاردهم میلادی

ج) قرن هیجدهم میلادی　　د) قرن شانزدهم میلادی

۲. از نظر جرالد می‌یر برای دست‌یابی به توسعه اقتصادی کدام حوزه‌ها باید متحول شوند؟

الف) ارزش‌ها و حمل‌ونقل　　ب) ارزش‌ها و نهادها، تغییرات فنّی

ج) نهادها و قوانین　　د) تغییرات فنی، سرمایه فیزیکی

۳. منظور از شاخص "امید به زندگی" چیست؟

الف) متوسط طول عمر افراد یک کشور　　ب) نرخ پس‌انداز

ج) نرخ بی‌سوادی　　د) متوسط هزینه‌های رفاهی افراد یک کشور

۴. شاخص کیفیت زندگی، از میانگین حسابی سه شاخص ..... به‌دست می‌آید.

الف) امید به زندگی، نرخ با سوادی و نرخ مرگ‌ومیر نوزادان

ب) نرخ رشد جمعیت، نرخ با سوادی و نرخ مرگ‌ومیر نوزادان

ج) امید به زندگی، تولید سرانه و مصرف سرانه

د) نرخ مرگ‌ومیر نوزادان، سرانه پزشک و نرخ بی‌سوادی

۵. حداکثر مقدار شاخص توسعه انسانی کدام است؟

الف) صفر　　ب) صد　　ج) یک　　د) سه

۶. براساس کدام گزینه کشورهای توسعه‌نیافته نمی‌توانند سطح درآمد خود را افزایش دهند و در دور باطل فقر گرفتار می‌مانند؟

الف) جمعیت کم ⟵ سرمایه انسانی کم ⟵ عرضه کم ⟵ تقاضای زیاد برای غذا

ب) پس‌انداز کم ⟵ درآمد کم ⟵ کمبود تغذیه ⟵ بیماری فراوان

ج) درآمد کم ⟵ پس‌انداز کم ⟵ سرمایه‌گذاری کم ⟵ بازدهی کم

د) آموزش کم ⟵ بازدهی کم ⟵ پس‌انداز کم ⟵ درآمد کم

۷. کدام گزینه از ویژگی‌های مهم توسعه اقتصادی نمی‌باشد؟

الف) تدریجی بودن　　ب) استمرار

ج) خوداتکایی　　د) پیشرفت فنی سریع

۸. نظریه‌های جدید در زمینه سیاست‌های توسعه بر کدام مورد تأکید می‌کنند؟
الف) اجتناب از حمایت شدید از تولیدکنندگان داخلی ب) برقراری مالیات
ج) برقراری سیستم نرخ ارز ثابت د) حمایت شدید از بخش خدمات
۹. اجزاء اصلی توسعه پایدار کدامند؟
الف) اجتماع، نیروی انسانی و محیط زیست ب) اقتصاد، اجتماع و محیط زیست
ج) عدالت، کارایی و پیشرفت فنی د) منابع طبیعی، نیروی انسانی و سرمایه
۱۰. توجه اصلی در مبحث توسعه پایدار، که آن را از مباحث قبلی توسعه متمایز می‌کند، بر روی کدام مورد زیر است؟
الف) تأمین نیارهای نسل حاضر ب) کارایی اقتصادی
ج) تأمین بهداشت عمومی د) تأمین نیازهای نسل آینده

فصل سوم

نظریه‌های توسعه اقتصادی

هدف کلی

هدف کلی فصل سوم آن است که دانشجو با نظریه‌های توسعه اقتصادی آشنا شود.

هدف‌های رفتاری

پس از مطالعه این فصل دانشجو قادر خواهد بود:

۱. مفهوم آزادی طبیعی را از دیدگاه آدام اسمیت بیان کند.
۲. تقسیم‌بندی اسمیت در مورد نیروی کار را، با ذکر مثال برای هر مورد، عنوان کند.
۳. عوامل اصلی رشد و توسعه اقتصادی را از منظر آدام اسمیت نام ببرد و در مورد هر یک توضیح دهد.
۴. مفهوم و نقش تقسیم کار را بیان کند.
۵. نظریه ریکاردو را توضیح دهد و اساس نظریه وی را تشخیص دهد.
۶. مدل توزیع درآمد ریکاردو را تشریح کند.
۷. مفهوم رانت اقتصادی را بیان کند.
۸. دیدگاه آدام اسمیت را با ریکاردو در مورد عوامل تولید و عوامل مؤثر بر رشد و توسعه اقتصادی مقایسه کند.
۹. تعریف مالتوس از مشکل توسعه اقتصادی را عنوان کند.
۱۰. نظریه مالتوس و دیدگاه وی در مورد جمعیت را تشریح کند.
۱۱. منظور مالتوس از پرهیز اخلاقی را بیان کند.
۱۲. درباره راه‌حل‌های افزایش تقاضای مؤثر از منظر مالتوس بحث کند.

۱۳. نظریه «تله مالتوس» را توضیح دهد.
۱۴. دیدگاه مالتوس درباره توسعه اقتصادی را جمع‌بندی کند.
۱۵. نظریه و مراحل تاریخی مد نظر مارکس را نام ببرد و هر یک را توضیح دهد.
۱۶. نظر مارکس را در مورد نظام سرمایه‌داری، با ذکر دلایل وی، بیان کند.
۱۷. نظریه شومپیتر را بیان کند و درباره دیدگاه وی در مورد نوآوری بحث نماید.
۱۸. بیان کند که نوآوری شامل چه مواردی است.
۱۹. ادوار اقتصادی را با توجه به دیدگاه شومپیتر، با رسم نمودارهای مربوط، تقسیم‌بندی کند و توضیح دهد.
۲۰. نظر شومپیتر را در مورد نظام سرمایه‌داری، با ذکر دلایل وی، بیان کند.
۲۱- اقتصاد را از منظر لوئیس تقسیم‌بندی کند.
۲۲. در چارچوب نظریه لوئیس نقش عرضه نامحدود نیروی کار را، با رسم نمودارهای مربوط، تشریح کند.
۲۳. نظریه روستو و مراحل رشد اقتصادی مد نظر وی را نام ببرد و ویژگی‌های هر مرحله را توضیح دهد.
۲۴. مهم‌ترین عوامل توسعه‌نیافتگی کشورهای جهان سوم را از نظر میردال نام ببرد و علت تاکید وی را بر نقش این عوامل عنوان کند.
۲۵. منظور از نابرابری‌های منطقه‌ای و بین‌المللی را بیان کند.
۲۶. آثار بازدارنده و انتشار را با ذکر موارد مربوط تعریف کند.

۳-۱ مقدمه

از زمان انتشار کتاب «تحقیق در ماهیت و علل ثروت ملل» آدام اسمیت تا کنون، اقتصاددانان تلاش کرده‌اند که فرآیند رشد اقتصادی و توسعه اقتصادی را توضیح دهند. اسمیت و اقتصاددانان کلاسیک با برشمردن عوامل مؤثر بر رشد اقتصادی و با توسل به تحلیل بلندمدت تغییرات اقتصادی به مقوله رشد و توسعه اقتصادی پرداختند. پس از خاتمه جنگ جهانی دوم، از یک‌طرف کشورهای اروپایی درحال بازسازی ویرانی‌ها و جبران خسارت‌های وارده ناشی از جنگ بودند و از سوی دیگر، کشورهای مستعمراتی به استقلال دست یافته بودند. از این‌رو مباحث رشد و توسعه اقتصادی با رویکردی

دیگر مورد توجه قرار گرفت. در اواخر دهه ۱۹۴۰ و اوایل دهه ۱۹۵۰ میلادی اقتصاددانان براساس مطالعات تاریخی و تجربی، برای دست‌یابی کشورهای آسیب‌دیده از جنگ به توسعه اقتصادی، نظراتی ارائه کردند. هم‌چنین آن‌ها درصدد کشف علل عقب‌ماندگی برخی از کشورهای آسیایی، آفریقایی و آمریکای لاتین برآمدند و برای رهایی کشورهای مذکور از این معضل نظریه‌هایی مطرح کردند.

چنان‌که در پیشگفتار ذکر شد از اواخر قرن بیستم (به ویژه از دهه ۱۹۸۰) به بعد، بر اساس طرح دیدگاه‌هایی مبتنی بر تأکید بر برخی از عوامل مؤثر بر رشد و توسعه اقتصادی، مانند آموزش و پرورش و پیشرفت فنی، و نیز با توجه به تجربه آمریکای لاتین، آسیای جنوب شرقی و آسیای شرقی و برخی کشورها مانند چین و هند قالب طرح نظریه‌ها تغییر کرده‌است. بحث در خصوص این موارد به فصول آتی واگذار شده است. فصل حاضر به ارائه برخی از نظریه‌های توسعه اقتصادی در فاصله زمانی قرن هیجدهم تا دهه هشتاد قرن بیستم اختصاص یافته و به‌طور معمول، با نظرات آدام اسمیت به‌عنوان پدر علم اقتصاد جدید و بنیانگذار مکتب کلاسیک آغاز شده است. پس از آن نظریه‌های رشد و توسعه برخی از اقتصاددانان صاحب نام چون ریکاردو، مالتوس، مارکس، شومپیتر، روستو، لوئیس و میردال مطرح گردیده است.

۳- ۲ نظریه آدام اسمیت

آدام اسمیت[1] (۱۷۹۰-۱۷۲۳) بنیان‌گذار علم اقتصاد و پیشرو مکتب کلاسیک است. اسمیت نسبت به آینده اقتصاد سرمایه‌داری و رشد مداوم آن خوشبین بود و ازاین‌رو در زمره اقتصاددانان کلاسیک خوشبین به‌حساب می‌آید. مجموعه نظریات وی در خصوص مسائل اقتصادی، مشاهدات عینی، سیاست‌های اقتصادی، بررسی‌های تاریخی و جامعه‌شناسی، با مهارت خاصی در ارتباط با یکدیگر، در کتابی تحت عنوان " تحقیق درباره طبیعت و علل ثروت ملل " در سال ۱۷۷۶ به چاپ رسیده است.[2]

اسمیت به نظام آزادی طبیعی اعتقاد دارد و بر این باور است که افراد خود بهترین قاضی و تشخیص‌دهنده منافع و مصالح اقتصادی خویش می‌باشند. افراد جامعه

1. Adam Smith (1723-1790)

۲. این کتاب به ثروت ملل (The Wealth of Nations) معروف است.

درصورت داشتن آزادی اقتصادی با هدف حداکثر کردن منافع شخصی به فعالیت (انتخاب شغل) می‌پردازند و از طریق مکانیسم بازار رقابت کامل هدایت می‌شوند تا در بهترین شرایط اقتصادی قرار گیرند. اسمیت به این نوع هدایت، هدایت از طریق "دست نامرئی"[1] می‌گوید. به نظر وی قرار گرفتن هر فرد در بهترین شرایط ممکن و کسب حداکثر منافع منجر به تامین حداکثر منافع جامعه می‌شود.

اسمیت معتقد به دخالت دولت در امور اقتصادی نمی‌باشد و تنها سه وظیفه زیر را برای دولت در نظر می‌گیرد:

۱. تأمین امنیت کشور در مقابل تهاجم بیگانگان

۲. حمایت از حقوق قانونی افراد جامعه از طریق اعمال قوانین مربوط به فعالیت‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی.

۳. ایجاد و نگهداری خدمات عمومی که بخش خصوصی تمایلی به فعالیت در آن حوزه ندارد.

از مطالعه کتاب ثروت ملل اسمیت چنین برمی‌آید که وی افزایش جمعیت یا نیروی کار، تقسیم کار، تراکم سرمایه و تجارت خارجی را به‌عنوان عوامل اصلی رشد و توسعه اقتصادی می‌داند.

***افزایش جمعیت یا نیروی کار**

اسمیت جمعیت را همان عرضه نیروی کار در بازار کار می‌داند. اگر تقاضا برای نیروی کار در حال افزایش باشد، مزد کارگران بایستی به‌قدری افزایش یابد که آنان را تشویق به ازدواج و افزایش نسل کند تا از این طریق یعنی از طریق ازدیاد نسل و جمعیت به تقاضای افزایش‌یافته برای نیروی کار پاسخ داده شود. هم‌چنین، به جمعیت و یا همان کارگران با نظر مساعد می‌نگرد. او افزایش مزدها را به سطحی بیش از حداقل معیشت مفید می‌داند. زیرا باعث رفاه بیشتر کارگر و در نتیجه افزایش بهره‌وری نیروی کار خواهد شد. از این‌رو معتقد است نه‌تنها مزد تابع بهره‌وری است بلکه بهره‌وری نیز تابع دستمزد است.

اسمیت نیروی کار را به دو گروه، مولد و غیرمولد، تقسیم می‌کند.

نیروی کار مولد نیروی کاری است که در تولید کالاهای " قابل لمس" نقش دارد و به ارزش خالص محصول می‌افزاید مانند نجار و کشاورز. نیروی کار غیرمولد، نیروی کاری است که در بخش‌های خدماتی اشتغال دارد مانند وکیل و معلم. وی رشد

1. Invisible hand

جمعیت را به‌دلیل افزایش نیروی کار و گسترش بازار مفید می‌داند اما به تأثیر نامطلوب رشد جمعیت در پایین آوردن سطح درآمد سرانه اشاره می‌کند.

***تقسیم کار**

این بخش با مثال معروف خود اسمیت در مورد صنعت سنجاق‌سازی آغاز و بدان پرداخته می‌شود.

"کارگری که با شیوه‌ها و ابزار تولید این صنعت آشنایی نداشته باشد بعید است که با حداکثر کوشش بتواند روزانه بیش از یک سنجاق بسازد و محققاً ساختن بیست سنجاق در روز از عهده او خارج خواهد بود. لیکن با شیوه‌ای که امروزه این صنعت اداره می‌شود [این امر امکان‌پذیر است]، نه‌تنها فعالیت مزبور صنعتی جداگانه محسوب می‌شود، بلکه خود آن به چند شعبه تقسیم شده است که بیشتر آن‌ها فعالیتی ویژه به شمار می‌آیند. یک نفر سیم را بیرون می‌کشد، دیگری آن را صاف می‌کند، سومی آن را می‌برد، چهارمی آن را تیز می‌کند، پنجمی سر آن را برای کارگذاشتن ته سنجاق آماده می‌کند و ساختن ته سنجاق خود متضمن دو یا سه فعالیت مشخص است، کارگذاشتن آن نیز کاری جداگانه است و پرداخت سنجاق کاری دیگر. حتی فرو کردن سنجاق در کاغذ نیز کار جداگانه است و به این ترتیب کار سنجاق‌سازی به هیجده فعالیت گوناگون تقسیم شده است که در بعضی کارخانه‌ها هر یک به عهدهٔ کارگر مستقلی است. گرچه در برخی موارد گاهی یک کارگر به‌تنهایی مسئول انجام دو یا سه فعالیت مختلف است. من خود از چنین کارخانه کوچکی بازدید کرده‌ام که در آن فقط ده کارگر اشتغال داشتند و در نتیجه بعضی از آنان دو یا سه فعالیت متفاوت را انجام می‌دادند."

هر چند که در بسیاری از صنایع نمی‌توان تقسیم کار نیروی کار را به تعداد زیادی از فعالیت‌های درون یک جریان تولیدی بسط داد، ولیکن تأثیر تقسیم کار در هر حد و اندازه‌ای، مشابه اثر آن در این صنعت کم اهمیت سنجاق‌سازی است. تفکیک فعالیت‌ها و مشاغل معمولاً در کشورهایی که از سطح بالایی از صنعت و پیشرفت اقتصادی برخوردارند، بیشتر صورت می‌گیرد.

تقسیم کار، بدون افزایش نیروی کار از سه طریق زیر می‌تواند موجب افزایش تولید شود:

۱. افزایش مهارت و قابلیت هر یک از کارگران (افزایش بهره‌وری نیروی کار)

۲. صرفه‌جوئی در مدت زمانی که معمولاً براثر پرداختن از یک مرحله تولید به مرحلهٔ دیگر آن تلف می‌شود. به‌عبارت دیگر، به‌دلیل تمرکز نیروی کار بر روی قسمت خاصی از فرآیند تولید صرفه‌جویی در وقت به‌وجود می‌آید.
۳. اختراع تعداد زیادی ماشین و روش‌های جدید کار که سبب تسهیل و سادگی کار می‌شود. این امر به دلیل تماس مداوم نیروی کار با ابزار مشخص و محدود صورت می‌گیرد.

باید توجه داشت که امکان تقسیم کار در فعالیت‌های کشاورزی به‌دلیل ماهیت آن، تا بدان پایه که درصنایع صورت می‌گیرد، وجود ندارد. شاید خود دلیل این واقعیت باشد که افزایش بهره‌وری نیروی کار در کشاورزی معمولاً از افزایش بهره‌وری نیروی کار در صنایع آهسته‌تر است. بی‌تردید ثروتمندترین ملت‌ها هم در کشاورزی و هم در صنایع بر همسایگان خود برتری بسیاری دارند. اما عموماً این برتری در پیشرفت صنایع آنان بیشتر به چشم می‌خورد.

***تراکم سرمایه**

تراکم سرمایه علاوه بر تأثیر مستقیم بر رشد و توسعه اقتصادی و افزایش ثروت جامعه، موجب به انجام رسیدن امر تقسیم کار به بهترین شکل ممکن است. بنابراین می‌توان گفت که عملاً تراکم سرمایه مقدم بر تقسیم کار است. بدین شکل که هرچه انباشت سرمایه از دوره‌های پیشین در اقتصاد بیشتر باشد تقسیم کار در واحدهای کوچکتر می‌تواند بهتر و دقیق‌تر صورت گیرد. برای مثال، انباشت سرمایه می‌تواند در قالب ماشین‌ها و ابزار کارآمد اختراع شده در نظر گرفته شود، که در این صورت عملیات هر کارگر پس از تقسیم کار ساده‌تر و روان‌تر می‌شود. و با وجود تراکم سرمایه و تقسیم کار مناسب سطح بهره‌وری در اقتصاد افزایش می‌یابد.

حال تراکم سرمایه چگونه شکل می‌گیرد؟ اسمیت تراکم سرمایه در اقتصاد را نیز یک امر کاملاً طبیعی قلمداد می‌کند. به‌طوری‌که افراد به‌خاطر پی‌گیری احتیاط‌ها و نفع شخصی خویش پس‌انداز می‌کنند. این پس‌اندازها هستند که سرمایه‌گذاری می‌شوند و موجب تراکم سرمایه می‌گردند. بنابراین، میزان پس‌اندازها، میزان سرمایه‌گذاری‌ها را تعیین می‌کنند. در این جریان تمام پس‌اندازها، سرمایه‌گذاری (I)[1] می‌شوند و در حقیقت پس‌اندازکنندگان همان سرمایه‌گذاران هستند. در حالت تعادل میزان پس‌انداز

1. Investment

(S)[1] برابر با میزان سرمایه‌گذاری است(I=S). از این‌رو می‌توان گفت که رشد و توسعه اقتصادی بستگی به سطح پس‌اندازها دارد.

هم‌چنین، وی معتقد است افزایش در میزان سرمایه‌گذاری موجب پیشرفت در شیوه فنی تولید و در نتیجه کاهش در میزان هزینه‌های تولید می‌شود. کاهش هزینه‌ها خود موجب افزایش سود و پس‌انداز و از آنجا سبب افزایش سرمایه‌گذاری می‌شود. هم‌چنین، صرفه‌جویی‌های شخصی و دولتی را در ایجاد تراکم سرمایه مؤثر می‌داند.

از نظر اسمیت تنها سرمایه‌داران و زمین‌داران هستند که قادر به پس‌انداز کردن و در نتیجه قادر به افزایش انباشت سرمایه هستند. زیرا کارگران دستمزدی در سطح حداقل معیشت دریافت می‌کنند که جهت تأمین مایحتاج خود ناچار به مصرف تمام آن هستند. لذا اسمیت سرمایه‌دار و کشاورز زمین‌دار را عامل مؤثری درتوسعه اقتصادی می‌داند.

***تجارت خارجی:**

اسمیت در زمینه تجارت خارجی معتقد است مبادله بین دو کشور به سود هر دو کشور می‌باشد. همواره یک کشور با توجه به شرایط خاص جغرافیایی طبیعی، جمعیتی و غیره .... و همچنین تجارب تولیدی خویش در تولید یک یا چند محصول دارای مزیت نسبی می‌باشد. یعنی قادر است که این محصولات خاص را ارزان‌تر از سایر کشورها تولید کند. بنابراین، برای این کشور و سایر کشورها سودمند خواهد بود که کالاهای با مزیت نسبی را با هم مبادله کنند. در واقع واردات و صادرات بین کشورها نوعی تقسیم کار (بین‌المللی) است که آن‌ها را در رسیدن به توسعه اقتصادی کمک می‌کند.

تراکم سرمایه، تقسیم کار و بهبود تکنولوژی از جنبه‌های مثبت تحقق نظریه اسمیت در کشورهای درحال‌توسعه است، که عدم وجود آن‌ها از جمله مهم‌ترین موانع در امر توسعه اقتصادی این کشورها به‌شمار می‌آید.

۳-۳ تئوری ریکاردو

دیوید ریکاردو[2] (۱۸۲۳-۱۷۷۲) از پیشگامان مکتب کلاسیک است. وی که دارای تحصیلات آکادمیک در رشته اقتصاد بود و ابتدا در بازار بورس کار می‌کرد، با خواندن

1. Save
2. David Ricardo (1772-1823)

کتاب اسمیت وارد حوزه نظری اقتصاد شد. دیدگاه‌های ریکاردو در مورد توسعه همانند آدام اسمیت است، با این تفاوت که اسمیت به مسأله تولید تأکید دارد، درحالی‌که ریکاردو به توزیع تولید توجه خاصی دارد. در واقع ریکاردو هیچ تئوری را در خصوص توسعه اقتصادی ارائه نمی‌کند ونظریاتش درقالب مسئله توزیع به مباحث توسعه مرتبط می‌شود.

او در کتاب خود با عنوان "اصول اقتصاد سیاسی ومالیات"[1] مطرح می‌کند که به علت محدودیت زمین، رشد اقتصادی با مانع مواجه خواهد شد و جامعه نهایتاً به رکود و سکون می‌رسد. از این‌رو، از او به عنوان اقتصاددان بدبین مکتب کلاسیک یاد می‌شود.

ریکاردو سه عامل تولید: زمین، نیروی کار و سرمایه را در نظر می‌گیرد که سهم هریک از عوامل فوق از تولید به ترتیب در قالب اجاره، دستمزد و سود تعیین می‌شود. از نظر وی نحوه تخصیص درآمد حاصل از تولید بسیار مهم است و چگونگی تقسیم این درآمد بین عوامل تولید در رشد و توسعه اقتصادی تأثیر بسزایی دارد. لازم است پیش از بیان نظریه توزیع ریکاردو ابتدا به فروض وی اشاره شود و سپس در خصوص بهره مالکانه مختصری توضیح داده شود.

***فروض ریکاردو**

ریکاردو بر اساس یکسری فروض به بحث و تجزیه و تحلیل مطالب خویش می‌پردازد که برخی از آن‌ها به شرح زیر است:

۱. عوامل تولید جانشین یکدیگر نیستند.
۲. پیشرفت تکنولوژی در نظر گرفته نمی‌شود و لذا ضرایب فنی تابع تولید ثابت است.
۳. عرضه زمین ثابت و قانون بازدهی نزولی در مورد آن صادق است.
۴. بازدهی در بخش صنعت ثابت است.
۵. در اقتصاد کمبود تقاضای مؤثر وجود ندارد.
۶. دستمزدها در سطح حداقل معاش قرار دارد.
۷. بازار از نوع رقابتی است. به‌عبارتی قانون وحدت بها در این بازار حاکم است.
۸. اقتصاد، اقتصاد کشاورزی است. در این اقتصاد با به‌کارگیری واحدهای همگن کار و سرمایه فقط ذرت تولید می‌شود.[2]

---

۱. منتشر شده در سال ۱۸۱۷ میلادی.
۲. ریکاردو سرمایه را سرمایه در گردش و بدون تنوع در نظر می‌گیرد.

***بهره مالکانه**

اجاره‌بها یا بهره مالکانه آن قسمت از ارزش تولید است که به‌دلیل استفاده از زمین حاصل‌خیزبه صاحب زمین پرداخت می‌شود. اگر در کشوری زمین حاصل‌خیز در حد وفور باشد و محدودیتی برای آن نباشد، اجاره‌بها در چنین شرایطی صفر خواهد بود. زیرا طبق قانون عرضه و تقاضا اگر عرضه کالایی بیش از تقاضای آن باشد قیمت آن کالا کاهش می‌یابد. حال اگر زمین مانند هوا به‌طور نامحدود وجود داشته باشد و نیز کیفیت تمامی زمین‌ها یکسان باشد ارزش آن به صفر تنزل خواهد کرد. ولی در دنیای واقعی این چنین نیست. زیرا هم میزان زمین محدود و هم در مناطق مختلف، کیفیت آن متفاوت است. در ابتدا زمین‌های حاصل‌خیز و با کیفیت بالاتر مورد استفاده قرار می‌گیرند. با رشد جمعیت تقاضا برای مواد غذایی افزایش می‌یابد و برای پاسخگویی به این تقاضا می‌بایست زمین‌های نامرغوب‌تر به زیر کشت برده شوند و چون برای تولید هر واحد محصول در زمین‌های پست‌تر نیروی کار بیشتری نسبت به زمین‌های مرغوب‌تر مورد نیاز است و نیز بازدهی زمین‌های پست‌تر کمتر می‌باشد. بنابراین ارزش زمین‌های مرغوب‌تر افزایش می‌یابد و به صاحبان این زمین‌ها اجاره بالاتری تعلق می‌گیرد که ریکاردو آن را "رانت" می‌نامد.

برای روشن شدن مفهوم " رانت اقتصادی " که ریکاردو براساس حاصل‌خیزی متفاوت زمین‌ها مطرح می‌کند، تصویر شماره (۱) ترسیم شده است. این تصویر شامل سه نمودار است. نمودار الف و ب به ترتیب نشان دهنده منحنی‌های هزینه متوسط (AC، AC′) و هزینه نهایی (MC، MC′) زمین مرغوب و نامرغوب است. نمودار ج، بازار محصول را نمایش می‌دهد. در نمودار (ج) منحنی D، منحنی تقاضای بازار و منحنی S، منحنی عرضه بازار برای محصول است. ابتدا فرض می‌شود منحنی عرضه (S) و تقاضای بازار (D) یکدیگر را در نقطه e قطع می‌کنند و به این ترتیب قیمت تعادلی p_1 به عنوان قیمت بازار تعیین می‌شود. قیمت p_1، قیمتی است که در آن قیمت در زمین نامرغوب، به‌دلیل بالا بودن هزینه‌های تولید، محصولی عرضه نمی‌شود. اما در زمین مرغوب در سطح قیمت p_1 به میزان q_1 (در حداقل AC) محصول تولید می‌شود.[1]

---

۱. هزینه تولید زمین‌های مرغوب کمتر از هزینه تولید زمین‌های نامرغوب است. این مطلب به وسیله قرارگرفتن منحنی‌های هزینه متوسط و نهایی زمین‌های نامرغوب (AC′ و MC′) در سطحی بالاتر از منحنی‌های هزینه متوسط و نهایی زمین‌های مرغوب (AC و MC) نشان داده شده است.

نمودار ۱. رانت اقتصادی

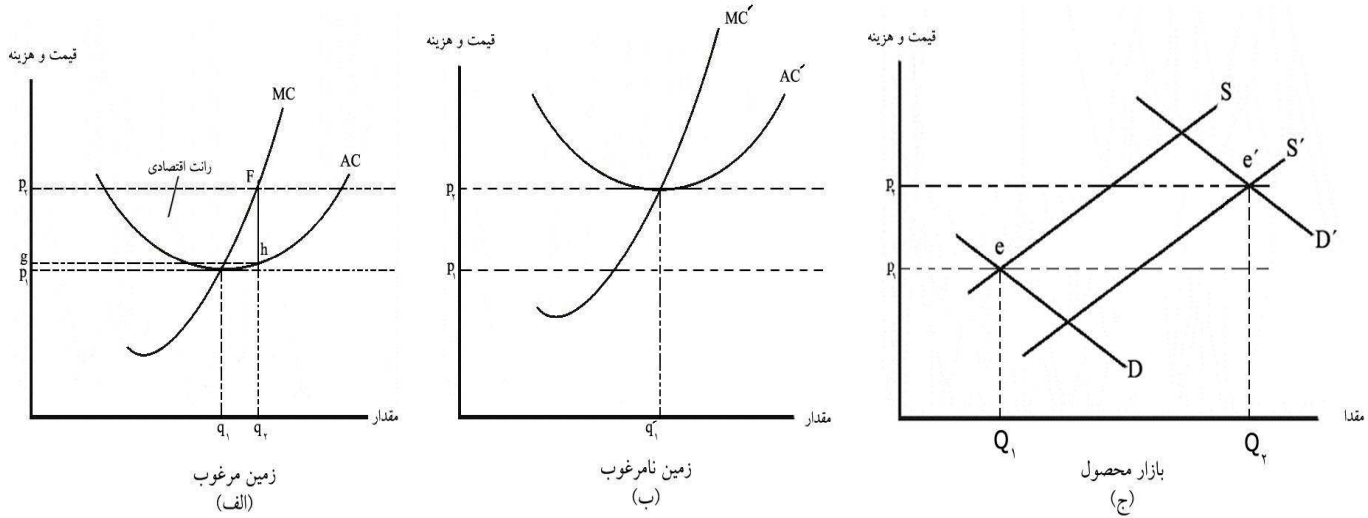

با گذشت زمان و با رشد جمعیت، میزان محصولات غذایی که از کشت زمین‌های مرغوب حاصل می‌شوند کفاف نیازهای جامعه را نمی‌دهد. لذا ضرورت ایجاب می‌کند که زمین‌های نامرغوب (یا کمتر حاصل‌خیز) به زیر کشت برده شوند. در نتیجه، در اثر افزایش جمعیت تقاضا برای محصول کشاورزی افزایش می‌یابد و باعث جابه‌جایی منحنی تقاضای بازار از D به سمت راست (D') می‌شود. و با زیرکشت رفتن زمین‌های نامرغوب عرضه محصول نیز افزایش می‌یابد و سبب انتقال منحنی عرضه بازار (S) به سمت راست (S') می‌شود. حال قیمت حاکم در بازار در تقاطع منحنی‌های جدید تقاضا و عرضه بازار یعنی D' و S' در سطح $p_۲$ تعیین می‌شود. قابل ملاحظه است که قیمت محصول در بازار افزایش یافته و در این شرایط (یعنی در قیمت بالاتر) زمین نامرغوب نیز قادر به پوشاندن هزینه‌های تولید خود و در نتیجه قادر به عرضه محصول می‌گردد. به بیان دیگر، در بلند مدت قیمت $p_۲$ که بیشتر از $p_۱$ است بر حداقل منحنی هزینه متوسط زمین نامرغوب (AC) مماس می‌شود و بر اساس قانون «وحدت بها» زمین مرغوب نیز محصولاتش را با همین قیمت $p_۲$ می‌فروشد. سطح بهینه تولید زمین مرغوب از تقاطع خط $op_۲$ و منحنی هزینه نهائی (MC)، $oq_۲$ به دست می‌آید.[۱] در این سطح تولید، پس از بررسی وضعیت درآمدکل و هزینه‌کل زمین مرغوب، ملاحظه می‌شود که سود غیر متعارف نصیب زمین مرغوب می‌شود که ریکاردو آن را «رانت اقتصادی» می‌نامد. رانت اقتصادی در نمودار (الف) مشخص شده است. بنابراین:

$$\text{درآمدکل} = (op_۲)(oq_۲) = op_۲fq_۲$$

$$\text{هزینه‌کل} = (og)(oq_۲) = oghq_۲$$

$$\text{رانت اقتصادی} = (gp_۲)(oq_۲) = gp_۲fh$$

***تئوری توزیع:**

همان‌طوری‌که اشاره شد ریکاردو به چگونگی توزیع تولید بین عوامل آن تأکید دارد. وی عوامل تولید را به سه گروه نیروی کار، زمین و سرمایه تقسیم می‌کند و سهم هر

۱. برای یادآوری به کتاب‌های اقتصاد خرد مراجعه کنید.

یک از آن‌ها را از تولید کل به ترتیب دستمزد، اجاره و سود می‌داند.
اجاره زمین برای هر واحد کار برابر با تفاوت بین تولید متوسط و تولید نهایی است. کل اجاره نیز برابر با اختلاف بین تولید متوسط نیروی کار و تولید نهایی نیروی کار ضرب در مقدار نیروی کار بکار گرفته شده بر روی زمین است.

در نظریه ریکاردو با گذشت زمان توزیع تولید به نفع اجاره و به زیان سود تغییر می‌کند. از نظر وی دستمزد ثابت و در سطح حداقل معیشت قرار دارد و افزایش در اجاره تنها در صورت کاهش در سود میسر خواهد بود. این تغییر در توزیع درآمد در اثر گذشت زمان در نمودار شماره (۲) نشان داده شده است.

در این نمودار محور عمودی و افقی به ترتیب نشان‌دهندهٔ میزان ذرت تولید شده و نیروی کار به‌کار گرفته شده برای تولید ذرت است. منحنی AP بیانگر تولید متوسط و منحنی MP بیانگر تولید نهایی نیروی کار است.[۱] در ابتدا OM واحد نیروی کار بکارگرفته شده است. در نتیجه کل تولید ذرت برابر OQRM است.

(تولید متوسط نیروی کار)(میزان نیروی کار)= تولید کل

$$OQRM= (OM)(OQ = MR)$$

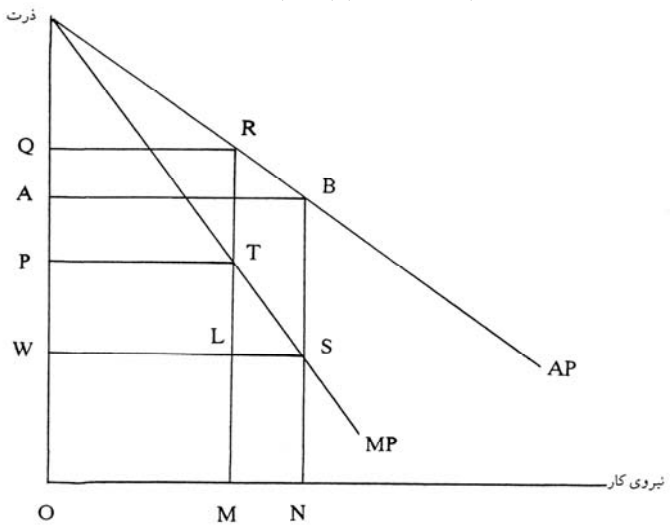

نمودار ۲. توزیع تولید (درآمد) بین عوامل تولید

۱. به یاد آورید که مرحله II تولید، مرحله اقتصادی است که از حداکثر تولید متوسط شروع می‌شود. در آغاز این مرحله تولید متوسط با تولید نهایی برابر است و در کل مرحله II هر دو منحنی نزولی هستند.

طبق تعریف، اجاره‌بها میزان پرداختی برابر PQRT است (مستطیلی که از تفاوت دو منحنی AP و MP ایجاد می‌شود). WL بیانگر منحنی عرضه کاملاً با کشش نیروی کار است و OW سطح دستمزدها است که در حداقل معاش تعیین شده است. کل دستمزد پرداختی برابر OWLM خواهد بود. مستطیل PWLT سود کل است که در واقع پس از کسر اجاره و دستمزد از تولید کل به‌دست می‌آید و نصیب سرمایه‌داران می‌شود و به عبارت دیگر:

PWLT= OQRM- (PQRT+OWLM)

(کل دستمزد + اجاره‌بها) − کل تولید= سود کل

از نظر ریکاردو این سود دائمی نیست. بلکه در اقتصاد به‌دلیل نزولی بودن بازدهی در بخش کشاورزی، تمایل طبیعی به نزول و کاهش نرخ سود است. این کاهش تا جائی ادامه می‌یابد که سود برابر صفر می‌شود و اقتصاد در موقعیت رکوردی قرار می‌گیرد. برای درک چنین نتیجه‌ای، فرض می‌شود به‌دلیلی مانند افزایش جمعیت می‌بایست تولید افزایش یابد. این امر از طریق استفاده از زمین‌های نامرغوب‌تر و به‌کارگیری بیشتر از نیروی کار امکان‌پذیر است. بنابراین، بر روی نمودار شماره (۲) میزان به‌کارگیری نیروی کار از OM به ON افزایش می‌یابد. در این‌صورت کل تولید برابر OABN خواهد شد. یعنی:

(تولید متوسط نیروی کار)(میزان نیروی کار)= تولید کل

OABN=(ON) (OA = NB)

سهم نیروی کار از کل تولید برابر OWSN است زیرا:

(مقدار نیروی کار) (دستمزد) = سهم نیروی کار از کل تولید

OWSN= (OW) (ON)

و چنانچه اشاره شد سهم اجاره زمین برابر مستطیلی است که مابین دو منحنی تولید نهائی و تولید متوسط نیروی کار (AP,MP) ایجاد می‌شود یعنی سهم اجاره برابر سطح مستطیل WABS است. بدیهی است که ازکل تولید چیزی باقی نمی‌ماند که به سرمایه‌داران به‌عنوان سود تعلق گیرد. بنابراین:

صفر= (سهم اجاره + سهم دستمزد) − تولید کل= سهم سود

سهم سود = OABN − (OWSN+WABS)

ملاحظه می‌شود که در این مرحله سهم سود از کل تولید صفر است و با از بین رفتن کامل سود، تمرکز سرمایه متوقف می‌شود و دوران رکود اقتصادی فرا می‌رسد.

ریکاردو اقتصاددان بدبین مکتب کلاسیک معتقد است که به‌دلیل محدودیت زمین و حاصل‌خیزی متفاوت زمین‌ها و بالاخره بازده نزولی زمین، رشد اقتصادی در آینده با مانع روبرو خواهد شد و در جامعه رکود اقتصادی پدیدار خواهد گشت. مگر آنکه زمین‌های جدیدتری کشف شود و یا مواد غذایی ارزان‌تری از خارج وارد شود. البته امکان مورد اول ضعیف است زیرا زمین تحت هر شرایطی محدود می‌باشد ولی می‌توان مواد غذایی ارزان‌تر را از خارج وارد کرد. بر همین اساس، از نظر ریکاردو تجارت خارجی دارای اهمیت فراوان است. در واقع با جانشین کردن مواد غذایی ارزان‌تر به‌جای محصولات غذایی گران‌قیمت داخلی که ناشی از استفاده از زمین‌های نامرغوب‌تر می‌باشد می‌توان از افزایش اجاره‌بها و تنزل سود جلوگیری کرد. هرچند که واردات مواد غذایی ارزان‌تر اشکالاتی مانند کاهش تقاضا برای محصولات داخلی و نیروی کار، کاهش سطح زندگی جامعه (کارگران، زمین‌داران و سرمایه‌داران) را نیز به همراه دارد.

***تمرکز سرمایه:**

همان‌گونه که عنوان شد ریکاردو عوامل تولید را به سه عامل نیروی کار، زمین و سرمایه تقسیم می‌کند. سود، سهم سرمایه از تولید است که پس از کسر اجاره و دستمزد از تولید کل به دست می‌آید. به عقیده ریکاردو هرچه سهم سود از تولید کل بیشتر باشد توانایی برای پس‌انداز افزایش خواهد یافت. افزایش پس‌انداز سبب تمرکز بیشتر سرمایه و افزایش سرمایه‌گذاری می‌شود. و سرمایه‌گذاری بیشتر، رشد اقتصادی را به همراه خواهد داشت. به‌عبارت دیگر، سرمایه‌گذاری و رشد اقتصادی تابع مستقیمی از نرخ سود است.
در ادامه بحث، جهت درک بهتر مطالب، تعریف سود و نرخ آن ارائه می‌شود.

تعریف سود:

سود برابر با درآمد حاصل شده منهای اجاره و دستمزدهای پرداختی است.

تعریف نرخ سود

نرخ سود برابر با حاصل تقسیم سود بر تولید کل است.

نظریه رشد اقتصادی ریکاردو برمبنای قانون بازدهی نهایی نزولی قرار دارد. به نظر وی در اثر افزایش جمعیت ناچاراً زمین‌های نامرغوب به زیر کشت می‌روند و در نتیجه هزینه تولید و قیمت مواد غذایی افزایش می‌یابد و چنان‌که ملاحظه شد رانت اقتصادی نصیب مالکان زمین‌های حاصل‌خیزتر می‌شود. یعنی درآمد آن‌ها افزایش می‌یابد. با افزایش قیمت مواد غذایی مزد واقعی یعنی قدرت خرید کارگران کاهش می‌یابد. اما از آن‌جا که می‌بایست کارگران قادر به تأمین حداقل معاش (حداقل لازم برای تأمین زندگی) باشند، از این‌رو دستمزد اسمی کارگران به جهت حفظ این حداقل، افزایش می‌یابد. به‌عبارت دیگر، دستمزد واقعی کارگران همواره در سطح حداقل معیشت است. به نظر ریکاردو حتی اگر مزد واقعی کارگران افزایش یابد چون باعث بهبود وضع آنان می‌گردد موجب کاهش مرگ و میر و افزایش زاد و ولد می‌شود. در نتیجه عرضه نیروی کار افزایش می‌یابد و این امر سبب تنزل مزد واقعی به همان سطح حداقل معاش می‌شود. بنابراین به نظر ریکاردو به‌دلیل ثابت بودن دستمزد کارگران و روند افزایشی اجاره، سود که در اصل باقیمانده درآمد (از مجموع دستمزد کارگران و اجاره) است کاهش می‌یابد و رشد متوقف می‌شود.

زیرا طبق نظر ریکاردو کارگران در سطح حداقل معیشت زندگی می‌کنند. بنابراین پس‌انداز ندارند. زمین‌داران نیز جز طبقه مصرف‌کنندگان می‌باشند و اقدام به سرمایه‌گذاری نمی‌کنند و تنها سرمایه‌داران هستند که با استفاده از پس‌اندازهای خود اقدام به سرمایه‌گذاری می‌کنند. بنابراین با کاهش سود میزان سرمایه‌گذاری کاهش می‌یابد. در نتیجه جریان تراکم سرمایه و به تبع آن رشد اقتصادی متوقف می‌شود.

با توجه به اینکه اقتصاد مورد نظر ریکاردو اقتصاد کشاورزی است، در نظریات وی بخش کشاورزی از اهمیت بیشتری برخوردار است و این بخش تعیین‌کننده مزدهای واقعی در اقتصاد است. چنانچه کاهش سود در بخش کشاورزی رخ دهد سود سایر بخش‌های اقتصادی نیز کاهش خواهد یافت. اگر قیمت مواد غذایی افزایش یابد، چون کارگران بخش صنعت نیز از مصرف‌کنندگان مواد غذایی می‌باشند و همچنین دستمزد آنان نیز در سطح حداقل معاش قرار دارد لذا صاحبان صنایع، بدون آن‌که قیمت محصولاتشان افزایش یافته باشد، باید سطح دستمزد کارگران خود را افزایش دهند. در این صورت ازسود صاحبان صنایع نیز کاسته خواهد شد. بنابراین ملاحظه می‌شود که قیمت مواد غذایی یا به عبارتی،

قیمت محصولات کشاورزی سود سایر بخش‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

امکان دارد سود در بخش‌های مختلف اقتصادی تا مدتی وجود داشته باشد. ولیکن با سرازیر شدن سرمایه‌ها به سوی این بخش‌های سودآور، عرضه محصولات در آن بخش‌ها افزایش می‌یابد. در نتیجه قیمت محصولات آن‌ها نزول می‌کند و سرانجام سود بخش‌های مزبور کاهش می‌یابد. ریکاردو معتقد است به‌دلیل تغییرات نسبی عرضه و تقاضا، قیمت‌ها همیشه در بازار متغیر خواهند بود. لذا قیمت‌های طبیعی نیز بتدریج در حال افزایش هستند و با افزایش قیمت‌های طبیعی، سود روند نزولی خواهد داشت. زیرا افزایش قیمت‌های طبیعی موجب افزایش سطح دستمزد و در نتیجه کاهش سود خواهد شد.

برای جلوگیری از روند نزولی سود می‌توان با بهبود روش‌های تولید و افزایش تولید بدون افزایش نسبی در نیروی کار این مسیر نزولی را کنترل نمود. هم‌چنین می‌توان با استفاده از پیشرفت‌های تکنولوژی و به‌کارگیری ماشین‌آلات و تجهیزات در تولید محصولات کشاورزی نیاز به نیروی انسانی را کاهش داد. بنابراین، با کاهش هزینه‌های مربوط به دستمزد کارگران قیمت محصولات کشاورزی کاهش می‌یابد و در نتیجه روند نزولی سود متوقف می‌شود. اما ریکاردو معتقد است که با استفاد بیشتر از ماشین به‌جای نیروی انسانی، شرایط زندگی کارگران بدتر خواهد شد. از این‌رو، سطح تکنولوژی را ثابت در نظر می‌گیرد و پیشرفت تکنولوژی را نادیده می‌انگارد.

***راه‌حل‌های ریکاردو**

ریکاردو برای جلوگیری از رسیدن به حالت سکون و رکود اقتصادی در کتاب خود با عنوان «اصول اقتصاد سیاسی و مالیاتی» راه‌حل‌هائی ارائه می‌کند.

۱. ریکاردو معتقد است مالیات ابزاری است که به وسیله آن می‌توان از مصرف بی‌رویه جلوگیری کرد و پس‌انداز و در نتیجه تمرکز سرمایه را افزایش داد. از آن‌جایی‌که از طریق مالیات قدرت خرید از مالیات‌دهندگان به دولت منتقل می‌شود، مالیات وسیله‌ای برای تمرکز سرمایه توسط دولت است. در ضمن باید اخذ مالیات به گونه‌ای باشد که سبب کاهش تمرکز سرمایه نشود. از کارگران نمی‌توان مالیات گرفت. زیرا دستمزد کارگران بر اساس حداقل معیشت تعیین می‌شود. از سرمایه‌داران هم نباید مالیات گرفت، زیرا مالیات بر سود سرمایه‌داران تعلق می‌گیرد و باعث کاهش تمرکز سرمایه و

کندی روند توسعه می‌شود. ولی می‌توان از اجاره مالیات گرفت زیرا مالکان زمین جزء طبقه مصرف‌کنندگان هستند و سرمایه‌گذاری نمی‌کنند. به‌عبارت دیگر، مالیات بر جریان توسعه تأثیری نخواهد داشت اگر موجب کاهش مصرف بی‌رویه مالکان زمین شود. بنابراین، ریکاردو گرفتن مالیات از درآمد مالکان زمین (رانت) را توصیه می‌کند.

۲. ریکاردو طرفدار سرسخت تجارت آزاد بین‌المللی است. وی بر اساس اصل « مزیت نسبی» معتقد است که اگر محدودیت‌های تجارت خارجی از بین بروند و همه کشورها بتوانند آزادانه وارد تجارت جهانی بشوند تمامی کشورها از آن نفع خواهند برد. بر اساس اصل مزیت نسبی، در عرصه بین‌المللی، هر کشوری که بتواند کالایی را ارزان‌تر از سایر کشورهای جهان تولید کند، صادر کننده و سایر کشورها وارد کننده آن کالا خواهد بود. در نتیجه قیمت کالای مورد نظر در کشورهای وارد کننده پائین می‌آید. به این ترتیب از یک‌سو از افزایش رانت (درآمد مالکان) جلوگیری می‌شود و از سوی دیگر دستمزدهای اسمی کارگران کاهش می‌یابد. در نتیجه از کاهش سود جلوگیری و زمینه برای جریان سرمایه‌گذاری هموار می‌شود و سرانجام رشد اقتصادی تسریع خواهد شد. بر همین اساس ریکاردو اظهاراتی بر علیه قانون غلات در انگلستان داشت. بر اساس این قانون مالیات نسبتاً سنگینی بر واردات غلات در انگلستان گرفته می‌شد که ریکاردو در لغو این قانون در سال ۱۸۴۶ نقش بسزایی داشت.

از نظرات و بحث‌های ریکاردو این‌گونه نتیجه‌گیری می‌شود که وی به اهمیت تمرکز سرمایه و سرمایه‌گذاری در رشد اقتصادی و نیز به ارتباط سرمایه‌گذاری با پس‌انداز و نرخ سود واقف است. هم‌چنین در نظریه و تجزیه و تحلیل‌های وی مشهود است که روند تمرکز سرمایه از طریق توسعه کشاورزی، افزایش پس‌انداز و افزایش نرخ سود از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

۳-۴ تئوری مالتوس

توماس رابرت مالتوس[1] انگلیسی (۱۸۳۴-۱۷۶۶) که کشیش پروتستان کلیسای انگلیکان انگلستان بود، از اقتصاددانان بدبین مکتب کلاسیک و یکی از پیشگامان رشته اقتصاد

1. Thomas Robert Malthus (1776-1834)

توسعه است. او درباره عقب‌ماندگی اقتصادی کشورهایی مانند اسپانیا، پرتغال، مجارستان، ترکیه و ایرلند و نیز کشورهای فقیر آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین تحقیقاتی انجام داد. به همین جهت برای اولین بار در کتاب معروف خود تحت عنوان « اصول اقتصاد سیاسی »[1] مباحث و مطالب باارزشی مطرح کرد.

وی برای اولین بار ضمن برشمردن عوامل توسعه اقتصادی و متغیرهای بازدارندهٔ آن، این عوامل را به دو دسته اقتصادی و غیراقتصادی تقسیم نمود. وی از کسانی بود که در اوایل قرن نوزدهم با اشاره به دوگانگی اقتصادی به معنای امروزی، اقتصاد جوامع را به دو بخش متمایز صنعتی و کشاورزی تقسیم کرد.

به نظر مالتوس ابتداء سرمایه‌گذاری در بخش کشاورزی تا حدی صورت می‌گیرد که تمام زمین‌های حاصل‌خیز و قابل استفاده زیر کشت بروند. با توجه به قانون نزولی بودن تولید نهایی، با توقف امکان تولید در بخش کشاورزی سرمایه‌ها به بخش صنعت سرازیر می‌شوند. با توسعه بخش صنعت و پیشرفت تکنولوژی امکان ایجاد اشتغال متناسب با میزان رشد جمعیت به‌وجود می‌آید. همچنین، در امر توسعه اقتصادی به اهمیت عوامل اقتصادی و غیراقتصادی مانند: پیشرفت‌های فنی، توزیع عادلانه ثروت، درآمد و زمین، تشکیلات مناسب اداری، سختکوشی، آموزش و پرورش و ... پی برده و در نظریات خود بدان‌ها اشاره می‌کند.

مالتوس نسبت به رشد جمعیت دیدگاه‌های بدبینانه‌ای داشت و معتقد بود که جمعیت در قالب تصاعد هندسی رشد می‌کند در حالی‌که تولید مواد غذایی با تصاعد حسابی افزایش می‌یابد و از این‌رو در آینده مواد غذایی تولید شده در کره زمین جوابگوی جمعیت آن نخواهد بود.[2] زیرا زمین‌های حاصل‌خیز و قابل استفاده محدودند، رشد جمعیت باعث بازده نزولی در تولید شده و رشد مواد غذایی برای جمعیت کره زمین، کافی نخواهد بود.

با توجه به اینکه مالتوس به نقش زمین و کار به‌عنوان منابع تولیدی تأکید می‌ورزد و سطح تکنولوژی را ثابت فرض می‌کند، برای ایجاد تناسب بین رشد جمعیت با رشد مواد غذایی « پرهیز اخلاقی» را توصیه می‌کند و می‌گوید: انسان برای رسیدن به

1. Principles of Political Economy, Firs Ed: 1820, 2 nd Ed: 1836

۲. این نظریه پایه و اساس نظریه‌های مربوط به انفجار جمعیت را بنا نهاد.

منافع اجتماعی باید از منافع شخصی خویش بگذرد و تا حد امکان دیرتر ازدواج کند، و در ضمن استفاده از شیوه‌های جلوگیری را تشویق می‌کند.

تئوری مالتوس در مورد توسعه اقتصادی و تجزیه و تحلیل آن در مورد بخش کشاورزی و صنعت، نسبت به سایر تئوری‌های اقتصادی با شرایط اقتصادی کشورهای درحال‌توسعه امروزی مطابقت دارد. با آنکه کشورهای درحال‌توسعه دارای دو بخش کشاورزی و صنعت هستند ولیکن بیشتر مردم در بخش کشاورزی فعالیت می‌کنند و این دو بخش با یکدیگر رابطه و پیوند قوی ندارند و بخش کشاورزی همیشه یک مرحله عقب‌تر از بخش صنعتی حرکت می‌کند.

از نظر مالتوس بخش کشاورزی کشورهای درحال‌توسعه به‌دلیل ضعف در روش‌های تولید و کمبود سرمایه لازم برای مکانیزه کردن کشاورزی، اولاً بیشتر کاربر است تا سرمایه‌بر، ثانیاً بخش فقیری است. همچنین، به‌دلیل عدم علاقه زمین‌داران بزرگ به افزایش تولید و به‌دلیل ضعف بازرگانی داخلی و خارجی، بازارهای محصولات کشاورزی این کشورها گسترش لازم را ندارند. بنابراین تقاضای بخش کشاورزی برای کالاهای صنعتی بسیار کم است. در نتیجه انگیزه‌ای برای افزایش تولیدات صنعتی و ایجاد اشتغال کافی وجود ندارد.

***توسعه اقتصادی:**

از نظر مالتوس توسعه اقتصادی در جوامع انسانی دارای روندی طبیعی نمی‌باشد و به عوامل اقتصادی و غیراقتصادی (مانند امنیت اجتماعی، سخت‌کوشی، خصوصیات نیک فردی و ...) متعددی بستگی دارد. در ضمن توسعه اقتصادی در سایه تلاش وسیع و همه‌جانبه همه آحاد مردم شکل می‌گیرد.

روند توسعه اقتصادی همیشه سیر صعودی و یکنواختی ندارد، بلکه در مسیر آن پستی و بلندی‌های فراوانی وجود دارد. مالتوس، مشکل توسعه اقتصادی را در تفاوت بین تولید ناخالص ملی بالقوه[1] (قدرت تولید ثروت) و تولید ناخالص ملی واقعی[2] (ثروت‌های واقعی) می‌داند. یعنی مشکل توسعه اقتصادی ناتوانی در استفاده مناسب از

1. Potential GNP
2. Real GNP

امکانات موجود مانند زمین، سرمایه، کار و سازمان تولیدی است.

مالتوس افزایش ثروت یک جامعه را به توسعه اقتصادی آن جامعه نسبت می‌دهد. از نظر وی توسعه اقتصادی یک کشور از طریق افزایش دارایی‌های جامعه به‌دست می‌آید. علی‌رغم این‌که دارایی‌های یک جامعه را وابسته به ارزش تولیدات آن‌ها می‌داند، ولیکن آگاه است که افزایش ارزش تولیدات صرفاً ناشی از افزایش فیزیکی تولیدات نمی‌باشد و می‌تواند ناشی از افزایش قیمت‌ها باشد، زیرا عنوان می‌کند: دارائی‌های یک جامعه از یک‌سو به مقدار تولید کارگران و از سوی دیگر، به ارزشگذاری این تولید بستگی دارد. و «ثروت کشور همیشه متناسب با افزایش تولید افزایش نمی‌یابد، بلکه افزایش در ارزش تولید گاهی مواقع ممکن است به‌دلیل کاهش واقعی عرضه کالا صورت گیرد.»[۱]

***عوامل مؤثر بر ازدیاد ثروت و توسعه اقتصادی:**

مالتوس بیش از هرچیز توجه خود را به « افزایش ثروت جامعه» (افزایش دارائی‌های جامعه) معطوف می‌کند. وی عوامل سیاسی و معنوی، تمرکز سرمایه، وجود تقاضای مؤثر، زمین حاصل‌خیز و اختراعات و نوآوری را در افزایش ثروت جامعه مؤثر می‌داند.

۱. عوامل سیاسی و معنوی

مالتوس از عوامل « سیاسی و معنوی» به عنوان یکی از عوامل مؤثر ازدیاد ثروت نام می‌برد. از نظر وی این عوامل عبارتند از: امنیت دارایی و مال، وجود قوانین و اصول اخلاقی، رواج درستکاری، رفتار مناسب مردم که نقش فراوانی در ازدیاد ثروت ملل دارند. از آن‌جا که توسعه اقتصادی به تلاش همه جانبه مردم نیاز دارد و لازمه کوشش و فعالیت هر فرد، وجود امنیت مالی و انگیزه‌های معنوی است، بنابراین وجود قانون اساسی واصول متعالی که ضمانت اجرایی نیز داشته باشند برای تشویق در این راه ضروری است.

۲. تمرکز سرمایه

مالتوس معتقد است تمرکز سرمایه مهمترین عامل تعیین‌کننده رشد اقتصادی است. به

---

۱. مرتضی، قره‌باغیان، « اقتصاد رشد و توسعه»، جلد اول، تهران: نشر نی، سال ۱۳۷۰، صفحه ۱۳۵

نظر وی سود عامل ایجادکننده انگیزه‌ای برای سرمایه‌گذاری و تمرکز سرمایه است. در چارچوب نظرات مالتوس جامعه از سه طبقه کارگر، زمین‌دار و سرمایه‌دار تشکیل می‌شود. دراین میان فقر طبقه کارگر مانع پس‌انداز توسط ایشان است. زمین‌داران قادر به پس‌انداز کردن می‌باشند اما پس‌اندازهای آن‌ها عمدتاً صرف خرید کالاهای لوکس می‌شود. به این ترتیب تنها سرمایه‌داران هستند که به امید افزایش سود، از طریق کاهش شدید مصرف، اقدام به پس‌انداز می‌نمایند. در این خصوص مالتوس « میل مطلوب به پس‌انداز » را مطرح می‌کند که به معنای" پس‌انداز در اندوخته است که ممکن است برای مصرف دیگری در نظر گرفته شده باشد لیکن از طریق سود می‌توان آن را افزایش داد یا در کلام دیگر ... تبدیل درآمد به سرمایه است".[۱]

۳. تقاضای مؤثر

مالتوس عنوان می‌کند که افزایش جمعیت موجب افزایش سطح تقاضا می‌شود. اما این افزایش به تنهایی نمی‌تواند باعث افزایش تقاضای مؤثر ثروت باشد. از عوامل مهم دیگر توسعه اقتصادی و ازدیاد ثروت، تراکم سرمایه است. واضح است که افزایش دائمی ثروت بدون افزایش مستمر سرمایه امکان‌پذیر نیست.

در این رابطه مالتوس که از اقتصاددانان قرن ۱۸ است، عقیده دارد سرمایه‌داران و زمینداران تمایل به صرفه‌جویی دارند و با صرفه‌نظر کردن از خرید کالاهای لوکس و رفاهی سعی می‌کنند بیشتر پس‌انداز کنند تا بتوانند سرمایه و سود خود را افزایش دهند. با آن‌که افزایش تولیدات به‌دلیل افزایش سرمایه (تمرکز سرمایه) صورت می‌گیرد، اما به‌دلیل پس‌انداز و صرفه‌جویی بیش از حد سرمایه‌داران و زمین‌داران و نیز درآمد ناچیز کارگران، تمام کالاهای تولید شده، تقاضا نمی‌شود. ممکن است تحت چنین شرایطی سطح قیمت‌ها و به تبع آن سود و در نتیجه تمایل به سرمایه‌گذاری کاهش یابد.

از نظریات مالتوس چنین دریافت می‌شود که تقاضای مؤثر نقش بسیار مهمی در تراکم سرمایه دارد. به نظر وی اگر تقاضا برای تولیدات کافی نباشد، عدم کارایی در تقاضای مؤثر به‌جود می‌آید و سبب کاهش قیمت‌ها می‌شود. کاهش قیمت‌ها منجر به

---

۱. همان مأخذ، صفحه ۱۳۶

کاهش توان مالی سرمایه‌داران می‌گردد. این گروه از طریق کاهش شدید مصرف خود اقدام به پس‌انداز و سرمایه‌گذاری می‌کنند. به رغم تمرکز سرمایه بیشتر، به‌دلیل نبود تقاضای کافی، سرمایه‌داران با مازداد تولید مواجه می‌شوند. بنابراین، سود متعارف عاید آنان نمی‌شود و به این ترتیب انگیزه تمرکز سرمایه از بین می‌رود. این امر سبب کاهش رشد اقتصادی می‌شود و دیگر افزایش ثروت صورت نمی‌گیرد.

به بیان دیگر، تقاضا برای تولیدات باید در حدی باشد که سود متعارفی نصیب سرمایه‌گذاران گردد، تا سرمایه‌گذاری نیز متناسب با پس‌اندازها افزایش یابد. در جوامعی که سرمایه و توان تولیدی نسبت به تقاضا برای تولیدات کافی نباشد صرفه‌جویی و کاهش مصرف برای فراهم نمودن سرمایه لازم جهت تأمین احتیاجات آینده مردم ضروری است. به‌طور کلی، صرفه‌جویی، به ویژه برای کشورهای درحال‌توسعه، لازمه رشد و توسعه اقتصادی است.

۴. زمین حاصل‌خیز

زمین حاصل‌خیز یک عامل طبیعی بالقوه است که در صورت استفاده مناسب از آن می‌تواند در ازدیاد ثروت مؤثر باشد. ولی به علت محدود بودن زمین‌های حاصل‌خیز و قابل کشت، اشتغال افراد نیز بر روی آن‌ها محدود است. زیرا با افزایش جمعیت و افراد شاغل بر روی زمین کشاورزی سهم نهائی کسانی که روی زمین‌ها کار می‌کنند کاهش می‌یابد. لذا تولید مواد غذایی در زمین‌های قابل کشت دارای بازده نزولی است. ولی می‌توان با اصلاح و بهبود روش‌های تولیدی و استفاده از امکانات و تکنولوژی جدید کارائی زمین‌ها را به حداکثر رساند.

۵. اختراعات و نوآوری

اختراعات و نوآوری حاصل تلاش و تیزهوشی بشر است و به‌طور کلی می‌تواند در افزایش قدرت تولیدی زمین که دارای بازدهی نزولی است، مؤثر واقع شود. بین این عامل با حاصل‌خیزی زمین تفاوتی وجود دارد. تفاوت دراین است که زمین حاصل‌خیز عاملی طبیعی است که خواسته یا ناخواسته وجود دارد در حالی‌که، اختراعات و نوآوری در اثر خواست و نیازهای انسانی به‌وجود می‌آید.

در اثر اختراعات، ماشین جایگزین نیروی انسانی می‌شود و علاوه‌بر صرفه‌جویی در نیروی کار، کالاهای بیشتری با قیمت کمتر تولید می‌شود و در نتیجه قدرت خرید افزایش می‌یابد.
اختراعات و نوآوری همانند تمرکز سرمایه و زمین حاصل‌خیز تنها زمانی می‌تواند در ازدیاد ثروت مؤثر باشد که تقاضای مؤثر برای آن وجود داشته باشد. یعنی باید انگیزه مصرف و بازار مصرف وجود داشته باشد. به‌عبارت دیگر، شرط لازم برای استفاده از مزایای جایگزینی ماشین به‌جای نیروی کار، گسترش بازار برای کالاهای تولید شده و وجود انگیزه‌های مصرفی است. بنابراین، باید با گسترش بازارهای داخلی و خارجی و ایجاد انگیزه‌های مصرفی جهت بالا بردن تقاضای مؤثر، موجب ازدیاد ثروت شد.

***راه‌حل‌های افزایش تقاضای مؤثر:**

از نظر مالتوس تکنولوژی و پیشرفت‌های فنی به‌تنهایی موجب توسعه اقتصادی نمی‌شود بلکه عامل اصلی، افزایش تقاضای مؤثر (افزایش ارزش تولید) می‌باشد.
مالتوس برای افزایش تقاضای مؤثر و به‌دنبال آن افزایش ارزش تولید راه‌حل‌هایی را مطرح می‌کند که در زیر به‌آن‌ها پرداخته می‌شود:

۱. توزیع عادلانه ثروت و درآمد

اگر بخشی از درآمد افراد ثروتمند جامعه بین افراد متوسط و پایین جامعه تقسیم شود، موجب افزایش درآمد آنان و در نتیجه سبب افزایش تقاضای مؤثر خواهد شد. و از آن‌جا که اکثریت جمعیت هر جامعه‌ای از افراد با درآمد متوسط و پایین تشکیل می‌شود، می‌توانند بیش از افراد ثروتمند جامعه تقاضای مؤثر را افزایش دهند.

در زمین‌هایی که بر روی آن‌ها تعداد زیادی کارگر کار می‌کنند در اثر تقسیم کار، یکپارچگی زمین و امکان استفاده بهتر از امکانات فنی و پیشرفت‌های تکنولوژی، میزان تولیدات افزایش می‌یابد. در این شرایط عرضه محصولات خیلی بیشتر از قدرت خرید کارگران و بیشتر از تمایل و خواست مصرفی سرمایه‌داران خواهد بود. بنابراین، رشد ثروت در اثر کمبود تقاضای مؤثر کاهش خواهد یافت.

تقسیم دارایی زمین‌داران و سرمایه‌داران تا حد معینی در ازدیاد ثروت مؤثر است. اما اگر از حد معینی بگذرد نه‌تنها باعث افزایش ثروت نمی‌شود بلکه از آن می‌کاهد.

برای مثال تقسیم زمین بین کشاورزان انگیزه‌های شخصی برای تولید بیشتر را افزایش می‌دهد. لذا سبب افزایش درآمد آن‌ها و در نتیجه سبب افزایش تقاضای مؤثر و نیز افزایش تولید کل می‌شود. اما اگر زمین بین تعداد زیادی از کشاورزان تقسیم شود، اندازه زمین‌ها کوچک می‌شود و در این‌صورت بسیاری از مزایای ناشی از مقیاس وسیع و تقسیم کار و ... از بین می‌رود و موجب کاهش تولید کل می‌شود. در نتیجه، رشد ثروت به‌دلیل ناتوانی در عرضه کالاها متوقف می‌شود.

با توجه به مطالب ذکر شده می‌توان درک کرد که مالتوس برای رفع کمبود تقاضای مؤثر و جلوگیری از توقف رشد، عادلانه نمودن توزیع درآمد و ثروت را توصیه می‌کند. اما از نظر وی تقسیم دارایی‌ها باید تا حدی صورت گیرد که کارائی و افزایش ثروت را دچار مشکل نسازد. در واقع شناخت این نسبت (حد) در روند توسعه اقتصادی و ازدیاد ثروت بسیار مهم است.

۲. گسترش بازرگانی داخلی و خارجی

بازرگانی داخلی و خارجی در افزایش ارزش مبادله دارائی‌ها و در نتیجه در افزایش ثروت ملی نقش مهمی دارد. در هر مبادله تجاری اصولاً افراد کالاهایی را که کمتر نیاز دارند با کالاهایی که بیشتر لازم دارند مبادله می‌کنند و به‌این ترتیب طرفین مبادله نفع خواهند برد و در نتیجه به ارزش هر دو کالا از دید رابطه مبادله افزوده خواهد شد. با گسترش تجارت داخلی و دست‌یابی به بازارهای خارجی تقاضای مؤثر برای کالاها افزایش خواهد یافت و در نتیجه ثروت ملی افزایش می‌یابد.

۳. حفظ مصرف‌کنندگان غیرمولد[۱]

رکود اقتصادی در اثر مازاد عرضه و عدم وجود تقاضای مؤثر برای تولیدات بوجود می‌آید، از آن‌جا که تقاضای سرمایه‌داران به‌دلیل صرفه‌جویی و تقاضای کارگران به‌دلیل درآمد کم برای رفع مازاد عرضه کافی نمی‌باشد، می‌بایست افزایش تقاضای مؤثر از طریق اشتغال افراد در خدمات شخصی صورت گیرد. این امر سبب افزایش مصرف از طریق مصرف‌کنندگان

---

۱. مصرف‌کنندگان غیرمولد افرادی هستند که به فعالیت‌های غیر کشاورزی اشتغال دارند.

غیرمولد می‌شود. بنابراین، وجود نسبت مناسب و معقولی از مصرف‌کنندگان غیرمولد که مستقیماً درتولید کالاها نقشی ندارند، ضروری است. زیرا به کمک این گروه سطح تقاضای مؤثر را می‌توان حفظ کرد و یا افزایش داد تا زمینه افزایش تولید فراهم شود.

به‌هرحال وجود این طبقه از جامعه (مصرف‌کنندگان غیرمولد) برای اداره مملکت، حفظ و حراست و تأمین امنیت و حفظ سلامت و ارشاد مردم لازم است. علاوه‌بر آن وجود مصرف‌کنندگان غیرمولد در حد معینی، برای افزایش تقاضای مؤثر و ازدیاد ثروت ملی ضرورت دارد. البته نسبت مصرف‌کنندگان غیرمولد در کشورهای مختلف و در زمان‌های مختلف متفاوت است و بستگی به عوامل زیادی دارد که از آن جمله می‌توان به حاصل‌خیزی زمین، درجه پیشرفت تکنولوژی و شرایط اقتصادی هر کشوری اشاره نمود. برای مثال: اگر کشوری دارای زمین‌های حاصل‌خیز فراوان باشد و از رشد اقتصادی و تکنولوژی بالایی برخوردار باشد، وجود مصرف‌کنندگان غیرمولد برای افزایش تقاضای مؤثر مفید است. ولی اگر کشوری فاقد زمین‌های مناسب باشد و در ضمن صنعت پیشرفته‌ای هم نداشته باشد، وجود مصرف‌کنندگان غیرمولد نه‌تنها به ازدیاد ثروت کمک نمی‌کند، بلکه زمینه ایجاد فقر و تنگدستی بیشتر را در جامعه به‌وجود می‌آورد.

۴. طرح کار عمومی

به نظر مالتوس فعال نمودن کارهای عمومی و عام‌المنفعه مانند جاده‌سازی و به‌کارگیری فقرا در این‌گونه فعالیت‌ها سبب می‌شود تا افراد بیشتری در جامعه به اشتغال درآیند و صاحب درآمد باشند. به‌این ترتیب تقاضای مؤثر در جامعه افزایش می‌یابد. البته از نظر وی در این‌جا همکاری زمین‌داران در تبدیل زمین‌های آن‌ها به جاده و زیباسازی محیط زیست از ضروریات موفقیت طرح کار عمومی است.

او متوجه است که با توجه به پایین بودن سطح دستمزدهای فعالیت‌های مذکور و تأمین مالی مخارج طرح‌های عمومی از طریق مالیات‌ها، دو پیآمد منفی شامل: کاهش سطح دستمزد کارگران در جامعه و کاهش انگیزه سرمایه‌گذاری بخش خصوصی را در بردارد.

***دیدگاه مالتوس در خصوص جمعیت:**

افزایش جمعیت موجب افزایش تعداد متقاضیان کالاها و خدمات در اقتصاد و در نتیجه تقاضای بالقوه می‌شود. هرگاه افزایش تقاضای بالقوه به افزایش تقاضای بالفعل تبدیل

شود می‌تواند منجر به رونق بازار و افزایش تولید و درآمد گردد. باید توجه داشت که افزایش جمعیت الزاماً در همه موارد افزایش تولید و در نتیجه رشد و توسعه اقتصادی را در برنخواهد داشت. برای مثال، رشد جمعیت گروه‌های کم درآمد و فقیر سبب افزایش تقاضای بالقوه می‌شود اما به‌دلیل ضعف در توانایی مالی این گروه، تقاضای بالفعل افزایش نمی‌یابد. علاوه‌بر این، افزایش جمعیت گروه‌های کم درآمد، کاهش تولید و درآمد سرانه را به همراه دارد. این امر خود مانعی برای دست‌یابی به توسعه است. بنابراین، برای رسیدن به توسعه، رشد جمعیت باید متناسب با رشد اقتصادی باشد.

مالتوس در کتاب «اصول اقتصاد سیاسی» می‌نویسد: «رشد جمعیت می‌تواند بدون افزایش متناسب ثروت صورت گیرد».[1] و اگر جمعیت متناسب با توان تولیدی و دیگر بخش‌های اقتصادی رشد نکند نه‌تنها موجب افزایش ثروت نخواهد شد بلکه از عوامل بازدارنده آن خواهد بود. هرگاه نرخ رشد جمعیت بیش از نرخ رشد درآمد باشد سهم نهایی هر فرد از درآمد ملی کاهش می‌یابد و درآمد سرانه به سطح پایینی تنزل می‌کند.

بنابراین، افزایش جمعیت به‌تنهایی باعث افزایش ثروت نخواهد شد بلکه زمانی می‌تواند موجب ازدیاد ثروت شود که باعث افزایش تقاضای مؤثر شود. در حقیقت عامل اصلی افزایش ثروت جامعه، افزایش تقاضای مؤثر است.

با مطالعه اقتصاد کشورهای مختلف جهان مشاهده می‌شود که افزایش جمعیت محرک مناسبی برای افزایش ثروت نیست. به‌ویژه در مورد کشورهای درحال‌توسعه که اصولاً تقاضا برای کالاها بسیار بالاست و مشکلی از سوی تقاضا وجود ندارد. مشکل آن‌ها از جانب عرضه و تولید است. به این معنا که اقتصاد کشورهای مذکور توان تولید کافی برای پاسخگویی به تقاضای بی‌شمار مردم را ندارد.

به‌طورکلی دیدگاه مالتوس در مورد رابطه جمعیت و توسعه اقتصادی با شرایط کشورهای درحال‌توسعه هم‌خوانی دارد. به عقیده وی در کشورهایی که تنها جمعیت افزایش می‌یابد، افزایش ثروت بسیار ناچیز خواهد بود. مثال بارز آن، کشورهای فقیر آسیایی و آفریقایی هستند.

---

1. Thomas, Robert, .Maltus, Principles of Political Economy, New York Augustus Kelly Company, 1951.
این کتاب در عصر خود مالتوس دو بار در سال‌های ۱۸۲۰ و ۱۸۳۶ به چاپ رسید

*** نظریه دام تعادل در سطح پایین**

مالتوس معتقد بود نرخ رشد جمعیت بیشتر از نرخ رشد تولید مواد غذایی و سایر کالاها است. از آن‌جایی‌که وی از پیشرفت سریع تکنولوژی غافل بود، نظریه «دام تعادل در سطح پایین»[1] یا «تله مالتوس»[2] را ارائه کرد. پس از آن این نظریه توسط نلسون[3] تبیین شد.

در این نظریه فرض شده است:

– سطح زندگی جامعه در حداقل (حداقل معیشت) است یعنی درآمد سرانه افراد در حد بسیار پایینی قرار دارد.

– پیشرفت تکنولوژی در بخش کشاورزی و صنعت باعث افزایش درآمد ملی می‌شود.

– درآمد ملی از طریق کمک خارجی و یا سرمایه‌گذاری خارجی افزایش می‌یابد.

– ابتدا افزایش درآمد ملی، درآمد سرانه را افزایش می‌دهد، در نتیجه نرخ مرگ و میر کاهش و نرخ زاد و ولد افزایش و به‌دنبال آن نرخ رشد جمعیت افزایش می‌یابد. این امر باعث کاهش درآمد سرانه تا حدی می‌شود که درآمد سرانه به سطح قبلی خود یعنی سطح تعادلی حداقل معیشت می‌رسد. به بیان دیگر، رشد جمعیت به گونه‌ای است که تمامی افزایش درآمد ملی را خنثی می‌کند و موجب می‌شود که درآمد سرانه در همان سطح قبلی ثابت باقی بماند. دراین حالت جامعه در دامنه معین و پایینی از درآمد سرانه که گویا یک دام عقب ماندگی است گرفتار می‌شود. دامی که باعث می‌شود اقتصاد جامعه هم‌چنان در حالت تعادل اما در سطح پایین باقی بماند. این نظریه، دام تعادل در سطح پایین یا دام مالتوس نامیده می‌شود.

دام تعادل در سطح پایین عبارت است از: دامنه‌ای از درآمد سرانه که در آن نرخ رشد جمعیت جامعه فراتر از نرخ رشد درآمد است. دراین دامنه هرگونه افزایش درآمد باعث می‌شود رشد جمعیت شتاب بیشتری بگیرد و زمینه برای بازگشت به سطح حداقل معیشت فراهم آید. این نظریه بر پایه سه رابطه مشخص یعنی رابطه درآمدی، سرمایه‌گذاری و رشد جمعیت قرار دارد. به این معنا که جوامع توسعه‌نیافته به‌دلایل زیر در این دام قرار می‌گیرند:

– وابستگی زیاد بین نرخ رشد جمعیت و درآمد سرانه

– کمبود زمین‌های قابل کشت

---

1. Low-Level Equilibrium trap
2. Malthus trap
3. Nelson

– عدم به‌کارگیری مازاد درآمد سرانه در جریان سرمایه‌گذاری‌ها
– روش‌های تولیدی غیرکارا

نمودار شماره (۳) نشان‌دهنده «دام مالتوس» است. بر روی محور افقی درآمد سرانه در زمان‌های مختلف و بر روی محور عمودی نرخ رشد درآمد و جمعیت اندازه‌گیری می‌شود. منحنی‌های G و P به ترتیب نرخ رشد درآمد ملی و نرخ رشد جمعیت را نشان می‌دهند. در ابتدا فرض می‌شود درآمد سرانه، Y_1، در سطح حداقل معیشت است. همان‌طور که ملاحظه می‌شود در سطح درآمد Y_1، دو منحنی G و P همدیگر را در نقطه L قطع کرده‌اند. در نقطه تعادل L، نرخ رشد جمعیت و نرخ رشد درآمد ملی که هر دو در حد پایینی قرار دارند با هم برابر هستند.

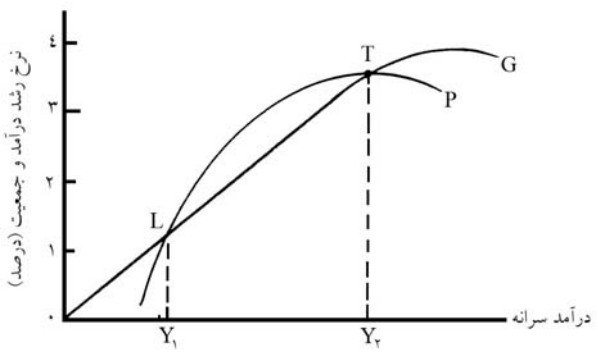

نمودار ۳. دام مالتوس

با افزایش درآمد ملی، جمعیت نیز افزایش می‌یابد ولی نرخ رشد جمعیت بیشتر از نرخ رشد درآمد ملی است. بنابراین، با آن‌که درآمد ملی افزایش یافته ولی به علت افزایش بیشتر در نرخ رشد جمعیت، درآمد سرانه مجدداً به سطح قبلی خود، نقطه L، کاهش می‌یابد. به این دلیل نقطه L دارای تعادل پایدار است. جوهرهٔ این نظریه نوعی تسلسل فقر و عقب ماندگی را مطرح می‌کند. محدودهٔ L-T دام مالتوس نامیده می‌شود زیرا اقتصاد در این محدوده گرفتار درآمد در سطح پائین (حداقل معیشت) شده است.

اما چنان‌چه اقتصاد در نقطه تعادل T قرار گیرد، در صورت خروج از آن نقطه به هر سمتی (راست یا چپ) دیگر امکان بازگشت به نقطهT که نقطه تعادل ناپایدار است،

وجود ندارد. زیرا در سمت چپ نقطه T، نرخ رشد جمعیت بیشتر از نرخ رشد درآمد ملی است لذا درآمد سرانه کاهش می‌یابد و از نقطه تعادل T دور می‌شود و به سمت نقطه تعادلی L می‌رود. در سمت راست نقطه T، نرخ رشد درآمد ملی بیشتر از نرخ رشد جمعیت است. در نتیجه درآمد سرانه افزایش می‌یابد و از نقطه تعادلی T دور می‌شود.

بنابراین، تله مالتوس یک دام قطعی و دائمی نیست و می‌توان از آن خارج شد. باید توجه داشت که برای رهایی از این دام باید نرخ رشد درآمد ملی بیشتر از نرخ رشد جمعیت باشد. راه حل خود مالتوس برای رهایی از این دام، مهار نرخ رشد جمعیت می‌باشد که از طریق پرهیز اخلاقی و دیر ازدواج کردن و استفاده از شیوه‌های جلوگیری امکان‌پذیر است.

همان‌طورکه در نمودار شماره (۳) نیز مشاهده می‌شود بعد از نقطه تعادل ناپایدار T، منحنی P دارای شیب نزولی بوده و نشان دهنده کاهش در نرخ رشد جمعیت می‌باشد که بیان‌کننده راه حل مالتوس است.

افزایش در سرمایه‌گذاری به عنوان راه دیگری برای رهایی از دام مالتوس مطرح است. هرگاه سرمایه‌گذاری به اندازه‌ای صورت گیرد که منجر به افزایش نرخ رشد درآمد ملی بیش از نرخ رشد جمعیت شود، دست‌یابی به سطح درآمد سرانه بیشتر از سطح نقطه تعادل T ممکن می‌شود (گریز از دام مالتوس).

به هر صورت امکان گریز از این دام برای کشورهای درحال‌توسعه وجود دارد و تجربه هم این را ثابت کرده است. به‌عنوان مثال، دو کشور چین و هند با کنترل و مهار نرخ رشد جمعیت توانسته‌اند از این دام بگریزند. اما در مورد بسیاری از کشورهای درحال‌توسعه هنوز نرخ رشد جمعیت بسیار بالاست و درآمد ملی در سطح پایینی قرار دارد.

گذشته کشورهای غربی نشان می‌دهد با توجه به نرخ پایین رشد جمعیت و روند رشد درآمد ملی آن‌ها، این کشورها هیچ‌گاه در دام مالتوس گرفتار نشده‌اند.

با بررسی نقش جمعیت و سرمایه در توسعه اقتصادی می‌توان به این نتیجه رسید که این دو در عین‌حال که دو مقوله جدا از هم می‌باشند ولی در جریان توسعه اقتصادی بر یکدیگر اثر می‌گذارند. به این معنا که هرگاه در جامعه‌ای رشد جمعیت پایین باشد، تقاضای مؤثر برای تولیدات در آن جامعه از رشد کافی برخوردار نخواهد بود و در

نتیجه انگیزه و تمایل به سرمایه‌گذاری کاهش می‌یابد. در این‌صورت افزایش سرمایه و ثروت نمی‌تواند ادامه یابد. هم‌چنین اگر در جامعه‌ای، بدون انجام سرمایه‌گذاری‌های لازم و در نتیجه بدون افزایش لازم در موجودی سرمایه، صرفاً جمعیت افزایش یابد، ثروت در آن جامعه افزایش نخواهد یافت. به علاوه، در این حالت افزایش جمعیت، هم به لحاظ نظری و هم با توجه به تجارب جهانی مانعی برای رشد ثروت نیز به‌شمار می‌آید.

بنابراین، رشد جمعیت باید متناسب با رشد سرمایه‌گذاری و ازدیاد ثروت باشد تا بتواند بیشترین تأثیر را در فرآیند توسعه اقتصادی داشته باشد.

۳-۵ تئوری مارکس

کارل مارکس[1] اقتصاددان شهیر آلمانی(۱۸۸۳-۱۸۱۸)، پیش از آن‌که بنیانگذار نظریه اقتصادی سوسیالیسم باشد منتقدی بر نظام سرمایه‌داری است. مارکس برخلاف سوسیالیست‌های قبل از خود نظیر پرودون[2] و سیسموندی[3]، اساساً اعتمادی به اصلاح نظام سرمایه‌داری نداشت و آن را محکوم به فنا و نابودی می‌دانست. در افکار مارکس به‌عنوان یک اقتصاددان، یک جامعه‌شناس، یک مورخ یا یک انسان‌شناس، سه منبع اساسی الهام ملاحظه می‌شود. این سه منبع اساسی عبارتند از: «اندیشه‌های سوسیالیست‌های تخیلی»، « فلسفه هگل» و «نظریه ارزش مبادله ریکاردو».

مارکس در حوزه فلسفه پیرو هگل فیلسوف آلمانی است. وی هنگامی که در دانشگاه برلین دانشجوی هگل بود تحت تأثیر فلسفه او قرار گرفت. به‌این ترتیب نگرش فلسفی مارکس به جهان اطراف، نگرشی ماتریالیسمی است. ماتریالیسم یا ماده‌گرایی محض، مکتبی است که به ماده اصالت می‌دهد. در این مکتب اعتقاد بر آن است که:

۱. هیچ چیز جز ماده وجود ندارد.

۲. ماده توام با حرکت است.

۳. حرکت رو به تکامل است.

دیدگاه وی در مورد چگونگی این حرکت و تکامل آن به پیروی از فلسفه هگل، دیدگاه

1. Karl Marx (1818-1883)
2. Proudhon
3. Sismond

دیالکتیکی است.[۱]

بر طبق اصول دیالکتیک هر پدیده‌ای حاوی اضداد (متناقضین) است و این تضاد موجب حرکتی تکاملی می‌شود.

این حرکت تکاملی که از برخورد مابین عقاید به‌وجود می‌آید، از طریق فلسفه تز، آنتی‌تز و سنتز تفسیر شده است.

برای تحلیل این فلسفه توجه به اصول فلسفی هگل ضروری است. براساس این فلسفه بشر موجودی است متفکر که رشد می‌کند، پیشرفت می‌کند و می‌میرد. در این فرآیند تکامل جسمی و روحی، بشر با یک اتحاد شکلی و روحی روبه‌رو نیست، به این تعبیر که هر انسان زنده در خود نطفه عقل، نطفه پیشرفت و نطفه مرگ را دارد. پس، از هر موجود زنده، موجود زنده دیگری به‌وجود می‌آید و موجود دوم در خود این قابلیت را دارد که موجود سومی به جامعه تحویل دهد. بنابراین هرچه در دنیا هست و یا هرچه که در جهان به‌وجود می‌آید دارای سه مرحله: تز، آنتی‌تز و سنتز است. برای

---

۱. دیالکتیک (dialectic) کلمه‌ای است یونانی و در اصل از واژه دیالگو (dialogos) مشتق شده است که به معنای مباحثه و مناظره است .دیالکتیک به روش خاصی از بحث و مناظره گفته می‌شود که اول بار سقراط حکیم در مقابل طرف گفتگوی خود در پیش گرفت. هدف وی از این روش، رفع اشتباه و رسیدن به حقیقت بود. روش او به این صورت بود که در آغاز، از مقدمات ساده شروع به پرسش می‌نمود و از طرف خود در موافقت با آن‌ها اقرار می‌گرفت. سپس به تدریج به سوالات خود ادامه می داد تا این‌که بحث را به جایی می‌رساند که طرف مقابلش، دو راه بیشتر نداشت: یا این‌که مقدماتی را که قبل از این در شروع بحث پذیرفته بود، انکار کند و یا این‌که از مدعیات خود دست کشیده و به آنچه سقراط معتقد است، معترف شود .این روش گفتگو و بحث، امروزه نیز به نام روش دیالکتیکی یا روش سقراطی معروف است. افلاطون، کلمه دیالکتیک را به روش خاص خود اطلاق کرد که هدفش دست‌یابی به معرفت حقیقی بود. به عقیده او، از راه سلوک عقلی و همراه با عشق، باید نفس انسانی را به سوی درک کلیات و یا مثل که حقایق عالمند، راهنمایی کرد. او طریقه خاص خود را برای کسب این نوع معرفت، دیالکتیک نامید و تمام آثارش را نیز به طریق بحث و گفتگو و به‌عبارت دیگر به روش دیالکتیکی نگاشت. دانشمندان جدید از قبیل کانت نیز این کلمه را در مواردی استعمال کرده اند. اما قبل از همه این‌ها، حدود پنج قرن ق.م فیلسوفی یونانی به نام هراکلیتوس نخستین کسی بود که این لفظ را به کار برد. او معتقد بود که عالم همواره در حال تغییر و حرکت است و هیچ چیز پابرجا نیست. هگل، دانشمند مشهور آلمانی با توسل به مفهومی که هراکلیتوس ابداع کرده بود و در ادامه نظریه وی، منطق و روش مخصوص خود را برای کشف حقایق، دیالکتیک نام گذارد. وی، وجود تضاد و تناقض را شرط تکامل فکر و طبیعت می دانست و معتقد بود که پیوسته ضدی از ضد دیگری تولید می‌شود. بالاخره در مکاتب مارکسیسم و لنینیسم، واژه دیالکتیک به‌معنای حرکت و تحول در تمام جنبه‌های مادی، اجتماعی، اقتصادی، خلاقی و طبیعی به کار رفت. به‌دین ترتیب، فلسفه دیالکتیک در این مکاتب چیزی جز مطالعه طبیعت و جامعه‌ای در حال دگرگونی نیست. مارکس و انگلس نظرات مادی خود را براساس منطق هگل تشریح و تبیین کردند و از همین‌جا بود که ماتریالیسم دیالکتیک به‌وجود آمد. در حقیقت، ماتریالیسم دیالکتیک، ترکیبی است از فلسفه مادی قرن هجدهم و منطق هگل که مارکس و انگلس این دو را به یکدیگر مرتبط ساختند.
http://www.pajoohesh.info/archives/597

مثال، انسان به دنیا می‌آید(تز)، سپس مبارزه را شروع می‌کند(آنتی‌تز) و بالاخره با شهامت، کوشش و فعالیت، شخصیت اجتماعی خود را می‌سازد (سنتز).

اساس تحلیل مارکس در تکامل تاریخی انسان بر «ماتریالیسم» استوار است. بدین ترتیب که او معتقد است هر تحول تاریخی ناشی از تغییراتی است که در شیوه تولید پدید می‌آید. شیوه تولید از دو عنصر ابزار تولید و روابط تولیدی تشکیل می‌شود. هم‌چنین، درهر مرحله روابط تولیدی بیانگر چگونگی مالکیت ابزار تولید است. در واقع روابط تولیدی چگونگی سازماندهی تولید، سازمان‌دهی نیروی کار و تخصیص تولیدات در جامعه را نشان می‌دهد. از این‌رو، از نظر وی عامل تحولات تاریخی همان عوامل اقتصادی است که خود ناشی از تکامل ابزار تولید می‌باشد، و تغییر شیوه تولید منجر به تغییر فراگردهای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی می‌شود.

به نظر مارکس توسعه جوامع برطبق قوانین دیالکتیک (تز، آنتی‌تز؛ سنتز) انجام می‌شود. بدین ترتیب که در هر مرحله ابزارهای تولید تکامل می‌یابند و بین تکامل آن‌ها و روابط تولیدی تضاد به‌وجود می‌آید. تضاد به‌وجود آمده باعث وقوع دگرگونی‌ها و پیدایش مرحله بعدی و شیوه تولید دیگری می‌شود. درواقع تضاد بین روابط تولیدی و نیروهای تولید (عوامل تولید) در جوامع انقلاباتی را به‌وجود می‌آورند. این تضادها دارای حرکتی قانون‌مند و کاملاً جبری هستند. جبری بودن آن‌ها به‌گونه‌ای است که اراده انسان قادر نیست این سیر تکاملی را منحرف کند.

مارکس، بر اساس دیدگاه تاریخی خود، معتقد است در سیر تکاملی جوامع مراحل زیر طی می‌شود:

۱. جامعه اولیه
۲. برده‌داری
۳. فئودالیسم
۴. سرمایه‌داری یا کاپیتالیسم
۵. سوسیالیسم (در نهایت کمونیسم)

از نظر وی تغییر شیوه تولید مهم‌ترین عامل ایجادکننده تغییرات و تحولات جوامع بشری و تأثیرگذار بر روابط اجتماعی است. جوامع در هر مرحله تاریخی دارای شیوه تولیدی خاص می‌باشند که با آن به تولید و زندگی می‌پردازند.

***مرحله جامعه اولیه**

مارکس، به استناد مطالعه جامعه‌شناسان، اعتقاد دارد که کلیه جوامع این مرحله را پشت سر گذاشته‌اند. در این مرحله (کمون اولیه)، شیوه اشتراکی تولید و توزیع اولین نهاد اجتماعی بوده که برای مدتی طولانی ادامه داشته است. در این مرحله از زندگی، مردم همه با هم کار می‌کردند و از دست‌رنج یکدیگر به‌طور اشتراکی استفاده می‌کردند. برای مثال، آن‌ها به‌صورت گروهی به شکار می‌رفتند و شکار را بین همه افراد تقسیم می‌کردند. در این جامعه تضاد طبقاتی وجود ندارد ولیکن با گذشت زمان، انسان‌های نخستین به‌تدریج به ابزارهای تولید بهتری دست یافتند. در این شرایط، نیروهای تولیدی رشد کردند و مالکیت خصوصی پدیدار شد. زمینه برای تسلط گروهی بر گروه دیگر فراهم گردید و به‌این ترتیب عصر برده‌داری آغاز شد.

***مرحله برده‌داری**

تضاد بین روابط تولیدی و نیروهای تولیدی باعث تقسیم جامعه به دو طبقه برده و برده‌دار و در نتیجه برقراری مرحله برده‌داری شد.

برده‌داران، بردگان را استثمار و به شیوه‌ای کاملاً غیر انسانی ثمره کار آن‌ها را چپاول می‌کردند. برده‌داران، مالکیت کامل ابزار تولید و بردگان (نیروهای تولید) و همه محصول آن‌ها را در دست داشتند و با استثمار بردگان، آن‌ها را در نامناسب‌ترین وضعیت اقتصادی (روابط تولیدی) قرار داده بودند. در نتیجه هر قدر زمان بیشتری می‌گذشت شکاف بین این دو طبقه افزایش می‌یافت و سرانجام شورش بردگان نظام برده‌داری را نابود کرد و جامعه وارد مرحله فئودالیسم شد.

***مرحله فئودالیسم**

مرحله فئودالیسم شامل دو طبقه ارباب و رعیت است. فعالیت غالب کشاورزی است. شیوه‌های تولیدی و سطح تکنولوژی این مرحله از مرحله برده‌داری پیشرفته‌تر است. با پیدایش کارخانجات و صنایع ماشینی تضاد بین روابط تولیدی کشاورزی و صنعتی به وجود می‌آید. به‌عبارت دیگر، دراین مرحله نیز تضاد بین نیروهای تولید و روابط موجود تولید است که منجر به فروپاشی نظام فئودالیسم و برپایی نظام سرمایه‌داری می‌شود.

***مرحله سرمایه‌داری**

مارکس معتقد است، سرمایه‌داری از طریق پیکار طبقاتی در درون نظام فئودالیسم و در نتیجه فروپاشی این نظام به وجود می‌آید. در مرحله سرمایه‌داری دو طبقه سرمایه‌دار و کارگر ظهور می‌کنند. سرمایه‌داران مالکین منابع و ابزار تولید هستند و کارگران جهت زنده ماندن مجبور به کار برای سرمایه‌داران می‌باشند. نیروهای تولیدی درسرمایه‌داری با سرعت فراوان رشد می‌کنند در حالیکه روابط تولیدی از این رشد عقب می‌ماند. عامل اصلی این عقب‌ماندگی، تضادی است که بین روابط اجتماعی تولید و شیوه تولیدی که بر مبنای مالکیت خصوصی استوار است، وجود دارد. به‌عبارت دیگر، از آنجائیکه جامعه سرمایه‌داری بر انگیزه سود استوار است و سرمایه‌داران مالک ابزار تولید هستند، می‌توانند کارگران را استثمار کنند. به‌این ترتیب تولید توسط کارگران انجام می‌شود در حالیکه سود آن نصیب سرمایه‌داران می‌شود. تضاد ماهوی بین کارگران و سرمایه‌داران منجر به شروع مبارزات کارگران بر علیه سرمایه‌داران و نابودی نظام سرمایه‌داری و برقراری نظام سوسیالیسم می‌شود.

***مرحله سوسیالیسم**

مارکس معتقد است تضاد طبقاتی در این جامعه وجود ندارد. او سرمایه‌داری را آخرین مرحله از تاریخ جوامع می‌داند که براثر وجود تضاد درآن از بین می‌رود. در مرحله سوسیالیسم هرگونه مالکیت شخصی نقض می‌شود و استثمار کارگران به پایان می‌رسد. در این مرحله هر کس به اندازه تلاش و کار خود از مواهب اجتماع برخوردار می‌شود. به نظر مارکس مرحله سوسیالیسم یک مرحله موقتی قبل از کمونیسم می‌باشد. در نهایت مارکس پس از سوسیالیسم، کمونیسم را معرفی می‌کند. دراین جامعه فقط یک طبقه اجتماعی وجود دارد و آن کارگران هستند. مارکس این جامعه را ایده‌آل بشریت می‌داند. جامعه‌ای که هیچ‌گونه تضادی در آن وجود ندارد، و هرکس به اندازه توان کار می‌کند و به اندازه نیاز خود مصرف می‌کند. در جامعه کمونیستی به عقیده مارکس تخصص و تقسیم کار از بین می‌رود و همه، همه کاره می‌شوند. او معتقد است که تقسیم کار و تخصصی‌شدن کار موجب سلب آزادی افراد می‌شود و افراد مجبور می‌شوند در شغل خود کار کنند. بنابراین، مارکس این حالت که فرد همه‌کاره باشد را نوعی آزادی می‌داند که ارمغان نظام کمونیستی است. در جامعه کمونیستی نیازی به

حضور دولت نیست. چرا که به نظر مارکس دولت‌ها همواره حمایت‌کننده طبقه حاکم هستند و در چنین جامعه بی‌طبقه‌ای خود به خود انگیزه ایجاد دولت مرتفع می‌شود. و جامعه خود به خود اقتصاد را اداره می‌کند.

مارکس در زمینه‌های دیگری نیز دارای نظراتی است که در این‌جا به‌طور خلاصه نظریه ارزش اضافی وی مطرح می‌شود.

***نظریه ارزش اضافی**

مارکس در بیان مساله ارزش اضافی از نظریه «ارزش کار» ریکاردو استفاده می‌کند. به عقیده ریکاردو بعضی اجناس غیرقابل تکثیر می‌باشند و چون عرضه آن‌ها ثابت است، قیمت آن‌ها به وسیله عامل کمیابی تعیین می‌شود، ولی چون اکثر اجناس قابل تکثیر می‌باشند، ارزش مبادله آن‌ها به وسیله مقدار نیروی کاری که در آن‌ها به‌کار رفته است تعیین می‌شود.

مارکس با الهام از نظریه ریکاردو، ارزش مبادله را ناشی از کار می‌داند. به عبارتی، ارزش مبادله هر چیز به میزان کار به‌کار رفته در آن بستگی دارد و لذا هر چیزی که نشان‌دهنده نیروی کار نباشد (منابع و زمین) فاقد ارزش و سود است. سرمایه نیز که در تعریف مارکس همان ماشین‌آلات است، چیزی نیست مگر کار متراکم انجام یافته در دوره‌های قبل که می‌تواند به اندازه استهلاک خود به کالا، ارزش منتقل کند. در جریان این انتقال ارزش، از ارزش تراکم یافته قبلی سرمایه کاسته می‌شود، پس ارزش اضافی تولید نمی‌شود. اما کارگر زمانی که کار انجام می‌دهد قادر است بیش از استهلاک خود تولید نماید. پس تنها کارگر است که می‌تواند نقش ارزش آفرینی را برای سرمایه‌دار ایفا کند.

مارکس استهلاک کارگر را به اندازه نیروی از دست رفته‌اش در جریان تولید تعریف می‌کند. این نیروی از دست رفته را می‌توان با همان سطح دستمزد حداقل معشیت جبران کرد. حال اگر سطح حداقل معشیت کارگری با روزی چهار ساعت کار تأمین شود اما از او به اندازه هشت ساعت کار در روز استفاده گردد، ارزش اضافی معادل چهار ساعت ایجاد می‌شود که نصیب سرمایه‌دار می‌شود. به نظر مارکس چون کارگر نمی‌تواند تمامی ارزش ایجاد شده از کار خود را به‌دست آورد، پس توسط سرمایه‌دار استثمار می‌شود.

سرمایه‌دار برای آنکه سود خود را حداکثر نماید سه راه پیش‌رو دارد:

۱. افزایش تعداد ساعات کار کارگران، سرمایه‌دار به‌این ترتیب ارزش اضافی مطلقی

به‌دست می‌آورد. اما در این روش کارفرما با محدودیت زمانی (بیست و چهار ساعت در روز) مواجه است.

۲. کاهش دستمزد کارگران، سرمایه‌دار این راه را نمی‌تواند پیش بگیرد. زیرا دستمزد کارگران در حداقل معشیت است و پرداخت دستمزدی کمتر از این حد امکان‌پذیر نمی‌باشد.

۳. استفاده از ماشین‌آلات پیشرفته‌تر و با تکنیک بالاتر، سرمایه‌داران در عمل از این روش استفاده می‌کنند زیرا با استفاده از ساعات کار کمتر تولید بیشتری به‌دست می‌آورند. به‌همین دلیل است که نظام سرمایه‌داری در جهت تمرکز سرمایه پیش می‌رود. به عبارت دیگر، در بلند مدت سرمایه تا حد ممکن جانشین نیروی کار می‌شود.

از آنجایی‌که طبق نظریه ارزش اضافی، مارکس تنها کارگر را موجد سود برای کارفرما می‌داند، طبیعی است که نرخ سود کاهش می‌یابد، زیرا حرکت کلی نظام سرمایه‌داری باعث استفاده کمتر از کارگر و استفاده بیشتر از سرمایه شده است. بیان ریاضی این مطلب در الگوی رشد کارل مارکس گنجانده شده است.

*الگوی رشد کارل مارکس

از نظر مارکس ارزش یک کالا برابر با مجموع سرمایه ثابت، سرمایه متغیر و ارزش اضافی است.

c = مواد اولیه و سرمایه ثابت شامل ابزار تولید، ماشین‌آلات، ساختمان، مواد سوختی و کالاهای نیمه ساخته.

v = سرمایه متغیر یا ارزش کار اجتماعاً لازم است که به‌صورت دستمزد به کارگر پرداخت می‌شود.

s = ارزش اضافی که عبارت از آن مقدار از ارزشی است که کارگر بیش از حداقل معاش خود تولید می‌کند.

$$\text{ارزش یک کالا} = c+v+s$$

نرخ ارزش اضافی $s' = s/v$، برابر است با نسبت ارزش اضافی (s) به ارزش کار اجتماعاً لازم (v).

این نرخ را می‌توان نرخ استثمار یا نسبت دستمزد پرداخت نشده به سرمایه متغیر (دستمزد پرداخت شده) نام نهاد. کارفرما همواره سعی در افزایش این نرخ دارد.

دومین نسبتی را که می‌توان از ارزش یک کالا استخراج نمود، «ترکیب ارگانیک

سرمایه» است که مارکس آن را به دو صورت زیر می‌نویسد:
– برابر با نسبت سرمایه ثابت به سرمایه متغیر
– برابر با نسبت سرمایه ثابت به کل سرمایه

$$q = c / v = \text{سرمایه ثابت} / \text{سرمایه متغیر}$$
$$q = c / (c + v) = \text{سرمایه ثابت} / \text{کل سرمایه}$$

افزایش نسبت فوق نشان‌دهنده بهبود تکنیکی و افزایش بهره‌وری است.

نرخ سود که عامل اساسی و مهم در نظام سرمایه‌داری است از حاصل نسبت ارزش اضافی به کل سرمایه، نتیجه می‌شود. اگر نرخ سود را با pr نشان دهیم، خواهیم داشت:

$$pr = s / (c + v)$$

حال با توجه به فرمول نرخ سود و عملیات زیر، این نرخ در قالب رابطه دیگری به دست می‌آید.

$$pr= s\,v / (c + v)\ v=[s\,v +sc – sc] / (c + v)\ v$$
$$pr= s\,(c + v) / (c + v)\ v - sc / (c + v)\ v = (s/v)-[s/v][c/(c + v)]$$

یا:

$$Pr = s'(1- q)$$

$$pr=(s/v)[v/(c+v)] = s'\{1/[1+(c/v)]\}= s'[1/(1+q)]$$

ملاحظه می‌شود که با افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه (q)، در صورت ثابت بودن نرخ ارزش اضافی یا استثمار(s′)، نرخ سود کاهش می‌یابد. درواقع اگر s′ ثابت باشد، نرخ سود (pr) با ترکیب ارگانیک سرمایه (q) رابطه غیرمستقیم دارد.

مارکس معتقد است که تراکم سرمایه در سرمایه‌داری با کاهش نرخ سود همراه است. زیرا هر سرمایه‌دار می‌کوشد، سرمایه ثابت خود را بالا برده و با پیشرفت تکنولوژی سرمایه را جانشین سرمایه متغیر (نیروی کار) کند. در نتیجه، ترکیب ارگانیک سرمایه در مسیر تکامل صنعتی سرمایه‌داری، صعودی و در پی آن نرخ سود، pr، نزولی می‌شود. در واقع مارکس به‌دلیل رشد بیشتر سرمایه ثابت نسبت به سرمایه متغیر، معتقد است که در بلندمدت نرخ سود به‌علت استفاده از ماشین‌آلات سرمایه بر و کاراندوز کاهش می‌یابد. پدیده نرخ نزولی سود، علت کسادی اقتصاد نیست، بلکه کسادی، نتیجه تولید بیش از حد در نظام سرمایه‌داری است. علت کاهش نرخ سود در بلند مدت، افزایش بیش از حد تراکم

تکنیک‌های «سرمایه‌بر» می‌باشد. کاهش نرخ سود موجب می‌شود سرمایه‌داری از هم بپاشد و بحران اقتصادی (رکود بیکاری) به‌وجود آید.

انتقاداتی بر نظریات مارکس وارد است که مهم‌ترین آن براساس شواهد و واقعیت‌های تاریخی بیان شده است. در این خصوص تاریخ نشان داده است که ورود کشورهای شوروی سابق و چین از مرحله فئودالیسم به سوسیالیسم، بدون گذر از مرحله سرمایه‌داری و تحت تاثیر عواملی غیر از عوامل مورد نظر مارکس بوده است. هم‌چنین برخلاف نظر وی تاکنون دنیا شاهد فروپاشی سوسیالیسم به‌جای سرمایه‌داری بوده است.

۳-۶ تئوری شومپیتر

ژوزف شومپیتر[1] (۱۹۵۰-۱۸۸۳)اقتصاددان اطریشی در سال ۱۸۸۳ در شهر وین متولد شد. تولد وی مقارن با مرگ کارل مارکس بود. شومپیتر یکی از بزرگ‌ترین اندیشمندان مکتب سرمایه‌داری است که با روشی جدید به تحلیل فرآیند و تکامل نظریه‌های توسعه اقتصادی پرداخته است.

شومپیتر بین دو مفهوم رشد و توسعه اقتصادی تفاوت قائل است. وی توسعه اقتصادی را ناشی از تحولات و نیروهای درونی اقتصاد می‌داند و معتقد است تغییراتی که از سوی نیروهای خارجی به اقتصاد تحمیل می‌شود نمی‌تواند منشأ توسعه اقتصادی باشد در حالی‌که می‌تواند موجب رشد اقتصادی گردد. از نظر وی رشد جمعیت به‌عنوان عاملی بیرونی موجب افزایش نیروی کار و در نتیجه رشد اقتصادی می‌شود اما این پدیده تغییر و تحول کیفی را به‌وجود نمی‌آورد. هدف شومپیتر بررسی رشد اقتصادی نیست بلکه تأکید بر "فرآیند توسعه" است.[2]

شومپیتر در نظریات خود به ضعف‌ها و نارسایی‌های نظام سرمایه‌داری و اثر آن‌ها بر فرآیند توسعه اقتصادی اشاره می‌کند. وی معتقد است جامعه سرمایه‌داری به‌تدریج متحول می‌شود. این تحول به‌گونه‌ای است که منجر به روی کار آمدن نظام سوسیالیستی می‌گردد.

براساس نظر شومپیتر فعالیت‌های اقتصادی در قالب همان شیوه‌های تولیدی و سلیقه‌های مصرفی مرسوم سبب می‌شوند تا اقتصاد وارد یک جریان ادواری و تکرارشونده گردد. این امر درواقع مانعی برای رشد و توسعه اقتصادی جوامع است.

---

1 . Joseph Schumeter (1883 – 1950)

۲. محمود، متوسلی, توسعه اقتصادی، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، ۱۳۸۲، ص ۲۸۰

به‌نظر وی توسعه اقتصادی جوامع در گرو رها شدن از این جریان ادواری و تغییر وضعیت از تعادل موجود به تعادل جدید که مطلوب‌تر است، می‌باشد. شکسته شدن جریان ادواری مذکور و دست‌یابی به توسعه توسط افراد خلاق و نوآور امکان‌پذیر است.

ازنظر شومپیتر نوآوری شامل پنج مورد زیر است:

۱. تولید و عرضه کالای جدید

۲. به‌کارگیری تکنولوژی و روش جدید تولید

۳. به وجود آوردن و یا کشف بازارهای جدید

۴. دسترسی به مواد اولیه

۵. مدیریت جدید و ایجاد سازمان‌های جدید تولید (مانند شرکت‌های بزرگ سهامی و یا انحصارات)

در چارچوب تئوری توسعه شومپیتر انسان‌های خلاق و مبتکر که هدایت و رهبری اقتصاد را به‌عهده دارند، نقش کلیدی و بسیار مهمی را ایفا می‌کنند. این افراد عمدتاً ریسک‌پذیر و در زمینه‌های تکنولوژی نوآور هستند و الزاماً دارای سرمایه نمی‌باشند. بنابراین، در صورت عدم دست‌یابی به منابع و امکانات مالی نظیر اعتبارات بانکی، نمی‌توانند از قدرت خلاقیت خود استفاده نمایند.

نوآوران با بهره‌گیری از اعتبارات بانکی در قبال وثیقهٔ لازم و دانش فنی خویش و با قبول ریسک، به سرمایه‌گذاری دست می‌زنند و در نهایت به تولید و عرضهٔ کالاهای جدید می‌پردازند. این امر سبب جلب سلیقه مصرف‌کنندگان و ایجاد تقاضا برای محصولات جدید می‌گردد. باید توجه داشت که شومپیتر بیش از این نقشی برای مصرف‌کننده در نظر نمی‌گیرد. در ابتدای امر، در بازار این محصولات جدید ، به‌دلیل عرضه کم و رشد تقاضا برای آن‌ها، عدم تعادل به‌وجود می‌آید، که به‌تبع آن قیمت‌ها افزایش می‌یابد.

شومپیتر این تورم را در به‌وجود آمدن توسعه اقتصادی به مانند ابداعات و نوآوری نوآوران مهم می‌داند. زیرا درصورت موفقیت و سودآوری در عرضه محصولات جدید و جذب تقاضای مصرف‌کنندگان، نوآوران و تولیدکنندگان دیگر با الگوهای تقلیدی از نوآوران اولیه وارد بازار می‌شوند. ورود عرضه‌کنندگان جدید سبب کاهش قیمت‌ها و درنتیجه کاهش سودآوری می‌گردد. از آن‌جایی‌که برای تمامی تولیدکنندگان قبلی امکان تغییر شیوه تولیدی و تقلید از تولیدکنندگان مبتکر و درنتیجه تولید محصولات جدید وجود ندارد، برخی از آنان نمی‌توانند با جریانات و موج‌های نوآوری همگام شوند و به فعالیت ادامه دهند. درواقع تعدادی از تولیدکنندگان قبلی در این فرآیند توسعه‌ای از بین می‌روند.

نوسانات اقتصادی همواره در جامعه سرمایه‌داری وجود داشته و منجر به توسعه اقتصادی می‌شود. این جریان نوسانات اقتصادی و امواج نوآوری در نمودارهای شماره (۴، ۵) نشان داده شده است.

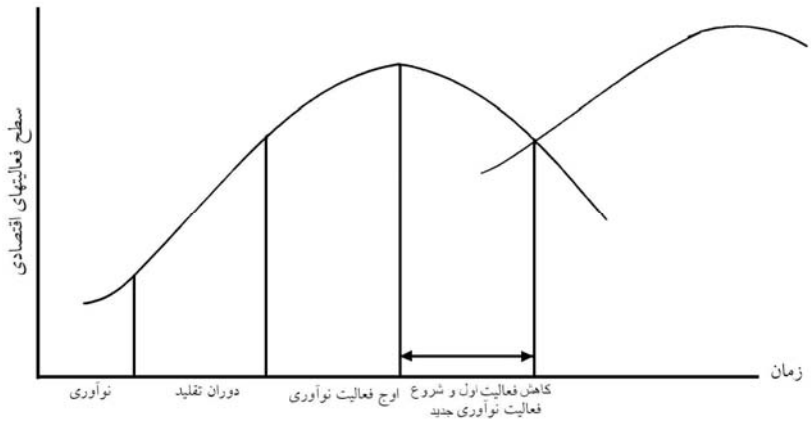

نمودار ۴. فعالیت‌های نوآوری همراه با استفاده از اعتبارات بانکی سبب پیدایش دوران رونق و رکود می‌شود. زمانی‌که یک فعالیت جدید ارائه می‌شود، دیگران دست به تقلید آن می‌زنند. در جریان تقلید برخی موفق می‌شوند و برخی دیگر شکست می‌خورند. آن‌هایی که موفق می‌شوند به تولید می‌پردازند و سبب افزایش محصول جدید و درنتیجه کاهش قیمت آن می‌شوند. با کاهش قیمت، به‌دلیل کاهش سودآوری، انگیزه سرمایه‌گذاری در آن کالا از بین می‌رود. در زمانی‌که فعالیت مورد بحث سیر نزولی را طی می‌کند، نوآوری جدید شروع شده و در راه است.

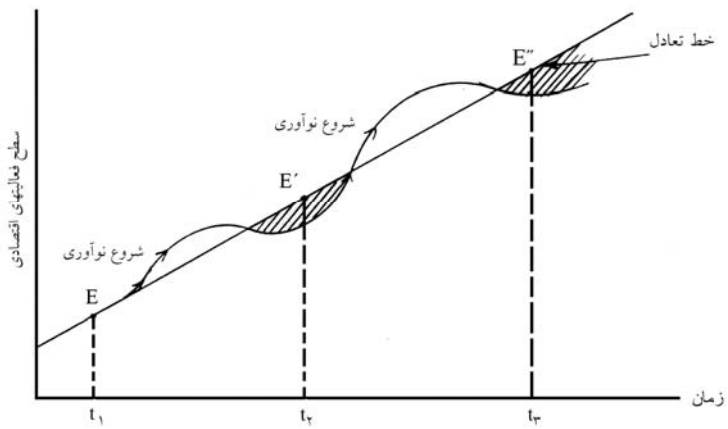

نمودار ۵. جریان نوسانات اقتصادی و امواج نوآوری

اگر نقطهٔ E را تعادل ایستای اولیه بدانیم، با شروع امواج نوآوری اولیه و ایجاد سود، موج اول شروع می‌شود و با ورود دیگر تولیدکنندگان نرخ سودآوری کاهش می‌یابد و در نقطه 'E تعادل ایستای جدید به‌دست می‌آید. سطح هاشورخورده زیر نقطهٔ 'E را می‌توان آن سطحی از فعالیت‌های اقتصادی دانست که در جریان این موج نابود شده‌اند. به‌همین ترتیب، فرآیند نوآوری جدید آغاز می‌شود و تعادل ایستای بعدی در نقطهٔ "E روی خط تعادل به‌وجود می‌آید.

ابداعات و خلاقیت‌های نوآوری موجب پیشرفت تکنولوژی و در نتیجه انتقال نقاط تعادلی روی خط تعادل (نوسانات اقتصادی) می‌گردد. شومپیتر این فرآیند را توسعه می‌نامد.

ادوار اقتصادی از نظر شومپیتر به سه دسته تقسیم می‌شوند: (نمودار شمارهٔ ۶):

۱. ادوار بلندمدت (۶۰–۵۰ ساله) که به واسطه موج‌های نوآوری بزرگ ایجاد می‌شوند.
۲. ادوار میان‌مدّت (معمولاً ۹–۸ ساله) که در دوران بلندمدت شکل می‌گیرند و در اثر فعالیت‌های نوآوری ایجاد می‌شوند.
۳. ادوار کوتاه‌مدت (معمولاً ۴۰ ماهه) که در درون ادوار میان‌مدت شکل می‌گیرند. این ادوار نیز در اثر فعالیت‌های نوآوری ایجاد می‌شوند.

به‌طورکلی، از نظر شومپیتر توسعه اقتصادی به عرضه نوآوران در جامعه وابسته است. و عرضه نوآوران تابعی از نرخ سود و شرایط اجتماعی است. منظور از شرایط اجتماعی، شرایطی است که نوآوران در آن رشد می‌یابند که شامل عوامل بسیاری از جمله: اوضاع سیاسی، سیستم آموزشی، قوانین و مقررات، نقش و تأثیرگذاری دولت بر شرایط اجتماعی و شرایط اقتصادی نظیر چگونگی توزیع درآمد است. درواقع شومپیتر به نقش عوامل غیر اقتصادی در توسعه اقتصادی توجه داشته است.

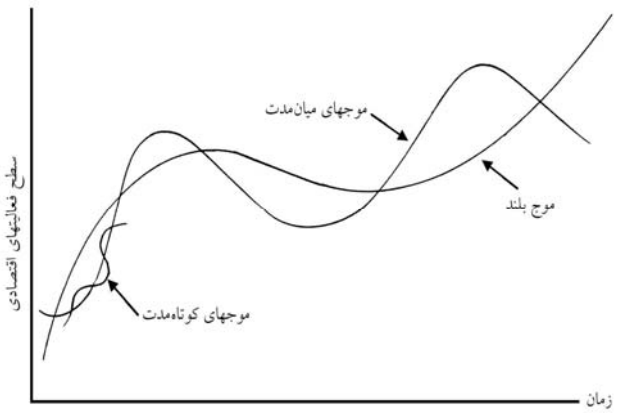

نمودار۶. ادوار اقتصادی شومپیتر

***شکست نظام سرمایه‌داری**

به‌عقیده شومپیتر زمانی خواهد رسید که خلاقیت‌های فردی و نوآوری به حداقل ممکن می‌رسد، به‌طوری‌که نوآوران در ایجاد پیشرفت‌های فنی و تکنولوژیکی نقش چندانی نخواهند داشت. در این شرایط کار پیشبرد تکنولوژیکی جامعه را به‌جای نوآوران، گروهی از اندیشمندان در شرکت‌های بزرگ تجاری انجام می‌دهند. رهبری و هدایت جامعه سرمایه‌داری دیگر در دست نوآوران و مبتکران نمی‌باشد. بلکه این سرمایه‌داران بزرگ و سازمان‌های اجتماعی عظیم هستند که رهبر جامعه سرمایه‌داری می‌شوند. بنابراین، سرمایه‌داران بزرگ و شرکت‌های تجاری عظیم جایگزین نوآوران می‌شوند.

وجود بوروکراسی در شرکت‌های مذکور مانعی برای تقویت نوآوری به‌شمار می‌آید. زیرا مالکیت و آزادی را که عامل رشد سرمایه‌داری است، تضعیف می‌کند. به‌این ترتیب چارچوب جامعه سرمایه‌داری متزلزل می‌شود. در صورت وجود و پیدایش چنین شرایطی بدون این‌که حادثه غیرقابل پیش‌بینی و یا انقلابی رخ دهد جامعه سرمایه‌داری آرام آرام و به‌تدریج متحول شده و جوانه‌های نظام سوسیالیستی بر پیکره این جامعه ظاهر می‌شوند.

۳- ۷ تئوری لوئیس

سر آرتور لوئیس[1](۱۹۹۱-۱۹۱۵) که از اقتصاددانان پیرو مکتب کلاسیک، دارای نشان شوالیه از ملکه انگلیس (۱۹۷۸ م) و برنده جایزه نوبل (۱۹۷۹ م) است، در زمرهٔ معروفترین نظریه‌پردازان توسعه اقتصادی به‌شمار می‌آید. وی عمدتاً به مطالعه اقتصاد کشورهای توسعه‌نیافته پرداخته است. حاصل این مطالعات ارائه یکی از معروفترین نظریه‌های توسعه به نام " نظریه توسعه اقتصادی با عرضه نامحدود نیروی کار" بوده است. لوئیس دوگانگی اقتصادی را یکی از مشخصه‌های اصلی کشورهای درحال‌توسعه دانسته و با استفاده از آن معیار به تبیین پدیدهٔ " توسعه‌نیافتگی" پرداخته است.

در عین حال وی به تمامی مسائل توسعه نظیر نقش سرمایه، نیروی کار، تجارت

1. Sir Arthur Lewis (1915– 1991)

خارجی، ساختار اقتصادی و بازاریابی توجه و اشاره داشته است.

یکی از نکات برجسته تئوری لوئیس، تقسیم اقتصاد کشورهای درحال‌توسعه به دو بخش مجزا، مدرن (بخش صنعتی) و سنتی (بخش کشاورزی) است.

لوئیس عقیده دارد که در بخش کشاورزی کشورهای مذکور نیروی کار بسیاری مشغول به کار هستند به‌طوریکه این بخش با بیکاری پنهان و انباشت نیروی کاری که قادر به افزایش تولید آن بخش نیست، مواجه است.[۱] لوئیس در ارائه نظریه خود از این مطالب استفاده کرده و عرضهٔ نامحدود نیروی کار را به‌عنوان یک پیش فرض درنظر گرفته است. او بیان می‌کند: می‌توان با انتقال مازاد نیروی کار بخش سنتی به بخش مدرن، بدون تغییر دستمزدها، به توسعه اقتصادی دست یافت. زیرا این امر سبب گسترش و ایجاد فعالیت‌های جدید در بخش مدرن می‌شود. حال این سؤال مطرح می‌شود که، آیا نیروی کار مازاد در بخش سنتی از مهارت لازم برای کار در بخش مدرن برخوردار است؟ به نظر لوئیس کسب مهارت‌های لازم در مدت کوتاهی امکان‌پذیر است. اما از نظر وی برای این‌که مهاجرت کارگران از بخش سنتی به بخش مدرن صورت گیرد، نباید دستمزد آن‌ها کمتر از سطح دستمزد بخش سنتی باشد. هرچند که عملاً لازم است به‌دلیل مسئله تأمین هزینه‌های مهاجرت و هزینه‌های زندگی در شهرها، دستمزدها در بخش مدرن بیشتر از دستمزدهای بخش سنتی باشد.

بر اساس تئوری لوئیس جابه‌جایی نیروی کار بین دو بخش سنتی و مدرن مستلزم وجود سه شرط زیر است:

الف) نرخ مزد در بخش صنعتی باید بالاتر از بخش کشاورزی باشد.

ب) رشد سرمایه‌گذاری در بخش صنعتی باید بیش از رشد جمعیت باشد.

ج) هزینه‌های لازم برای آموزش کارگران انتقالی، در طول زمان، ثابت باشد.

نمودار شماره (۷) نظریه لوئیس را بیان می‌نماید. بر روی محورهای افقی و عمودی این نمودار به ترتیب میزان نیروی کار (عرضه و تقاضای نیروی کار) و نرخ مزد اندازه‌گیری می‌شود.

---

۱. در این شرایط تولید نهایی نیروی کار نزدیک به صفر و حتی منفی است.

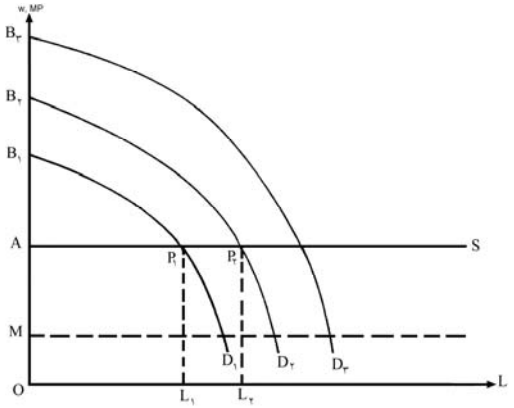

نمودار ۷. نظریه لوئیس؛ عرضه نامحدود نیروی کار

OM، متوسط دستمزد در بخش کشاورزی است که در سطح حداقل معاش قرار دارد. در این سطح دستمزد نیروی کار زیادی از بخش کشاورزی به بخش صنعتی مهاجرت می‌کنند. از این‌رو می‌توان عنوان کرد که عرضه نیروی کار در بخش صنعتی در سطح دستمزد OA نامحدود و منحنی آن کاملاً با کشش است. این منحنی به‌صورت خط مستقیم به موازات محور افقی رسم می‌شود.

منحنی B_1D_1 بازدهی نهایی عامل کار را در بخش صنعتی نشان می‌دهد که بر اساس قانون "بازدهی نزولی" از چپ به راست نزولی و به‌صورت مقعر است. هم‌چنین B_1D_1 منحنی تقاضا برای عامل کار نیز می‌باشد.[۱]

از تلاقی B_1D_1 (منحنی تقاضای نیروی کار) و AS (منحنی عرضه نیروی کار)، سطح اشتغال در بخش صنعتی (OL_1) مشخص می‌شود. توجیه اقتصادی آن بدین صورت است که کارفرمایان تا جایی مبادرت به استخدام نیروی انسانی غیرماهر می‌کنند که بازدهی نهایی عامل کار برابر مزد پرداختی باشد. این سطح از اشتغال در بخش صنعتی منفعتی (ارزش کل تولید) برابر $OB_1P_1L_1$ در بردارد که به‌صورت زیر تقسیم می‌شود:

الف) سطح $OA_1P_1L_1$، میزان پرداختی به کارگران = سهم نیروی کار در بخش صنعتی

ب) سطح $A_1P_1B_1$، میزان سود یا مازاد= سهم سرمایه در بخش صنعتی

بنابراین، این نمودار میزان سودی که سرمایه‌داران کسب می‌کنند و همچنین میزان پرداختی به نیروی انسانی را نشان می‌دهد. اگر با این سود به سرمایه‌گذاری مجدد پرداخته

---

۱. بر اساس مبانی اقتصاد خرد در شرایط رقابت کامل تقاضا برای عامل کار منطبق‌بر ارزش تولید نهایی عامل کار است.

شود، به نیروی کار بیشتری نیاز می‌شود. از این‌رو تقاضا برای نیروی کار افزایش می‌یابد. به علاوه، به‌دلیل سرمایه‌گذاری مجدد و بهبود تکنیک تولید، تولید نهایی عامل کار نیز بالا می‌رود. نتیجتاً منحنی B_1D_1 به سمت راست (B_2D_2) منتقل می‌شود. با جذب نیروی کار بیشتر، اشتغال در بخش صنعتی افزایش و بیکاری پنهان در بخش کشاورزی کاهش می‌یابد. در این‌صورت در بخش صنعتی میزان اشتغال به OL_2، ارزش کل تولید به $OL_2P_2B_2$ و سهم نیروی کار به OAP_2L_2 افزایش می‌یابد. از این‌رو میزان سود برابر سطح AP_2B_2 خواهد بود. هرگاه مازاد عرضه نیروی کار در بخش کشاورزی برابر صفر شود، با فرض سرمایه‌گذاری‌های مجدد سودهای بخش صنعتی، در صورتی نیروی کار بخش کشاورزی به بخش صنعتی مهاجرت می‌نماید که نرخ دستمزد در سطحی بالاتر از OA قرار گیرد. در این حالت منحنی عرضه نیروی کار بخش صنعتی صعودی خواهد شد.

با آن‌که لوئیس در نظریه خود به خوبی نقش و اهمیت تراکم سرمایه ناشی از به‌کارگیری مازاد نامحدود نیروی کار بخش سنتی را در دست‌یابی به توسعه اقتصادی نشان می‌دهد، اما صنعتی شدن را تنها راه حل مشکلات کشورهای توسعه‌نیافته نمی‌داند. وی بر این عقیده است که کشورهای توسعه‌نیافته باید از تمامی امکانات خود از جمله فراوانی نیروی کار غیرماهر، به بهترین نحو استفاده کنند. این کشورها باید در درجه اول بر روی صنایع سبک سرمایه‌گذاری کنند و رشد صنایع سبک را هدف قرار دهند و در عین‌حال فعالیت در حوزه صنایع سنگین را به بازارهای داخلی محدود کنند.

لوئیس در نهایت، سه استراتژی زیر را برای صنعتی شدن کشورها پیشنهاد می‌کند:

۱. گسترش بازارهای داخلی با هدف خودکفایی اقتصادی

۲. صدور فرآوردهای کشاورزی و مواد اولیه مورد نیاز صنایع

۳. صدور کالاهای ساخته شده

به نظریه لوئیس ایرادی وارد است. به این معنا که اگر در بخش صنعتی سرمایه‌گذاری مجدد، سرمایه‌بر باشد، در این صورت انتقال منحنی تقاضای نیروی کار موازی نخواهد بود. این حالت را می‌توان در نمودار شماره (۸) بررسی کرد. مطابق این نمودار انتقال منحنی تقاضای نیروی کار یا منحنی ارزش تولید نهایی از P_1L_1 به P_2L_2 خواهد بود. منحنی P_2L_2 شیب نزولی بیشتری نسبت به منحنی P_1L_1 دارد و تولید کل از OP_1AB به OP_2AB افزایش می‌یابد. در حالی‌که میزان تقاضا برای نیروی کار و اشتغال هم‌چنان ثابت و برابر OB است. در این صورت سهم دستمزد در حد OWAB ثابت باقی می‌ماند، اما سهم سود از WP_1A به WP_2A افزایش می‌یابد.

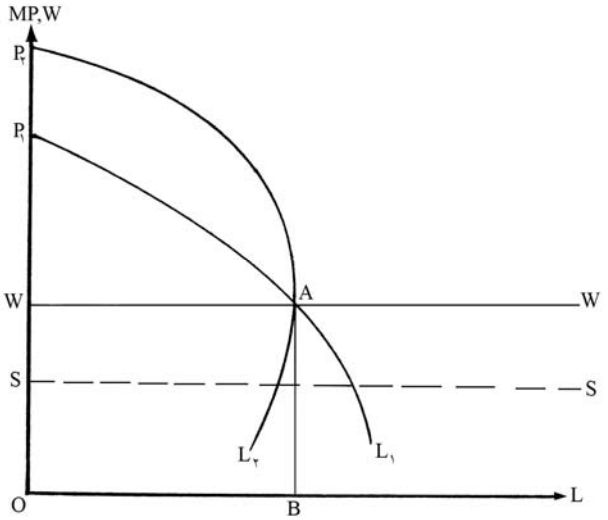

نمودار۸. اثر سرمایه‌بر بودن سرمایه‌گذاری مجدد در بخش صنعتی براشتغال

بنابراین، اگر روند تمرکز سرمایه، کاربر نباشد و سرمایه‌بر باشد، تئوری لوئیس کاربرد خود را از دست خواهد داد.

۳-۸ تئوری روستو

والت ویتمن روستو[1] (۲۰۰۳- ۱۹۱۶)اقتصاددان مشهور آمریکایی معتقد است که رشد و توسعه اقتصادی صرفاً دارای جنبه اقتصادی نیست بلکه حاصل تحولات اجتماعی است. از این‌رو، رشد و توسعه اقتصادی مقوله‌ای بلندمدت محسوب می‌شود. او ضمن تأکید خاص بر نوگرایی در زمینه‌های فرهنگی و فنی، بر این اعتقاد است که تحولات اقتصادی یک جامعه متأثر از شش گرایش اجتماعی زیر است:

۱. گرایش به توسعه علوم اساسی که منجر به ساخت و تقویت بنیهٔ علمی جامعه می‌شود.

۲. گرایش به پذیرش و کاربرد علوم، این گرایش زمینه دست‌یابی به اهداف اقتصادی را فراهم می‌آورد.

۳. گرایش به قبول ابداعات، که موجب تشویق نیروهای خلاق جامعه می‌شود.

۴. گرایش به جستجو و دست‌یابی به پیشرفت‌های مادی، که سبب تغییر نگرش افراد جامعه نسبت به فعالیت‌های اقتصادی می‌گردد.

1. Walt Whitman Rostow (1916 – 2003)

۵. گرایش به مصرف، این گرایش با دامن زدن به تقاضای کل جامعه انگیزه تولید بیشتر در جامعه را ایجاد می‌کند.
۶. گرایش به بچه‌دارشدن.

به‌طورکلی، این گرایش‌ها مستقل از سطح درآمد جامعه است و تغییرات آن‌ها به روابط پیچیده اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه بستگی دارد.

روستو جریان توسعه اقتصادی را از دیدگاه تاریخی در قالب پنج مرحله بررسی می‌کند. وی معتقد است که هر یک از کشورهای جهان در یکی از مراحل پنج‌گانه رشد اقتصادی قرار دارند و یا در روند توسعه خود باید از این مراحل گذر کنند. پنج مرحله رشد اقتصادی روستو عبارتند از:

۱. مرحله جامعه سنتی
۲. مرحله ماقبل خیز (مرحله مقدماتی)
۳. مرحله خیز (جهش اقتصادی)
۴. مرحله بلوغ اقتصادی
۵. مرحله مصرف انبوه

مرحله اول، مرحله جامعه سنتی[1]

به نظر روستو مشخصه بارز جامعه سنتی اینست که در آرامشی عاری از حرکت بسر می‌برد. سکون و ایستایی خصیصه اصلی این جوامع است. بازدهی تولید و تولید سرانه در آن‌ها در حد بسیار پایینی است و تولید درقالب یک اقتصاد معیشتی و خود مصرفی صورت می‌گیرد. کشاورزی رایج‌ترین فعالیت و مهم‌ترین منبع تأمین درآمد برای مردم و دولت است.

در مرحله جامعه سنتی اغلب هزینه‌های دولت نیز غیرمولد می‌باشد و سرمایه‌گذاری صورت نمی‌گیرد. تجارت در سطح محدود و ابتدایی انجام می‌گیرد. بازرگانی بین‌المللی و آگاهی از علوم و تکنولوژی در حد بسیار پایین و محدود است و به دلیل ضعف حکومت مرکزی اعمال قدرت توسط حکومت‌های محلی و یا در چارچوب سیستم ارباب و رعیتی، و فئودالی صورت می‌گیرد. روابط خانوادگی و عشیرتی در ساختار اجتماعی دارای نقش غالب هستند.

1. Traditional Society

مرحله دوم، مرحله ماقبل خیز (مرحله مقدماتی)[1]

دومین مرحله رشد، مرحله مقدماتی است که جامعه در حال انتقال از جامعه سنتی به جامعه نوین است. به نظر روستو به دلیل پایان یافتن قرون وسطی (۱۴۵۰-۴۷۶ میلادی)، کشف سرزمین‌های جدید و به‌وجود آمدن طرز تفکر جدید علمی و علوم جدید و جریان تکاملی آن‌ها، شرایط برای ورود جامعه به مرحله مقدماتی فراهم گردید. در مرحله ماقبل خیز، در جامعه طرز تفکر سنتی کم‌کم جای خود را به طرز تفکر علمی می‌دهد. این دگرگونی‌ها با توجه به انجام سرمایه‌گذاری‌های زیربنایی به‌تدریج سبب تحرک اجتماعی، حرفه‌ای و جغرافیایی، تحولاتی در تولید بخش‌های کشاورزی و صنعتی، گسترش آموزش، تجارت و امکانات حمل و نقل و ارتباطات می‌شود.

اروپا در اواخر قرن هفدهم و اوایل قرن هیجدهم با شناخت و پیشرفت علوم و فنون و کاربرد آن در کشاورزی و صنعت و نیز گسترش بازارها و رقابت‌ها وارد این مرحله گردید.

مرحله سوم، مرحله خیز (جهش اقتصادی)[2]

در مرحله سوم، گویی جامعه خیز برمی‌دارد و به واسطه آن، جهش اقتصادی صورت می‌گیرد. مرحله خیز، به مانند نقطهٔ عطف مراحل رشد و توسعه روستو است. در این مرحله جامعه از تفکرات سنتی، روند و شرایط گذشته خود فاصله می‌گیرد و در مسیری که توأم با نوآوری‌ها و پیشرفت‌های فنی و تکنولوژیکی است قدم می‌گذارد. به این ترتیب زمینه دست‌یابی به رشد مداوم و سریع هموار می‌شود.

از نظر روستو در مرحله جهش اقتصادی تغییراتی به شرح زیر رخ می‌دهد:

۱. غلبه اقتصاد صنعتی بر اقتصاد کشاورزی و در نتیجه جایگزینی مالکیت صنایع به‌جای مالکیت زمین و ابزار تولید و به تبع آن گسترش صنایع جدید و افزایش درآمد صاحبان صنایع و کاهش درآمد مالکین زمین

۲. افزایش نرخ پس‌انداز و سرمایه‌گذاری

۳. انتقال تکنولوژی به بخش کشاورزی و تبدیل آن از یک بخش معیشتی به بخش تجاری

---

1. Pre – Take off conditions
2. Take off

۴. توجه خاص به نوسازی جامعه
۵. تبدیل اقتصاد بسته به اقتصاد باز

روستو بعضی از بخش‌های اقتصادی را به‌عنوان بخش‌های پیشتاز یا پیشرو می‌داند. این بخش‌ها به‌دلیل دارابودن تکنیک‌های صنعتی مدرن، بالا بودن رشد تقاضای آن‌ها نسبت به سایر بخش‌ها و گستردگی رابطه آن‌ها با سایر بخش‌ها (رابطه داده- ستانده)، موجب انتقال جامعه از مرحله ماقبل خیز به مرحله خیز می‌شوند. و از این‌رو، امکان رشد سریع جامعه را فراهم می‌سازد. در کشورهای جهان بخش‌های پیشرو، متنوع و متفاوت بوده است. در انگلستان، صنایع منسوجات پنبه‌ای، در آمریکا، فرانسه، آلمان، کانادا و روسیه، راه آهن و در سوئد، صنایع چوب‌بری جدید و راه آهن، صنایع پیشرو بوده‌اند.

روستو برای وقوع مرحله جهش اقتصادی پیش‌شرط‌هایی را لازم و ضروری می‌داند که عبارتند از:

۱. افزایش نرخ سرمایه‌گذاری به بیش از ده درصد درآمد ملی یا تولید خالص ملی
۲. بهبود زیربنای اقتصادی و رشد سریع یک یا چند بخش اساسی و کلیدی جامعه (توسعه بخش یا بخش‌های پیشتاز)
۳. وجود چارچوب فرهنگی مناسب، ایجاد شرایط، نهادها و سازمان‌های لازم و همچنین ایجاد فضای سیاسی- اجتماعی مناسب برای توسعه بخش‌های کلیدی و مدرن اقتصاد.

در جدول زیر، تاریخ جهش اقتصادی برخی از کشورها، طبق نظر روستو ارائه شده است.

جهش اقتصادی

نام کشور	تاریخ (میلادی)
انگلستان	۱۷۸۳-۱۸۰۲
فرانسه	۱۸۳۰-۱۸۶۰
بلژیک	۱۸۳۳-۱۸۶۰
ایالات متحده آمریکا	۱۸۴۳-۱۸۶۰
آلمان	۱۸۵۰-۱۸۷۳
سوئد	۱۸۶۸-۱۸۹۰
ژاپن	۱۸۷۸-۱۹۰۰
شوروی	۱۸۹۰-۱۹۱۴
کانادا	۱۸۹۶-۱۹۱۴
هندوستان	۱۹۴۸ تاکنون
چین	۱۹۵۲ تاکنون

مرحله چهارم، مرحله بلوغ اقتصادی[1]

پس از طی مرحله جهش اقتصادی، جامعه به سوی بلوغ اقتصادی حرکت می‌کند. دو ویژگی اصلی این مرحله، سطح بالای درآمد سرانه و کاربرد تکنولوژی‌ها و پیشرفت‌های فنی جدید در اکثر فعالیت‌های اقتصادی است. مرحله بلوغ اقتصادی عمدتاً مرحله طولانی است و با تداوم رشد توأم می‌باشد. در این مرحله تغییراتی، مانند موارد زیر، در جامعه رخ می‌دهد:

۱. دامنه فعالیت‌های اقتصادی گسترده‌تر می‌شود.

۲. پیشرفت‌های فنی و تغییرات تکنولوژی و همچنین بهبود کارایی از بخش‌های پیشرو به سایر بخش‌های اقتصاد منتقل می‌شود. حتی بخش‌های جدیدی به‌عنوان بخش پیشرو مطرح می‌گردند.

۳. شهرنشینی و مشارکت زنان در فعالیت‌های اقتصادی گسترش می‌یابد و به همین سبب شیوه زندگی اکثر افراد جامعه تغییر می‌کند.

۴. تعداد شاغلین در بخش خدمات افزایش می‌یابد.

۵. تعداد کارگران ماهر و نیمه‌ماهر افزایش می‌یابد.

۶. امکان انباشت سرمایه به‌سرعت افزایش می‌یابد.

مرحله پنجم، مرحله مصرف انبوه[2]

پس از مرحله بلوغ اقتصادی، در عین‌حال که سرعت رشد حفظ می‌شود، اقتصاد وارد مرحله مصرف انبوه می‌گردد. در این مرحله درآمد سرانه در سطحی قرار می‌گیرد که امکان دست‌یابی به سطح رفاه اقتصادی بالاتر در مقایسه با مراحل قبلی، به‌وجود می‌آید. به‌عبارت دیگر، در این مرحله می‌توان منابع را علاوه‌بر رفع نیازهای اساسی مانند خوراک و پوشاک و مسکن، به سایر کالاها و خدمات مصرفی مانند کالاهای مصرفی بادوام، آموزش و بهداشت تخصیص داد. به‌طورکلی، در مرحله مصرف انبوه گرایش زیادی برای مصرف کالاهای بادوام مانند مسکن شخصی و مناسب‌تر، اتومبیل شخصی، یخچال، تلویزیون و ... و هم‌چنین برای مصرف خدمات رفاهی شامل آموزش و

1. The Drive to Maturity
2. Mass Consumption

بهداشت، به‌وجود می‌آید. در این مرحله تأمین رفاه اجتماعی مدنظر قرار می‌گیرد. از این‌رو در مرحله مصرف انبوه تولید کالاهای اشاره شده رونق می‌یابد. و دولت‌ها نیز بیشتر به طرح و اجرای برنامه‌هایی می‌پردازند که باعث افزایش رفاه اجتماعی می‌شود.

پس از مطالعه نظریه مرحله‌ای روستو ممکن است به ذهن خطور کند که در جایی این رشد متوقف می‌شود، به‌ویژه آن‌که ممکن است احساس شود مرحله مصرف انبوه یک مرحله ایستا است در حالی‌که چنین نیست. زیرا که در مرحله مصرف انبوه به‌هرحال تولید تداوم دارد و به‌علاوه، پیشرفت‌های فنی می‌تواند سبب پیدایش مسیر رشد جدید و در سطح بالاتر شود. البته باید متذکر شد که تئوری مرحله‌ای روستو حاصل ارائه نظرات وی است و به‌طور مطلق قابل پذیرش نیست، به‌همین دلیل نیز یکی از بحث‌انگیزترین تئوری‌ها است.

مراحل پنج‌گانه نظریه رشد اقتصادی روستو در برخی کتاب‌ها به‌صورت نمودار شماره (۹) نمایش داده شده است. مطابق این شکل در هر نقطه روی مسیر S شکل رشد، سرعت رشد متغیر است و در هر جایی امکان جابه‌جایی مسیر رشد بر اثر پیشرفت‌های فنی قابل ملاحظه، وجود دارد.

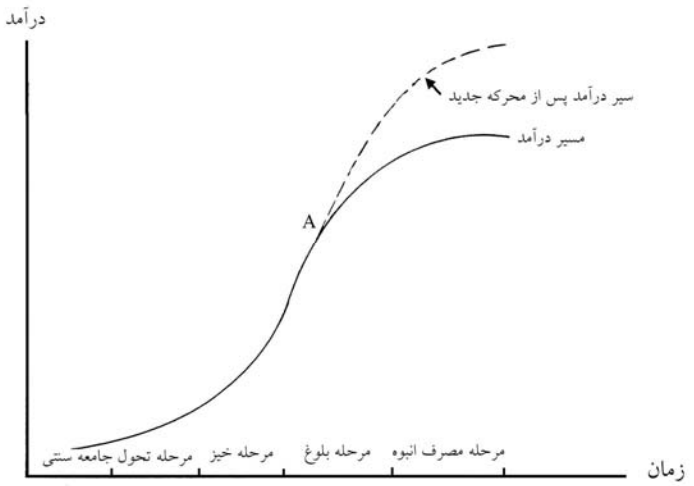

نمودار۹. رشد درآمد ملی در مراحل پنج‌گانه نظریه رشد اقتصادی روستو

در خصوص نظریه روستو که تصویر و توجیهی از روند رشد نظام سرمایه‌داری است مواردی عنوان شده است که می‌توان آن‌ها را در قالب دو مورد زیر بیان کرد:

۱. از نظریه رشد مرحله‌ای روستو چنین نتیجه‌گیری می‌شود که کشورهای مختلف مراحل مورد نظر را به ترتیب طی می‌کنند در حالی‌که تاریخ اقتصادی برخی جوامع چنین ادعایی را تأیید نمی‌کند. علاوه بر این، در حال حاضر کشورهای درحال‌توسعه می‌توانند با استفاده از تجارب و تکنولوژی‌های کشورهای صنعتی با حذف برخی از مراحل رشد اقتصادی روستو و یا تلفیق آن‌ها مسیر رشد اقتصادی را طی کنند.

۲. به‌طورکلی، جدا کردن مراحل رشد اقتصادی به‌صورتی که روستو عنوان می‌کند در همهٔ موارد و شرایط امکان‌پذیر نیست. مراحل گاه با یکدیگر اصطکاک پیدا می‌کنند. در تاریخ اقتصادی اکثر کشورها مانند دانمارک و نیوزلند، توسعه بخش کشاورزی سبب جهش اقتصادی آن‌ها شده است (مرحله جهش). به بیان واضح‌تر، تفکیک مراحل بر طبق نظریه روستو، براساس ضابطه و معیار چندان روشنی صورت نمی‌گیرد. از این‌رو، مرحله بلوغ کم و بیش دارای همان ویژگی‌های مرحله جهش اقتصادی است و یا مرحله مصرف انبوه با مرحله بلوغ اقتصادی تفاوت چندانی ندارد. در نتیجه عنوان می‌شود که:

جدا کردن مراحل رشد اقتصادی نیازمند مشخص کردن خصوصیات آن مراحل از طریق شواهد واقعی و تجزیه و تحلیل دقیق آن‌هاست.

۳-۹ تئوری میردال

گونار میردال[1] (۱۹۸۸-۱۸۹۸) اقتصاددان سوئدی بود، که در زمینه توسعه اقتصادی، مسئله فقر و نابرابری‌های اجتماعی در کشورهای آسیایی و خاورمیانه تحقیقات بسیاری انجام داده است. با وجودی که سوئد کشوری بهره‌مند از رفاه اجتماعی مناسب است، ولیکن میردال با انگیزه ایجاد جهانی مرفه به ویژه برای کشورهای جهان سوم مطالعاتی انجام داد و درسال ۱۹۷۵ موفق به اخذ جایزه نوبل در علوم اقتصادی گردید. هدف وی از این مطالعات آن بود که بتواند کمک‌های مالی در سطح بین‌المللی را برای این کشورها جذب نماید.

میردال معتقد است نظریه‌های اقتصاد سنتی غرب (کلاسیک‌ها و نئوکلاسیک‌ها)

1. Gunnar Myrdal (1898-1988)

لزوماً نمی‌تواند پایه مناسبی برای رشد و توسعه اقتصادی کشورهای درحال‌توسعه باشد. او عنوان می‌کند که این کشورهای باید با توجه به شرایط و بنیادهای اقتصادی و اجتماعی خود و با تعدیل نظریه‌ها و الگوهای اقتصادی، از آن‌ها بهره‌مند شوند. دراین راستا معتقد بود که نهادهای جوامع درحال‌توسعه به میزان زیادی در توسعه‌نیافتگی نقش داشتند که به منظور تسریع آهنگ توسعه می‌بایست تغییر یابند.

به نظر میردال در فرآیند توسعه اقتصادی دو نوع اثر به‌وجود می‌آید که در جهت تضعیف یکدیگر عمل می‌کنند. وی این آثار را به نام اثر بازدارنده و اثر انتشار معرفی می‌کند. به عقیده وی اثر بازدارنده در کشورهای درحال‌توسعه نقش اصلی را بازی می‌کند حال آن‌که اثر انتشار بسیار کمرنگ و ضعیف می‌باشد.

در ساختار اقتصادی کشورهای جهان سوم مواردی نظیر تکیه بر صادرات مواد اولیه و کالاهای کشاورزی، ساختار دوگانه و نابرابری‌های عمیق اجتماعی- اقتصادی وجود دارد که دارای اثر بازدارنده هستند. این موارد از رشد و توسعه هماهنگ کشورهای مذکور جلوگیری می‌کند. از طرفی افزایش درآمد صادراتی حاصل از فروش مواد اولیه و تاثیر آن بر رشد سایر بخش‌های اقتصادی کشور از جمله موارد اثر انتشار است. این موارد زمینه‌ساز رشد اقتصادی است.

در نظریه میردال بر نابرابری‌های منطقه‌ای و بین‌المللی به‌عنوان مهم‌ترین عوامل در بحث توسعه‌نیافتگی کشورهای جهان سوم تاکید شده است.

***نابرابری‌های منطقه‌ای:**

به نظر میردال همگن نبودن توزیع امکانات و ثروت در مناطق کشورهای درحال‌توسعه باعث ایجاد نابرابری در مناطق مختلف این کشورها شده است. در این شرایط عملکرد اقتصاد باز نه‌تنها باعث کاهش نابرابرهای منطقه‌ای نمی‌شود بلکه آن را تشدید می‌کند. از این‌رو عملکرد اقتصاد باز، عامل بازدارنده است. به‌عنوان مثال، وجود شرایط مناسب (سیستم بانکی، نرخ بازدهی بالاتر و ...) برای جذب پس‌اندازهای مردم و انجام سرمایه‌گذاری‌های مختلف توسط آنان، منجر به انتقال ثروت از مناطق کمتر توسعه‌یافته به مناطق توسعه‌یافته می‌شود و این امر به توسعه‌نیافتگی مناطق کمتر توسعه‌یافته دامن می‌زند.

مهاجرت نیروی کار مثالی دیگر از عامل بازدارنده در اقتصاد باز است. رونق

اقتصادی برخی مناطق زمینه مهاجرت نیروی کار به این مناطق را فراهم می‌آورد. مهاجرت نیروی کار رکود فعالیت‌های اقتصادی در مناطق کمتر توسعه‌یافته را افزایش می‌دهد و احتمالاً منجر به رونق بیشتر در مناطق مهاجرپذیر می‌شود. این امر می‌تواند علاوه بر افزایش شکاف اقتصادی بین مناطق، مشکلات اجتماعی را نیز به همراه داشته باشد.

میردال معتقد است که مناطقی که در جوار مناطق توسعه‌یافته قرار دارند به‌طور طبیعی از امکانات ومزایای اقتصادی ایجاد شده این مناطق استفاده می‌نمایند. این امر اثر مثبت انتشار نابرابری‌های منطقه‌ای تلقی می‌شود. هرگاه با وجود نابرابری‌های منطقه‌ای آثار مثبت انتشار بیش از آثار منفی بازدارنده باشد، در آن منطقه مراکز جدید توسعه ایجاد می‌شود. به نظر وی این اتفاق در کشورهای درحال‌توسعه به‌ندرت رخ می‌دهد زیرا نابرابری‌های منطقه‌ای در این کشورها بسیار گسترده‌تر از کشورهای توسعه‌یافته است.

به‌علاوه، نابرابری‌های منطقه‌ای در کشورهای توسعه‌یافته به‌دلایلی چون فضای رقابتی بیشتر، گسترش به‌کارگیری دانش و فن‌آوری‌های جدید و شرایط سیاسی و اقتصادی با ثبات‌تر، دائماً در حال کاهش و در کشورهای درحال‌توسعه به‌دلیل نبودن عوامل فوق مرتب در حال افزایش است.

در واقع میردال نتیجه‌گیری می‌کند که هرچه ابعاد توسعه اقتصادی گسترده‌تر باشد، شدت اثر انتشار و امکان غلبه آن بر اثر بازدارنده بیشتر می‌شود. او عدم کامیابی اثر انتشار را بر اثر بازدارنده تحت عنوان «فقر عامل فقر» بیان می‌دارد.

***نابرابری‌های بین‌المللی:**

به عقیده میردال به‌کارگیری تئوری‌های تجارت بین‌الملل باعث افزایش نابرابری‌های بین‌المللی می‌شود. زیرا تجارت بین دو کشور که یکی توسعه‌یافته و صنعتی و دیگری توسعه‌نیافته است، سبب تقویت کشور اول و تضعیف کشور دوم می‌شود. کشورهای پیشرفته دارای زمینه گسترده صنعتی هستند. هم‌چنین، صنایع آن‌ها از صرفه‌جویی‌های خارجی برخوردارند درحالی‌که صنایع کشورهای درحال‌توسعه متشکل از صنایع کوچک و غیرپیشرفته و بعضاً دستی است. این صنایع در کشورهای مذکور نمی‌توانند با کالاهای ارزان قمیت وارداتی کشورهای صنعتی رقابت کنند. به‌عبارت دیگر، در عرصه تجارت بین‌الملل صنایع کوچک کشورهای درحال‌توسعه نابود می‌شوند و این کشورها

به تأمین‌کنندگان مواد اولیه و محصولات کشاورزی کشورهای توسعه‌یافته تبدیل می‌شوند. اقتصاد کشورهای درحال‌توسعه شدیداً به درآمدهای صادراتی این گونه محصولات که اصولاً تقاضای آن‌ها بی‌کشش، است وابسته می‌شود. در نتیجه اقتصاد آن‌ها هنگام نوسانات قیمت محصولات مذکور آسیب‌پذیر می‌گردند. به‌عبارت دیگر، تجارت بین‌المللی که عامل توسعه اقتصادی کشورهای پیشرفته امروزی می‌باشد، در کشورهای درحال‌توسعه تنها سبب تقویت اثرات منفی بازدارنده می‌شود.

پروفسور میردال تجارت خارجی بین کشورهای پیشرفته و درحال‌توسعه، و هم‌چنین توصیه‌های صندوق بین‌المللی پول[1] و سازمان تجارت جهانی[2] را مبنی بر استفاده از تئوری‌های سنتی تجارت بین‌الملل را بازتاب سیاست‌های گذشته استعماری می‌داند.

***دولت**:

میردال عقیده دارد ساختار اجتماعی کشورهای درحال‌توسعه همواره باعث استثمار فقرا توسط ثروتمندان شده است. به عبارت دیگر، سیاست‌های ملی در این کشورها منجر به افزایش نابرابری‌های منطقه‌ای گردیده است. از این‌رو، به نقش دولت توجه نموده است.

وی معتقد است که دولت‌ها در کشورهای درحال‌توسعه می‌توانند نقش مؤثری ایفا نمایند. آن‌ها باید برای از بین بردن هرچه سریع‌تر نابرابری‌های منطقه‌ای و فراهم آوردن زمینه‌های توسعه اقتصادی، سیاست‌هایی را به‌کار گیرند که اثرات منفی بازدارنده را تضعیف و اثرات انتشاری مثبت را تقویت نمایند. از نظر میردال، دولت در کشورهای درحال‌توسعه باید به امر برنامه‌ریزی اقتصادی بپردازد.

میردال دخالت دولت در کشورهای درحال‌توسعه را در امور ذیل ضروری می‌داند:

۱. دخالت دولت در بازار، زیرا که آزادی عمل نیروهای بازار بر نابرابری‌های منطقه‌ای می‌افزاید.
۲. دست‌یابی به توزیع عادلانه درآمد، زیرا توزیع عادلانه درآمد با توجه به ساختار کشورهای درحال‌توسعه (جمعیت و طبقات درآمدی) باعث افزایش تولیدات می‌شود.
۳. برنامه‌ریزی اقتصادی
۴. کنترل تجارت خارجی و حمایت از صادرات
۵. اجرای سیاست‌های مؤثر برای جذب سرمایه‌های لازم به‌ویژه در مناطق فقیر و محروم

1. International Monetary Fund
2. Word Trade Organization

۶. اجرای سیاست‌هایی جهت تقویت اثر انتشار به‌دلیل اثر بخشی اندک بخش خصوصی[۱]

خلاصهٔ فصل سوم

۱. اسمیت

* نسبت به آینده اقتصاد سرمایه‌داری و رشد مداوم آن خوشبین بود.
* به نظام آزادی طبیعی اعتقاد داشت.
* به دخالت دولت در امور اقتصادی اعتقاد نداشت و تنها سه وظیفه: تأمین امنیت کشور، حمایت از حقوق قانونی افراد جامعه و ایجاد و نگهداری خدمات عمومی را برای دولت مدنظر داشت.
* افزایش جمعیت یا نیروی کار، تقسیم کار، تراکم سرمایه و تجارت خارجی را به عنوان عوامل اصلی رشد و توسعه اقتصادی می‌داند.
* نیروی کار را به دو گروه، نیروی کار مولد و نیروی کار غیرمولد، تقسیم می‌کند.

نیروی کار مولد نیروی کاری است که در تولید کالاهای "قابل لمس" نقش دارد و به ارزش خالص محصول می‌افزاید مانند نجار و کشاورز. نیروی کار غیرمولد نیروی کاری است که در بخش‌های خدماتی اشتغال دارد مانند وکیل و معلم.

* رشد جمعیت را به‌دلیل افزایش نیروی کار و گسترش بازار مفید می‌داند اما به تأثیر نامطلوب رشد جمعیت در پایین آوردن سطح درآمد سرانه اشاره می‌کند.
* افزایش در میزان سرمایه‌گذاری موجب پیشرفت در شیوه فنی تولید و در نتیجه کاهش در میزان هزینه‌های تولید، افزایش سود و پس‌انداز و سرمایه‌گذاری می‌داند.
* سرمایه‌دار و کشاورز زمین‌دار را عامل مؤثری در توسعه اقتصادی می‌داند. زیرا کارگران دستمزدی در سطح حداقل معیشت دریافت می‌کنند و تنها این افراد قادر به پس‌انداز کردن و در نتیجه قادر به افزایش انباشت سرمایه هستند.

مبادله بین دو کشور، را با توجه به دو اصل مزیت نسبی و تقسیم کار، به سود هر دو و مؤثر برای توسعه اقتصادی آن‌ها می‌داند.

---

۱. به عقیده میردال بخش خصوصی به‌دلیل سودجویی محض هیچ‌گاه به‌صورت خودکار در مسیر منافع اجتماعی حرکت نمی‌کند.

۲. ریکاردو

* سه عامل تولید: زمین، نیروی کار و سرمایه را در نظر می‌گیرد که سهم هریک از عوامل فوق از تولید به ترتیب در قالب اجاره، دستمزد و سود تعیین می‌شود.
* نحوه تخصیص درآمد حاصل از تولید را بسیار مهم می‌داند و معتقد است چگونگی تقسیم این درآمد بین عوامل تولید در رشد و توسعه اقتصادی تأثیر بسزایی دارد.
*اجاره‌بها یا بهره مالکانه آن قسمت از ارزش تولید است که به‌دلیل استفاده از زمین حاصل‌خیز به صاحب زمین پرداخت می‌شود.
* اجاره بالاتری که به صاحبان زمین‌های حاصل‌خیز تعلق می‌گیرد "رانت" می‌نامد.
* سود برابر با درآمد حاصل شده منهای اجاره و دستمزدهای پرداختی است.
*جانشینی عوامل تولید و پیشرفت تکنولوژی را در نظر نمی‌گیرد.
* سود را دائمی نمی‌داند زیرا به‌دلیل نزولی بودن بازدهی در بخش کشاورزی، محدود بودن زمین‌های حاصل‌خیز، افزایش جمعیت و عدم تمایل و اقدام زمین‌داران به سرمایه‌گذاری، تمایل طبیعی به کاهش نرخ سود است. این کاهش تا جایی ادامه می‌یابد که سود برابر صفر می‌شود و اقتصاد در موقعیت رکودی قرار می‌گیرد.
* برای جلوگیری از رسیدن به حالت سکون و رکود اقتصادی؛ گرفتن مالیات از مالکان زمین و تجارت آزاد بین‌المللی (بر اساس اصل مزیت نسبی) را توصیه می‌کند.
* به اهمیت تمرکز سرمایه و سرمایه‌گذاری در رشد اقتصادی و نیز به ارتباط سرمایه‌گذاری با پس‌انداز و نرخ سود واقف است.

۳. مالتوس

* برای اولین بار ضمن برشمردن عوامل توسعه اقتصادی و متغیرهای بازدارندهٔ آن، این عوامل را به دو دسته اقتصادی و غیراقتصادی (مانند: پیشرفت‌های فنی، توزیع عادلانه ثروت، درآمد و زمین، تشکیلات مناسب اداری، آموزش و پرورش، امنیت اجتماعی، سخت‌کوشی، خصوصیات نیک فردی) تقسیم نمود.
* در اوایل قرن نوزدهم با اشاره به دوگانگی اقتصادی به‌معنای امروزی، اقتصاد جوامع را به دو بخش متمایز صنعتی و کشاورزی تقسیم کرد.
* معتقد است جمعیت در قالب تصاعد هندسی رشد می‌کند در حالی‌که تولید مواد

غذایی با تصاعد حسابی افزایش می‌یابد. برای ایجاد تناسب بین رشد جمعیت با رشد مواد غذایی « پرهیز اخلاقی» را توصیه می‌کند و می‌گوید: انسان برای رسیدن به منافع اجتماعی باید از منافع شخصی خویش بگذرد و تا حد امکان دیرتر ازدواج کند، و در ضمن استفاده از شیوه‌های جلوگیری را تشویق می‌کند.

* به نقش زمین و کار به‌عنوان منابع تولیدی تأکید می‌ورزد، سطح تکنولوژی را ثابت فرض می‌کند.
* مشکل توسعه اقتصادی را در تفاوت بین تولید ناخالص ملی بالقوه(قدرت تولید ثروت) و تولید ناخالص ملی واقعی (ثروت‌های واقعی)، یعنی در ناتوانی در استفاده مناسب از امکانات موجود مانند زمین، سرمایه، کار و سازمان تولیدی می‌داند.
* افزایش ثروت یک جامعه را، از طریق افزایش دارایی‌های آن به توسعه اقتصادی آن جامعه نسبت می‌دهد. و دارایی‌های یک جامعه را وابسته به ارزش تولیدات آن‌ها می‌داند. آگاه است که افزایش ارزش تولیدات ناشی از افزایش فیزیکی تولیدات و قیمت‌ها است.
* در بحث توسعه اقتصادی بیش از هرچیز به «افزایش ثروت جامعه» (افزایش دارایی‌های جامعه) توجه می‌کند. و عوامل سیاسی و معنوی، تمرکز سرمایه، وجود تقاضای مؤثر، زمین حاصل‌خیز و اختراعات و نوآوری را در افزایش ثروت جامعه مؤثر می‌داند.
* افزایش تقاضای مؤثر را عامل اصلی که موجب توسعه اقتصادی می‌شود، می‌داند.
* توزیع عادلانه ثروت و درآمد. گسترش بازرگانی داخلی و خارجی، حفظ مصرف‌کنندگان غیرمولد و طرح کار عمومی را به‌عنوان راه‌حل‌های افزایش تقاضای مؤثر مطرح می‌کند.
* نظریه «دام تعادل در سطح پایین» یا «تله مالتوس»

عبارت است از: دامنه‌ای از درآمد سرانه که در آن نرخ رشد جمعیت جامعه فراتر از نرخ رشد درآمد است. دراین دامنه هرگونه افزایش درآمد باعث می‌شود رشد جمعیت، به‌علت کاهش مرگ و میر و افزایش زاد و ولد، شتاب بیشتری بگیرد و زمینه برای بازگشت به سطح حداقل معیشت فراهم آید. مبنای این نظریه بر پایه سه رابطه مشخص یعنی رابطه درآمدی، سرمایه‌گذاری و رشد جمعیت قرار دارد.

۴. مارکس

* بنیانگذار نظریه اقتصادی سوسیالیسم و منتقد نظام سرمایه‌داری است.

* معتقد است هر تحول تاریخی ناشی از تغییراتی است که در شیوه تولید، که متشکل از دو عنصر ابزار تولید و روابط تولیدی است، پدید می‌آید. هم‌چنین، درهر مرحله، روابط تولیدی بیانگر چگونگی مالکیت ابزار تولید است. در واقع روابط تولیدی چگونگی سازماندهی تولید، سازمان‌دهی نیروی کار و تخصیص تولیدات در جامعه را نشان می‌دهد.
* عوامل اقتصادی را که خود ناشی از تکامل ابزار تولید می‌باشد، عامل تحولات تاریخی می‌داند. یعنی معتقد است تغییر شیوه تولید منجر به تغییر فراگردهای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی می‌شود.
* بر این عقیده است که توسعه جوامع برطبق قوانین دیالکتیک (تز، آنتی‌تز؛ سنتز) انجام می‌شود. بدین ترتیب که در هر مرحله ابزارهای تولید تکامل می‌یابند و بین تکامل آن‌ها و روابط تولیدی تضاد به وجود می‌آید. تضاد به‌وجود آمده باعث وقوع دگرگونی‌ها و پیدایش مرحله بعدی و شیوه تولید دیگری می‌شود. در واقع تضاد بین روابط تولیدی و نیروهای تولید (عوامل تولید) در جوامع انقلاباتی را به‌وجود می‌آورند. این تضادها دارای حرکتی قانونمند و کاملاً جبری هستند و اراده انسان قادر نیست این سیر تکاملی را منحرف کند.
* براساس دیدگاه تاریخی خود، معتقد است در سیر تکاملی جوامع ۵ مرحله طی می‌شود: جامعه اولیه، برده‌داری، فئودالیسم، سرمایه‌داری یا کاپیتالیسم و سوسیالیسم (در نهایت کمونیسم).
* با الهام از نظریه ریکاردو، ارزش مبادله را ناشی از کار می‌داند. به‌عبارتی، ارزش مبادله هر چیز به میزان کار به‌کار رفته در آن بستگی دارد و لذا هر چیزی که نشان‌دهنده نیروی کار نباشد (منابع و زمین) فاقد ارزش و سود است.
* معتقد است سرمایه همان ماشین‌آلات است و چیزی نیست مگر کار متراکم انجام یافته در دوره‌های قبل که می‌تواند به اندازه استهلاک خود به کالا، ارزش منتقل کند. در جریان این انتقال ارزش، از ارزش تراکم یافته قبلی سرمایه کاسته می‌شود، پس ارزش اضافی تولید نمی‌شود. اما کارگر قادر است بیش از استهلاک خود تولید نماید. پس تنها کارگر است که می‌تواند نقش ارزش آفرینی را برای سرمایه‌دار ایفا کند.
* سه راه برای حداکثر کردن سود سرمایه‌دار مطرح می‌کند: افزایش تعداد ساعات کار کارگران، کاهش دستمزد کارگران (چون در حداقل معشیت است نمی‌تواند این راه را

پیش بگیرد)، استفاده از ماشین‌آلات پیشرفته‌تر و با تکنیک بالاتر

* نرخ سود را که عامل اساسی و مهم در نظام سرمایه‌داری می‌داند، از حاصل نسبت ارزش اضافی به کل سرمایه، نتیجه می‌شود.
* ارزش یک کالا را برابر با مجموع سرمایه ثابت، سرمایه متغیر و ارزش اضافی می‌داند.
* معتقد است سرمایه‌دار می‌کوشد، سرمایه ثابت خود را بالا برده و با پیشرفت تکنولوژی سرمایه را جانشین سرمایه متغیر (نیروی کار) کند. درنتیجه به‌علت استفاده از ماشین‌آلات سرمایه‌بر نرخ سود کاهش می‌یابد.کاهش نرخ سود موجب می‌شود سرمایه‌داری از هم بپاشد و بحران اقتصادی (رکود بیکاری) به‌وجود آید. البته پدیده نرخ نزولی سود، علت کسادی اقتصاد نیست، بلکه کسادی، نتیجه تولید بیش از حد در نظام سرمایه‌داری است.
* مهم‌ترین انتقادات وارد بر نظریات مارکس واقعیت‌های تاریخی است:

– ورود کشورهای شوروی سابق و چین از مرحله فئودالیسم به سوسیالیسم، بدون گذر از مرحله سرمایه‌داری و تحت تأثیر عواملی غیر از عوامل مورد نظر مارکس
– فروپاشی سوسیالیسم به‌جای سرمایه‌داری

۵. شومپیتر

* بررسی "فرآیند توسعه" را مدنظر دارد و به ضعف‌ها و نارسایی‌های نظام سرمایه‌داری و اثر آن‌ها بر فرآیند توسعه اقتصادی اشاره می‌کند.
* جریان ادواری و تکرارشونده ناشی از فعالیت‌های اقتصادی در قالب شیوه‌های تولیدی و سلیقه‌های مصرفی مرسوم در هر دوره را مانعی برای رشد و توسعه اقتصادی جوامع و توسعه اقتصادی را در گرو رها شدن از آن جریان ادواری می‌داند.
* معتقد است جامعه سرمایه‌داری به‌تدریج متحول می‌شود و این تحول منجر به روی کار آمدن نظام سوسیالیستی می‌گردد.
* دستیابی به توسعه (رها شدن از جریان ادواری) را توسط افراد خلاق و نوآور امکان‌پذیر می‌داند. آنان را که عمدتاً ریسک‌پذیر و در زمینه‌های تکنولوژی نوآور هستند، عهده‌دار هدایت و رهبری اقتصاد می‌داند.

* نوآوری از نظر وی شامل پنج مورد: تولید و عرضه کالای جدید، به‌کارگیری تکنولوژی و روش جدید تولید، به‌وجود آوردن و یا کشف بازارهای جدید، دسترسی به مواد اولیه، و مدیریت جدید و ایجاد سازمان‌های جدید تولید، است.
* به جداسازی انواع مختلف سرمایه‌گذاری‌ها (بخصوص در حوزه نوآوری‌ها)، محوری‌بودن نقش کارآفرینی و لزوم وجود "فضای اجتماعیِ" پرورنده کارآفرینان برای رشد اقتصادی تأکید می‌کند.
* معتقد است بازارهای مالی، اعتبارات دهندگان و بانک‌ها برای قدرت بخشیدن به کارآفرینان به‌وجود می‌آیند و دولت باید به نفع کارآفرینان دخالت کند و اعتبارات ارزان (کم‌بهره) در اختیار آنان بگذارد.
* ادوار اقتصادی را به سه دسته: بلندمدت(۶۰-۵۰ ساله)، میان‌مدّت (معمولاً ۹-۸ ساله) و کوتاه‌مدت (معمولاً ۴۰ ماهه)؛ تقسیم می‌کند.

۶. لوئیس

* دوگانگی اقتصادی را یکی از مشخصه‌های اصلی کشورهای درحال‌توسعه دانسته و اقتصاد آن‌ها را دو بخش مجزا، مدرن (بخش صنعتی) و سنتی (بخش کشاورزی) تقسیم کرده است.
* عرضهٔ نامحدود نیروی کار را به‌عنوان یک پیش فرض در نظر می‌گیرد و بیان می‌کند: می‌توان با انتقال مازاد نیروی کار بخش سنتی به بخش مدرن، بدون تغییر دستمزدها، به توسعه اقتصادی دست یافت.
* جابه‌جایی نیروی کار بین دو بخش سنتی و مدرن مستلزم وجود سه شرط زیر می‌داند:

الف) نرخ مزد در بخش صنعتی باید بالاتر از بخش کشاورزی باشد.
ب) رشد سرمایه‌گذاری در بخش صنعتی باید بیش از رشد جمعیت باشد.
ج) هزینه‌های لازم برای آموزش کارگران انتقالی، در طول زمان، ثابت باشد.

* هر چند صنعتی شدن را تنها راه‌حل مشکلات کشورهای توسعه‌نیافته نمی‌داند ولیکن در نهایت، سه استراتژی: گسترش بازارهای داخلی با هدف خودکفایی اقتصادی، صدور فرآوردهای کشاورزی و مواد اولیه مورد نیاز صنایع، و صدور کالاهای ساخته شده، را برای صنعتی شدن این کشورها پیشنهاد می‌کند.

* اگر روند تمرکز سرمایه، کاربر نباشد و سرمایه‌بر باشد، تئوری لوئیس کاربرد خود را از دست خواهد داد.

۷. روستو

* تحولات اقتصادی جامعه را متأثر از شش گرایش اجتماعی: توسعه علوم اساسی، پذیرش و کاربرد علوم، قبول ابداعات، جستجو و دست‌یابی به پیشرفت‌های مادی، مصرف و بچه‌دارشدن می‌داند. این گرایش‌ها مستقل از سطح درآمد جامعه است و تغییرات آن‌ها به روابط پیچیده اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه بستگی دارد.
* جریان توسعه اقتصادی را از دیدگاه تاریخی در قالب پنج مرحله: جامعه سنتی، ماقبل خیز، مرحله خیز، بلوغ اقتصادی و مصرف انبوه بررسی می‌کند.

۸. میردال

* نظریه‌های اقتصاد سنتی غرب (کلاسیک‌ها و نئوکلاسیک‌ها) را لزوماً پایه مناسبی برای رشد و توسعه اقتصادی کشورهای درحال‌توسعه نمی‌داند. و عنوان می‌کند که این کشورها باید با توجه به شرایط و بنیادهای اقتصادی و اجتماعی خود و با تعدیل نظریه‌ها و الگوهای اقتصادی، از آن‌ها بهره‌مند شوند.
* در فرآیند توسعه اقتصادی دو نوع اثر: بازدارنده (صادرات مواد اولیه و کالاهای کشاورزی، ساختار دوگانه و نابرابری‌های عمیق اجتماعی- اقتصادی) و اثر انتشار (افزایش درآمد صادراتی حاصل از فروش مواد اولیه و تاثیر آن بر رشد سایر بخش‌های اقتصادی کشور) را معرفی می‌کند که نه تنها یکدیگر را تقویت نمی‌کنند بلکه تضعیف می‌کنند.
* بر نابرابری‌های منطقه‌ای و بین‌المللی به‌عنوان مهم‌ترین عوامل در بحث توسعه‌نیافتگی کشورهای جهان سوم تأکید می‌کند.
* معتقد است همگن نبودن توزیع امکانات و ثروت در مناطق کشورهای درحال‌توسعه باعث ایجاد نابرابری در مناطق مختلف این کشورها شده است.
* عنوان می‌کند:

- هرگاه با وجود نابرابری‌های منطقه‌ای آثار مثبت انتشار بیش از آثار منفی بازدارنده

باشد، در آن منطقه مراکز جدید توسعه ایجاد می‌شود.

- نابرابری‌های منطقه‌ای در کشورهای توسعه‌یافته به‌دلایلی چون فضای رقابتی بیشتر، گسترش به‌کارگیری دانش و فن‌آوری‌های جدید و شرایط سیاسی و اقتصادی با ثبات‌تر، دائماً در حال کاهش و در کشورهای درحال‌توسعه به‌دلیل نبود عوامل فوق مرتب در حال افزایش است.
- هرچه ابعاد توسعه اقتصادی گسترده‌تر باشد، شدت اثر انتشار و امکان غلبه آن بر اثر بازدارنده بیشتر می‌شود. او عدم کامیابی اثر انتشار را بر اثر بازدارنده تحت عنوان «فقر عامل فقر» بیان می‌دارد.

* به‌کارگیری تئوری‌های تجارت بین‌الملل را باعث افزایش نابرابری‌های بین‌المللی و عملکرد اقتصاد باز، را از جمله عوامل بازدارنده می‌داند.
* دخالت دولت در کشورهای درحال‌توسعه را در اموری مانند: بازار، توزیع عادلانه درآمد، برنامه‌ریزی اقتصادی، کنترل تجارت خارجی و حمایت از صادرات، اجرای سیاست‌های مؤثر برای جذب سرمایه‌های لازم و تقویت اثر انتشار، ضروری می‌داند.

خودآزمایی فصل سوم

۱. از نظر آدام اسمیت "فروشنده تجهیزات صنعتی" در کدام گروه قرار می‌گیرد؟

الف) سرمایه انسانی ب) نیروی کار مولد

ج) نیروی کار غیرمولد د) صنعتگران

۲. تقسیم کار از کدام راه‌های زیر موجب افزایش تولید می‌شود؟

الف) افزایش بهره‌وری نیروی کار، صرفه‌جویی در مواد اولیه و رشد کمّی نیروی کار

ب) صرفه‌جویی ناشی از مقیاس، پیشرفت فنی و رشد کمّی نیروی کار

ج) صرفه‌جویی در زمان، افزایش بهره‌وری نیروی کار و اختراع

د) اختراع، نوآوری و افزایش کارایی اقتصادی

۳. دیوید ریکاردو، اجاره بالاتری را که صاحبان زمین‌های حاصل‌خیز دریافت می‌کنند، چه نامیده است؟

الف) سود ب) رانت ج) سود غیرمتعارف د) مالیات نسبی

۴. کدام مورد زیر از جمله راه‌حل‌های ریکاردو برای جلوگیری از رسیدن به حالت

سکون است؟

الف) برقراری محدودیت در تجارت آزاد بین‌المللی

ب) برقراری مالیات

ج) اجرای سیاست‌های پولی

د) اجرای سیاست‌های درآمدی

۵. "پرهیز اخلاقی" در مورد کنترل جمعیت را کدام نظریه‌پرداز زیر توصیه کرده است؟

الف) فریدمان ب) لوئیس ج) میردال د) مالتوس

۶. مالتوس یکی از راه‌های افزایش تقاضای مؤثر را "طرح کار عمومی" بیان داشته است، منظور از آن چیست؟

الف) فعال نمودن کارهای عمومی و عام‌المنفعه ب) برقراری مالیات

ج) افزایش تولیدات توسط دولت د) افزایش خدمات رفاهی توسط دولت

۷. کدام گزینه در مورد نظر مارکس درباره "تقسیم کار" صحیح است؟ تقسیم کار .....

الف) موجب سلب آزادی افراد می‌شود. ب) مهم‌ترین اصل دیالکتیک است.

ج) موجب تخصصی شدن تجارت می‌شود. د) مبنای نظریه تحول تاریخی است.

۸. در نظریه مارکس "ترکیب ارگانیک سرمایه" چگونه به‌دست می‌آید؟

الف) سرمایه انسانی منهای مجموع اجاره و دستمزد

ب) سرمایه ثابت ضربدر سرمایه متغیر

ج) سرمایه متغیر به‌علاوه سرمایه ثابت

د) سرمایه ثابت تقسیم بر کل سرمایه

۹. در چارچوب نظریه شومپیتر کدام گروه یا نهاد هدایت و رهبری اقتصادی را به‌عهده دارند؟

الف) دولت ب) زمین‌داران ج) مبتکران د) تجار

۱۰. سطح فعالیت‌های اقتصادی در طی زمان برمبنای نظریه نوآوری شومپیتر چه مسیری را طی می‌کند؟

الف) نوآوری، حرکت مستقیم خطی، شروع فعالیت نوآوری جدید

ب) دوران تقلید، نوآوری اول، حرکت صعودی با شیب نزولی، پایان کار نوآوران (رکود)

ج) دوران تقلید، کاهش نوآوری اول، شروع فعالیت نوآوری دوم

د) نوآوری، دوران تقلید، اوج فعالیت نوآوری، کاهش فعالیت اول و شروع فعالیت نوآوری جدید

۱۱. کدام گزینه بیان‌کننده نظریه لوئیس در مورد کشورهای توسعه‌نیافته است؟
الف) صنعتی شدن تنها راه دست‌یابی به توسعه اقتصادی است
ب) باید در درجه اول بر روی صنایع سبک سرمایه‌گذاری کنند.
ج) بازارهای داخلی را محدود کنند.
د) فرآورده‌های کشاورزی و مواد اولیه وارد کنند.
۱۲. در نظریه لوئیس منحنی عرضه کار دارای چه شیبی است؟
الف) بی‌نهایت ب) صفر ج) مثبت د) منفی
۱۳. در دیدگاه تاریخی روستو مرحله چهارم رشد اقتصادی کدام است؟ مرحله .....
الف) سوسیالیزم ب) خیز
ج) بلوغ اقتصادی د) برده‌داری
۱۴. از نظر روستو کدام مورد از جمله پیش‌شرط‌های لازم برای وقوع جهش اقتصادی است؟
الف) افزایش نرخ مصرف تا ۱۰٪ درآمد ملی ب) رشد سریع نهادها و سازمان‌ها
ج) ایجاد فضای سیاسی- اجتماعی مناسب د) افزایش جمعیت
۱۵. از نظر میردال دو نوع اثر در فرآیند توسعه اقتصادی به‌وجود می‌آید، این دو اثر چه نام دارند؟
الف) اثر بازدارنده و اثر انتشار ب) اثر درآمدی، اثر قیمتی
ج) اثر منطقه‌ای و اثر بین‌المللی د) اثر ثروت، اثر انتشار
۱۶. کدام گزینه نظر میردال را در مورد کشورهای درحال‌توسعه بیان می‌کند؟
الف) توصیه‌های صندوق بین‌المللی پول برای آن‌ها مفید نمی‌باشد.
ب) دولت‌ها باید از هرگونه دخالت اقتصادی در کشورهای مذکور پرهیز کنند.
ج) برمبنای اصل مزیت نسبی به تجارت خارجی بپردازند.
د) توزیع امکانات و ثروت در مناطق مختلف آن‌ها باید ناهمگن باشد.
۱۷. تئوری توزیع درآمد ریکاردو را، با رسم شکل، توضیح دهید.
۱۸. از نظر مالتوس ثروت جامعه در توسعه اقتصادی چه نقشی دارد و عوامل مؤثر بر آن کدامند؟ شرح دهید.
۱۹. نظریه ارزش اضافی مارکس را بیان کنید.
۲۰. نظریه "عرضه نامحدود نیروی کار" را، با رسم شکل، توضیح دهید.

فصل چهارم

استراتژی‌های توسعه اقتصادی

هدف کلی

هدف کلی فصل چهارم آن است که دانشجو با روش‌های مختلف دست‌یابی به توسعه اقتصادی به لحاظ نظری و عملی و اساس آن‌ها آشنا شود.

هدف‌های رفتاری

پس از مطالعه این فصل دانشجو قادر خواهد بود:

۱. استراتژی توسعه اقتصادی را تعریف کند.
۲. مفهوم و اساس نظریه‌های رشد متوازن و نامتوازن را توضیح دهد.
۳. تعدادی از طرفداران نظریه رشد متوازن و نامتوازن را نام ببرد.
۴. نظریه "فشار بزرگ" روزن اشتاین- رودن را بیان کند.
۵. توضیح دهد که نظر روزن اشتاین- رودن درباره آموزش نیروی انسانی چیست.
۶. نظریه "دور تسلسل فقر" نورکس را به کمک رسم نمودارهای مربوط بیان کند.
۷. از منظر نلسون دلایل قرار گرفتن اقتصاد کشورهای توسعه‌نیافته در دام تعادل در سطح پایین را مطرح کند.
۸. چگونگی شکل‌گیری نظریه "دام تعادل در سطح پایین" نلسون را بر اساس روابط میان سه متغیر درآمد، سرمایه‌گذاری و رشد جمعیت، تشریح کند.
۹. دو اشکال اساسی وارد بر نظریه نلسون را عنوان کند.
۱۰. مفاهیمی چون طرح‌های استراتژیک، سرمایه‌های اجتماعی بالاسری و فعالیت‌های مستقیماً مولد را تعریف کند.

۱۱. ضمن توضیح نظریه رشد نامتوازن هیرشمن، مراحل انتخاب صنایع پیشرو به منظور صنعتی شدن را از دیدگاه وی بیان کند.
۱۲. نظریه رشد متوازن را با نظریه رشد نامتوازن مقایسه کند و تفاوت آن‌ها را تشخیص دهد.
۱۳. استراتژی‌های عملی توسعه اقتصادی را نام ببرد.
۱۴. استراتژی پولی را توضیح دهد.
۱۵. علاوه بر توضیح استراتژی اقتصاد باز، در چارچوب آن در مورد سیاست تشویق و گسترش صادرات بحث کند.
۱۶. تغییر ساختار صنعتی را تعریف کند.
۱۷. درباره استراتژی صنعتی‌شدن و انواع راه‌کارهای مربوط به آن بحث کند.
۱۸. استراتژی انقلاب سبز را توضیح دهد.
۱۹. استراتژی سوسیالیستی توسعه را تشریح کند.
۲۰. استراتژی متنوع‌سازی تولیدات صنعتی را توضیح دهد.
۲۱. بیان کند که طراحی سیاست‌های تعدیل ساختاری به‌وسیله چه نهادی صورت گرفته است و کشورها برای دریافت وام به‌منظور اجرای آن ملزم به رعایت چه پیش شرط‌هایی هستند.
۲۲. آثار مثبت و منفی ناشی از اجرای سیاست‌های تعدیل ساختاری در کشورهای درحال‌توسعه را تشخیص دهد.
۲۳. تقسیم‌بندی استراتژی تجاری را معرفی کند و در مورد هر یک توضیح دهد.
۲۴. استراتژی توسعه فن‌آوری اطلاعات و ارتباطات را توضیح دهد.
۲۵. بر اساس استراتژی مبتنی‌بر سرمایه‌گذاری خارجی، در مورد نقش آن بر رشد و توسعه اقتصادی کشور میزبان بحث کند.
۲۶. عمده‌ترین آثار سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی بر اقتصاد کشور میزبان را نام ببرد و در مورد آن‌ها توضیح دهد.
۲۷. مجاری اثرگذاری سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی بر اشتغال کشور میزبان را بیان کند.
۲۸. آثار مثبت و منفی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی را ذکر کند.
۲۹. برای هر یک از استراتژی‌های مطالعه شده کشورهایی را نام ببرد که از طریق آن استراتژی به موفقیت‌هایی دست یافته‌اند.
۳۰. نقش دولت را در چارچوب استراتژی‌های مختلف مقایسه کند.

۴-۱ مقدمه

نظریه‌پردازان و صاحب نظران توسعه اقتصادی پس از پایان جنگ جهانی دوم، به‌ویژه از دهه ۱۹۵۰ به بعد به‌کارگیری روش‌ها و سیاست‌های متفاوتی را به‌منظور دست‌یابی به توسعه اقتصادی، توصیه کرده اند. برخی از کشورها از جمله ژاپن، کره جنوبی و چین، با تلفیق و تعدیل تعدادی از استراتژی‌ها به موفقیت‌هایی دست یافته‌اند. در حالی‌که برخی از کشورهای درحال‌توسعه به‌دلیل عدم انتخاب استراتژی مناسب در کنار مشکلات بنیادی (مانند: بیکاری، بیسوادی، فقر و رشد زیاد جمعیت)، مهیا نبودن شرایط، زمینه‌ها و زیرساخت‌های لازم برای رشد و توسعه اقتصادی، از موفقیت چندانی برخوردار نشده‌اند.

به‌علاوه باید توجه داشت که هریک از کشورهای درحال‌توسعه از شرایط سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی متفاوتی برخوردارند، لذا امکان دارد اجرای برخی از سیاست‌ها و راهبردهای توسعه اقتصادی برای کشوری مناسب باشد حال آن‌که برای سایر کشورها چندان مفید نباشد. بنابراین، در این زمینه نمی‌توان یک فرمول کلی ارائه داد. گونار میردال در این مورد می‌گوید:[1]

«کشورهای توسعه‌نیافته نباید تئوری‌های به ارث رسیده از ما[2] را به‌صورت پیش‌فرض قبول کنند، بلکه آن‌ها را بایستی بازسازی کرده و با توجه به شرایط اجتماعی و اقتصادی خود در راستای منافع و منطبق با مشکلاتشان به‌کار گیرند.»

استراتژی از زبان سون تزو، نویسنده کتاب «هنر جنگی سون تزو»، در ۲۵۰۰ سال پیش، رایج شده است. این واژه در ستادهای فرماندهی ارتش در دنیا به‌کار می‌رفته و این علم، علمی قدیمی است. استراتژی در ارتش به‌معنی تنظیم، ترتیب و هدایت نیروها به‌گونه‌ای است که مکان، زمان و شرایط به‌نفع ما و به زیان دشمن شکل بگیرد. امروزه این واژه از علوم نظامی به سایر علوم از جمله علم توسعه اقتصادی وارد شده است.

استراتژی توسعه اقتصادی به‌معنی تنظیم، ترتیب و هدایت منابع به‌گونه‌ای است که مکان، زمان و شرایط به‌نفع کشور باشد.

استراتژی توسعه مسیر گسترده و پر دست‌اندازی است که ما را به اهداف توسعه اقتصادی می‌رساند. در این استراتژی باید وسیله لازم برای رسیدن به آن اهداف بیان شود. به‌عبارت دیگر، کلی‌ترین کارهایی که باید برای رسیدن به اهداف توسعه اقتصادی

---

1. Gunnar, Myrdal, Economic Theory and underdeveloped Regions, London Duckworth, 1957.

۲. منظور از ما، کشورهای توسعه‌یافته است.

انجام شود در استراتژی تعیین می‌گردد.[۱]

در مقوله استراتژی توسعه توجه به دو نکته زیر ضرورت دارد:

۱. ارزیابی عملکرد یک استراتژی توسعه باید پس از گذشت سال‌ها از عمر آن استراتژی و با توجه به شرایط دوره زمانی مربوطه صورت گیرد.

۲. به‌طورکلی، در کشورهای درحال‌توسعه دولت به‌عنوان کنترل کننده و هدایت‌کننده سیستم اقتصادی ملزم به انتخاب استراتژی مناسب و برنامه‌ریزی برای رسیدن به توسعه اقتصادی است.

در فصل حاضراستراتژی‌ها یا روش‌های دست‌یابی به توسعه اقتصادی در قالب دو دیدگاه نظری و عملی مطرح خواهد شد. در چارچوب مباحث نظری، نظریه‌های رشد متوازن و رشد نا متوازن بررسی می‌شود و در چارچوب دیدگاه عملی نیز ده استراتژی توسعه شامل: استراتژی پولی، استراتژی اقتصاد باز، استراتژی صنعتی شدن، استراتژی انقلاب سبز و استراتژی‌های سوسیالیستی توسعه، استراتژی متنوع‌سازی تولیدات صنعتی، استراتژی تغییرات ساختاری، استراتژی‌های تجاری، استراتژی توسعه فن‌آوری اطلاعات و ارتباطات و استراتژی مبتنی بر سرمایه‌گذاری خارجی، ارائه گردیده است.

۴-۲ رشد متوازن و نامتوازن[۲]

برخی از اقتصاددانان توسعه در دهه‌های ۱۹۵۰و ۱۹۶۰و ۱۹۷۰ به‌منظور افزایش درآمد سرانه کشورهای درحال‌توسعه و درنهایت دست‌یابی آن‌ها به توسعه اقتصادی، روش‌ها و الگوهای مختلفی را ارائه کردند. نظریه‌های ارائه شده در این خصوص به دو دسته کلی تحت عناوین نظریه رشد متوازن و نظریه رشد نامتوازن تقسیم گردیده است. این دو نظریه در شرایطی مطرح شده اند که قدرت در دست دولت بود و اغلب بر این باور بودند که توسعه تنها توسط دولت امکان‌پذیر است. به‌همین دلیل (تأکید بر نقش دولت) از دهه ۱۹۸۰ به بعد دو نظریه رشد متوازن و نامتوازن به چالش کشیده شد.

۴-۲-۱ نظریه رشد متوازن

نظریه رشد متوازن در اوایل دهه ۱۹۵۰ توسط روزن اشتاین- رودن، نورکس و نلسون مطرح شد. این نظریه بر پایه وجود صرفه‌جویی‌های خارجی و وابستگی یا پیوند متقابل

---

۱. در ایران استراتژی تحت عنوان "سیاست کلی نظام " در قانون اساسی ذکر شده است که توسط رهبر تعیین می‌شود و آن‌چه را که بقیه قوا تعیین می‌کنند "سیاست" است. سیاست به‌معنای نحوه برخورد با متغیرهای اقتصادی است.

2. Balanced & unbalanced Growth

بین بخش‌های مختلف اقتصادی شکل گرفت. منظور از صرفه‌جویی خارجی مجموعه منافعی است که به‌طور ناخواسته در اثر فعالیت (تولیدی و یا مصرفی) یک فرد یا یک گروه ویا یک بنگاه، نصیب فرد یا گروهی می‌شود که در آن فعالیت هیچ نقشی ندارند.

درواقع صرفه‌جویی‌های خارجی، تولیدات فرعی ناخواسته ویا اثرات جانبی مثبت حاصل انجام برخی فعالیت‌های مشخص اقتصادی است که در این رهگذر به‌طور ناخواسته نصیب سایر بخش‌های جامعه می شود. طرفداران نظریه رشد متوازن معتقدند که برای رهایی اقتصاد جوامع درحال‌توسعه از رکود و فقر باید تلاش همه جانبه‌ای در کلیه بخش‌های اقتصادی صورت گیرد و این امر زمینه رشد سایر بخش‌ها و افزایش قدرت تولیدی آن‌ها را فراهم می‌آورد.

بر اساس نظریه رشد متوازن برای رهایی از دایره فقر و عقب‌ماندگی باید سرمایه‌گذاری‌های وسیعی به‌طور همزمان در بخش‌های مختلف اقتصادی انجام شود تا این بخش‌ها با ایجاد تقاضا برای تولیدات یکدیگر، بازار لازم برای جذب محصولات همدیگررا فراهم آورند. در این نظریه نقش بازار و وجود تقاضا برای کالاها از اهمیت زیادی برخوردار است زیرا انگیزه هر گونه سرمایه‌گذاری به ویژه در بخش خصوصی، وجود بازار مناسب و تقاضای کافی برای محصولات تولیدی است.

در ادامه نظریات، روزن اشتاین– رودن، نورکس و نلسون بررسی می‌شود.

*** نظریه روزن اشتاین– رودن:**

پروفسور پل روزن اشتاین– رودن[1] از صاحب‌نظران برجسته در زمینه مسائل توسعه اقتصادی و از نخستین کسانی است که نظریه رشد متوازن را تبیین کرده است. نظریه وی معروف به نظریه «فشار بزرگ» است.

روزن اشتاین بیش از همه به نقش صرفه‌جویی‌های خارجی و وجود وابستگی و پیوند متقابل بین بخش‌های مختلف اقتصادی تأکید دارد. وی معتقد است که به‌منظور رسیدن به توسعه اقتصادی باید در برنامه‌ریزی اقتصادی، جامعه را به‌صورت یک موسسه تولیدی عظیم در نظر گرفت. به‌نظر وی اولین قدم در راه توسعه، تربیت نیروی انسانی ماهرو متخصص است. البته تربیت و آموزش نیروی انسانی از نظر بخش خصوصی سودآور نیست. زیرا:

1. Paul Rosenstien – Rodan (1902-1985)

اولاً، تربیت نیروی انسانی هزینه در بردارد. ثانیاً، هیچ‌گونه تضمینی وجود ندارد که این نیروهای آموزش دیده بعد از دوره‌های آموزشی جذب سایر مؤسسات نشوند.
بنابراین، روزن اشتاین- رودن نتیجه می‌گیرد که بخش خصوصی در زمینه آموزش نیروی انسانی سرمایه‌گذاری نخواهد کرد و این کار از عهده دولت بر می‌آید. علاوه بر این، انگیزه‌های دولت در طرح‌های سرمایه‌گذاری صرفاً مسئله سودآوری نیست.

هم‌چنین اگر یک مؤسسه به‌تنهایی نتواند در زمینه آموزش و تربیت نیروی انسانی سرمایه‌گذاری کند، کل مؤسسات تولیدی یک جامعه به‌خوبی از عهده این کار بر می‌آیند. در این صورت مجموعه مؤسسات تولیدی، هم‌ردیف نقش دولت قرار می‌گیرد و می‌توان برای کل مؤسسات تولیدی جامعه برنامه‌ریزی کرد.

وجود نیروی انسانی ماهر وآموزش دیده، نوعی صرفه‌جویی خارجی محسوب می‌شود. یک مؤسسه تولیدی نیروهای آموزش‌دیده را بدون آن‌که برای آموزش آن‌ها هزینه ای تقبل کرده باشد، جذب خود خواهد کرد و این همان صرفه‌جویی‌های خارجی است و منافعی را که از جذب نیروهای آموزش دیده به‌دست می‌آورد، منافع حاصل از صرفه‌جویی‌های خارجی است.

گام بعدی در راه توسعه، سرمایه‌گذاری‌های وسیع و همزمان در بخش‌های متعدد و مکمل است. اگر اکثر بخش‌های مختلف اقتصادی به‌طور همزمان رشد یابند، هر بخش می‌تواند محصولات سایر بخش‌ها را جذب کرده و در عوض بازار محصولات آن بخش‌ها را فراهم نماید. به‌عبارت دیگراین بخش‌ها به‌صورت مکمل یکدیگر عمل خواهند کرد. تحت چنین سیستم مکملی، خطر نبود مشتری برای محصولات آن‌ها از بین رفته و نوع خاصی صرفه‌جویی خارجی به‌وجود می‌آید. زیرا ریسک پیدا نکردن مشتری نوعی هزینه سرمایه‌گذاری محسوب می‌شود و چون این خطر با سرمایه‌گذاری وسیع و همزمان از بین می‌رود، بنابراین موجب کاهش هزینه و نیز ایجاد نوعی صرفه‌جویی خارجی می‌گردد.

برای رسیدن به توسعه و کسب موفقیت در این زمینه یک حداقل سرمایه‌گذاری وسیع وهمزمان لازم است و این حداقل را به هیچ‌وجه نمی‌توان کاهش داد. روزن اشتاین- رودن این مرحله از توسعه را به برخاستن هواپیما از زمین تشبیه می‌کند.

همان‌گونه که هواپیما برای برخاستن از زمین نیاز به سرعت بالایی دارد توسعه اقتصادی نیز نیازمند سرمایه‌گذاری‌های وسیع و همزمان است تا موجب جهشی در اقتصاد جامعه شود. این عصاره نظریه«فشار بزرگ» روزن اشتاین است.

روزن اشتاین- رودن با تأکید به وجود صرفه‌جویی‌های خارجی اعتقاد دارد که برای رسیدن به توسعه، سرمایه‌گذاری‌های وسیع و همزمان، به‌خصوص در طرح‌های اجتماعی بالاسری ضروری است. طرح‌های اجتماعی بالا سری همان طرح‌های زیر بنایی مانند آموزش، بهداشت و درمان، راه‌سازی، سدسازی ونظایر آن است که باید قبل از سایر طرح‌های سرمایه‌گذاری انجام شود تا راه و زمینه برای سایر فعالیت‌ها باز وهموار شود. طرح‌های اجتماعی بالاسری به یک حداقل سرمایه‌گذاری نیاز دارد که این حداقل، مقدار زیادی است و نمی‌توان آن را کاهش داد. هم‌چنین، دوره زمانی که این گونه طرح‌ها به مرحله سود آوری می‌رسند نسبتاً طولانی است. بنابراین، طرح‌های اجتماعی بالاسری از عهده بخش خصوصی خارج است و تنها از عهده دولت بر می‌آید. درواقع، هنگامی‌که سرمایه‌گذاری‌های لازم در طرح‌های مذکور توسط دولت انجام می‌شود و به نتیجه می‌رسد راه برای فعالیت‌هایی که می‌تواند به دست بخش خصوصی صورت گیرد، هموار می‌گردد.

*** نظریه نورکس**

پرفسور راگنار نورکس[1] نیز از طرفداران نظریه رشد متوازن است. وی پدیده توسعه‌نیافتگی را از دیدگاه دورهای باطل فقر بررسی می‌کند. نورکس معتقد است که در کشورهای توسعه‌نیافته به‌علت پایین بودن سطح درآمد، پس‌اندازها ناچیز و در نتیجه میزان سرمایه کم است. کمبود سرمایه سبب کاهش قدرت تولیدی و بازدهی آن می‌شود و پایین‌بودن سطح تولید و بازدهی نیز به نوبه خود موجب پایین آمدن سطح درآمد می‌شود. در نتیجه دور باطل آغاز می‌شود. نمودار شماره (۱) بیان‌کننده دور باطل (دور تسلسل) فقر است.

1.Ragnar Nurkse (1907 – 1959)

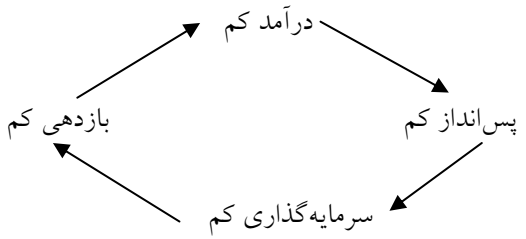

نمودار ۱. دور تسلسل فقر

نورکس با نقش تجارت خارجی در گسترش بازار محصولات داخلی و نهایتاً در ایجاد توسعه اقتصادی مخالف است و در مقابل بر نقش بازارهای داخلی تأکید می‌کند. وی معتقد است در زمان عدم وجود تقاضای خارجی برای محصولات داخلی باید فرآیند توسعه را از طریق گسترش بازارهای داخلی ادامه داد. گسترش بازارهای داخلی و افزایش تقاضای داخلی مستلزم ارتقای قدرت تولیدی جامعه است. با افزایش قدرت تولیدی، قدرت خرید افراد جامعه افزایش می‌یابد ودر بازار زمینه لازم برای جذب محصولات تولید شده فراهم می‌شود.

نورکس با انکار نقش تجارت خارجی برای رهایی از بازارهای محدود داخلی و با تأکید به نقش بازارهای داخلی در ایجاد توسعه، دور باطل دیگری را مطرح می‌کند(نمودار شماره ۲). وی بیان می‌کند انگیزه هرگونه سرمایه‌گذاری به وسعت بازار و وجود تقاضا بستگی دارد. گسترش بازار در گرو افزایش قدرت خرید جامعه است و قدرت خرید جامعه با افزایش قدرت تولید افزایش می‌یابد. قدرت تولیدی به‌میزان سرمایه‌گذاری بستگی دارد.

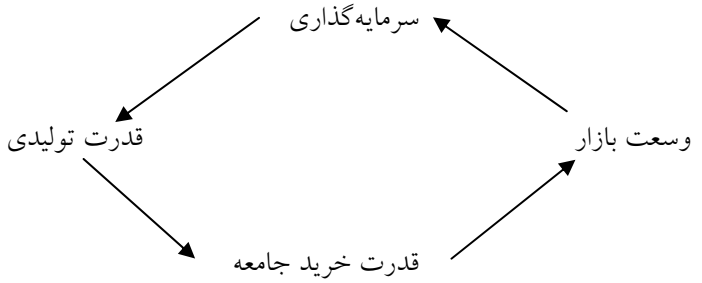

نمودار ۲

به‌نظر نورکس گریز از بن‌بست دورهای فقر نیازمند سرمایه‌گذاری‌های گسترده و همزمان در دامنه وسیعی از صنایع مختلف است. با انجام سرمایه‌گذاری‌های متوازن و همزمان در دو بخش اصلی اقتصاد یعنی بخش‌های صنعت و کشاورزی، زمینه رشد و توسعه در هر دو بخش همزمان فراهم می‌شود. با سرمایه‌گذاری در بخش کشاورزی و بهبود روش‌های تولیدی، قدرت خرید در این بخش بالا رفته واز آن‌جا که برای ادامه توسعه در بخش کشاورزی به تولیدات بخش صنعت نیاز است، تقاضا برای تولیدات صنعتی افزایش می‌یابد. هم‌چنین با افزایش قدرت خرید بخش صنعت، امکان گسترش بازار تولیدات بخش کشاورزی نیز فراهم می‌شود.

نورکس علی‌رغم آگاهی از آثار مثبت سرمایه‌گذاری‌های مجرد در یک صنعت و تأثیر آن بر سایر بخش‌ها، اعتقادی به رشد نامتوازن ندارد زیرا پیشرفت‌های حاصل از این طریق را به پیشرفت با آهنگ « قدم آهسته » تعبیر می‌کند و آن را کارساز نمی‌داند. به‌علاوه، پیشرفت دریک بخش ممکن است تأثیری کُند و نامعین بر سایر بخش‌های اقتصادی داشته باشد. از نظر وی با رشد متوازن می‌توان به توسعه اقتصادی سرعت بخشید.

ازآن‌جا که سرمایه‌گذاری‌های گسترده در بخش‌های مختلف نیازمند سرمایه زیاد است، تأمین سرمایه لازم برای اجرای نظریه رشد متوازن درکشورهای درحال‌توسعه که عمدتاً با کمبود سرمایه مواجه هستند، از مهم‌ترین موانع رشد متوازن محسوب می‌شود. نورکس در این خصوص عقیده دارد که نظریه رشد متوازن قبل از هر چیز به وجود تقاضا برای سرمایه تأکید دارد زیرا تقاضای سرمایه باعث عرضه آن می‌شود. از این‌رو، به نظر وی نظریه رشد متوازن به چگونگی و منبع تأمین سرمایه لازم برای چنین رشدی ارتباط ندارد. نورکس درواقع بحث رسیدن به توسعه اقتصادی را در فضایی متشکل از عرضه نامحدود سرمایه‌ای مطرح می‌کند.

***نظریه نلسون**

ریچارد نلسون[1] نیز همانند روزن اشتاین رودن و نورکس از طرفداران نظریه رشد متوازن است. نلسون با طرح نظریه دام تعادل در سطح پایین به بررسی پدیده عقب‌ماندگی و چگونگی رهایی از آن پرداخته است. نظریات نلسون بیشتر بر پایه تئوری مالتوس استوار است. بر اساس تئوری مالتوس اگر درآمد سرانه کشوری از سطح

1. Richard Nelson (1930)

حداقل معیشت تجاوز کند، با افـزایش درآمـد سـرانه جمعیـت آن کـشور نیـز افـزایش خواهد یافت. در نتیجه علی‌رغم افزایش درآمد ملـی، درآمـد سـرانه دوبـاره بـه سـطح حداقل معیشت باز خواهد گشت. تنها در صورتی می‌توان از دام تعادل رهایی یافت که رشد درآمد سرانه بیش از رشد جمعیت باشد.

وی معتقد است که بیماری اقتـصادی کـشورهای درحـال‌توسـعه ناشـی از قـرار گرفتن سطح درآمد سرانه آن‌ها در حداقل معاش است و مـوارد زیـر را از عمـده‌تـرین دلایل قرار گرفتن اقتصاد کشورهای مذکور در دام تعادل در سطح پایین می‌داند:

۱. ارتباط شدید بین نرخ رشد جمعیت ونرخ رشد درآمد سرانه

۲. تمایل ناچیز به افزایش سرمایه‌گذاری سرانه از طریق به‌کارگیری درآمد سرانه اضافی

۳. کمیابی زمین‌های قابل کشت

۴. روش‌های تولید با بازدهی پایین

۵. وجود سکون فرهنگی و منجر شدن آن به سکون اقتصادی.

نلسون عقیده دارد که برای رهایی از دور باطل فقر بایستی سطح درآمد سـرانه از یک سطح حداقل(سطحی که در آن پس‌انداز وجود ندارد) فراتـر رفتـه تـا زمینـه بـرای افزایش پس‌انداز و به‌دنبال آن سرمایه‌گذاری فراهم شود.

به این ترتیب، نظریه دام تعادل در سطح پایین در قالب یک مدل سـاده و براسـاس سه رابطه در آمد، سرمایه‌گذاری و رشد جمعیت شکل می‌گیرد. روابط مذکور عبارتند از:

۱. درآمد هر کشوری تابعی از ذخیره سرمایه ثابت، جمعیت و سطح تکنولوژی است.

۲. سرمایه‌گذاری خالص برابر است با افزایش مقدار زمین‌های زیر کشت به‌علاوه میزان پس‌اندازهای صورت گرفته کـه طـی یـک دوره بـه ماشـین‌آلات، تجهیـزات و ابـزار سرمایه‌ای تبدیل می‌شوند. شایان ذکراست که از نظر نلسون سرمایه‌گذاری تنها زمانی انجام می‌شود که درآمد سرانه از حداقل معیشت بیشتر شود.

۳. نرخ رشد جمعیت به سطح در آمد سرانه بستگی دارد. در کشورهایی کـه سـطح زنـدگی مردم در حداقل معیشت قرار دارد، در کوتاه‌مدت نرخ رشـد جمعیـت بیـشتر تـابع نـرخ مرگ‌ومیر و نرخ مرگ‌ومیر نیز تابعی از درآمد سرانه است. هنگـامی‌کـه درآمـد سـرانه از سطح حداقل معیشت تجاوز کند، افزایش درآمد سرانه تأثیر چندانی در کاهش نرخ مرگ و میر ندارد. نمودار شماره (۳) نشان‌دهنده دام تعادل در سطح پایین است.

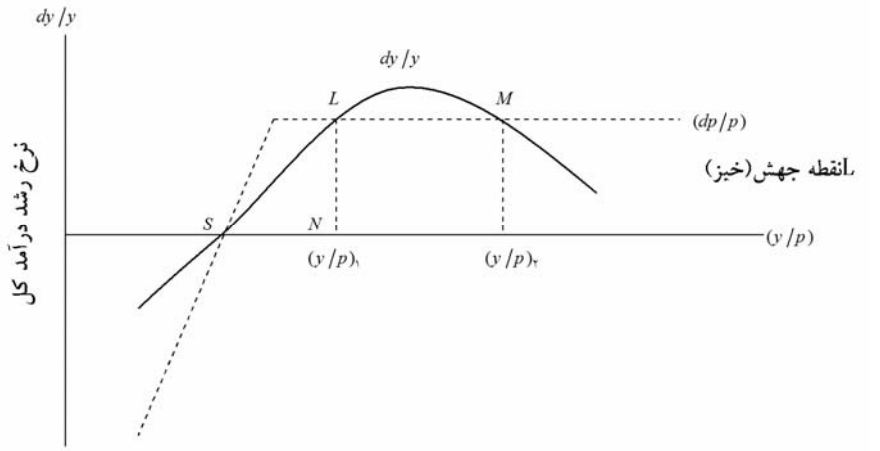

نمودار شماره ۳. دام تعادل در سطح پایین

در نمودار فوق: p، جمعیت وy، درآمد ملی جامعه، dy/y، نرخ رشد درآمد ملی، y/p، مقدار درآمد سرانه و dp/p نرخ رشد جمعیت است؛ و محور افقی درآمدسرانه و محور عمودی نرخ رشد درآمد ملی را اندازه‌گیری می‌کند. خط شکسته (نقطه‌چین) نشان‌دهنده رشد جمعیت و منحنی نشان‌دهنده رشد درآمد است. در این نمودار رابطه سرمایه‌گذاری منعکس نشده است زیرا افزایش درآمد ملی حاصل افزایش در سرمایه‌گذاری است. بنابراین، منحنی درآمد ملی به‌تنهایی برای بیان هر دو رابطه کافی است. در نقطه S، زندگی در سطح حداقل معیشت است. اگر درآمد سرانه کمتر از این سطح شود، نرخ مرگ‌ومیر افزایش می‌یابد و رشد جمعیت منفی می‌شود.

در فاصله S تا N، همراه با رشد درآمد سرانه، درآمد ملی و جمعیت افزایش می‌یابد اما در این فاصله نرخ رشد جمعیت بیش از نرخ رشد درآمد ملی است. بنابراین، علی‌رغم افزایش درآمد ملی، درآمد سرانه دوباره کاهش یافته و به سطح حداقل معیشت (نقطه S) و حالت سکون باز خواهد گشت. در این‌صورت دور باطل تکرار می‌شود. فاصله S تا N همان دام تعادل در سطح پایین است. برای رهایی از این دام باید بتوان از سطح درآمد سرانه در نقطه N (یا نقطه L) عبور کرد. نقطه N (یا نقطه L)، نقطه جهش یا خیز است. زیرا در سمت راست آن، نرخ رشد جمعیت کمتر از نرخ رشد درآمد ملی و در نتیجه نرخ رشد درآمد سرانه مثبت است و به سطح N باز نمی‌گردد.

نلسون معتقد است که از راه‌های زیر می‌توان از بازگشت به نقطه دام تعادل در سطح پایین، یعنی نقطه S جلوگیری کرد:

۱. برقراری محیط مناسب سیاسی و اقتصادی
۲. تغییر ساختار اجتماعی در جهت کاهش نرخ زاد و ولد (برنامه کنترل جمعیت) و ایجاد انگیزه‌های قوی برای تولید بیشتر
۳. بهبود روش‌های تولیدی
۴. افزایش سرمایه‌گذاری‌ها از طریق برنامه‌های دقیق اقتصادی دولت و سرمایه‌های خارجی
۵. اتخاذ سیاست‌های توزیع عادلانه درآمد

نلسون برای رهایی از این دام از نظریه رشد متوازن طرفداری می‌کند. به نظر وی برای رهایی از دام تعادل در سطح پایین باید نرخ رشد درآمد ملی از نرخ رشد جمعیت بیشتر باشد تا بتوان با جهش سریع از این دام فرار کرد. برای این کار لازم است تا سرمایه‌گذاری‌های گسترده‌ای به‌طور همزمان صورت گیرد تا جهش امکان‌پذیر باشد و دام پشت سر گذاشته شود و نهایتاً رشد مداوم جهت دست‌یابی به توسعه فراهم آید.

با این حال دو اشکال اساسی بر نظریه نلسون وارد است:

۱. نلسون معتقد به وجود یک رابطه مستقیم بین درآمد سرانه و نرخ رشد جمعیت و نیز بین درآمد سرانه و نرخ رشد درآمد ملی است. در حالی‌که علت رشد جمعیت از یک سو، به کاهش نرخ مرگ‌ومیر و از سوی دیگر، به میزان زاد و ولد بستگی دارد و فقط ارتباط با افزایش درآمد سرانه ندارد. نرخ مرگ‌ومیر متأثر از شرایط بهداشتی ودرمانی و نرخ زاد و ولد تحت تاثیر فرهنگ جامعه است. رابطه بین درآمد سرانه و نرخ رشد درآمد ملی پیچیده‌تر از نظر نلسون است. زیرا باید از یک طرف، به رابطه بین درآمد سرانه، پس‌انداز و سرمایه‌گذاری و از طرف دیگر به رابطه بین سرمایه‌گذاری و تولید توجه کرد. این روابط چندان ساده هم نمی‌باشند و به عوامل بسیاری بستگی دارند که با تغییر هر یک از این عوامل پیچیدگی‌ها و مشکلات فراوانی در این میان مطرح می‌شود. بنابراین، رابطه بین درآمد سرانه و نرخ رشد درآمد ملی لزوماً رابطه‌ای مستقیم نیست.
۲. نلسون در نظریه خود رابطه بین رشد جمعیت و رشد درآمد ملی را بدون توجه به بُعد زمان مطرح کرده است. در فاصله S تا N ممکن است ذخیره سرمایه جدیدی ایجاد شود و یا نیروهای انسانی ماهر و متخصص وارد شوند که در این صورت درآمد سرانه به نقطه S باز نمی‌گردد.

۴-۲-۲ نظریه رشد نامتوازن

پس از سپری شدن دهه ۱۹۵۰ مشاهده گردید که علی‌رغم به‌کارگیری استراتژی رشد

متوازن، نرخ رشد کشورهای درحال‌توسعه هم‌چنان پایین بود. به‌همین دلیل نظریه رشد متوازن مورد انتقاد قرار گرفت و زمینه برای مطرح شدن نظریه رشد نامتوازن مهیا گردید.

منتقدین نظریه رشد متوازن بر این عقیده‌اند که با توجه به مشکل کمبود سرمایه کشورهای درحال‌توسعه، توسعه اقتصادی مبتنی بر رشد متوازن که نیازمند سرمایه‌گذاری‌های وسیع و در همه بخش‌های اقتصاد است، به سرانجام نمی‌رسد. به‌علاوه، با اجرای همزمان سرمایه‌گذاری‌ها و طرح‌های مختلف مشکل برنامه‌ریزی به‌وجود می‌آید و ممکن است در اثر اشتباه در برنامه‌ریزی و تخصیص نادرست منابع، بسیاری از منابع تلف شوند. از این‌رو، می‌بایست سرمایه‌های موجود در دسترس را به بخش‌ها یا صنایعی اختصاص داد که بتوانند نقش لوکوموتیو را برای سایر بخش‌ها یا صنایع ایفا کنند. بدین معنا که زیربناها و زمینه‌های لازم برای سرمایه‌گذاری در بخش‌ها یا صنایع دیگر، توسط منافع حاصل از سرمایه‌گذاری در بخش‌ها و صنایع پیشتاز یا منتخب فراهم شود و از این طریق صرفه‌جویی‌ها و توسعه اقتصادی به‌دست آید.

اقتصاددانانی چون سنیگر، کیندل برگر، هیرشمن، استرتین و روستو، از پیروان نظریه رشد نامتوازن هستند. البته برخی دیگر از اقتصاددانان مانند لوئیس و میردال با توجه به نظریاتشان گویی از طرفداران این نظریه هستند. چرا که لوئیس با ارائه نظریه "عرضه نامحدود نیروی کار"، صنعت را به‌عنوان موتور توسعه در نظر می‌گیرد و برعکس او، میردال، حل دو مشکل اشتغال وتوسعه‌نیافتگی را درگرو حل مسائل کشاورزی می‌داند. به هرحال در میان افراد نامبرده، هیرشمن اولین اقتصاددانی است که نظریه رشد نامتوازن را در اواخر ۱۹۵۰ به‌طور سیستماتیک در کتاب خود با عنوان "استراتژی توسعه اقتصادی" بیان کرده است. از این‌رو، در این‌جا به ارائه نظرات وی اکتفا می‌شود.

***نظریه هیرشمن:**

آلبرت هیرشمن(۱۹۱۵)[1] از پرچمداران اصلی نظریه رشد نامتوازن است، وی با علم به کمبود سرمایه، نیروی انسانی متخصص و کارفرمایان اقتصادی در کشورهای درحال‌توسعه، نظریه رشد متوازن را امری غیرواقعی می‌داند. او معتقد است در

1. Albert O. Hirschman (1915)

کشورهای درحال‌توسعه:

- سرمایه‌گذاری در سطح وسیع و گسترده، غیرممکن است.
- پراکنده ساختن این دو عامل مهم، یعنی نیروی انسانی متخصص وسرمایه، در بخش‌های متعدد باعث کاهش کارایی آن‌ها خواهد شد.
- کمبود کارفرمایان اقتصادی از تنگناهای مهم دراین کشورها است که به‌دلیل آن برخی فعالیت‌های اقتصادی به سودآوری نمی‌رسند ودر نتیجه بخش خصوصی در آن فعالیت‌ها سرمایه‌گذاری نمی‌کنند.

بنابراین، به‌دلیل کمبود سرمایه، باید سرمایه‌گذاری را از بخش (بخش‌های) خاصی از اقتصاد به‌عنوان بخش (بخش‌های) پیشرو شروع کرد. این بخش (بخش‌ها) باید دارای بازدهی بالا باشد و بتواند محرک سایر بخش‌ها باشد و با فعال کردن سایر بخش‌ها آن‌ها را به مرحله سودآوری برساند. در انتخاب بخش پیشرو صرفاً تأکید بر اجرای طرح‌های بزرگ نیست بلکه "طرح‌های استراتژیک" مدنظر است.

طرح‌های استراتژیک، طرح‌هایی هستند که لزوماً به لحاظ اقتصادی سودآور نیستند، اما می‌توانند نقش رهبر و پیشرو را عهده‌دار باشند و سایر بخش‌ها را تحت تأثیر قرار دهند. به بیان واضح‌تر، طرح‌های استراتژیک مانند حلقه‌ای از زنجیر است که یک سری حلقه‌ها را قبل و بعد از خود به‌دنبال دارد. به چنین ارتباطات و پیوندها، "پیوندهای پیشین"[1] و "پیوندهای پسین"[2] می‌گویند. به‌عنوان مثال، صنعت اتومبیل‌سازی از جمله طرح‌های استراتژیک است. زیرا که از یک سو صنایعی مانند شیشه‌سازی، فولاد، رنگ، پلاستیک و...، می‌بایست تجهیزات و وسایل لازم برای صنعت اتومبیل‌سازی را فراهم کنند. به‌عبارت دیگر، آن را تغذیه کنند. صنایع مذکور "پیوندهای پیشین" صنعت اتومبیل‌سازی را تشکیل می‌دهند. از سوی دیگر در اثر ایجاد صنعت اتومبیل‌سازی فعالیت‌هایی مانند جاده‌سازی، تعمیرگاه‌های اتومبیل، ایجاد پارکینگ وایجاد کارخانه‌های تولید لوازم یدکی و...، ضرورت می‌یابد و شکل می‌گیرند. چنین فعالیت‌هایی "پیوندهای پسین" صنعت اتومبیل‌سازی را تشکیل می‌دهند.

بنابراین، باید آن دسته از پروژه‌های سرمایه‌گذاری که در روند توسعه اقتصادی

1. Forward Linkages
2. Backward Linkages

حداکثر پیوندها را ایجاد می‌کنند، انتخاب شوند. نکته قابل ذکر این است که لزوماً پروژه‌های مذکور برای تمام کشورها و برای تمام زمان‌ها یکسان نمی‌باشند. به نظر هیرشمن، صنایع فولاد و آهن حداکثر مجموع پیوندها را ایجاد می‌کنند. اما، علی‌رغم چنین نظری، وی مطرح می‌کند که این به‌تنهایی نمی‌تواند دلیل موجهی باشد که هر کشوری برای گام نهادن در عرصه توسعه اقتصادی صنایع فولاد و آهن را به‌عنوان صنایع پیشرو ایجاد کند.

هیرشمن با اشاره به وجود صرفه‌جویی‌های خارجی بیان می‌کند که بخش خصوصی در بسیاری از طرح‌ها به‌دلیل عدم سوددهی کافی، اقدام به سرمایه‌گذاری نمی‌کند، ولی دولت می‌تواند با سرمایه‌گذاری در طرح‌های استراتژیک، بسیاری از طرح‌های دیگر را سودآور کند و با ایجاد نوع خاصی از صرفه‌جویی‌های خارجی انگیزه سرمایه‌گذاری بخش خصوصی را فراهم کند.

در نهایت، از نظر وی توسعه تنها در شرایط رشد نا متوازن امکان‌پذیر است، آن هم تنها از طریق سرمایه‌گذاری در طرح‌های اجتماعی بالاسری[1] (یا سرمایه‌های اجتماعی بالاسری) و سرمایه‌گذاری در فعالیت‌های مستقیماً مولد[2] به ثمر خواهد رسید. سرمایه‌های اجتماعی بالاسری همان طرح‌های زیربنایی نظیر جاده سازی، آب و برق، شبکه‌های ارتباطی و آموزش و پرورش می‌باشد. از طریق طرح‌های اجتماعی بالاسری صرفه‌جویی‌های خارجی زیادی ایجاد می‌شود.

طرح‌های زیربنایی زمینه رشد و توسعه سایر بخش‌های اقتصادی را فراهم می‌کند. این طرح‌ها به‌طور غیرمستقیم موجب کاهش قیمت مواد اولیه و سایر عوامل تولید و درنتیجه موجب کاهش هزینه تولید و قیمت تمام شده محصول می‌شود و درنهایت سبب سودآوری بسیاری از فعالیت‌های مستقیماً مولد می‌شود. درواقع طرح‌های زیربنایی به‌دلیل نقشی که درایجاد صرفه‌جویی‌های خارجی و ایجاد شرایط لازم برای سرمایه‌گذاری در فعالیت‌های تولیدی بخش خصوصی دارند، بسیاری از فعالیت‌های مستقیماً مولد را به‌دنبال خود می‌کشند. بنابراین، افزایش سرمایه‌گذاری در طرح‌های اجتماعی بالاسری، عامل محرکه قوی برای افزایش سرمایه‌گذاری‌های بخش

1. Social Overhead Capital(SOC)
2. Directly Productive Activities(DPA)

خصوصی است.

فعالیت‌های مستقیماً مولد فعالیت‌هایی هستند که تولیداتشان مستقیماً به مصرف نهایی می‌رسند. چنان‌چه ابتدا انتخاب طرح‌های استراتژیک از میان طرح‌های مستقیماً مولد صورت گیرد، کمبود سرمایه‌های بالاسری احساس خواهد شد. اجرای طرح‌های مستقیماً مولد در هر مرحله نیاز به یک حداقل سرمایه‌گذاری زیربنایی در همان مرحله دارد، زیرا درصورت عدم وجود آن‌ها هزینه‌های تولید افزایش می‌یابد و سوددهی خدشه‌دار می‌شود. لذا رشد نامتوازن اقتصادی ار طریق سرمایه‌گذاری در طرح‌های اجتماعی بالاسری، فعالیت‌های مستقیماً مولد را به دنبال خود می‌کشاند.

به نظر هیرشمن بخش صنعت، به‌دلایل زیر، برای اجرای طرح‌های استراتژیک مناسب تر از بخش کشاورزی است:

- با سایر بخش‌های اقتصاد بیشترین پیوند را دارد.
- همه کشورهای پیشرفته، صنعتی هستند.
- بازده عوامل تولید از جمله نیروی کار در بخش صنعت بیشتر از بخش کشاورزی است.
- توسعه بخش کشاورزی نیازمند محصولات صنعتی نظیر کود شیمیایی و ماشین‌آلات است.

انتخاب صنایع پیشرو به‌منظور صنعتی شدن در سه مرحله صورت می‌گیرد:

مرحله اول صنعتی شدن- در این مرحله باید صنایع داخلی را جایگزین واردات کرد. مناسب است صنایعی مدنظر قرار گیرند که محصولات آن‌ها ضروری و وارداتی است مانند قند، سیمان. هرچند که این‌گونه صنایع ممکن است دارای پیوندهای پیشین و پسین ضعیفی باشند و لیکن در صورت وجود بازار داخلی مناسب با قدرت جذب محصولات به اندازه کافی و نیز به‌دلیل سادگی تکنیکی صنایع مذکور، می‌توان نقیصه فوق را نادیده گرفت.

مرحله دوم صنعتی شدن- اعتقاد بر این است،که در این مرحله باید صنایع مونتاژ ایجاد شود تا زمینه فرهنگ صنعتی شدن و کسب مهارت‌ها در جامعه فراهم گردد.

مرحله سوم صنعتی شدن- در این مرحله ایجاد صنایع سنگین و مادر مانند فولاد و بالاخره ایجاد صنایع بسیار فنی و تخصصی مانند صنایع پتروشیمی و الکترونیکی، مد نظر است.

۴-۲-۳ مقایسه دو نظریه رشد متوازن و نامتوازن

نظریه رشد متوازن بر از بین بردن دورهای باطل فقر در کشورهای درحال‌توسعه تأکید دارد و آن را مهمترین هدف در دوران توسعه می‌داند، هم‌چنین این نظریه برای نقش بازار در توسعه اقتصادی اهمیت خاصی قائل است. نظریه رشد متوازن نقش محدودیت‌های طرف عرضه را نادیده می‌گیرد و عرضه را با کشش می‌پندارد. به بیان دیگر این نظریه اساساً به نقش تقاضا بها می‌دهد.

از ارکان دیگر نظریه رشد متوازن، سرمایه‌گذاری گسترده و همزمان در تمام بخش‌ها است. البته به لحاظ اجرایی لزوماً تمامی بخش‌ها دارای رشد یکسانی نمی‌باشند بلکه نرخ رشد تولید در بخش‌های مختلف به نرخ رشد تقاضا بستگی دارد.

در نظریه رشد متوازن شرکت فعال بخش خصوصی به حدی مورد توجه است که نورکس موفقیت در این راه را وابسته بدان می‌داند. با این حال سرمایه‌گذاری در طرح‌های بالا سری به دولت واگذار شده است.

بنابراین، به‌واسطه این‌که پیروی از چنین استراتژی نیازمند حجم زیادی ازامکانات، منابع، نیروی متخصص و سرمایه است، عنوان می‌شود که نظریه رشد متوازن کاربرد چندانی درکشورهای درحال‌توسعه ندارد زیرا این کشورها عمدتاً در زمینه موارد مذکور در تنگنا قرار دارند و با کمبود آن‌ها مواجه هستند.

به علاوه، به نظر می‌رسد موفقیت نظریه رشد متوازن در گرو وجود یک سیستم برنامه‌ریزی دقیق و همه‌جانبه است در صورتی‌که دراین نظریه تأکیدی دراین خصوص نشده است. به‌دلیل وجود چنین نکاتی بود که برخی ازاقتصاددانان از جمله هیرشمن به نظریه رشد متوازن، انتقاداتی وارد نمودند و درمقابل آن، نظریه رشد نامتوازن را مطرح کردند.

در نظریه رشد نامتوازن ابتدا صنایعی به‌عنوان پیشرو و رهبر انتخاب می‌شوند و در اثر این انتخاب سرمایه‌ها، منابع و امکانات موجود در اختیار آن‌ها قرار می‌گیرد. این امر سبب رونق و تشویق سایر صنایع و بخش‌های اقتصادی وابسته می‌شود و بدین ترتیب اقتصاد به‌سوی توسعه گام بر می‌دارد. این نظریه، برای دولت نقش بسیار مهمی در ایجاد طرح‌های اجتماعی بالاسری، تشویق فعالیت‌های مستقیماً مولد و دست‌یابی به توسعه اقتصادی قائل است.

نظریه رشد نامتوازن به مانند نظریه رشد متوازن اشاره‌ای به تنگناهای طرف

عرضه نمی‌کند و از نارسایی‌ها و محدودیت‌های طرف عرضه چشم‌پوشی می‌کند.

بنابراین قابل درک است که دو نظریه رشد متوازن و نامتوازن علی‌رغم این‌که با یکدیگر تفاوت‌های اساسی دارند، لیکن دارای نکات مشترک زیر می‌باشند:

۱. هر دو نظریه با آن‌که نقش دولت در فعالیت‌های اقتصادی را در نظر می‌گیرند به اهمیت آن نقش در توفیق توسعه اقتصادی واقفاند. ولیکن اساساً معتقد به سرمایه‌گذاری‌های بخش خصوصی و مکانیسم بازار هستند.

۲. هر دو نظریه عرضه را با کشش در نظر می‌گیرند، در حالی‌که واقعیت برای کشورهای درحال‌توسعه چیز دیگری است. در این کشورها به‌دلیل تنگناهای زیربنایی، کمبود سرمایه و نیروی متخصص، عرضه بی‌کشش و بعضاً کاملاً بی‌کشش است.

۳. هر دو استراتژی بر پایه وابستگی متقابل میان صنایع بخش‌های مختلف اقتصادی، شکل می‌گیرند. در حالی‌که وابستگی متقابل در این دو استراتژی متفاوت است.

۴-۳ استراتژی‌های عملی

گرچه به لحاظ نظری، استراتژی‌های نسبتاً واحدی برای توسعه کشورهای درحال‌توسعه ارائه شده است. اما کشورهای مختلف جهان از دهه ۱۹۵۰ به این طرف با در نظر گرفتن چهار ویژگی اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی، برنامه توسعه اقتصادی خود را تدوین کردند که برخی از آن‌ها نظیر تایوان، کره‌جنوبی و مالزی به موفقیت‌های چشمگیری نایل شدند ولی برخی دیگر چندان موفق عمل نکردند.

استراتژی‌های توسعه‌ای که در این قسمت مورد بحث قرار می‌گیرند حاصل تجربیات کشورهای مختلفی است که در فرآیند توسعه، اقدام به اتخاذ یک استراتژی خاص و یا تلفیقی از استراتژی‌های توسعه کرده‌اند.

۴-۳-۱ استراتژی پولی

در استراتژی پولی محور اصلی توسعه، بخش خصوصی است. بر همین اساس استراتژی پولی در پی کاهش نقش دولت به حداقل خود، ایجاد ثبات اقتصادی از طریق سیاست‌های تثبیتی دولت و ایجاد بازارهای کارآمد است تا بدین وسیله شرایط برای فعالیت‌های بخش خصوصی فراهم شود. گرایش این استراتژی درنهایت به سوی

اقتصاد آزاد است. روشن است که چنین استراتژی برای همه کشورهای درحال‌توسعه مناسب نیست بلکه تنها برای آن دسته از این کشورها مناسب است که از لحاظ اقتصادی پیشرفته‌تر و متکی به صنایع خصوصی هستند. آرژانتین و شیلی از جمله کشورهایی بودند که این استراتژی را دنبال نمودند.

۴-۳-۲ استراتژی اقتصاد باز

در استراتژی اقتصاد باز تأکید بر بخش تجارت خارجی و سرمایه‌گذاری خارجی است. البته استراتژی اقتصاد باز با استراتژی پولی دارای وجوه مشترکی مانند گسترش فعالیت‌های بخش خصوصی است.

کشوری که استراتژی اقتصاد باز را دنبال می‌کند نه‌تنها باید درهای خود را بر روی تجارت خارجی باز کند بلکه باید برای تحرک بین‌المللی عوامل تولید نظیر نیروی کار، سرمایه و تکنولوژی، فضای باز ایجاد کند.

چنین استراتژی می‌تواند برای کشورهایی که دارای بازارهای داخلی کوچکی هستند، مناسب باشد مشروط بر آن‌که بتوانند در بازارهای جهانی حضور یابند و به رقابت بپردازند. بدیهی است که در این راه می‌بایست در جهت افزایش استانداردهای کیفی محصولات خود و کاهش هزینه‌های تولید گام بردارند، تا بتوانند در عرصه رقابت‌های بین‌المللی موفق گردند. میردال که از نظریه‌پردازان معروف این علم است اعتقاد دارد صادرات کالاهای سنتی به سود کشورهای درحال‌توسعه نیست. آن‌ها باید به ترکیب صادرات خود توجه کنند و با عنایت به شرایط بازارهای بین‌المللی و نیازهای جوامع و کشش‌های قیمتی ودرآمدی کالاها به امر صادرات بپردازند.

به‌طورکلی، دراین سیاست اعتقاد بر این است که از طریق ایجاد شرایط مناسب جهت ورود سرمایه‌های خارجی[1]، تشویق وگسترش صادرات و برداشتن موانع از سر راه تجارت خارجی، امکان دست‌یابی به توسعه اقتصادی فراهم می‌شود.

سیاست تشویق و گسترش صادرات یکی از سیاست‌های توسعه اقتصادی است که در چارچوب استراتژی اقتصاد باز می‌گنجد و در دهه‌های اخیر بسیار مورد توجه

---

۱. در ادامه در مورد سرمایه‌گذاری خارجی به‌عنوان یک استراتژی بحث شده است.

قرار گرفته است. برای موفقیت این سیاست اقدامات زیر توصیه می‌شود:

۱. اعمال سیاست‌های پولی و مالی مناسب به‌منظور کاهش مصرف داخلی و ایجاد مازاد تولید برای صادرات؛

۲. ثبات قیمت‌ها و جلوگیری از فشار تورمی؛

۳. سرمایه‌گذاری جهت ایجاد زیرساخت‌ها (مانند حمل و نقل) و نهادها و سازمان‌های ذیربط (مانند آزمایشگاه‌ها و موسسات استاندارد و تحقیقات صنعتی)؛

۴. استفاده از تکنولوژی برتر در تولید کالاهای صادراتی و ارتقای کیفیت کالاهای صادراتی و کنترل آن؛

۵. از بین بردن موانع بر سر راه صادرات و گسترش آن‌ها؛

۶. ایجاد تسهیلات جهت تأمین به موقع مواد اولیه و کالاهای سرمایه‌ای و واسطه‌ای مورد نیاز کالاهای صادراتی؛

۷. تأمین اعتبار مالی لازم به‌جهت گسترش تولیدات کالاهای صادراتی و همچنین تأمین تسهیلات زیربنایی لازم مانند حمل ونقل و بیمه؛

۸. انتخاب رشته فعالیتی برای صادرات که امکان توسعه صنایع جنبی آن وجود داشته باشد؛

۹. تربیت نیروی انسانی متخصص و کارآفرین؛

۱۰.ارائه اطلاعات لازم به صادرکنندگان در مورد: شرایط بازار بین‌المللی، نوسانات ارزی کشور واردکننده و به‌طور کلی شرایط اقتصادی کشور یا کشورهای وارد کننده کالاهای صادراتی مورد نظر.

تایوان، کره‌جنوبی، سنگاپور و هنگ‌کنگ از جمله کشورهایی بودند که با توسل به استراتژی گسترش صادرات در راه توسعه اقتصادی گام بر داشتند و به موفقیت‌های قابل توجهی دست یافتند. همچنین به‌تازگی از برزیل وآرژانتین نیز به‌عنوان کشورهای موفق در اتخاذ سیاست فوق نام برده می‌شود. عمده تمرکز صادراتی این دو کشور بر کالاهای سرمایه‌ای است.

۴-۳-۳ استراتژی صنعتی شدن

در اقتصادهای آزاد امروزی هر کشوری که استراتژی صنعتی را دنبال کند به بخش عرضه اقتصاد توجه دارد و طرف تقاضای اقتصاد را در نظر نمی‌گیرد و در خصوص

مصرف بحثی نمی‌کند.
یکی از اهداف استراتژی صنعتی‌شدن تغییر ساختار صنعتی است.
اهمیت نسبی (سهم) بخش‌های منفرد در درون اقتصاد را ساختار صنعتی گویند.
این استراتژی در پی تغییر ساختار صنعتی‌ای است که موجب تخصیص بهینه منابع، رشد کارایی و بهره‌وری گردد. از ثمرات این استراتژی گسترش شهرها و شهرنشینی است.

دراستراتژی صنعتی‌شدن برخلاف استراتژی پولی، برای دولت نقش کلیدی قائل است و از مداخلات اقتصادی وی حمایت می‌کند. در این استراتژی تأکید بر ایجاد و توسعه صنایع اعم از کالاهای مصرفی صنعتی و کالاهای سرمایه‌ای است. از آن‌جایی‌که چنین صنایعی به منابع سرمایه‌ای و ارزی زیادی نیاز دارد و در مقابل عمدتاً دیر بازده هستند، بخش خصوصی تمایل چندانی به سرمایه‌گذاری و فعالیت در این زمینه ندارد. از این‌رو، انجام این وظیفه به‌عهده دولت قرار می‌گیرد.
در تدوین استراتژی صنعتی‌شدن مدنظر قرار دادن موارد زیر مهم و ضروری است:
۱. عدم خدشه دار شدن استقلال سیاسی و اقتصادی
۲. توجه به تأمین نیازهای مردم
۳. توجه به مسائل زیست‌محیطی و رشد پایدار
۴. در نظر گرفتن تأمین عدالت اجتماعی و آثار توزیع درآمدی
۵. فراهم آوردن زمینه ارتقای علمی و تکنولوژیکی
۶. حتی الامکان اتکاء به امکانات، منابع انسانی و فیزیکی جامعه

سیاست جانشینی واردات، یک استراتژی صنعتی است. در سیاست جانشینی واردات تولید کالاهای وارداتی و کاهش واردات آن کالاها دنبال می‌شود. این استراتژی در نهایت در پی دست‌یابی به این آرمان است که جامعه به‌جایی برسد که بتواند مشابه کلیه کالاهای وارداتی را در داخل تولید کند. به‌همین دلیل گاه از آن با عنوان "استراتژی نیل به خودکفایی" نیز نام برده می‌شود.

صاحب‌نظران در اجرای سیاست جانشینی واردات بر این عقیده هستند که در جریان اعمال سیاست جانشینی واردات مناسب‌تر این است که کشورهای درحال‌توسعه برای صنعتی‌شدن از سطوح ساده‌تر، یعنی از تولید کالاهای مصرفی شروع کنند. و

سپس به تولید کالاهای واسطه‌ای بپردازند تا به‌تدریج زمینه و فرهنگ لازم برای صنعتی‌شدن فراهم شود. این کشورها با هزینه بالاتر و کیفیت پایین‌تر تولید می‌کنند. از این‌رو، برای آن‌ها امکان رقابت در بازارهای بین‌المللی وجود ندارد. بنابراین، سیاست جانشینی واردات می‌تواند تا حدی جوابگوی بازارهای داخلی باشد.

در چارچوب استراتژی جانشینی واردات برای دست‌یابی به اهداف توسعه اقتصادی اقداماتی نظیر موارد زیر ضروری است:

۱. برقراری تعرفه‌های سنگین بر واردات

۲. سهمیه‌بندی واردات

۳. برقراری معافیت‌های مالیاتی (مثبت و منفی) به‌جهت کاهش هزینه‌های صنایع جانشین واردات.

اما برای اینکه اقدامات مذکور که بعضاً حمایتی هستند (حمایت از تولیدات داخلی) کارساز باشد باید با یک برنامه زمانبندی، مثلاً برای ۵ و حداکثر ۷ سال، اعمال شود.

به هرحال انتخاب این سیاست می‌تواند مشکلاتی نظیر: اختلال در الگوی مصرف جامعه، تشدید وابستگی تکنولوژیکی به خارج، گسترش شهرنشینی و بسط بی‌رویه بخش خدمات را ایجاد نماید. زیرا سیاست جانشینی واردات سبب تمرکز نیروها، امکانات و حمایت‌های مختلف در بخش صنعت می‌شود و نتیجتاً در بخش کشاورزی تا حدودی رکود ظاهر می‌گردد. این امر باعث مهاجرت روستاییان به شهرها و گسترش شهرنشینی و به تبع آن رشد بی‌رویه بخش خدمات می‌شود. به‌علاوه، فرآیند صنعتی‌شدن در کشورهای درحال‌توسعه بدون ورود ماشین‌آلات، برخی از کالاهای واسطه‌ای و حتی در بسیاری موارد بدون ورود مواد اولیه به مقصد نمی‌رسد زیرا اکثر این کشورها فاقد مواد اولیه کافی، کالاهای سرمایه‌ای و واسطه ای لازم هستند. به‌هرحال اغلب کشورهای درحال‌توسعه در مراحل اولیه سیاست جانشینی واردات نیاز به مقدار قابل‌توجهی ارز برای ورود مواد اولیه و مصنوعات صنعتی کشورهای دیگر دارند. از این‌رو، بسیاری از این کشورها به‌منظور تأمین ارز مورد نیاز ناچار به استقراض از کشورهای دیگر یا بازارهای مالی و مؤسسات مالی بین‌المللی می‌شوند و بدین ترتیب دچار مشکلاتی نظیر افزایش بدهی‌های خارجی، تشدید وابستگی اقتصادی به

خارج، افزایش هزینه‌های تولید و در نتیجه افزایش شدید قیمت‌ها می‌گردند.

برزیل از جمله کشورهایی است که استراتژی صنایع جایگزین واردات را انتخاب کرد و توانست با توسل به این سیاست موفقیت‌هایی را در فرآیند صنعتی شدن و گسترش بخش صنعت به‌دست آورد. البته در سال‌های اخیر سیاست گسترش صادرات را در پیش گرفته و بدین وسیله به رشد اقتصادی خود سرعت بیشتری بخشیده است. هندوستان از دیگر کشورهایی بود که بعد از استقلال، با هدف دست‌یابی به خودکفایی، اقدام به اعمال سیاست جانشینی واردات نمود اما با مشکلاتی روبرو شد. این کشور، مانند برزیل، با توسل به سیاست توسعه صادرات توانست به درجاتی از خودکفایی اقتصادی در تولید کالاهای سرمایه‌ای برسد.

کشور شیلی یکی از کشورهای پیشتاز در انتخاب استراتژی جانشینی واردات بود که دچار بحران‌های شدید گردید. عدم ثبات سیاسی در دهه ۱۹۵۰ و شکل‌گیری نهادها و سیاست‌های دولت بر ضد صادرات از عمده‌ترین دلایل ناکامی این استراتژی بوده است.

۴-۳-۴ استراتژی انقلاب سبز

بخش کشاورزی محور اصلی یا بخش پیشرو در این استراتژی است. از آن‌جا که چنین استراتژی کاربر است، امکان فرصت‌های شغلی بیشتر را برای نیروی کار جامعه، اعم از شهری و روستایی، فراهم می‌آورد. به‌علاوه، استراتژی انقلاب سبز موجب افزایش محصولات غذایی در جامعه و در نتیجه کاهش قیمت‌های نسبی آن‌ها می‌شود.

عواملی نظیر حقوق مالکیت، توافقات بین‌المللی، اصلاحات ارضی، ارتقا سطح بهره‌وری، آزادسازی قیمت‌ها و آزادسازی تجاری از جمله اقداماتی است که می‌تواند در توسعه بخش کشاورزی کمک مؤثری باشد.

طرفدارن استراتژی انقلاب سبز عقیده دارند که بخش کشاورزی نقش خیلی مهمی در فرآیند توسعه اقتصادی یک کشور دارد. و به واسطه افزایش فرصت‌های اشتغال و کاهش قیمت‌های نسبی محصولات غذایی، استراتژی مناسبی برای کاهش فقر عمومی و توزیع عادلانه تر درآمد است.

چین، تایلند و هند از جمله کشورهایی هستند که در به‌کارگیری استراتژی متکی بر بخش کشاورزی موفق بوده‌اند.

۴-۳-۵ استراتژی‌های سوسیالیستی توسعه

در استراتژی‌های سوسیالیستی، طرح و اجرای برنامه‌های توسعه به‌عهده دستگاه برنامه‌ریز مرکزی است که این دستگاه ناظر اغلب فعالیت‌های اقتصادی است. مالکیت خصوصی و فعالیت بخش خصوصی بسیار محدود است. به این معنا که دولت تقریباً مالک تمام شرکت‌های بزرگ صنعتی است و صنایع متوسط و کوچک بیشتر به‌صورت تعاونی و اشتراکی اداره می‌شوند. از مشخصات بارز این نوع استراتژی، نیاز وسیع آن به سرمایه‌گذاری‌های دولتی است که این امر گاه با نرخ پایین کارایی سرمایه‌گذاری همراه بوده است. کشورهای سوسیالیستی در این راه با روش‌های متفاوتی گام برداشتند برای مثال، اتحاد جماهیر شوروی سابق تأکید خاص بر صنایع مادر و سنگین داشته است و یا چین در زمان مائو در راستای توسعه روستاها در قالب مزارع اشتراکی حرکت کرده است.

۴-۳-۶ استراتژی متنوع سازی تولیدات صنعتی[1]

کاهش اتکا و وابستگی به یک کالا نظیر اتخاذ سیاست‌های مربوط به کاهش وابستگی به نفت یا فروش مواد خام معدنی در کشورهایی که اقتصاد آن‌ها به درآمدهای حاصل از تولید و فروش یک کالا وابسته است و اتخاذ سیاست‌های جانشینی واردات از جمله اقداماتی است که می‌تواند به متنوع شدن تولیدات صنعتی کشورهای درحال‌توسعه منجر شود. بسیاری از کشورهای درحال‌توسعه وابستگی و اتکای زیادی به کالاهای اولیه دارند این مسئله سبب شده تا اقتصاد این کشورها به‌دلیل نوسان شدید قیمت این نوع کالاها و عدم وجود ثبات در قیمت آن‌ها، دچار نوسانات شدید اقتصادی و بحران شود. از این‌رو، کشورهای درحال‌توسعه به‌منظور کاهش فشارها و بحران‌های ناشی از نوسانات شدید قیمت کالاهای مذکور می‌توانند به بسط و گسترش تولیدات صنعتی بپردازند تا وابستگی اقتصادی خود را به این‌گونه کالاها کاهش دهند.

۴-۳-۷ استراتژی تعدیل ساختاری[2]

سیاست‌های تعدیل ساختاری که عمدتاً از طرف صندوق بین‌المللی پول برای

1. Diversification of Industrial Base
2. Structural Adjustment

کشورهای درحال‌توسعه تجویز می‌شوند و پیش شرط اعطای وام به آن کشورها می‌باشد، عبارتند از:

- برداشتن محدودیت‌های غیرتعرفه‌ای واردات
- سیاست‌های خصوصی‌سازی
- کاهش یارانه‌های دولتی
- عدم دخالت در مکانیزم بازار از طریق مقررات‌زدایی
- اجرای سیاست‌های مالی در جهت برقراری توازن بودجه

اجرای سیاست‌های تعدیل ساختاری در کنار آثار مثبتی که می‌تواند در بلندمدت بر رشد و توسعه اقتصادی کشورها بگذارد، مشکلات و تبعاتی نیز برای این‌گونه کشورها به دنبال دارد. اهم مشکلات سیاست تعدیل ساختاری عبارتند از:

۱. تورم، اجرای سیاست فوق منجر به افزایش سطح عمومی قیمت‌ها و تورم می‌شود. زیرا در کشورهای درحال‌توسعه با اعطای یارانه‌های مختلف به بخش‌های اقتصادی در قالب نرخ‌های ترجیحی ارز، اعطای وام با نرخ‌های پایین بهره، کمک‌های مستقیم پولی و...، سطح عمومی قیمت‌ها به طور مصنوعی پایین نگه داشته شده است.

۲. فشار اقتصادی به اقشار کم درآمد، دومین پیآمد مهم سیاست‌های تعدیل این است که کاهش مخارج دولت و افزایش مالیات‌ها ممکن است به طیف وسیعی از اقشار کم درآمد و آسیب‌پذیر صدمه بزند.

۳. بیکاری، اجرای سیاست‌های ضد تورمی در چارچوب استراتژی مذکور امکان دارد منجر به بیکاری طیف وسیعی از افراد در جامعه شود.

۴. کاهش استانداردهای زندگی، اجرای سیاست‌های مذکور در کوتاه‌مدت بنابر دلایلی چون تورم و بیکاری موجب کاهش استانداردهای زندگی می‌شود.

۵. نارضایتی‌های اجتماعی، که می‌تواند به تبع پیآمدهای فوق به وجود آید.

۴-۳-۸ استراتژی‌های تجاری[1]

استراتژی‌های تجاری در دو گروه عمده تقسیم‌بندی می‌شوند:

1. Trade Strategies

۱. استراتژی‌های برون‌گرا[1]
۲. استراتژی‌های درون‌گرا[2]

استراتژی‌های برون‌گرا مبتنی بر نگاه به بیرون (خارج) هستند. در این نوع استراتژی‌ها صنایعی مدنظر قرار می‌گیرند که پتانسیل و توان رقابت در سطح بین‌المللی را دارا باشند و بتوانند به‌تدریج در اقتصاد جهانی ادغام شوند. کشوری در این راه موفق می‌شود که در آن، زمینه رقابت و نوآوری به‌ویژه در بخش تولیدی اقتصاد فراهم شود و در فرآیند پیشرفت تکنولوژی قرار گیرد. استراتژی توسعه صادرات از جمله استراتژی‌های برون‌گرا است. به‌طورکلی، در چارچوب استراتژی‌های برون‌گرا اقداماتی مانند موارد زیر باید صورت گیرد:

- کاهش سطح حمایت از برخی از بخش‌های اقتصادی
- تشویق جریان سرمایه‌گذاری
- تولید در مقیاس اقتصادی
- فراهم کردن زمینه‌های لازم برای تشویق و تحریک رقابت به‌منظور افزایش کارایی

استراتژی‌های درون‌گرا مبتنی بر نگاه به داخل هستند. استراتژی جانشینی واردات از جمله استراتژی‌های درون‌گرا است. در چارچوب این استراتژی‌ها، در زمینه‌هایی مانند موارد زیر اقدام می‌شود:

- اعمال محدودیت‌های لازم از طریق وضع تعرفه‌های سنگین برای حمایت از صنایع داخلی
- اعطای یارانه به تولیدکنندگان داخلی

۹-۳-۴ استراتژی توسعه فن‌آوری اطلاعات و ارتباطات

این استراتژی که از اوایل دهه ۹۰ میلادی در بسیاری از کشورهای جنوب شرق آسیا دنبال شده آثار زیادی را در پی داشته است. درتحلیل پیآمدهای رفاهی وتوسعه‌ای فن‌آوری اطلاعات و ارتباطات بایستی ارتباط آن را با کارایی اقتصادی بررسی کرد. بدین منظور لازم است تأثیر آن بر سطح مصرف، اشتغال و درآمد مطالعه شود.

امروزه متخصصان و کارشناسان اقتصادی بر این عقیده‌اند که فن‌آوری اطلاعات

1. Outward Looking Strategies
2. Inward Looking Strategies

و ارتباطات موجب رسیدن اقتصاد کشورها به شرایط رقابت کامل و به‌تبع آن موجب شفافیت بازارها می‌شود. افزایش کارایی از طریق کاهش هزینه تدارکات[1] و هزینه انبارداری و مدیریت بهتر زنجیره تولید، عرضه بهتر کالاها و خدمات و درنهایت کاهش هزینه مبادله از دیگر پیآمدهای فن‌آوری اطلاعات و ارتباطات می‌باشد که از طریق به‌کارگیری تجارت الکترونیک حاصل می‌شود. همچنین تجارت الکترونیک می‌تواند منشاء پیدایش و یا تولید کالاهای جدید در دوره گذار شده و با افزایش تولید و درپی آن افزایش مصرف واقعی، موجبات افزایش رفاه را فراهم نماید. ازاین‌رو، درسطح خرد اقتصادی تجارت الکترونیک دو اثرعمده می‌تواند داشته باشد:

اولاً، موجب افزایش شفافیت بازارها و رسیدن به شرایط رقابت کامل می‌شود.

ثانیاً، راه را برای تولید کالاهای جدید باز می‌کند.

شفافیت بیشتر به همراه کارایی بالاتر و تولید و مصرف بیشتر به‌معنی اثرات رفاهی مثبت است. علاوه‌بر این، تجارت الکترونیک با تقویت رقابت دربازار کالاها و خدمات، و کاهش تعداد واسطه‌های موجود بین تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان نهایی و به‌تبع آن کاهش حاشیه سود، عدم کارایی را کاهش می‌دهد.

۴-۳-۱۰ استراتژی مبتنی بر سرمایه‌گذاری خارجی

دو رویکرد اساسی در تحلیل و بررسی اثرات سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی[2] بر توسعه کشور میزبان وجود دارد:

اولین رویکرد مبتنی بر یافته‌ها و نظریه‌های تجارت می‌باشد. براین اساس پیش‌بینی می‌شود که جریان سرمایه، تولید نهایی نیروی کار را افزایش داده وتولید نهایی سرمایه را کاهش می‌دهد و سرانجام این‌که، تنها این نظریه اثرات مستقیم فرآیند سرمایه‌گذاری نظیر اشتغال و بهره‌وری نیروی کار را در نظر می‌گیرد.

رویکرد دوم مبتنی بر نظریه سازمان صنعتی می‌باشد. بر این اساس بنگاهی که در خارج سرمایه‌گذاری می‌کند بایستی از محصول برتر و یا فن‌آوری، تکنیک‌های مدیریتی برتر برخوردار باشد تا بتواند در بازراهای خارجی و بین‌المللی رقابت نماید. بزرگ‌ترین

1. procurement
2 Forigen Direct Investment (FDI)

و قدرتمندترین سرمایه‌گذاران، شرکت‌های چند ملیتی هستند. و به‌همین دلیل است که ورود شرکت‌های چند ملیتی در بازار کشور میزبان ممکن است شرایط بازار داخلی را از طریق اشاعه دانش و یا متأثر کردن ساختار بازار داخلی تحت تأثیر قرار دهد. به عبارت دیگر، این رویکرد براثرات غیرمستقیم سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی و یا اثرات سرریز آن تمرکز دارد.

اثر سرریز به‌دلایل زیر اتفاق می‌افتد:

۱. تملک یا دراختیارگرفتن فن‌آوری توسط بنگاه‌های کشور میزبان

۲. ورود شرکت‌های چند ملیتی موجب افزایش رقابت بالاخص در بخش صنعت شده و بنگاه‌های داخلی در کشور میزبان را مجبور می‌کند تا سهم خودشان را حفظ کنند.

*** اثر سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی بر توسعه اقتصادی:**

سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی یکی از نیروهای پیش‌ران در وابستگی متقابل بین اقتصاد کشورها محسوب می‌شود. گرچه تاکنون بسیاری از جریان‌های سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در کشورهای توسعه‌یافته متمرکز شده است، با این وجود اهمیت آن برای کشورهای درحال‌توسعه غیرقابل انکار است. حجم جریان سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی از سال ۱۹۸۰ تا سال ۲۰۰۰ میلادی به کشورهای درحال‌توسعه ۱۸برابر شده و از سال ۲۰۰۶ تا سال ۲۰۰۷ (م)، ۲۱ درصد رشد داشته است.[۱] اما مسئله این است که آن‌ها در کشورهای درحال‌توسعه به‌طور مناسب توزیع نشده‌اند.

واقعیت‌ها نشان می‌دهند که سرمایه‌گذاری خارجی نیروی پیش‌ران فرآیند جهانی‌سازی، از طریق ایجاد یک شبکه محکم‌تر تولید جهانی می‌باشد. با این حال تفاوت‌ها و نابرابری‌های زیادی در نوع و میزان بهره‌مندی کشورها از این شبکه جهانی تولید وجود دارد. این شکاف نه‌تنها بین کشورهای درحال‌توسعه و توسعه‌یافته، بلکه بین مناطق مختلف کشورهای درحال‌توسعه نیز مشهود است. این مسائل سؤالاتی را مطرح می‌نماید نظیر این‌که نقش سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در توسعه اقتصادی چیست؟ چه عواملی تعیین‌کننده اندازه و مکان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی می‌باشد؟

در این‌جا مهم‌ترین مجاری اثر گذاری سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی بر توسعه

---

۱. سازمان کنفرانس تجارت و توسعه سازمان ملل (آنکتاد)، "سرمایه‌گذاری جهانی۲۰۰۸"،۲۰۰۸

اقتصادی کشور میزبان بررسی می‌شود. ذکر این نکته ضروری است که سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی نیز همانند بسیاری از پدیده‌ها دارای آثار مثبت و منفی می‌باشد.

*** سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی به‌عنوان عاملی برای رشد اقتصادی:**

مطالعات اقتصادی نشان می‌دهد رشد بلندمدت اقتصادی از دو عامل اصلی رشد کمّی عوامل تولید (سرمایه و نیروی کار) و بهره‌وری کل آن‌ها [1] نشأت می‌گیرد. بهره‌وری کل عوامل تولید نشان دهنده پیشرفت‌های تکنولوژیکی و بهبود کارایی در استفاده از عوامل تولید است. سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی می‌تواند، براساس نظریه رشد درونزا [2] در ارتقا کمّی و کیفی اجزاء تشکیل‌دهنده رشد اقتصادی کشور میزبان شامل موجودی سرمایه، انباشت سرمایه انسانی و پیشرفت تکنولوژیکی، مؤثر واقع شود.

عنوان می‌شود که عمده‌ترین اثر سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی بر اقتصاد کشور میزبان نقش آن در انباشت سرمایه فیزیکی و رشد بهره‌وری کل عوامل تولید است. در این‌جا دو اثر مذکور به‌طور جداگانه بررسی می‌شود:

۱. سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی و تشکیل سرمایه

از عصر طلایی سرمایه‌گذاری بعداز جنگ جهانی دوم تا معجزه اقتصادی جنوب شرق آسیا در دهه ۱۹۸۰ میلادی شواهد متعددی وجود دارد که نشان می‌دهد سرمایه‌گذاری مهم‌ترین عامل رشد پایدار است. در سه دهه اخیر سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی بخش قابل توجه و فزاینده‌ای را در کل سرمایه‌گذاری‌های انجام شده در اغلب کشورهای درحال‌توسعه تشکیل داده است. در جریان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، سرمایه‌های خارجی یکی به جهت بسیج منابع لازم برای شرکت (شرکت‌های) سرمایه‌گذار مستقیم خارجی و دیگری به جهت افزایش موجودی منابع شرکت‌ها و نمایندگی‌های وابسته به شرکت‌های خارجی، وارد کشور میزبان می‌شود.

هزینه سرمایه برای شرکت‌های خارجی، به‌دلیل این‌که به منابع مختلف تأمین مالی دسترسی دارند در مقایسه با بنگاه‌های داخلی کشورهای درحال‌توسعه کمتر است.

---

1. Total Factor Productivity
2. Endogenous Growth.در فصل بعدی و فصول دیگر به الگوهای رشد و مقولات مربوطه پرداخته شده است

این مزیت به آن‌ها این امکان را می‌دهد که در مقایسه با سایر بنگاه‌ها نسبت به فرصت‌ها و انگیزه‌های سرمایه‌گذاری حساس‌تر باشند. در نتیجه شرکت‌های خارجی می‌توانند پروژه‌هایی را که سرمایه‌گذاران داخلی ظرفیت لازم برای تقبل آن‌ها را ندارند و یا برای بنگاه‌های داخلی از ریسک بالایی برخوردار است، بر عهده گیرند. در نتیجه این شرکت‌ها مرزهای سرمایه‌گذاری را در کشورهای میزبان توسعه می‌دهند. با گذشت زمان شرایط مساعد برای سرمایه‌گذاران داخلی نیز فراهم می‌شود. در چنین شرایطی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی هم‌چنین به تحریک و تشویق سرمایه‌گذاری داخلی کمک کرده و بدین ترتیب کل سرمایه‌گذاری کشور میزبان افزایش می‌یابد. شواهد تجربی نیز بر وجود "اثرجذب"[1] سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی تأکید دارد.

نکته مهم دیگر این است که سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی منابع مالی خارجی را که با ثبات‌تر از سایر اشکال تأمین مالی است، برای توسعه کشور میزبان افزایش می‌دهد. هم‌چنین، سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی بر پایه نگرش بلندمدت به بازار، ویژگی‌های رشد بالقوه و ساختاری کشورهای دریافت کننده سرمایه‌گذاری استوار است. سودهای حاصل از سرمایه‌گذاری در صورتی به کشور مادر (مبداء) ارسال می‌شود که پروژه سرمایه‌گذاری به بازدهی رسیده باشد. و بخشی از سود به‌صورت منظم در کشور میزبان مجدداً سرمایه‌گذاری می‌شود. علاوه براین، بسیاری از ریسک‌های سرمایه‌گذاری متوجه شرکت‌های خارجی است. در این‌صورت سرمایه‌گذاری خارجی نسبت به استقراض از بانک‌ها مزیت دارد. زیرا باید اصل و سود وام را، بدون توجه به عملکرد پروژه، نماید.

۲. سرمایه‌گذاری خارجی و رشد بهره‌وری

در تفکر سنتی اقتصاد، رشد بهره‌وری، سهم یا میزان کمک تغییرات تکنولوژیک را در رشد اقتصادی اندازه می‌گیرد. اما با پیشرفت نظریه‌های جدید اقتصادی و بالاخص با مطرح شدن نظریه رشد برونزا، تعریف فرآیند رشد مستلزم احتیاط بیشتری است. تأثیر تغییرات تکنولوژی بر رشد بهره‌وری کل عوامل تولید به ماهیت تکنولوژی (ذخیره‌کننده

1. Crowding in

نیروی کار یا سرمایه)، ساختار اقتصادی، درجه سهولت جانشینی بین عوامل تولید و مهارت‌های مدیریتی بستگی دارد.

سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی به‌دلیل اندازه و حجم بالای سرمایه‌گذاری، دانش فنی بالا، مواجهه با فشارهای رقابتی در بازارهای محصولات تولیدی، و داشتن قدرت مانور بالا در عملیات خود، در مقایسه با مؤسسات تولیدی داخلی، نقش قابل ملاحظه‌ای در ایجاد اشتغال و ارتقاء کیفیت نیروی کار در کشورهای میزبان ایفا می‌کند.

سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی از سه مجرا می‌تواند بر اشتغال کشور میزبان اثرگذار باشد:

۱. استخدام نیروی کار توسط نمایندگی‌ها و وابسته‌های خارجی
۲. برقراری پیوندهای پسین و پیشین بین مؤسسات عرضه‌کننده، پیمانکار جزء و ارائه کننده خدمات پس از فروش
۳. گسترش صنایع وابسته به سرمایه‌گذاری خارجی و به‌تبع آن گسترش اقتصاد محلی

به‌طورکلی، فواید زیر برای کشور میزبان در مورد سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی برشمرده می‌شود:

۱. برقراری پیوندهای پسین و پیشین با سایر بخش‌های اقتصاد کشور میزبان
۲. فراهم نمودن امکان دسترسی به فن‌آوری‌های پیشرفته و تسهیل انتقال فن‌آوری‌های نو
۳. انتقال مهارت‌ها و تکنیک‌های نوین مدیریتی
۴. گسترش و ایجاد تنوع در ظرفیت تولیدی یک کشور
۵. انتقال روش‌های برتر مدیریت شرکت‌ها
۶. یکپارچه کردن اقتصاد داخلی با اقتصاد جهانی و ایجاد رقابت در اقتصاد داخلی
۷. ثبات بیشتر در مقایسه با سایر روش‌ها و اشکال جریان سرمایه بین‌المللی

در مقابل، این ادعا وجود دارد که سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی ممکن است منجر به توسعه ناقص کشورهای میزبان شود و فقر را برای آنان به‌دنبال آورد. آثار منفی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی عبارتنداز:

۱. اگر سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی موجب افزایش واردات مواد اولیه و خام و خروج ارز و خروج سود سهام از کشور شود، اثر منفی بر ترازپرداخت‌ها دارد.
۲. اگر سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی که توسط نمایندگی‌ها و یا وابسته‌های خارجی

آن‌ها وارد کشور میزبان می‌شود بیش از حد و صادرات به کشور مادر کمتر از حد ارزش‌گذاری شود، موجب افزایش کسری ترازپرداخت‌ها می‌شود.

۳. سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی ممکن است موجب کاهش سرمایه‌گذاری داخلی شده و یا جایگزین انحصارات داخلی شود که این مسئله موجب افزایش بیکاری می‌شود.

۴. سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی ممکن است موجب انتقال فن‌آوری‌های از رده خارج و آلوده‌کننده محیط زیست شود.

خلاصه فصل چهارم

۱. نظریه‌پردازان و صاحب نظران توسعه اقتصادی پس از پایان جنگ جهانی دوم، به‌ویژه از دهه ۱۹۵۰ به بعد به‌کارگیری روش‌ها و سیاست‌های متفاوتی را به‌منظور دست‌یابی به توسعه اقتصادی، توصیه کرده‌اند.

۲. استراتژی توسعه اقتصادی به‌معنی تنظیم، ترتیب و هدایت منابع به گونه‌ای است که مکان، زمان و شرایط به‌نفع کشور باشد.

کلی‌ترین کارهایی که باید برای رسیدن به اهداف توسعه اقتصادی انجام شود در استراتژی تعیین می‌گردد.

۳. نظریه رشد متوازن در اوایل دهه ۱۹۵۰ توسط روزن اشتاین- رودن، نورکس و نلسون مطرح شد.

۴. بر اساس نظریه رشد متوازن برای رهایی از دایره فقر و عقب ماندگی باید سرمایه‌گذاری‌های وسیعی به‌طور همزمان در بخش‌های مختلف اقتصادی انجام شود.

۵. نظریه پروفسور پل روزن اشتاین- رودن به نظریه «فشار بزرگ» معروف است.

وی بیش از همه به نقش صرفه‌جویی‌های خارجی و وجود وابستگی و پیوند متقابل بین بخش‌های مختلف اقتصادی تأکید دارد. از نظر وی ابتدا باید نیروی انسانی ماهر و متخصص تربیت کرد و در گام بعدی به سرمایه‌گذاری‌های وسیع و همزمان در بخش‌های متعدد و مکمل اقتصاد پرداخت.

۶. پرفسور راگنار نورکس پدیده توسعه‌نیافتگی را از دیدگاه دورهای باطل فقر بررسی می‌کند و معتقد است که در کشورهای توسعه‌نیافته به‌علت پایین بودن سطح درآمد، پس‌اندازها ناچیز و در نتیجه میزان سرمایه کم است. کمبود سرمایه سبب کاهش

قدرت تولیدی وبازدهی آن می‌شود وپایین‌بودن سطح تولید و بازدهی نیز به نوبه خود موجب پایین آمدن سطح درآمد می‌شود. در نتیجه دور باطل آغاز می‌شود. و برای گریز از بن‌بست دورهای فقر نیازمند سرمایه‌گذاری‌های گسترده و همزمان در دامنه وسیعی از صنایع مختلف است. بدین ترتیب قدرت تولید و قدرت خرید جامعه افزایش و بازارهای داخلی گسترش می‌یابد.

۷. نلسون با طرح نظریه دام تعادل در سطح پایین به بررسی پدیده عقب‌ماندگی و چگونگی رهایی از آن پرداخته است. وی عقیده دارد برای رهایی از دور باطل فقر بایستی سطح درآمد سرانه از یک سطح حداقل(سطحی که در آن پس‌انداز وجود ندارد) فراتر رفته تا زمینه برای افزایش سطح پس‌انداز و به‌دنبال آن سرمایه‌گذاری فراهم شود.

۸. منتقدین نظریه رشد متوازن بر این عقیده‌اند که با توجه به مشکل کمبود سرمایه کشورهای درحال‌توسعه، توسعه اقتصادی مبتنی بر رشد متوازن که نیازمند سرمایه‌گذاری‌های وسیع و در همه بخش‌های اقتصاد است، به سرانجام نمی‌رسد. به‌علاوه، با اجرای همزمان سرمایه‌گذاری‌ها و طرح‌های مختلف مشکل برنامه‌ریزی و اشتباه در آن، و تخصیص نادرست منابع به‌وجود می‌آید. از این‌رو، می‌بایست سرمایه‌های موجود در دسترس را به بخش‌ها یا صنایعی اختصاص داد که بتوانند زیربناها و زمینه‌های لازم برای سرمایه‌گذاری در بخش‌ها یا صنایع دیگر را فراهم کند تا از این طریق صرفه‌جویی‌ها و توسعه اقتصادی به‌دست آید.

۹. اقتصاددانانی چون سنیگر، کیندل برگر، هیرشمن، استرتین و روستو، از پیروان نظریه رشد نامتوازن هستند. البته برخی دیگر از اقتصاددانان مانند لوئیس و میردال با توجه به نظریاتشان گویی از طرفداران این نظریه هستند.

۱۰. آلبرت هیرشمن عقیده دارد به‌دلیل کمبود سرمایه، باید سرمایه‌گذاری را از بخش پیشرو که دارای بازدهی بالا و محرک سایر بخش‌ها است، شروع کرد. و در انتخاب بخش پیشرو باید "طرح‌های استراتژیک" و طرح‌های اجتماعی بالاسری (زیربنایی) را مدنظر قرار داد.

۱۱. کشورهای مختلف جهان از دهه ۱۹۵۰ به این طرف با در نظر گرفتن چهار ویژگی اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی، برنامه توسعه اقتصادی خود را تدوین

کردند که برخی از آن‌ها نظیر تایوان، کره‌جنوبی و مالزی به موفقیت‌های چشمگیری نایل شدند ولی برخی دیگر چندان موفق عمل نکردند.

۱۲. در استراتژی پولی، محور اصلی توسعه بخش خصوصی است. در این استراتژی نقش دولت به حداقل خود، در حد ایجاد ثبات اقتصادی از طریق سیاست‌های تثبیتی و ایجاد بازارهای کارآمد، کاهش می‌یابد.

۱۳. در استراتژی اقتصاد باز تأکید بر بخش تجارت خارجی و سرمایه‌گذاری خارجی است.

دراین سیاست اعتقاد بر این است که از طریق ایجاد شرایط مناسب جهت ورود سرمایه‌های خارجی، تشویق وگسترش صادرات و برداشتن موانع از سر راه تجارت خارجی، امکان دست‌یابی به توسعه اقتصادی فراهم می‌شود.

۱۴. استراتژی صنعتی‌شدن برای دولت نقش کلیدی قائل است و به بخش عرضه اقتصاد توجه دارد و طرف تقاضای اقتصاد را در نظر نمی‌گیرد و در خصوص مصرف بحثی نمی‌کند.

یکی از اهداف استراتژی صنعتی‌شدن تغییر ساختار صنعتی (سهم بخش‌های منفرد در درون اقتصاد) است. و تغییر ساختار صنعتی باید موجب تخصیص بهینه منابع و رشد کارایی و بهره‌وری گردد. از ثمرات این استراتژی گسترش شهرها و شهرنشینی است.

در این استراتژی تأکید بر ایجاد و توسعه صنایع اعم از کالاهای مصرفی صنعتی و کالاهای سرمایه‌ای است.

۱۵. سیاست جانشینی واردات، یک استراتژی صنعتی است که در آن تولید کالاهای وارداتی و کاهش واردات آن کالاها دنبال می‌شود. برخی اقدامات لازم در این استراتژی برای دست‌یابی به اهداف توسعه اقتصادی اقداماتی عبارتند از:

برقراری تعرفه‌های سنگین بر واردات، سهمیه‌بندی واردات، برقراری معافیت‌ها مالیاتی (مثبت و منفی) به‌جهت کاهش هزینه‌های صنایع جانشین واردات.

۱۶. در استراتژی انقلاب سبز بخش کشاورزی محور اصلی یا بخش پیشرو است.

۱۷. در استراتژی‌های سوسیالیستی، طرح و اجرای برنامه‌ها به‌عهده دستگاه برنامه‌ریز مرکزی است. از مشخصات این استراتژی، نیاز وسیع آن به سرمایه‌گذاری‌های دولتی و محدود بودن مالکیت خصوصی و فعالیت بخش خصوصی است. دولت تقریباً

مالک تمام شرکت‌های بزرگ صنعتی است و صنایع متوسط و کوچک بیشتر به‌صورت تعاونی و اشتراکی اداره می‌شوند.

۱۸. استراتژی متنوع سازی تولیدات صنعتی برای کشورهایی که اقتصاد آن‌ها به درآمدهای حاصل از تولید و فروش یک کالا وابسته است توصیه می‌شود. این کشورها به‌دلیل نوسان شدید و عدم ثبات قیمت این نوع کالاها دچار نوسانات شدید اقتصادی و بحران می‌شوند. کشورهای درحال‌توسعه در قالب این استراتژی می‌توانند به بسط و گسترش تولیدات صنعتی بپردازند تا وابستگی اقتصادی خود را به این‌گونه کالاها کاهش دهند.

۱۹. سیاست‌های تعدیل ساختاری عبارتند از: برداشتن محدودیت‌های غیرتعرفه‌ای بر روی واردات، سیاست‌های خصوصی‌سازی، کاهش یارانه‌های دولتی، عدم دخالت در مکانیزم بازار از طریق مقررات‌زدایی، اجرای سیاست‌های مالی با هدف توازن بودجه.

مشکلات و تبعات اجرای سیاست‌های تعدیل ساختاری در کنار آثار مثبت بلندمدت آن: تورم، فشار اقتصادی به اقشار کم درآمد، بیکاری، کاهش استانداردهای زندگی در کوتاه مدت، نارضایتی‌های اجتماعی.

۲۰. استراتژی‌های تجاری در دو گروه: استراتژی‌های برون‌گرا و درون‌گرا تقسیم‌بندی می‌شوند.

استراتژی‌های برون‌گرا، مبتنی بر نگاه به بیرون (خارج) هستند و در آن صنایعی مدنظر قرار می‌گیرند که پتانسیل و توان رقابت در سطح بین‌المللی را دارا باشند و بتوانند به‌تدریج در اقتصاد جهانی ادغام شوند. استراتژی توسعه صادرات از این نوع است. استراتژی‌های درون‌گرا، از جمله جانشینی واردات، مبتنی بر نگاه داخل هستند.

۲۱. استراتژی توسعه فن‌آوری اطلاعات و ارتباطات (اوایل دهه ۹۰ میلادی) موجب رسیدن اقتصاد کشورها به شرایط رقابت کامل و به‌تبع آن شفافیت بازارها می‌شود. پیآمدهای این استراتژی به جهت به‌کارگیری تجارت الکترونیک عبارتند از: افزایش کارایی از طریق کاهش هزینه تدارکات و هزینه انبارداری، مدیریت بهتر زنجیره تولید، عرضه بهتر کالاها و خدمات و درنهایت کاهش هزینه مبادله.

۲۲. در استراتژی مبتنی‌بر سرمایه‌گذاری خارجی و اثر آن بر توسعه کشور میزبان دو رویکرد: مبتنی بر یافته‌ها و نظریه‌های تجارت (اثرات مستقیم فرآیند سرمایه‌گذاری نظیر اشتغال و بهره‌وری نیروی کار را در نظر می‌گیرد) و مبتنی‌بر نظریه سازمان صنعتی (برتری در محصول، فن‌آوری و تکنیک‌های مدیریتی در عرصه بین‌المللی) وجود دارد.

۲۳. سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی می‌تواند به هر سه جزء تشکیل‌دهنده رشد کشور میزبان شامل: موجودی سرمایه، انباشت سرمایه انسانی و پیشرفت تکنولوژیکی کمک قابل توجهی نماید.

برای سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی فوایدی مانند: گسترش و ایجاد تنوع در ظرفیت تولیدی و برقراری پیوندهای پسین و پیشین با سایر بخش‌های اقتصاد کشور میزبان، انتقال مهارت‌ها و تکنیک‌های نوین مدیریتی، یکپارچه کردن اقتصاد داخلی با اقتصاد جهانی و ایجاد رقابت در اقتصاد داخلی و ثبات بیشتر در مقایسه با سایر روش‌ها و اشکال جریان سرمایه بین‌المللی، برشمرده می‌شود.

آثار منفی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی برای کشور میزبان عبارتند از: افزایش واردات مواد اولیه و خام، خروج ارز و خروج سود سهام از کشور، اثر منفی بر ترازپرداخت‌ها، افزایش احتمال کاهش سرمایه‌گذاری داخلی و افزایش بیکاری، و انتقال فن‌آوری‌های از رده خارج و آلوده‌کننده محیط زیست.

خودآزمایی چهارم

۱. در نظریه روزن اشتاین تأکید بر نقش کدام مورد است و از چه طریقی می‌توان به منافع آن دست یافت؟

الف) بخش خصوصی، پیوند متقابل بین بخش‌های مختلف اقتصادی

ب) تربیت نیروی انسانی ، ایجاد انگیزه‌های مادی

ج) صرفه‌جویی‌های خارجی، تربیت و آموزش نیروی انسانی

د) سرمایه‌گذاری‌های وسیع و همزمان در بخش‌های متعدد و مکمل، مشتری مداری

۲. نورکس به نقش کدام مورد در توسعه اقتصادی اعتقاد ندارد؟

الف) تجارت خارجی ب) پس‌اندازها

ج) سرمایه‌گذاری د) بازارهای داخلی

۳. نلسون از طرفداران کدام نظریه رشد است و به نظر وی کشورهای درحال‌توسعه بـه چه دلیل در دام تعادل در سطح پایین قرار می‌گیرند؟
الف) نامتوازن، روش‌های تولید
ب) متوازن، نرخ رشد کم جمعیت
ج) نامتوازن، سکون فرهنگی
د) متوازن، کمیابی زمین‌های قابل کشت
۴. اشکال اساسی بر نظریه نلسون کدام است؟
الف) تأکید بر سرمایه‌گذاری در بخش‌های خاصی
ب) نادیده گرفتن رشد جمعیت
ج) نادیده گرفتن زمان
د) عدم توجه به نقش بازارهای داخلی
۵. به کدام دلیل هیرشمن به نظریه رشد متوازن برای کشورهای درحال‌توسعه اعتقاد ندارد؟
الف) کمبود پیوندهای پیشین ب) کمبود کارفرمایان اقتصادی
ج) پراکندگی فعالیت‌های بخش خصوصی د) نبود امکان انتخاب بخش پیشرو
۶. کدام گزینه صحیح است؟
الف) فعالیت‌های مستقیماً مولد در پی طرح‌های اجتماعی بالاسری ایجاد می‌شوند.
ب) سرمایه‌های اجتماعی بالاسری در پی فعالیت‌های مستقیماً مولد ایجاد می‌شوند.
ج) صرفه‌جویی‌های خارجی موجب ایجاد طرح‌های اجتماعی بالاسری می‌شوند.
د) تولیدات فعالیت‌های مستقیماً مولد در تولید محصولات دیگر به‌کار می‌شوند.
۷. نکته مشترک دو نظریه رشد متوازن و نامتوازن کدام است؟
الف) نظر یکسانی در مورد وابستگی متقابل میان صنایع دارند.
ب) به نقش تقاضا اهمیت نمی‌دهند.
ج) تقاضا را با کشش در نظر می‌گیرند.
د) عرضه را با شیب کم در نظر می‌گیرند.
۸. استراتژی اقتصاد باز را برای کدام یک از کشورهای درحال‌توسعه زیر می‌توان توصیه کرد؟ کشوری که دارای .....
الف)قوانین سخت‌گیرانه خروج سرمایه است.
ب) بازارهای داخلی کوچک است.

ج) تولید فراوان کالاهای سنتی است.
د) بازارهای داخلی گسترده است.

۹. کدام اقدام برای موفقیت سیاست تشویق و گسترش صادرات لازم است؟
الف) حمایت ار فعالیت شرکت‌های دولتی
ب) جلوگیری از ورود سرمایه‌های خارجی
ج)افزایش تقاضا داخلی
د)کنترل تورم

۱۰. سیاست جانشینی واردات در زمره کدام استراتژی به‌شمار می‌آید؟ استراتژی ...
الف) گسترش صادرات ب) صنعتی‌شدن
ج) اقتصاد باز د) پولی

۱۱. کدام مورد از جمله مشکلات ناشی از انتخاب سیاست جانشینی واردات است؟
الف) رشد بی‌رویه بخش خدمات
ب) تمرکز نیروها در بخش کشاورزی
ج) ورود مقدار قابل‌توجهی ارز به کشور
د) ورود تکنولوژی به کشور

۱۲. کدام کشورها از طریق انتخاب استراتژی انقلاب سبز به موفقیت‌هایی دست یافتند؟
الف) تایلند و کانادا ب) برزیل و هند
ج) چین و تایلند د) سنگاپور و چین

۱۳. اتخاذ کدام سیاست می‌تواند در متنوع‌سازی تولیدات صنعتی کشورهای درحال‌توسعه مؤثر باشد؟ سیاست .....
الف) پولی ب) تعدیل ساختاری
ج) درهای باز د) جانشینی واردات

۱۴. استراتژی تعدیل ساختاری توسط چه نهادی پیشنهاد شده و پیش شرط اجرایی آن کدام است؟
الف) سازمان ملل متحد، کاهش فعالیت بخش خصوصی
ب) صندوق بین‌المللی پول، مقررات‌زدایی
ج) دولت‌های مختلف، افزایش کسری ترازپرداخت‌های خارجی
د)بانک جهانی، افزایش یارانه‌های دولتی

۱۵. کدام مورد به‌عنوان یکی از مشکلات ناشی از انتخاب استراتژی تعدیل ساختاری مطرح است؟
الف) کاهش استانداردهای زندگی دربلندمدت
ب) بیکاری
ج) تشویق جریان سرمایه‌گذاری خارجی
د) پایین نگه داشتن سطح عمومی قیمت‌ها به طور مصنوعی

۱۶. رونق تجارت الکترونیک حاصل کدام استراتژی است؟ استراتژی .....
الف) توسعه فن‌آوری اطلاعات و ارتباطات ب) تعدیل ساختاری
ج) جانشینی واردات د) توسعه سرمایه‌گذاری

۱۷. کدام عبارت در مورد "سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی" صحیح است؟
الف) صرفاً می‌تواند موجب افزایش موجودی سرمایه در کشور میزبان شود.
ب) بسیاری از جریان‌های این سرمایه‌گذاری در کشورهای درحال‌توسعه متمرکز شده است.
ج) بسیاری از جریان‌های این سرمایه‌گذاری در کشورهای توسعه‌یافته متمرکز شده است.
د) جریان جهانی شدن را در کشورهای میزبان کُند می‌کند.

۱۸. کدام گزینه "اثرجذب" سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی را بیان می‌دارد؟
الف) کاهش سرمایه‌گذاری داخلی ب) توسعه واردات
ج) کاهش نقش دولت د) تحریک و تشویق سرمایه‌گذاری داخلی

۱۹. کدام گزینه از جمله پیآمد منفی احتمالی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی است؟
الف) توسعه مرزهای سرمایه‌گذاری
ب) برقراری پیوندهای پسین و پیشین با سایر بخش‌های اقتصاد کشور میزبان
ج) افزایش کسری ترازپرداخت‌ها
د) تسریع پیشرفت فنی

۲۰. کدام اقتصاددانان از پیروان نظریه رشد نامتوازن هستند؟
الف) نلسون و نورکس ب) میردال و سنیگر
ج) نورکس و کیندل برگر د) لوئیس و روزن اشتاین

فصل پنجم

الگوهای رشد اقتصادی

هدف کلی:

هدف کلی فصل پنجم آن است که دانشجو از طریق آشنایی با الگوهای رشد اقتصادی عوامل مؤثر بر فرآیند رشد را شناسایی کند و اهمیت نقش هر یک را تشخیص دهد.

هدف‌های رفتاری:

پس از مطالعه این فصل دانشجو قادر خواهد بود:

۱.مفهوم رشد هر متغیر را بیان کند.

۲. نرخ رشد هر متغیر را محاسبه کند.

۳. نرخ تعادلی رشد تولید ملی (یا درآمد ملی) و شرایط وجودی آن را تعریف کند.

۴. مدل‌های رشد را، با رسم نمودار، تقسیم‌بندی و تعریف کند.

۵. فروض مدل رشد هارود- دومار را بیان و نتایج آن را استخراج کند.

۶. علت بیان واژه "لبه تیغ" در مورد نتیجه مدل رشد هارود- دومار را توضیح دهد.

۷. مدل رشد سولو را در شرایط بدون پیشرفت فنی، با ذکر فروض و نتایج آن، تشریح کند.

۸. تفاوت‌ها و تشابه‌هات دو مدل رشد هارود- دومار و سولو بدون پیشرفت فنی را تشخیص دهد.

۹. مدل رشد سولو با پیشرفت فنی را تشریح کند.

۱۰. نرخ رشد اقتصادی را، در قالب مثال عددی، در دو مدل سولو (با و بدون پیشرفت فنی) محاسبه و مقایسه کند.

۵-۱ مقدمه

در اولین فصل کتاب با مفهوم رشد اقتصادی و عوامل مؤثر بر آن آشنا شدیم. بر اساس مطالب مطرح شده درک می‌شود که رشد اقتصادی پدیده‌ای کمّی و پویا است. از این‌رو اقتصاددانان تلاش کرده‌اند در قالب الگوهایی، با در نظر گرفتن فروضی و با معرفی عوامل مؤثر بر فرآیند رشد اقتصادی وروشن ساختن نقش و اهمیت هر یک از آن عوامل، چگونگی اندازه‌گیری رشد اقتصادی را بیان کنند.

قدمت الگوهای رشد اقتصادی در ادبیات اقتصاد سرمایه‌داری به اواخر دهه ۱۹۳۰ برمی‌گردد. درواقع، ارائه این الگوها از جمله تحولات بعد از کینز است[۱]. اولین کوشش علمی برای تدوین و تنظیم یک الگوی رشد اقتصادی توسط روی هارود[۲] در سال ۱۹۳۹ صورت گرفت و سپس در سال ۱۹۴۷ دومار[۳] نیز الگوی دیگری ارائه کرد. منتهی از آنجا که این دو الگو شباهت‌های بسیار زیادی به یکدیگر دارند در ادبیات الگوهای رشد در قالب یک مدل تحت عنوان مدل "هارود- دومار" به‌عنوان اولین مدل رشد پویا مطرح است.[۴]

مدل‌های رشد که مدل‌های کلان اقتصادی هستند به دو دسته کلی؛ مدل‌های حقیقی (پول در آن‌ها نقشی ندارد) و مدل‌های پولی (نقش پول در آن‌ها درنظر گرفته می‌شود) تقسیم‌بندی می‌شوند.

مدل‌های حقیقی خود به دو دسته؛ یک بخشی و چند بخشی (شامل دو بخش و چند بخش) طبقه‌بندی می‌شوند. برخی از مدل‌های یک بخشی مانند مدل هارود- دومار، مدل سادهٔ نئوکلاسیک و مدل کالدور بدون درنظر گرفتن نقش پیشرفت فنی (تکنولوژی) طراحی شده‌اند. این مدل‌ها کل اقتصاد را در یک بخش درنظر می‌گیرند. برخی دیگر، مانند مدل‌های هارود (خنثی)، سولو (خنثی) و هیکس (خنثی)، با مدنظر قرار دادن نقش پیشرفت فنی (تکنولوژی) ارائه شده‌اند.

نمودار شمارهٔ (۱) راهنمای تقسیم‌بندی مدل‌های رشد را نشان می‌دهد.

---

۱. تحلیل کینز از عملکرد نظام اقتصادی سرمایه‌داری یک تحلیل کوتاه‌مدت و ایستا است. یعنی تحلیلی که در آن طی زمان درنظر گرفته نمی‌شود.

2. Roy Harrod

3. Domar

۴. در این مدل طی زمان درنظر گرفته شده است.

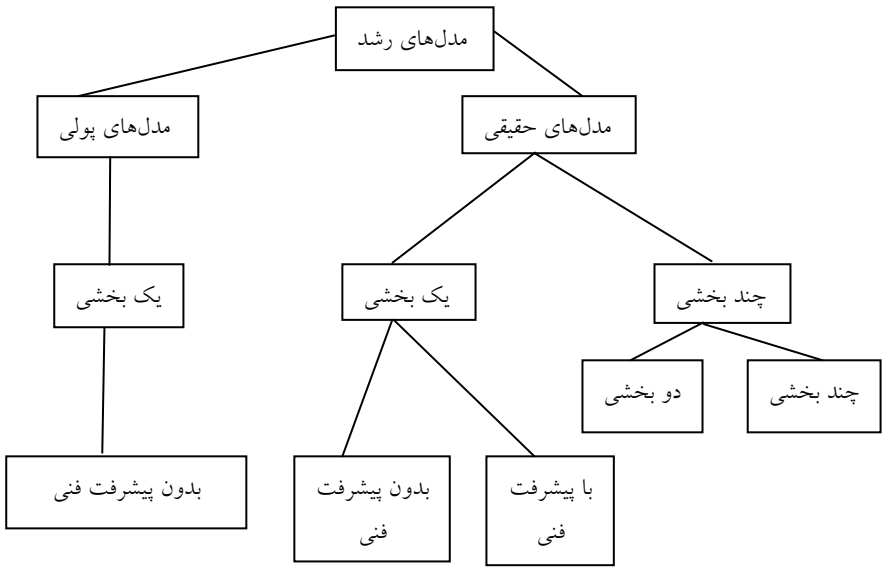

مدل‌های حقیقی: مدل‌های هستند که پول در آن‌ها نقشی ندارد.

مدل‌های پولی: مدل‌های هستند که نقش پول در آن‌ها درنظر گرفته می‌شود.

نمودار شماره ۱. راهنمای تقسیم‌بندی مدل‌های رشد

در این فصل پس از ارائه برخی مفاهیم که در مدل‌های رشد کاربرد زیادی دارند، تنها به تشریح مدل‌های حقیقی یک بخشی شامل مدل هارود- دومار، مدل سولو در دو حالت بدون پیشرفت فنی و با پیشرفت فنی، پرداخته می‌شود.

۲-۵ مفاهیم کاربردی مدل‌های رشد

۱. رشد هر متغیر عبارت از افزایش آن متغیر در طول زمان است.

برای مثال، رشد تولید ملی (یا درآمد ملی)، بیان‌کننده افزایش تولید ملی (یا درآمد ملی) در طول زمان است.

۲. نرخ رشد هر متغیر عبارت از درصد افزایش متغیر نسبت به مقدار قبلی آن است.

بنابراین، نرخ رشد متغیرها برحسب درصد بیان می‌شود.

برای مثال، نرخ رشد تولید ملی (یا درآمد ملی) برابر با درصد افزایش در تولید ملی نسبت به سطح آن در دورهٔ قبل است. اگر سطح تولید ملی (یا درآمد ملی) در سال t برابر y_t و در سال (t +۱) برابر $y_{t+۱}$ باشد نرخ رشد آن طی دو سال t و (t +۱) عبارت خواهد بود از:

$$\text{نسبت افزایش تولید ملی (یا درآمد ملی)} = \frac{y_{t+۱} - y_t}{y_t}$$

$$\text{نرخ رشد تولید ملی (یا درآمد ملی) برحسب درصد} = \frac{y_{t+۱} - y_t}{y_t} \times ۱۰۰$$

۳. تغییر هر متغیر مانند تولید ملی (یا درآمد ملی) در طی زمان با $\frac{dy}{dt}$ نشان داده می‌شود و از علامت (o) بر بالای هر متغیر برای نشان دادن نرخ رشد آن متغیر در یک دوره زمانی معین استفاده می‌شود.

بر این اساس نرخ رشد تولید ملی (یا درآمد ملی) را می‌توان به‌صورت زیر نمایش داد:

$$\overset{o}{y} = \frac{dy/dt}{y}$$

۴. نرخ تعادلی رشد تولید ملی (یا درآمد ملی)، $\overset{o}{y}_e$، عبارت از نرخ رشدی از تولید ملی (یا درآمد ملی) است که اقتصاد در یک دوره زمانی معین در حالت اشتغال کامل[1] باقی بماند. به بیان دیگر، نرخ رشد لازم برای این‌که اقتصاد در یک دوره زمانی معین در حالت اشتغال کامل باقی بماند را با $\overset{o}{y}_e$ نشان می‌دهند. از آن‌جا که نرخ رشد تعادلی تولید ملی ($\overset{o}{y}_e$) نرخی است که در آن تعادل اشتغال کامل وجود دارد لذا لازم است به‌طور همزمان سرمایه‌گذاری برابر پس‌انداز و تقاضا برای نیروی کار برابر عرضه نیروی کار باشد.

۳-۵ مدل رشد هارود- دومار

مدل هارود- دومار اولین مدل رشد کشورهای غربی است. آنان در اصل از مدل دو بخشی فلدمن که اولین مدل رشد شوروی سابق را ارائه کرده بود، الهام گرفته بودند. در

1. Full Employment

مدل هارود- دومار برای تعیین نرخ رشد اقصادی، سعی شده است اثـر سـرمایه‌گـذاری روی ظرفیت تولیدی محاسبه می‌شود.

فروض اساسی مدل:

۱. اقتصاد متشکل از یک بخش است.

۲. پیشرفت فنی (تغییرات تکنولوژی) وجود ندارد.

۳. نیروی کار در طی زمان با نرخ ثابت رشد می‌کند. نرخ رشد نیروی کار برابر بـا نـرخ رشد طبیعی جمعیت (g) درنظر گرفته می‌شود.

۴. نسبت سرمایه به تولید $(\frac{k}{y})$[1] ثابت است. به‌عبارت دیگر امکان جانشینی عوامل تولید وجود ندارد.

۵. اقتصاد در وضعیت اشتغال کامل قرار دارد.

۶. پس‌انداز ضریب ثابتی (s) از درآمد (یا تولید) است. به بیان دیگر پس‌انداز در زمان t عبارت است از:

$$S_t = sy_t \qquad (۱)$$

۷. استهلاک درنظر گرفته نمی‌شود.

در مدل رشد هارود- دومار سرمایه به‌عنوان عامل اصلی حرکت مطرح اسـت. از این‌رو نقش سرمایه‌گذاری در این مدل از دو بُعد تقاضـای کـل و عرضـه کـل بررسـی می‌شود. به این معنا که وقتی اقدام به سرمایه‌گـذاری مـی‌شـود، تقاضـای کـل افـزایش می‌یابد[2] و از بُعد عرضه هنگامی که سرمایه‌گذاری (خالص) صورت می‌گیـرد، انباشـت سرمایه به وجود می‌آید یعنی به موجودی سـرمایه افـزوده مـی‌شـود و ایـن امـر سـبب افزایش تولید و درنتیجه افزایش عرضه کل می‌گردد.

---

1. Capital- Output Ratio

۲. از مباحث اقتصاد کلان به یاد آورید که تقاضای کل برابر مجموع مصرف بخش خصوصی، سرمایه‌گذاری، مخارج دولت، خالص صادرات و خالص دریافتی عوامل تولید از خارج است.

$$AD = C + I + G + (X - M) + F$$

از آن‌جا که در این مدل فرض می‌شود تعادل در شرایط اشتغال کامل وجود دارد شرط تعادل، یعنی برابری پس‌انداز برنامه‌ریزی شده و سرمایه‌گذاری برنامه‌ریزی شده، به شرح زیر معرفی می‌شود.

شرط تعادل: پس‌انداز برنامه‌ریزی‌شده= سرمایه‌گذاری برنامه‌ریزی شده

یا

$$I_t = S_t \qquad (۲)$$

طبق ششمین فرض مدل (رابطهٔ ۱) پس‌انداز ضریب ثابتی از درآمد (یا تولید) است. در رابطهٔ (۲) مقدار S_t را از رابطهٔ (۱) قرار می‌دهیم:

$$I_t = sy_t \qquad (۳)$$

طبق فرض چهارم مدل، نسبت سرمایه به تولید ثابت است و آن را با v نشان می‌دهیم:

$$\frac{K_t}{Y_t} = v \qquad (۴)$$

رابطهٔ ۴ دلالت بر آن دارد که اگر موجودی سرمایه (K_t) در طی زمان تغییر کند تولید به نحوی تغییر خواهد کرد که نسبت آن‌ها، یعنی $\frac{K_t}{Y_t}$، همواره برابر با v باشد. می‌توان y_t را به‌صورت زیر به‌دست آورد:

$$y_t = (\frac{۱}{v})k_t \qquad (۵)$$

چون v ثابت است نتیجه می‌گیریم که $\frac{۱}{v}$ نیز ثابت است. براین اساس با استفاده از رابطهٔ (۵) می‌توان اثر تغییر در موجودی سرمایه را بر تولید ملی به‌ترتیب زیر نشان داد:

$$\frac{dy_t}{dt} = \frac{۱}{v}(\frac{dk}{dt}) \qquad (۶)$$

دانشجویان آگاهی دارند که سرمایه‌گذاری (I_t) به‌عنوان یک متغیر جاری موجب افزایش موجودی سرمایه (k_t) می‌شود. بنابراین تغییر در موجودی سرمایه یعنی $\frac{dk}{dt}$ برابر I_t است. با استفاده از این نکته می‌توان رابطهٔ (۶) را به‌صورت زیر نشان داد:

$$\frac{dy_t}{dt} = \frac{۱}{v}(I_t) \qquad (۷)$$

یا

$$\frac{dy}{dt}.v = I_t \qquad (۸)$$

در رابطهٔ فوق به‌جای I_t مقدار آن را از رابطهٔ (۳) قرار می‌دهیم

$$\frac{dy}{dt} \cdot v = sy_t \qquad (۹)$$

با تقسیم طرفین رابطهٔ (۹) بر y_t و v خواهیم داشت:

$$\frac{dy/dt}{y_t} = \frac{s}{v}$$

طرف چپ رابطه (۹) نرخ رشد تولید ملی (یا درآمد ملی) است بنابراین:

$$\overset{o}{Y} = \frac{s}{v} \qquad (۱۰)$$

با توجه به فرض وضعیت اشتغال کامل، مازاد نیروی کار نباید وجود داشته باشد. از این‌رو تولید ملی (یا درآمد ملی) به میزان نرخ رشد نیروی کار، رشد می‌کند. به عبارت دیگر، نرخ رشد تولید ملی ($\overset{o}{Y}$)باید برابر نرخ رشد طبیعی جمعیت (g) باشد. بنابراین، طبق مدل هارود- دومار نرخ رشد تولید ملی اولاً برابر نرخ رشد نیروی کار است و ثانیاً برابر با نسبت s به v است. بنابراین $\overset{o}{Y}$ با s یعنی نرخ پس‌انداز (یا میل متوسط به پس‌انداز[1]) رابطه مستقیم و با نسبت سرمایه به تولید رابطه معکوس دارد. در ادامه بحث ثابت می‌شود برای آن‌که اقتصاد در مسیر رشد بلندمدت قرار گیرد و تولید ملی با نرخ $\frac{s}{v}$ رشد کند و اشتغال کامل همواره برقرار باشد لازم است سرمایه‌گذاری نیز با نرخ $\frac{s}{v}$ رشد نماید. برای اثبات این موضوع با استفاده از رابطهٔ (۳) مقدار y_t را برحسب I_t و s به‌دست می‌آوریم:

$$y_t = \frac{1}{s} I_t \qquad (۱۱)$$

حال با استفاده از رابطهٔ (۱) تغییر در تولید ملی را استخراج می‌کنیم. باتوجه به رابطه (۱۱) مشخص است که با تغییر I_t در طی زمان، تولید ملی (y_t) نیز تغییر می‌کند.

$$\frac{dy}{dt} = \frac{1}{s}\frac{dI}{dt} \qquad (۱۲)$$

---

1. Average Propensity to save (APS)

در رابطهٔ فوق، s ضریب پس‌انداز، $\frac{dy}{dt}$ تغییر تولید ملی و $\frac{dI}{dt}$ تغییر سرمایه‌گذاری در طی زمان می‌باشد. اکنون درمی‌یابیم که طرف راست دو رابطهٔ (۷) و (۱۲) با هم برابرند زیرا طرف چپ آن دو با هم برابر است. بنابراین:

$$\frac{1}{s}\frac{dI}{dt} = \frac{1}{v} I_t$$

اگر طرفین رابطه بالا را بر I_t تقسیم و در s ضرب کنیم، نرخ رشد سرمایه‌گذاری به‌دست می‌آید:

$$\frac{dI/dt}{I_t} = \frac{s}{v}$$

$$\overset{o}{I} = \frac{s}{v} \qquad (۱۳)$$

در رابطهٔ (۱۳)، s و v به‌ترتیب ضریب پس‌انداز و ضریب سرمایه (نسبت سرمایه به تولید) و $\overset{o}{I}$ نرخ رشد سرمایه‌گذاری می‌باشد. باتوجه به اینکه $\overset{o}{y} = g$ می‌باشد و باتوجه به روابط (۹) و (۱۳) ملاحظه می‌شود که در مدل هارود- دومار نرخ رشد تولید ملی (یا درآمد سرانه) برابر نرخ رشد سرمایه‌گذاری و برابر نرخ رشد نیروی کار است. یعنی:

$$\overset{o}{I} = \overset{o}{Y} = \overset{o}{L} = g = \frac{s}{v} \qquad (۱۴)$$

رابطه (۱۴) درواقع بیان‌کننده شرط اساسی رشد متعادل اقتصادی است.

به مدل هارود- دومار انتقاداتی به شرح زیر وارد شده است:

۱. در این مدل نقش تکنولوژی نادیده گرفته شده است.

۲. در مدل هارود- دومار شرط تعادل به‌صورت $g = \frac{s}{v}$ می‌باشد. بنابراین تعادل به پارامترهای s، Y، g وابسته است. این پارامترها با توجه به فروض مدل هیچ ارتباطی با یکدیگر ندارند و مقدارشان مستقل از هم و خارج از مدل تعیین می‌شود. بر همین اساس منتقدین معتقدند که اقتصاد روی لبه تیغ[1] قرار می‌گیرد. درواقع آن‌ها معتقدند یکی از بی‌نهایت حالت‌های ممکن دنیای بیرون شرط فوق را تأمین می‌کند و به‌عبارت دیگر باید منتظر ماند تا برحسب شانس و تصادف رابطهٔ تعادلی فوق برقرار

1. Knife edge

شود. از یک نظریه مستدل انتظار می‌رود که برقراری شرط تعادل را به‌طور دقیق مشخص نماید و به شانس و تصادف واگذار نکند. بنابراین، ایراد دوم به این نظریه این است که شرط تعادل برحسب تصادف و شانس برقرار می‌شود. خانم جون رابینسون[1] معتقد است شرط فوق به‌ندرت تحقق می‌یابد و برقراری این شرط به افسانه شبیه می‌باشد.

۳. نتیجه مدل با برخی از واقعیت‌های مشاهده شده، از جمله با شرایط اقتصادی آمریکا در دوره پس از جنگ جهانی دوم، منطبق نیست.

۴. فرض ثابت بودن نسبت سرمایه به تولید (v)، یکی دیگر از اشکالات مدل هارود- دومار است زیرا این فرض بیان‌کننده تابع تولیدی است که در آن امکان جانشینی عوامل تولید وجود ندارد.

علی‌رغم اشکالات موجود در مدل هارود- دومار، این مدل نقطه شروع بسیار مناسبی برای مدل‌های رشد بعدی بوده است. درواقع مدل‌های بعدی، از طریق اصلاح اشکالات مدل هارود- دومار به‌وجود آمده‌اند. برای مثال در مدل رشد سولو، تابع تولید اصلاح شده است.

۵-۴ مدل‌های رشد نئوکلاسیک

۵-۴-۱ مدل رشد سولو بدون پیشرفت تکنولوژی

مدل سولو همان مدل ساده و اولیه نئوکلاسیک است. این مدل را رابرت.ام.سولو[2] در دهه ۱۹۵۰ ارائه کرده است. سولو اولین کسی بود که از مدل رشد هارود- دومار انتقاد کرد. سولو عنوان کرد که این مدل دارای اشکال است چون در تابع تولید مورد نظر هارود- دومار امکان جانشینی عوامل تولید وجود ندارد و نقش تکنولوژی نیز در آن نادیده گرفته شده است. سولو در مدل خود به اصلاح تابع تولید مدل هارود- دومار پرداخت.

---

1 Joan Violet Robinson (1903 – 1983),
اولین زن اقتصاددانی بود که در سال ۱۹۷۹ به عضویت هیأت امنا کینگز کالج (کالج اصلی دانشگاه کمبریج) درآمد.

2. Robert Merton Solow (1924)

فروض اساسی مدل سولو:

۱. اقتصاد یک بخشی است یعنی در مجموع یک محصول تولید می‌شود و میزان تولید آن با y_t نشان داده می‌شود.

۲. نیروی کار با نرخ رشد ثابتی که برابر نرخ رشد جمعیت (g) است، رشد می‌کند. این نرخ رشد خارج از مدل تعیین می‌شود.

۳. پس‌انداز ضریب ثابتی از تولید است یعنی: $S_t = sy_t$

که در آن S_t، پس‌انداز در سال t، s= ضریب ثابت و y_t، میزان تولید در سال t می‌باشد. فرض بر این است که پس‌انداز، سرمایه‌گذاری می‌شود.

۴. تابع تولید کل پیوسته است و از نظر فنی امکان جانشینی عوامل تولید (نیروی کار و سرمایه) در آن وجود دارد. شکل کلی تابع تولید به‌صورت زیر است:

$$Y = F(K, L) \qquad (۱۵)$$

در مدل رشد سولو تابع تولید به‌صورت کاب- داگلاس به‌صورت زیر درنظر گرفته شده است:

$$Y = AK^{\alpha}L^{\beta} \qquad (۱۶)$$

در این تابع تولید میزان محصول (Y) تابعی از میزان دو عامل سرمایه (K) و نیروی کار (L) و A می‌باشد. A، ضریب تکنولوژی و مقداری ثابت است. β,α توان‌های L,K هستند که در این تابع تولید به‌ترتیب نشان‌دهنده کشش‌های تولیدی دو عامل تولید سرمایه و نیروی کار می‌باشند.[۱] در این مدل فرض می‌شود که $\alpha+\beta=۱$ است یعنی مجموع کشش‌های تولیدی عوامل تولید برابر یک است.

۵. تابع تولید دارای ویژگی بازده ثابت به مقیاس است.

۶. اشتغال کامل وجود دارد.

---

۱. کنش‌های تولیدی عامل عبارت است از نسبت درصد تغییرات در تولید به ازاء درصد تغییرات در آن عامل تولید. از این‌رو:

$$\text{کشش تولیدی سرمایه} = \frac{\text{تولید نهایی عامل سرمایه}}{\text{تولید توسط عامل سرمایه}} = \frac{dy/y\times۱۰۰}{dk/k\times۱۰۰} = \frac{dy/dk}{y/k} = \frac{MP_K}{AP_K}$$

که با توجه به تابع کاب داگلاس: $E_k = \frac{A^{\alpha}K^{\alpha-۱}L^{\beta}}{AK^{\alpha-۱}L^{\beta}} = \alpha$

مفهوم α این است که اگر سرمایه، یک درصد تغییر کند محصول به میزان α درصد تغییر خواهد کرد.

۷. در اقتصاد شرایط رقابت کامل در بازار محصول و عوامل تولید وجود دارد.

باتوجه به اینکه $\alpha+\beta=1$ است بنابراین:

$$\beta=1-\alpha$$

چنانچه β از رابطه بالا در تابع تولید جایگزین شود، تابع تولید به‌صورت زیر نمایش داده می‌شود:

$$y=AK^{\alpha}L^{1-\alpha} \qquad (17)$$

علی‌رغم اینکه در مدل سولو به نقش تکنولوژی توجه شده است اما چون ضریب آن (A) ثابت است (یعنی $\frac{dA}{dt}=0$) لذا تغییرات تولید در طی زمان به تغییرات تکنولوژی وابسته نیست بلکه به تغییرات عامل تولید سرمایه (K) و نیروی کار (L) بستگی دارد. بنابراین:

$$\frac{dy}{dt}=A\alpha K^{\alpha-1}L^{1-\alpha}\frac{dk}{dt}+A(1-\alpha)K^{\alpha}L^{1-\alpha-1}\frac{dL}{dt}$$

$$\frac{dy}{dt}=A\alpha K^{\alpha-1}L^{1-\alpha}\frac{dk}{dt}+A(1-\alpha)K^{\alpha}L^{-\alpha}\frac{dL}{dt}$$

حالا اگر طرفین رابطه بالا بر $y=AK^{\alpha}L^{1-\alpha}$ تقسیم شود، خواهیم داشت:

$$\frac{dy/dt}{y}=\frac{A\alpha K^{\alpha-1}L^{1-\alpha}}{AK^{\alpha}L^{1-\alpha}}\cdot\frac{dk}{dt}+\frac{A(1-\alpha)K^{\alpha}L^{-\alpha}}{AK^{\alpha}L^{1-\alpha}}\cdot\frac{dL}{dt}$$

ملاحظه می‌شود که در طرف چپ رابطه بالا نرخ رشد تولید به‌دست آمده است:

$$\overset{o}{Y}=\alpha\left(\frac{dk/dt}{K}\right)+(1-\alpha)\left(\frac{dL/dt}{L}\right)$$

$$\overset{o}{Y}=\alpha\overset{o}{K}+(1-\alpha)\overset{o}{L}$$

یا

$$\overset{o}{Y}=\alpha\overset{o}{K}+\beta\overset{o}{L} \qquad (18)$$

از رابطه بالا مشخص می‌شود که نرخ رشد تولید در مدل سولو برابر با جمع وزنی نرخ رشد سرمایه و نرخ رشد نیروی کار است. وزن‌های مربوطه همان کشش‌های تولیدی دو عامل سرمایه و نیروی کار هستند. در ضمن، از آن‌جا که طبق فرض دوم نرخ رشد نیروی کار برابر g است. پس:

$$\overset{o}{Y} = \alpha \overset{o}{K} + \beta g \rightarrow \text{معادله رشد اقتصادی مدل سولو} \qquad (۱۹)$$

ملاحظه می‌شود که برطبق مدل رشد سولو، نرخ رشد اقتصادی هم به نرخ رشد نیروی کار یعنی به رابطهٔ ($\overset{o}{L} = g$) و هم به نرخ رشد سرمایه ($\overset{o}{K}$) بستگی دارد.

البته مدل سولو نیز به‌واسطه در نظر نگرفتن تکنولوژی با محدودیت و مشکل روبه‌رو است. برای توجیه این مطلب معادله رشد اقتصادی سولو (رابطه ۱۸ یا ۱۹) به‌صورت زیر بازنویسی می‌شود:

$$\overset{o}{Y} = \alpha \overset{o}{K} + (۱-\alpha)\overset{o}{L}$$

$$\overset{o}{Y} = \alpha \overset{o}{K} + \overset{o}{L} - \alpha \overset{o}{L}$$

$$\overset{o}{Y} - \overset{o}{L} = \alpha(\overset{o}{K} - \overset{o}{L}) \qquad (۲۰)$$

رابطهٔ ۲۰ فوق را می‌توان به‌صورت زیر بیان کرد:

(نرخ رشد نیروی کار- نرخ رشد سرمایه) α =نرخ رشد نیروی کار- نرخ رشد تولید

طرف چپ بیان‌کننده نرخ رشد تولید سرانه و پرانتز طرف راست بیان‌کننده نرخ رشد سرمایه سرانه است. بنابراین به‌فرض آن‌که α ثابت باشد، برای این‌که نرخ رشد تولید سرانه بزرگ‌تر از صفر باشد، باید نرخ رشد سرمایه سرانه از صفر بزرگ‌تر باشد.

رابطه (۲۰) محدودیت مدل سولو را به‌دلیل درنظر نگرفتن پیشرفت فنی نشان می‌دهد. با افزایش عامل سرمایه، در مرحله دوم تولید بهره‌وری سرمایه کاهش می‌یابد و تولید با آهنگ نزولی رشد می‌کند و لذا احتمال این‌که نرخ رشد تولید کمتر از نرخ رشد نیروی کار شود افزایش می‌یابد. بنابراین، به‌دلیل عدم لحاظ پیشرفت فنی و ثابت فرض نمودن ضریب تکنولوژی(A)، مدل رشد سولو می‌تواند منجر به منفی شدن نرخ رشد تولید سرانه شود. مدل‌های رشد بعدی برای رفع مشکل فوق پیشرفت فنی را لحاظ کردند.

۵-۴-۲ مقایسه مدل سولو و هارود- دومار

اگر در رابطه ۱۹ مدل سولو به‌جای $\overset{o}{K}$ معادل آن یعنی $\frac{I}{K}$ را قرار دهیم خواهیم داشت:

$$\overset{o}{Y} = \alpha(\frac{I}{K}) + \beta g$$

سپس با استفاده از رابطه تعادلی $I=S$ معادل آن یعنی $I_t=sy_t$ را در رابطه فوق قرار می‌دهیم:

$$\overset{o}{Y}=\alpha(\frac{sy_t}{k})+\beta g$$

اگر مشابه مدل هارود- دومار نسبت سرمایه به تولید را با v نشان دهیم در این صورت در طرف راست رابطهٔ فوق به‌جای $\frac{sy_t}{k}$ معادل آن یعنی $\frac{s}{v}$ را قرار می‌دهیم:

$$\overset{o}{Y}=\alpha(\frac{s}{v})+\beta g \qquad (۲۱)$$

از مقایسه دو مدل رشد هارود- دومار و سولو نتایج زیر حاصل می‌شود:

۱. در مدل هارود – دومار نرخ رشد تولید برابر $\overset{o}{Y}=\frac{s}{v}=\overset{o}{K}$ به‌دست آمد. یعنی نرخ رشد تولید فقط به نرخ رشد سرمایه بستگی دارد و از آن‌جا که در مدل مذکور دو فرض اشتغال کامل و مکمل بودن عوامل تولید (سرمایه و نیروی کار) مطرح است، نرخ رشد تولید می‌بایست برابر نرخ رشد نیروی کار نیز قرار گیرد ($\overset{o}{Y}=\frac{s}{v}=g$). در حالی‌که در مدل سولو چنان‌که اشاره شد نرخ رشد تولید به نرخ رشد هر دو عامل تولید یعنی سرمایه و نیروی کار بستگی دارد.

۲. چون در مدل سولو فرض ثابت بودن نسبت تولید به سرمایه ($\frac{y}{k}=v$) مطرح نیست لذا این نسبت یعنی v در داخل مدل تعیین می‌شود و مقدار آن به نرخ پس‌انداز (s) و نرخ رشد جمعیت (یا نیروی کار یعنی g) بستگی دارد. به‌عبارت دیگر، مدل سولو روی لبه تیغ و نتایج آن برحسب شانس و تصادف نیست.

۳. اگر $\alpha=۱$ باشد یعنی $\beta=۱-\alpha=۰$ باشد در این‌صورت معادله رشد سولو به معادله رشد هارود- دومار تبدیل می‌شود. یعنی:

$$\overset{o}{Y}=(۱)(\frac{s}{y})+(۰)g$$

$$\overset{o}{Y}=\frac{s}{v}=\overset{o}{K}$$

۵-۴-۳ مدل رشد سولو با پیشرفت تکنولوژی

مدل رشد سولو با پیشرفت تکنولوژی مشابه مدل قبلی است منتهی در این مدل پیشرفت تکنولوژی درنظر گرفته می‌شود. بنابراین تابع تولید تابعی از نیروی کار، سرمایه و تکنولوژی است. به‌عبارت دیگر، در این تابع تولید علاوه‌بر دو متغیر مربوط به دو عامل تولید سرمایه (K) و نیروی کار (L) متغیر دیگری وارد می‌شود که این متغیر نماینده عامل تکنولوژی است و در طی زمان تغییر می‌کند. فرم کلی تابع تولید مورد بحث عبارت است از:

$$Y = F(K, L, T) \qquad (۲۲)$$

که در آن L,K و T به‌ترتیب معرف سرمایه، نیروی کار و تکنولوژی می‌باشند.

تغییرات تولید در طی زمان به تغییرات سرمایه، نیروی کار و تکنولوژی بستگی دارد:

$$\frac{dy}{dt} = \frac{dy}{dk}\cdot\frac{dk}{dt} + \frac{dy}{dL}\cdot\frac{dL}{dt} + dy' \qquad (۲۳)$$

رابطه (۲۳) نشان می‌دهد که تغییر کلی در تولید نسبت به زمان ($\frac{dy}{dt}$) برابر است با مجموع تغییر تولید ناشی از تغییر سرمایه، تغییر تولید ناشی از تغییر عامل نیروی کار و تغییر تولید ناشی از تغییر تکنولوژی (dy').

با تقسیم طرفین رابطه (۲۳) بر y و ضرب و تقسیم دو جمله اول سمت راست به‌ترتیب در K و L، خواهیم داشت:

$$\frac{dy/dt}{y} = \frac{dy}{dk}\cdot\frac{k}{y}\cdot\frac{dk/dt}{k} + \frac{dy}{dL}\cdot\frac{L}{Y}\cdot\frac{dL/dt}{L} + \frac{dy'}{y}$$

در رابطهٔ فوق عبارت سمت چپ همان نرخ رشد تولید ملی است و جملات سمت چپ به شرح زیر می‌باشند:

$\frac{dy}{dk}\cdot\frac{k}{y} = \frac{dy/dk}{y/k} = E_k$ = کشش تولیدی عامل سرمایه، $\frac{dk/dt}{k} = \overset{o}{K}$ = نرخ رشد سرمایه.

$\frac{dy}{dL}\cdot\frac{L}{y} = \frac{dy/dL}{y/L} = E_L$ = کشش تولیدی عامل نیروی کار، $\frac{dL/dt}{L} = \overset{o}{L}$ = نرخ رشد نیروی کار.

براین اساس معادله رشد اقتصادی سولو با پیشرفت فنی عبارت است از:

$$\overset{o}{Y} = E_k\cdot\overset{o}{K} + E_L\cdot\overset{o}{L} + \overset{o}{t} \qquad (۲۴)$$

ملاحظه می‌شود که در فرآیند رشد تولید ملی، علاوه‌بر رشد سرمایه و نیروی کار، پیشرفت تکنولوژی هم مطرح است و اثر آن بر رشد تولید ملی، مستقل از نرخ رشد دو عامل دیگر (سرمایه و نیروی کار) است. چرا که $\overset{o}{t}$ به‌صورت عامل مستقل در معادله مذکور(رابطه ۲۴) ظاهر شده است. اکنون می‌توان تصور کرد که به‌واسطه وجود پیشرفت تکنولوژی بازده نزولی سرمایه خنثی خواهد شد و به این ترتیب مشکل مدل قبلی (مدل سولو بدون پیشرفت تکنولوژی) وجود نخواهد داشت. در ضمن از مقایسه دو معادله رشد اقتصادی به‌دست آمده در این دو مدل می‌توان به این نتیجه رسید که نرخ رشد اقتصادی در شرایط وجود پیشرفت تکنولوژی به‌دلیل حضور $\overset{o}{t}$ در معادله مربوط (رابطه ۲۴) بیشتر از نرخ رشد اقتصادی در حالت بدون پیشرفت تکنولوژی است. از این‌رو، می‌توان به نقش و اهمیت پیشرفت تکنولوژی در رشد اقتصادی پی برد.

مثال:

با استفاده از اطلاعات زیر، نرخ رشد تولید ملی (یا نرخ رشد اقتصادی) را در مدل سولو در دو حالت با پیشرفت فنی و بدون پیشرفت فنی به‌دست آورید.

$$\overset{o}{t}=۱ \quad , \quad \overset{o}{L}=۱/۵ \quad , \quad \overset{o}{K}=۲ \quad , \quad E_L=۰/۷ \quad , \quad E_K=۰/۳$$

الف) در حالت با پیشرفت تکنولوژی

با فرض اینکه تابع تولید به‌صورت $y=AK^{\alpha}L^{\beta}$ می‌باشد خواهیم داشت:

$$\overset{o}{Y}=E_K\overset{o}{K}+E_L\overset{o}{L}+\overset{o}{t}$$

$$\overset{o}{Y}=۰/۳\times۲+۰/۷\times۱/۵+۱$$

$$\overset{o}{Y}=۲/۶۵$$

ب) در حالت بدون پیشرفت تکنولوژی:

$$\overset{o}{Y}=\alpha\overset{o}{K}+\beta\overset{o}{L}$$

در مدل رشد سولو بدون پیشرفت فنی $E_k=\alpha$ و $E_L=\beta$ می‌باشد بنابراین رشد تولید ملی برابر است با:

$$\overset{o}{Y}=۰/۳\times۲+۰/۷\times۱/۵$$

$$\overset{o}{Y}=۱/۶۵$$

خلاصه فصل پنجم

۱. رشد هر متغیر عبارت از افزایش آن متغیر در طول زمان است.

۲. نرخ رشد هر متغیر عبارت از درصد افزایش متغیر نسبت به مقدار قبلی آن است.

۳. نرخ تعادلی رشد تولید ملی (یا درآمد ملی)، نرخ رشدی از تولید ملی (یا درآمد ملی) است که اقتصاد در یک دوره زمانی معین در حالت اشتغال کامل باقی بماند. لذا لازم است به‌طور همزمان سرمایه‌گذاری برابر پس‌انداز و تقاضا برای نیروی کار برابر عرضه نیروی کار باشد.

۴. تقسیم‌بندی مدل‌های رشد:

– مدل‌های حقیقی که پول در آن‌ها نقشی ندارد و به دو دسته؛ یک بخشی و چند بخشی (شامل دو بخش و چند بخش) طبقه‌بندی می‌شوند.

– مدل‌های پولی که نقش پول در آن‌ها درنظر گرفته می‌شود.

۵. مدل رشد هارود– دومارد:

– اولین مدل رشد پویا است.

– فروض اساسی مدل: اقتصاد یک بخشی و در وضعیت اشتغال کامل است، پیشرفت فنی، جانشینی عوامل تولید و استهلاک درنظر گرفته نمی‌شود، نرخ رشد نیروی کار ثابت و برابر با نرخ رشد طبیعی جمعیت است، پس‌انداز ضریب ثابتی از درآمد (یا تولید) است.

– سرمایه عامل اصلی حرکت است.

– سرمایه‌گذاری از دو بُعد تقاضای کل و عرضه کل بررسی می‌شود

– شرط تعادل مدل: پس‌انداز برنامه‌ریزی‌شده = سرمایه‌گذاری برنامه‌ریزی شده

– نرخ رشد تولید ملی برابر نرخ رشد نیروی کار (= نرخ رشد جمعیت) ، برابر با نسبت s (نرخ پس‌انداز) به v (نسبت سرمایه به تولید) و برابر نرخ رشد سرمایه‌گذاری است($\overset{o}{I} = \overset{o}{Y} = \overset{o}{L} = g = \frac{s}{v}$).

– انتقادات: نادیده گرفتن نقش تکنولوژی، برقراری شرط تعادل برحسب تصادف و شانس، عدم انطباق نتیجه مدل با برخی از واقعیت‌ها، ثابت بودن نسبت سرمایه به تولید یا عدم امکان جانشینی عوامل تولید،

۶. مدل رشد سولو بدون پیشرفت تکنولوژی:

– مدل ساده و اولیه نئوکلاسیک است.

– فروض اساسی مدل: اقتصاد یک بخشی و در وضعیت اشتغال کامل است، پیشرفت فنی، در تولید امکان جانشینی عوامل تولید و ویژگی بازده ثابت به مقیاس وجود دارد، نرخ رشد نیروی کار ثابت و برابر با نرخ رشد طبیعی جمعیت است، پس‌انداز ضریب ثابتی از درآمد (یا تولید) است، بازار محصول و عوامل تولید رقابت کامل است

– نرخ رشد تولید برابر با جمع وزنی نرخ رشد سرمایه و نرخ رشد نیروی کار است. وزن‌های مربوطه کشش‌های تولیدی عوامل هستند. بنابراین، نرخ رشد اقتصادی به نرخ رشد نیروی کار(= نرخ رشد جمعیت) و سرمایه بستگی دارد.

– به‌دلیل درنظر نگرفتن پیشرفت فنی (ثابت بودن ضریب تکنولوژی) امکان دارد نرخ رشد تولید سرانه منفی شود.

۷. مقایسه مدل سولو و هارود– دومار:

– در مدل هارود – دومار نرخ رشد تولید فقط به نرخ رشد سرمایه بستگی دارد در حالی‌که در مدل سولو به نرخ رشد هر دو عامل تولید یعنی سرمایه و نیروی کار بستگی دارد.

– چون در مدل سولو فرض ثابت بودن نسبت تولید به سرمایه مطرح نیست و این نسبت داخل مدل تعیین می‌شود و مقدار آن به نرخ پس‌انداز (s) و نرخ رشد جمعیت (یا نیروی کار یعنی g) بستگی دارد، مدل روی لبه تیغ و نتایج آن برحسب شانس و تصادف نیست.

– اگر کشش تولیدی سرمایه برابر یک باشد، معادله رشد سولو به معادله رشد هارود– دومار تبدیل می‌شود.

۸. مدل رشد سولو با پیشرفت تکنولوژی:

– تابع تولید تابعی از نیروی کار، سرمایه و تکنولوژی است.

– معادله رشد اقتصادی با پیشرفت فنی عبارت است از:

نرخ رشد تولید ملی = (نرخ رشد سرمایه* کشش تولیدی سرمایه) + (نرخ رشد نیروی کار *کشش تولیدی نیروی کار) + اثر پیشرفت فنی (تکنولوژی)

– به‌واسطه وجود پیشرفت فنی (تکنولوژی): بازده نزولی سرمایه خنثی شده و مشکل مدل (سولو) بدون پیشرفت تکنولوژی وجود نخواهد داشت. و نرخ رشد اقتصادی بیشتر از حالت بدون آن است.

خودآزمایی فصل پنجم

۱. کدام شرایط باید در اقتصاد برقرار باشد تا نرخ رشد تولید ملی، تعادلی به‌شمار آید؟

الف) عدم اشتغال کامل

ب) برابری سرمایه‌گذاری و پس‌انداز

ج) برابری قیمت سرمایه انسانی و فیزیکی

د) مازاد تقاضا برای نیروی کار

۲. مدل رشد هارود– دومار از جمله مدل‌های ..... است.

الف) چند بخشی ب) با پیشرفت فنی ج) یک بخشی د) ایستا

۳. $\frac{dk}{dt}$ بیان کننده کدام متغیر است؟

الف) تغییر مصرف ب) نرخ رشد تولید ج) سرمایه‌گذاری د) پس‌انداز

۴. کدام مورد از جمله فروض مشترک دو مدل مدل رشد هارود– دومار و سولو است؟

الف) برابری نرخ رشد نیروی کار با نرخ رشد جمعیت

ب) ثابت نبودن ضریب پس‌انداز

ج) درنظر نگرفتن زمان

د) ثابت بودن نسبت سرمایه به تولید

۵. شرط اساسی رشد متعادل اقتصادی در مدل رشد هارود– دومار کدام است؟

الف) $I_t = sy_t$ ب) $\overset{o}{Y} = \alpha(\frac{dk/dt}{K}) + (1-\alpha)(\frac{dL/dt}{L})$

ج) $\frac{dI/dt}{I_t} = \frac{s}{v}$ د) $\overset{o}{I} = \overset{o}{Y} = \overset{o}{L} = g = \frac{s}{v}$

۶. در مدل بدون تکنولوژی سولو وزن عوامل مؤثر بر رشد اقتصادی در معادله مربوط کدام است؟

الف) کشش‌های تولیدی عوامل تولید ب) قیمت عوامل تولید

ج) سهم فیزیکی عوامل تولید از تولید ملی د) کشش‌های قیمتی عوامل تولید

۷. کدام رابطه بیان‌کننده مشکل مدل سولو به‌واسطه در نظر نگرفتن تکنولوژی است؟

الف) $\overset{o}{I} = \overset{o}{Y} = \overset{o}{L} = g = \frac{s}{v}$ ب) $\overset{o}{Y} - \overset{o}{L} = \alpha(\overset{o}{K} - \overset{o}{L})$

ج) $\frac{1}{s}\frac{dI}{dt} = \frac{1}{v}I_t$ د) $Y = F(K, L, T)$

۸. در چه صورت معادله رشد سولو به هارود- دومار تبدیل می‌شود؟

الف) مجموع کشش‌های تولیدی عوامل تولید برابر دو باشد.

ب)کشش قیمتی سرمایه برابر یک باشد.

ج) کشش قیمتی سرمایه برابر صفر باشد.

د) کشش تولیدی نیروی کار برابر صفر باشد.

۹. کدام عبارت زیر صحیح است؟

الف) نتیجه دو مدل سولو روی لبه تیغ قرار دارد.

ب) نتیجه مدل هارود- دومار روی لبه تیغ قرار دارد.

ج) نرخ رشد تولید در مدل هارود- دومار به نرخ رشد سرمایه و نیروی کار بستگی دارد.

د) نرخ رشد تولید در مدل سولو به نرخ رشد نیروی کار بستگی دارد.

۱۰. در رابطه زیر که بیان‌کننده تغییرات تولید در طی زمان است، مفهوم جملات سمت راست چیست؟ تغییر تولید ناشی از تغییر....

$$\frac{dy}{dt} = \frac{dy}{dk}\cdot\frac{dk}{dt} + \frac{dy}{dL}\cdot\frac{dL}{dt} + dy'$$

الف) سهم پولی سرمایه، نیروی کار و تکنولوژی

ب) قیمت تکنولوژی در طی زمان

ج) سرمایه، نیروی کار و تکنولوژی در طی زمان

د) سهم فیزیکی سرمایه و نیروی کار

فصل ششم

آموزش و پرورش، دانش و توسعه اقتصادی

هدف کلی:

هدف کلی فصل ششم آن است که دانشجو با نقش آموزش و پرورش سیر تحول نگرش به آن، و همچنین نقش دانش در رشد و توسعه اقتصادی و نظریه‌های آن آشنا شود.

هدف‌های رفتاری:

پس از مطالعه این فصل دانشجو قادر خواهد بود:

۱. نقش آموزش و پرورش را در پیشرفت اقتصادی جامعه بیان کند.
۲. انواع آموزش و پرورش را نام ببرد و در مورد هر یک توضیح دهد.
۳. نقش هر یک از انواع آموزش و پرورش را در رشد و توسعه اقتصادی بیان کند.
۴. سیر تحول نگرش به آموزش و پرورش و جایگاه آن در نظریه‌های رشد و توسعه اقتصادی را توضیح دهد.
۵. مشکلات نظام آموزش و پرورش در کشورهای درحال‌توسعه را تشریح کند.
۶. تعریف اقتصاد آموزش‌محور و نکات مربوط به آن را بیان کند.
۷. جایگاه دانش در نظریه‌های رشد و توسعه اقتصادی را توضیح دهد.
۸. اقتصاد دانش محور را تعریف کند.
۹. عوامل به‌وجود آورنده نقش و جایگاه امروزی دانش را برشمرد.
۱۰. زیرساخت‌های اقتصاد مبتنی‌بر دانایی را نام ببرد.
۱۱. دانش را در اقتصاد دانش‌محور طبقه‌بندی کند.

۱۲. نقش آموزش و پرورش را از جنبه‌های مختلف در اقتصاد دانش محور بررسی کند.
۱۳. درباره نقش دولت در خصوص آموزش و پرورش بحث کند.

۶-۱ مقدمه

از زمان استقلال علم اقتصاد از سایر علوم، یعنی از زمان انتشار کتاب "تحقیق در باب ماهیت و علل ثروت ملل" آدام اسمیت در سال ۱۷۷۶، همواره رشد و توسعه اقتصادی به‌عنوان یکی از مهم‌ترین اهداف اقتصادی مطرح بوده است. انگیزه دست‌یابی به این هدف سبب گردیده تا علم اقتصاد با این سؤال مهم که "عامل اصلی رشد و توسعه اقتصادی چیست؟" روبه رو باشد.

اقتصاددانان و مکاتب مختلف اقتصادی، هریک متناسب با عصر و دیدگاه خود، در پی پاسخگویی به سؤال فوق بوده‌اند. در دوره اقتصاد معیشتی، فعالیت غالب کشاورزی بوده و زمین به‌عنوان عامل اصلی تولید ثروت در جوامع محسوب می‌شده است. از دوره انقلاب صنعتی (قرن ۱۸) تا دهه هشتاد قرن بیستم میلادی، نیروی کار و سرمایه فیزیکی، علاوه‌بر منابع طبیعی و مواد اولیه تولید، به‌عنوان عوامل مؤثر بر تولید ثروت و رشد و توسعه اقتصادی کشورها مطرح شده‌اند. در دوران مذکور، زمانی براساس نظر شومپیتر به نقش نوآوران به‌منزله عامل اصلی رشد اقتصادی توجه می‌شد. و گاه بر روی نقش سرمایه فیزیکی به‌عنوان موتور رشد اقتصادی تأکید می‌شد. در اوایل قرن بیستم، براساس دیدگاه اقتصاددانان نئوکلاسیک، به نقش پیشرفت‌های فنی (تغییر تکنولوژی) در مقوله رشد و توسعه اقتصادی اهمیت داده شد. در آن زمان عمدتاً تبلور پیشرفت‌های فنی را در افزایش سرمایه فیزیکی درنظر می‌گرفتند.

مشاهده پیشرفت‌ها و دستاوردهای قابل ملاحظه کشورهای توسعه‌یافته مانند آلمان و ژاپن[1]، پس از پایان جنگ جهانی دوم (۱۹۴۵م)، اندیشمندان اقتصادی را در دهه‌های ۵۰ و ۶۰ قرن بیستم میلادی بر آن داشت تا در خصوص عوامل مؤثر بر رشد اقتصادی کشورهای مذکور به مطالعه و بررسی بپردازند. آن‌ها به این نتیجه رسیدند که سرمایه

۱. آلمان و ژاپن، پس از جنگ جهانی دوم توانستند در کمتر از دو دهه به رغم از دست دادن سرمایه‌های فیزیکی خود، به واسطه وجود نیروهای انسانی کارآمد به لحاظ اقتصادی به‌طور چشمگیری پیشرفت نمایند.

فیزیکی[۱]، نیروی کار (با نگاه سنتی به آن) و منابع طبیعی و مواد اولیه تولید، نمی‌توانند توجیه‌کننده چنین رشد چشمگیری باشند. حاصل این مطالعات تغییر نگرش به عامل نیروی کار بود. بدین معنا که اندیشمندان اقتصادی دریافتند افزایش تولید قابل ملاحظه در کشورهای توسعه‌یافته به‌دلیل افزایش بازدهی تولید، در اثر بهبود شیوه‌های تولید بوده؛ و بهبود شیوه‌های تولید ناشی از سرمایه‌گذاری بر روی نیروی انسانی بوده است. این نوع سرمایه‌گذاری در قالب آموزش‌های گوناگون، موجب تغییر نگرش‌ها، توانایی‌ها، مهارت‌ها و ظرفیت‌های افراد این جوامع گردیده و در پی آن چنین پیشرفت و توسعه‌ای به‌وجود آمده است. این امر سبب گردید تا جایگاه نیروی کار در مباحث رشد و توسعه اقتصادی تغییر کند و از آن به‌عنوان "سرمایه انسانی" و عامل اصلی پیشرفت اقتصادی جوامع نام برده شود.

سرمایه انسانی عبارت است از دانش، توانایی‌ها، مهارت‌هایی که فرد کسب می‌کند.[۲]

آن‌ها عقیده دارند وجود سرمایه فیزیکی و منابع طبیعی در جریان رشد و توسعه مهم و ضروری می‌باشد ولی وجود سرمایه انسانی از آن مهم‌تر است. زیرا نیروی انسانی است که موجب خلق سرمایه‌های فیزیکی، بهره‌برداری از منابع طبیعی و به‌کارگیری سرمایه‌های فیزیکی می‌شود. در این خصوص کوزنتس عنوان می‌کند:

" سرمایه اصلی یک کشور توسعه‌یافته ظرفیت تکنیکی و کاردانی نیروی کار آن است نه ابزار و ادوات صنعتی آن".

کیفیت نیروی انسانی بر میزان بهره‌وری سرمایه فیزیکی و منابع طبیعی اثر می‌گذارد. افزایش در کیفیت نیروی انسانی (افزایش سرمایه انسانی) به واسطهٔ آموزش، موجب افزایش بهره‌وری در تولید و در نتیجه افزایش تولید می‌شود. لذا سرمایهٔ انسانی موجب تسریع رشد اقتصادی خواهد شد.

---

۱. سرمایه فیزیکی عبارت از مجموع کالاهای بادوام مولدی است که جهت تولید کالاهای دیگر (اعم از مصرفی و سرمایه‌ای) به‌کار می‌روند. ماشین‌آلات و تجهیزات از جمله سرمایه فیزیکی می‌باشد. ایجاد تغییر در این نوع سرمایه و تطبیق آن با شرایط جدید، مشکل و در مواردی غیرممکن است. برای مثال، تبدیل یک دستگاه کپی به یک دستگاه چرخ خیاطی غیرممکن است.

۲. استفاده بیشتر از سرمایه انسانی موجب ارتقاء کیفیت.و افزایش مهارت آن می‌شود. هم‌چنین تطبیق سرمایه انسانی با شرایط جدید و ایجاد تغییر در آن ممکن است. برای مثال، یک داروساز می‌تواند با آموزش مناسب، به حرفه وکالت بپردازد.

از دهه هشتاد قرن بیستم میلادی، نظریه‌پردازان و اقتصاددانانی مانند مچلاپ[۱]، گراس‌من[۲]، رومر[۳] و لوکاس[۴] دانش را به‌عنوان عامل اصلی تولید اقتصادی و ثروت معرفی کرده‌اند. اما هم‌چنان که لوکاس در سال ۱۹۸۸ مطرح می‌کند، سرمایه انسانی از مهم‌ترین نهاده‌های لازم برای تولید دانش است و برای در اختیار داشتن این نهاده (سرمایه انسانی) بر آموزش نیروی انسانی تأکید می‌کند.[۵] لذا می‌توان اظهار داشت که آموزش، ستون و بنیان اصلی نظریه‌های مطرح شده از دو دهه آخر قرن بیستم تاکنون است.

درواقع از زمان مذکور تاکنون (سه دهه اخیر) جهان، به‌ویژه کشورهای توسعه‌یافته، پیشرفت‌های علمی و فنی چشمگیری را تجربه کرده است. این پیشرفت‌ها در روش‌های نوین معاملات، نوآوری در بازارهای مالی، کاهش قیمت رایانه و محصولات وابسته به آن، کاهش هزینه‌های ارتباطات و ...، متبلور شده‌اند. این موارد سبب گردیده‌اند تا اقتصاددانان و سیاستگزاران اقتصادی از اقتصادی به نام " اقتصاد نوین" نام ببرند. به عقیده آن‌ها این اقتصاد محصول تغییرات ساختاری جوامع ذی‌ربط است. بدیهی است که تغییرات ساختاری رخ داده، بدون بهره‌مندی نیروی انسانی از مزایای "آموزش" (های جدید) و " تحقیق و توسعه"[۶] امکان‌پذیر نبوده است.[۷]

تحولات بعدی در کشورهای پیشرفته، بهره‌گیری از راهبردهای توسعه‌ای چون سرمایه‌گذاری خارجی توسط برخی از کشورهای درحال‌توسعه مانند کره جنوبی، چین و سنگاپور و توجه به تولید دانش کاربردی سبب گردید تا اقتصاد آموزش‌محور و در نهایت اقتصاد دانش‌محور[۸] (اقتصاد مبتنی بر دانش یا دانایی) مطرح شود. از این‌رو، امروزه در مباحث رشد و توسعه اقتصادی جوامع تأکید بر "توسعه مبتنی بر دانایی" است.

بنابراین، به رغم تغییر و تحول نگرش‌ها از زمان انقلاب صنعتی (قرن ۱۸)

---

1. Machlup
2. Grossman
3. Romer
4. Knowledge
5. Robert Lucas, "On the Mechanics of Economic Development", journal of Monetary Economics, 22 (July 1988):3-42
6. Research & Development

۷. باید توجه داشت که:

۱. آموزش مقدم بر تحقیقات است زیرا محقق باید از دانش و اطلاعات علمی لازم برخوردار باشد تا بتواند به تحقیق بپردازد. دانش لازم درنتیجه آموزش و فراگیری آن به‌دست می‌آید.

۲. برای تغییر ساختاری به وجود آمده سایر شرایط مانند برخورداری نوآوران از حمایت‌ها و امکانات مالی مناسب، سرمایه‌گذاری دولت‌ها در زیرساخت‌های لازم و ایجاد قوانین و سازمان‌ها و نهادهای مورد نیاز، فراهم بوده است.

8. Knowledge Based Economy- Knowledge Driven Economy

تاکنون، یعنی از زمانی که اقتصاد، اقتصاد منابع‌محور (منابع طبیعی، نیروی کار و سرمایه) بوده و تا حال که اقتصاد، دانش‌محور است، همواره نیروی کار به‌عنوان یکی از عوامل مؤثر بر توسعه جوامع مطرح بوده است. چنانکه به‌طور اجمالی اشاره شد، جایگاه و نگاه به مسائل مربوط به نیروی کار ، طی زمان، تغییر کرده است. یکی از مهم‌ترین مسائل مربوط به آن، آموزش و پرورش است. از دیدگاه متخصصین توسعه، آموزش و پرورش یکی از بخش‌های زیرساختی و زیربنایی است.

شایان ذکر است که در مسیر رشد وتوسعه جوامع مختلف، میزان اهمیت، روش‌ها، انواع و ضریب نفوذ آموزش و پرورش تغییر کرده است. برای مثال تا پیش از دهه ۷۰ قرن بیستم میلادی وسایل زندگی روزمره افراد از تنوع و پیچیدگی‌های کمتری برخوردار بودند و تکنولوژی غالب، مکانیکی و تا حدی الکتریکی بود. لذا بعضاً افراد می‌توانستند با روش آزمون و خطا، روش استفاده از آن‌ها را یاد بگیرند. هم‌چنین، فراگیری مهارتی از روش "استاد و شاگردی" امکان‌پذیر بود. اما در حال حاضر، با وجود غالب شدن تکنولوژی الکترونیکی و دیجیتالی، و تنوع روز افزون محصولات، افراد برای استفاده از وسایل زندگی روزمره خود مانند تلفن‌های همراه و محصولات جدید یا برای یادگیری مهارتی و یافتن شغل، نیاز به فراگیری و طی دوره آموزشی دارند. اکنون در کشورهای پیشرفته یافتن شغلی هر چقدر ساده و حتی در حد خدمتکاری در منازل و یا شرکت‌ها، بدون طی دوره آموزشی و بدون دریافت مدرک، غیرممکن است. به عبارت دیگر، امروزه ضریب نفوذ آموزش در زندگی افراد جوامع پیشرفته بسیار بالا است. از این‌رو، یکی از وجوه مشخصه جوامع پیشرفته و توسعه‌یافته "یادگیری مستمر یا مادام‌العمر"[1] است. با عنایت به برجسته شدن اهمیت آموزش و پرورش به‌عنوان زیرساخت، در مباحث جدید رشد و توسعه اقتصادی و در زندگی روزمره، در این فصل ابتدا به طور اجمالی درباره نقش و اهمیت آموزش و پرورش بحث شده است. سپس برای شناخت از آن، انواع آموزش و پرورش معرفی و ارتباط هریک با توسعه اقتصادی بیان گردیده است. در بخش چهارم، وضعیت آموزش و پرورش در کشورهای درحال‌توسعه بررسی شده است. در دو بخش انتهایی، جهت آشنایی با مباحث اقتصاد آموزش‌محور، جایگاه دانش در نظریه‌های توسعه اقتصادی و

1. Lifelong Learning

اقتصاد دانش‌محور، مطالبی ارائه شده است.

۶-۲ نقش آموزش و پرورش در رشد و توسعه اقتصادی

امروزه اقتصاددانان در مورد اینکه بخش آموزش و پرورش یکی از مهم‌ترین بخش‌های زیرساختی اقتصاد است، اتفاق نظر دارند. چنانکه پیش از این اشاره شد، چند دهه‌ای است که به‌دلیل تغییر نگرش در مورد نقش عامل نیروی کار در رشد و توسعه اقتصادی جوامع، جایگاه این بخش و نگاه به هزینه‌های آن تغییر کرده است.

هزینه‌های آموزش و پرورشی که موجب شکوفایی استعدادها، افزایش دانش، مهارت و توانایی‌های افراد و درنهایت موجب افزایش قدرت تولیدی آن‌ها شود، سرمایه‌گذاری انسانی[1] محسوب می‌گردد. از این‌رو، افراد آموزش‌دیده و متخصص، سرمایه‌های انسانی[2] یک جامعه به‌شمار می‌آیند.

نقش آموزش و پرورش در پیشرفت اقتصادی جامعه در قالب موارد زیر بیان می‌شود:

۱. افزایش بهره‌وری و کارایی و بهبود کیفیت نیروی انسانی؛

این موارد در افزایش تولید جامعه و به دنبال آن در رشد اقتصادی متجلی می‌شود.

۲. ایجاد نگرش‌های فرهنگی و اجتماعی مناسب توسعه اقتصادی؛

برای مثال یکی از نتایج مطلوب در این حوزه آگاهی افراد از ضرورت کنترل زاد و ولد و درنتیجه کنترل رشد جمعیت است. برای کشورهای درحال‌توسعه کنترل رشد جمعیت اهمیت زیادی دارد. زیرا رشد جمعیت یکی از موانع پیشرفت اقتصادی آن‌ها است. میزان موفقیت دولت‌ها در اجرای سیاست‌های کنترل جمعیت در گرو تغییر ساختار فرهنگی افراد این جوامع است. آموزش و پرورش می‌تواند در تغییر ساختار فرهنگی جوامع نقش بارزی را ایفا نماید. افراد از طریق آموزش، نسبت به مسائلی چون رفاه اقتصادی، بهداشت و آموزش خانواده، تربیت و پرورش کودکان و ...، تغییر نگرش می‌دهند؛ و درمی‌یابند زندگی بهتر در داشتن بچه کمتر است و خود اقدام به کنترل زاد و ولد می‌نمایند. از دیگر نتایج آموزش افراد جامعه، ایجاد زمینه تفکری لازم برای

1. Human Investment
2. Human capital

توسعه اقتصادی، در آن‌ها است. بدین‌معنا که آموزش و پرورش سبب می‌شود تا:
– افراد از چارچوب تفکر سنتی و خرافی خارج شوند و با نگرش و باور علمی به مسائل فکر و برای آن‌ها چاره‌اندیشی کنند. برای مثال، فرد آموزش‌دیده و تغییر نگرش داده، در صورت شکستن دستش به شکسته‌بند مراجعه نخواهد کرد. او به پزشک متخصص (ارتوپد) مراجعه خواهد نمود.
– در افراد نظم فکری ایجاد شود.
– افراد از قدرت تجزیه و تحلیل برخوردار شوند.
– کوته‌بینی‌های اجتماعی از بین برود.
– در افراد تغییر روحیه و تغییر نگرش به زندگی ایجاد شود.

موارد ذکر شده از جمله تغییرات و تحولات بنیادی اجتماعی- فرهنگی لازم برای توسعه اقتصادی است. نظام آموزش و پرورش می‌تواند در هموار کردن زمینه برای ایجاد این تحولات نقش بسزایی ایفا نماید.

۳. انطباق و سازگاری بیشتر نیروی کار در رویارویی با تغییرات مانند تغییر تکنولوژی، شرایط کار و ...؛

برخی از این تغییرات مانند تغییر تکنولوژی از عوامل مؤثر بر رشد اقتصادی است و برخی دیگر مانند تغییرات محیطی، سازمانی و شرایط کار زاده رشد اقتصادی و برای حفظ آن به‌وجود می‌آیند. بنابراین، برای تداوم رشد اقتصادی انطباق و سازگاری نیروی کار با تغییرات مذکور ضروری است. تقویت این ویژگی نیروی کار تنها از طریق آموزش و پرورش امکان‌پذیر است.

۴. استفاده بهتر و مناسب‌تر از منابع طبیعی، ماشین‌آلات و تجهیزات و تکنولوژی پیشرفته؛

۵. افزایش اختراعات و نوآوری‌ها در جامعه؛

نظام آموزش و پرورش مناسب، صرف‌نظر از آموزش دانش و مهارت، می‌تواند استعدادها را شکوفا و انگیزه‌های فراگیری و پژوهش افراد را تقویت کند. در این صورت، به فرض فراهم بودن سایر امکانات لازم (حمایت‌های مالی و معنوی، وجود پژوهشگاه‌های مجهز و ...)، اختراعات و نوآوری‌ها در جامعه افزایش می‌یابد. بنابراین، آموزش و پرورش در درون‌زا کردن تکنولوژی و تاثیر بر ایجاد توسعه اقتصادی نقش مؤثری دارد.

۶. توزیع مجدد درآمد؛

در برخی موارد مهم‌ترین انگیزه افراد برای آموزش، صرف‌نظر از آثار مثبت اجتماعی و تشخصی آن، انگیزه اقتصادی است. بدین معنا که افراد عمدتاً با این دید که تحصیل علم و دانش و فراگیری مهارت و تخصص خاصی، بر روی قدرت کسب درآمد آن‌ها اثر می‌گذارد، به آموزش روی می‌آورند. بنابراین، آموزش و پرورش می‌تواند به‌عنوان ابزاری مناسب برای بازتوزیع درآمد در جامعه به‌کار رود. بهره‌مندی افراد جامعه از آموزش و پرورش، مناسب‌ترین تدبیر برای حل مسئله توزیع ناعادلانه درآمد است. اهمیت این موضوع برای کشورهای درحال‌توسعه بیشتر است زیرا مسئله توزیع درآمد از مشکلات اساسی در مسیر پیشرفت اقتصادی آن‌ها است.

۷. کاهش بیکاری؛

آموزش از دو جهت می‌تواند در کاهش بیکاری جامعه مؤثر باشد. نخست، افراد بیکار با بهره‌مندی از آموزش‌های جدید و فراگیری تخصص و حرفه‌های مورد نیاز امکان دست‌یابی به شغل را برای خود افزایش می‌دهند. دوم، هرگاه اختراعات و ابداعات که ثمره نظام آموزش و پرورش جامعه است، به دنیای تجاری راه یابند، فرصت‌های شغلی بیشتری پدید می‌آید. این امر می‌تواند موجب کاهش بیکاری گردد.

درنهایت، با کمی تعمق می‌توان نتیجه گرفت که درصورت پویا بودن نظام آموزش و پرورش و کارساز بودن آن بر روی موارد ذکر شده، آموزش و پرورش زمینه را برای توسعه پایدار نیز فراهم می‌کند.

۶-۳ انواع آموزش و پرورش

امروزه کشورهای درحال‌توسعه به تأثیر آموزش و پرورش در ارتقاء کمّی و کیفی تولید و نقش زیرساختی آن در رشد و توسعه اقتصادی جوامع واقف شده اند. آن‌ها دریافته‌اند برای سرعت بخشی به رشد و توسعه اقتصادی باید توجه بیشتری به گسترش کمّی و کیفی آموزش و پرورش شود و سرمایه‌گذاری‌های مناسب‌تری در این زمینه انجام گیرد. از آن‌جایی که کشورهای مذکور عمدتاً با کمبود منابع و سرمایه روبه‌رو هستند، تخصیص مطلوب و مناسب منابع به بخش‌های مختلف اقتصادی، از جمله آموزش و پرورش، ضرورت دارد. هم‌چنین، لازم است منابع اختصاصی به بخش

آموزش و پرورش به‌طور مناسبی بین مقاطع گوناگون و انواع آن توزیع گردد. بنابراین، مناسب است پیش از هرگونه اقدامی در این خصوص، از انواع آموزش و پرورش، خصوصیات و نقش هریک در رشد اقتصادی شناختی حاصل شود.

به‌طورکلی، آموزش و پرورش به سه نوع تقسیم می‌شود:

۱. آموزش و پرورش رسمی یا آکادمیک

۲. آموزش و پرورش غیررسمی یا آموزش ضمن‌خدمت

۳. آموزش و پرورش آزاد همگانی

۱. آموزش و پرورش رسمی یا آکادمیک

آموزش و پرورش رسمی مهم‌ترین، رایج ترین و مدون‌ترین راه انتقال دانش و توسعه آن، و کسب مهارت در جوامع گوناگون است. پرورش نیروهای متخصص تحصیل کرده به عهده نظام رسمی آموزش است. بسیاری از نیروهای متخصص مانند، معلمین، مهندسین، دانشمندان، پزشکان و برخی از هنرمندان از دانشگاه‌ها و مراکز عالی فارغ‌التحصیل شده‌اند.

وظیفه اصلی و اساسی آموزش و پرورش رسمی آماده کردن افراد برای آموزش‌های تخصصی‌تر بعدی و احراز مشاغل گوناگون است. آموزش و پرورش رسمی بنیان و زیربنای علمی افراد را تقویت می‌کند و در آن‌ها از طریق آموزش‌های نظری (تئوریک) علوم گوناگون و ارتقاء آمادگی ذهنی و فکری، زمینه‌های لازم برای تعلیمات بعدی را فراهم می‌آورد. این نوع آموزش لزوماً افراد را برای مشاغل به‌خصوصی آماده نمی‌کند. بلکه ، ذهن و فکر آنان را برای دریافت آموزش‌های بعدی آماده می‌کند.

آموزش و پرورش رسمی شامل سه دوره مجزا؛ ابتدایی، متوسطه و عالی است. هریک از این مقاطع اهداف خاصی را دنبال می‌کنند و نیز نقش خاصی در رشد و توسعه اقتصادی دارند. بنابراین، در طراحی و تخصیص منابع برای هریک از این دوره‌ها باید به دو مورد مذکور، علاوه‌بر نرخ با سوادی جامعه، توجه داشت.[۱]

---

۱. نرخ با سوادی یکی از مهمترین شاخص‌های توسعه انسانی است. در حال حاضر این نرخ برای کشورهای پیشرفته جهان برابر صددرصد است و سایر کشورها در پی دست‌یابی به این رقم می‌باشند.

الف) آموزش ابتدایی: با سواد کردن مردم وظیفه اصلی آموزش ابتدایی است. به‌علاوه، تربیت و تعلیم افراد به منظور افزایش کارایی و بازدهی بیشتر در امر تولید از دیگر وظایف آموزش ابتدایی است.

اگر بی‌سوادی در جامعه‌ای گسترده باشد سرعت رشد و توسعه آن جامعه کُند می‌شود. زیرا:

- آموزش ابتدایی پایه و اساس آموزش‌های بعدی است لذا امکان تعلیمات بعدی به وجود نمی‌آید. د رواقع، برای افراد بی‌سواد زمینه لازم برای کسب مهارت‌ها و تخصص‌های گوناگون وجود ندارد.
- با توجه به گستردگی بی‌سوادی، جامعه آمادگی لازم برای پذیرش دانش روز، نگرش‌های جدید، فنون و تکنولوژی‌های جدید را دارا نمی‌باشد.
- برخورداری از توانمندی‌ها و استعدادهای بالقوه افراد بی‌سواد در فرآیندهای تولیدی جامعه امکان‌پذیر نمی‌باشد. درنتیجه بی‌سوادی این افراد موجب اتلاف این عامل تولید (نیروی کار) می‌شود.
- افراد از آگاهی‌ها و بینش‌های مناسب برخوردار نیستند در نتیجه موجب اتلاف امکانات، منابع و سرمایه‌های جامعه و آسیب‌رسانی به ماشین‌آلات و تجهیزات، هنگام استفاده وکار، می‌شوند.
- جامعه با مشکلات فرهنگی و اجتماعی روبرو می‌شود.

موارد فوق‌الذکر موانع عمده بر سر راه توسعه اقتصادی است. بنابراین، پوشش آموزش ابتدایی می‌تواند در رفع این موانع تا حدود زیادی مثمر ثمر باشد.

آموزش ابتدایی می‌تواند به لحاظ کمّی و کیفی گسترش یابد. گسترش کیفی که از طریق سرمایه‌گذاری‌هایی جهت تربیت معلمین با صلاحیت، تهیه و تدوین برنامه‌ها و منابع آموزشی مناسب صورت می‌گیرد، زمان‌بر است و نیاز به منابع مالی زیادی دارد. گسترش کمّی این مقطع آموزشی در زمانی کوتاه‌تر امکان‌پذیر است. از این‌رو عمدتاً کشورهای درحال‌توسعه، با هدف سرعت‌بخشی به رشد اقتصادی، گسترش آموزش ابتدایی همگانی را در کوتاه‌ترین زمان دنبال کرده‌اند.

به‌علاوه، امروزه کشورهای درحال‌توسعه به زیان‌های فراوان و جبران‌ناپذیر مسئله بی‌سوادی واقف شده و بدین جهت در اکثر این کشورها برای حل این معضل بزرگ

اقدامات چشمگیری مانند، تشکیل نهضت‌های مبارزه با بی‌سوادی و اجباری کردن آموزش‌های پایه‌ای و ابتدایی، صورت گرفته است. کشورهای مختلف برای تسریع در رفع این مشکل از روش‌های گوناگون بهره جستند. برای مثال در کشور چین استفاده از رادیو تلویزیون در اجرای برنامه‌های آموزشی نقش بسزایی داشته است. براساس گزارش‌های توسعه انسانی سازمان ملل متحد، نسبت ثبت‌نام در آموزش ابتدایی، در کشور چین طی سال‌های ۹۷-۱۹۸۰ بیش از ۷۵ درصد افزایش داشته است.

ب) آموزش متوسطه: در این دوره آموزشی، آموزش قشر جوان مطرح است و بدین جهت جایگاه حساس و اهمیت خاصی دارد. در دوره متوسطه دروس حوزه علوم انسانی و اجتماعی مانند ادبیات، تاریخ و جغرافیا و مبانی نظری علوم پایه و علوم تجربی در قالب دروسی مانند فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی و ریاضیات آموزش داده می‌شود. هم‌چنین در این مقطع، دروس عملی و کاربردی در مدارس فنی و حرفه‌ای ارائه می‌شود. افرادی که از دوره متوسطه فارغ‌التحصیل می‌شوند، نیروی انسانی بالقوه‌ای محسوب می‌شوند که برای به‌کارگیری در مشاغل گوناگون تربیت و هدایت شده‌اند. هدف کلی از آموزش متوسطه ایجاد نظم فکری و رفتار اصولی و منطقی در نوجوانان است. باتوجه به اینکه فارغ‌التحصیلان این دوره ذخیره تشکیل نیروی انسانی جامعه می‌باشند، باید سطح آموزش مقطع متوسطه از کیفیت بالایی برخوردار باشد. زیرا کیفیت فارغ‌التحصیلان مقطع متوسطه در اعتلای کیفی سرمایه انسانی، تأثیری مستقیم دارد. بنابراین به‌منظور افزایش کیفی آموزش دوره متوسطه باید از روش‌های نوین و تکنولوژی برتر آموزشی بهره جست.

هدف از تحصیلات دوره متوسطه ایجاد زمینه لازم و پایه محکم برای پرورش قدرت لفظی و کلامی، ارتباطات مکاتبه‌ای، شناخت کلی درباره علوم پایه، علوم تجربی، علوم انسانی و اجتماعی و یک زبان خارجی است.

در این مقطع تأکید به روی کسب حداقل تخصص و مهارت است. ولی باید توجه داشت که هدف در این دوره بیشتر فراگیری حداقل آموزش است تا ایجاد تخصص و مهارت.[1] البته اگر آموزش‌های فنی و حرفه‌ای در محل کارخانجات و کارگاه‌ها توأم با

۱. کسب تخصص و مهارت‌های بالا در دوره‌های آموزشی و مقاطع بعدی مانند آموزش عالی و آموزش‌های ضمن‌خدمت میسر می‌شود.

مشاهدات عینی و کار عملی باشد قطعاً از بازدهی بیشتری برخوردار خواهند بود.

ج) آموزش عالی: در این دوره آموزشی نیروهای متخصص و ماهر تربیت می‌شود و درنتیجه سرمایه انسانی تشکیل می‌گردد. آموزش عالی به‌طور بالقوه می‌تواند در توسعه و گسترش علم و دانش نقش بسزایی ایفا نماید. هم‌چنین، درصورت همکاری و ارتباط تنگاتنگ با فعالان اقتصادی جامعه در بخش‌های مختلف اقتصادی (کشاورزی، صنعت و ...) می‌تواند موجبات پیشرفت‌های فنی و خلق تکنولوژی‌های جدید را فراهم آورد. از این‌رو، آموزش عالی در رشد و توسعه اقتصادی نقش اساسی دارد. کارساز بودن این نقش به میزان تناسب تربیت انواع نیروهای متخصص و ماهر با نیازهای جامعه بستگی دارد. برای این امر باید برنامه‌ریزی نیروی انسانی داشت و بر آن اساس به سرمایه‌گذاری در این حوزه پرداخت. به‌عنوان مثال، برنامه‌ریزان باید با توجه به نرخ رشد تعیین‌شده برای آموزش عالی در یک دوره زمانی مشخص، برآورد کنند چه تعداد پزشک، مهندس مکانیک، معلم تاریخ و ... نیاز است. سپس مشخص کنند که به ازای هر تعداد پزشک، چه تعداد پرستار و بهیار، به ازای هر مهندس مکانیک چه تعداد تکنسین مکانیک و ...، مورد نیاز است.

معمولاً در کشورهای درحال‌توسعه، برای آموزش عالی، به‌طور منطقی و متناسب با نیازهای این جوامع و بازار کار آن‌ها، برنامه‌ریزی نمی‌شود. زیرا:

- تقاضا برای آموزش عالی، به‌دلیل نرخ رشد بالای جمعیت و نگرش‌های فرهنگی در مورد تحصیلات عالیه، زیاد است.
- افزایش ظرفیت‌های آموزش عالی به‌عنوان یکی از شاخص‌های مهم توسعه همواره مدنظر سیاستمدران کشورهای مذکور است.
- گرایش و پذیرش دانشجو در رشته‌های علوم انسانی و اجتماعی، بیشتر است. دلیل این امر به هزینه کمتر آموزش عالی در این رشته‌ها در مقایسه با رشته‌های فنی و مهندسی، پزشکی و علوم پایه، برمی‌گردد.
- رواج مدرک‌گرایی و تعیین حقوق و دستمزد اولیه براساس مدارک تحصیلی در کشورهای درحال‌توسعه موجب شده تا افراد به‌منظور احراز مشاغل بهتر و کسب درآمد بیشتر، متقاضی ورود به دانشگاه‌ها باشند. این مسئله یکی دیگر از عوامل مؤثر بر تقاضای بالا برای آموزش عالی در جوامع مذکور است.

۲. آموزش ضمن‌خدمت

آموزش ضمن‌خدمت، آموزشی است که کارکنان یک سازمان قبل از استخدام و یا در حین دوران خدمت به‌صورت منقطع، ادواری و یا مستمر، دریافت می‌کنند. این آموزش‌ها به‌منظور کسب مهارت‌ها و تخصص‌های لازم برای انجام کار معین و مشخصی صورت می‌گیرد و از بهره‌وری بالایی برخوردار است. هم‌چنین، آموزش ضمن‌خدمت به‌دلیل کوتاه بودن زمان و هزینه نسبتاً کم اجرای آن، از مفیدترین نوع آموزش‌ها محسوب می‌شود و نقش مؤثری در رشد اقتصادی دارد.

در گذشته نیروی کار مورد نیاز سازمان‌ها و نهادها توسط دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی تأمین می‌شدند ولی هم اکنون بسیاری از سازمان‌ها و نهادها خود در خصوص آموزش کارکنان مورد نیازشان اقدام می‌کنند. در دانشگاه‌ها تنها دانش و اطلاعات عمومی و دروس تئوریک ارائه می‌شود. مراکز آموزش عالی تنها قدرت تفکر، توانایی، قابلیت و پویایی فرد را افزایش می‌دهند. در حالی‌که افراد از طریق آموزش‌های ضمن‌خدمت، با کسب مهارت و تخصصی خاص، برای انجام کاری مشخص و احراز شغلی معین آماده می‌شوند.

باید به این نکته توجه داشت که علی‌رغم تفاوت‌های بسیار میان آموزش‌های رسمی و ضمن‌خدمت، این دو مکمل یکدیگر می‌باشند. توضیح این‌که در آموزش‌های رسمی پایه‌های نظری (تئوریک) و علمی نیروی انسانی ساخته و توانایی فکری و فراگیری وی تقویت می‌شود. ولیکن این نوع آموزش به‌تنهایی برای ایجاد آمادگی در افراد به جهت انجام کار مشخصی کافی نمی‌باشد. ایجاد این آمادگی نیازمند دوره‌های آموزشی ضمن‌خدمت است. در مقابل کسانی قادر خواهند بود در دوره‌های آموزشی ضمن‌خدمت شرکت کنند و این دوره‌ها برای آنان مفید باشد که زمینه لازم را دارا باشند. یعنی از آموزش‌های رسمی بهره‌مند شده باشند. زیرا آموزش‌های رسمی زیربنای هر نوع آموزش ضمن‌خدمت است. به‌علاوه، می‌توان اظهار داشت که امروزه باتوجه به سرعت و میزان پیشرفت‌های علمی و فنی و به‌کارگیری آن‌ها در فرآیندهای تولیدی (اعم از صنعتی و خدماتی و ...) نیاز به آموزش ضمن‌خدمت، به طورمستمر، بیشتر از گذشته احساس می‌شود. درواقع امروزه می‌توان به کمک آموزش ضمن‌خدمت، دانش، مهارت و تخصص کارکنان و نیروی انسانی سازمان‌ها، نهادها و بنگاه‌های اقتصادی را

روزآمد کرد. به این ترتیب برگزاری دوره‌های آموزشی ضمن‌خدمت موجب افزایش سرمایه انسانی، افزایش بازدهی و تسریع رشد اقتصادی می‌شود.

برای مثال، در عصر حاضر استفاده از رایانه و اینترنت برای انجام کارهای مختلف مانند برقراری ارتباطات و آموزش، در سراسر جهان رایج است. هرچه کشوری پیشرفته‌تر باشد ضریب نفوذ موارد فوق در فعالیت‌های مختلف (آموزشی، بازرگانی، مالی و ...) آن کشور بالاتر است. بر این اساس بسیاری از کشورهای درحال‌توسعه از جمله ایران، ارمنستان و کره جنوبی، اقدام به برگزاری دوره آموزشی ضمن‌خدمت برای کارکنان، در دو بخش دولتی و خصوصی، جهت فراگیری مهارت‌های لازم[1] برای استفاده از رایانه و اینترنت، نموده‌اند.

۳. آموزش‌های آزاد و همگانی

در ارائه آموزش‌های آزاد و همگانی اهداف فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بسیاری دنبال می‌شود. این نوع آموزش‌ها برای عموم مردم هستند و به گروه خاصی تعلق ندارند. آموزش‌های آزاد و همگانی از بازدهی بالایی برخوردارند و باعث افزایش بهره‌وری افراد و قابلیت انجام کار آنان می‌شود. مهم‌ترین ویژگی آن اینست که افراد بر اساس انگیزه‌ها، اراده و میل شخصی خود به آن روی می‌آورند. هدف آنان از پرداختن به آموزش‌های آزاد و همگانی، ارتقاء کیفی نیروی کار و افزایش مهارت‌ها و تخصص‌هایشان است. هم‌چنین، این آموزش‌ها موجب ارتقاء سطح فرهنگ و بینش اجتماعی جامعه می‌شود و اطلاعات عمومی، بهداشت عمومی و دانش کلی عموم مردم را بالا می‌برد.

آموزش‌های آزاد شامل: دوره‌های درسی، آموزش زبان‌های خارجی، آموزش‌های فنی و حرفه‌ای و فنون اداری و حتی آموزش‌های خصوصی در منازل است.

آموزش‌های همگانی شامل موارد ذیل است:

---

۱. این مهارت‌ها(هفت مهارت) شامل: مفاهیم اساسی تئوری فن‌آوری اطلاعات است که مجموعاً "word و Windowsو Excelو Accessو Power pointو Internet "دیپلم بین المللی راهبردی کامپیوتر" نامیده می‌شود.
ICDL= International Computer Driving Licence دیپلم بین‌المللی راهبردی کامپیوتر
IT= Information Technology فن‌آوری اطلاعات

الف) آموزش‌هایی که رسانه‌های گروهی مانند رادیو، تلویزیون، روزنامه‌ها و مجلات در اختیار افراد قرار می‌دهد.
ب) آموزش‌هایی که از طریق خانواده در اختیار فرزندان قرار می‌گیرد.
محیط و شرایط خانوادگی، سطح تحصیلات والدین و طرز تفکر آنان در خصوص تربیت و آموزش فرزندان، در آموزش و پرورش و موفقیت‌های تحصیلی آن‌ها (فرزندان، نسل بعدی) و نهایتاً در اشاعه و توسعه آموزش تأثیر بسیار چشمگیری دارد.

۶-۴ وضعیت آموزش و پرورش در کشورهای درحال‌توسعه

در دنیای حاضر اکثر کشورهای درحال‌توسعه به نقش اساسی آموزش در تشکیل سرمایه انسانی و در فرآیند رشد و توسعه اقتصادی پی برده‌اند. برخی از این کشورها مانند چین، کره‌جنوبی، تایلند، مکزیک و هند از سه دهه آخر قرن بیستم تاکنون، جهت اصلاح، گسترش و تقویت نظام آموزشی خود گام‌های مؤثری برداشته‌اند. با این وجود، نظام آموزشی کشورهای درحال‌توسعه به‌دلیل کمبود منابع مالی، کمبود سرمایه‌های فیزیکی و انسانی، بنیان ضعیف گذشته و رشد جمعیت بالا، با فقدان‌ها و کاستی‌هایی روبه‌رو است. در ادامه به‌طور اجمالی به برخی از مشکلات نظام آموزشی که در این کشورها عمومیت دارد، پرداخته می‌شود.

۱. بی‌سوادی عمومی

با آن‌که در اکثر کشورهای درحال‌توسعه اقداماتی جدی و مؤثر به‌منظور رفع معضل بی‌سوادی عمومی صورت گرفته است اما هم‌چنان در بسیاری از آن کشورها مانند چین و هند، پوشش آموزش‌های اولیه و ابتدایی با مشکل روبه‌رو است. این معضل، باتوجه به توضیحات ارائه شده در صفحات پیشین از بزرگ‌ترین موانع توسعه اقتصادی کشورهای مذکور به‌شمار می‌آید.

۲. سرمایه‌گذاری در آموزش رسمی

در اکثر کشورهای مذکور آموزش رسمی بخش وسیعی از درآمدهای عمومی را به‌خود اختصاص داده است و این کشورها سرمایه‌گذاری‌های عظیمی در این زمینه کرده‌اند.

همچنین خانواده‌ها در این گونه کشورها علاقه زیادی به گسترش آموزش رسمی دارند و دائماً دولت را برای گسترش فضاهای آموزشی تحت فشار قرار می‌دهند. زیرا معتقدند که فرزندان آن‌ها با کسب مدارک بالاتر و مهارت‌های گوناگون می‌توانند مشاغل مناسب و پردرآمدی را احراز نمایند. به‌ویژه خانواده‌های فقیر بر این باورند که پرداختن به آموزش و کسب مدارج عالیه تنها راه رهایی از فقر و فلاکت است.

۳. عدم کارآیی

کشورهای درحال‌توسعه، به‌ویژه از دو دهه آخر قرن بیستم؛ در زمینه آموزش رسمی سرمایه‌گذاری زیادی کرده‌اند. به‌نظر می‌رسد این سرمایه‌گذاری‌ها از بازدهی مناسبی برخوردار نمی‌باشند. زیرا در این کشورها تحرک علمی، بهبود کارایی در تولید، پیشرفت فنی و نوآوری چندانی مشاهده نمی‌شود. برخی از دلایل این امر عبارتند از: قدیمی بودن محتوای دروس، نامناسب بودن برنامه‌های آموزشی، پایین بودن حقوق و مزایای معلمان و اساتید در مقایسه با سایر مشاغل، کمبود آزمایشگاه‌ها و فضاهای آموزشی مناسب، الگوبرداری از برنامه‌های آموزشی کشورهای توسعه‌یافته بدون تأمین امکانات متناسب با آن، انتزاعی و تئوریک بودن آموزش‌ها، توجه کم به جنبه‌های کاربردی دروس به‌ویژه در مقطع بعد از دوره متوسطه و عدم تنوع در روش‌های آموزشی، دوره‌ها و رشته‌های تحصیلی در مقطع بعد از دوره متوسطه[۱].

.

۴. تقاضا برای آموزش

در کشورهای درحال‌توسعه تقاضا برای آموزش عمدتاً براساس انگیزه پیشرفت

---

۱. در کشورهای پیشرفته تعداد زیادی واحدهای آموزشی با عنوان "کالج" به آموزش رشته‌های تحصیلی بسیار متنوع و کاربردی، در حوزه‌های مختلف علوم، اشتغال دارند. دانشجویان می‌توانند در قالب برنامه‌های آموزشی ۲ و یا ۳ ساله در این واحدها به تحصیل بپردازند و مدرک تحصیلی، پایین‌تر از سطح مدرک کارشناسی دریافت کنند و با آن شغل خوبی بیابند. هم‌چنین فارغ‌التحصیلان کالج‌ها می‌توانند برای تکمیل تحصیلات عالیه خود، با احراز شرایطی، در دانشگاه‌ها ادامه تحصیل دهند. به‌علاوه، رشته‌های تحصیلی دانشگاهی در کشورهای مذکور بسیار متنوع هستند. آن‌ها با استفاده از روش‌ها و تکنولوژی‌های جدید به آموزش می‌پردازد. درحالی‌که دانشگاه‌های کشورهای درحال‌توسعه به‌دلیل فقدان نیروهای متخصص و کمبود امکانات برای فرصت‌های مطالعاتی اساتید، قادر به ایجاد رشته‌های جدید و متنوع ساختن روش‌های آموزشی، در حد دانشگاه‌های کشورهای پیشرفته، نمی‌باشند.

اقتصادی شکل می‌گیرد.[۱] آموزش وسیله‌ای برای رسیدن به مشاغل پردرآمد است. به‌طور معمول، تقاضا برای آموزش تحت تأثیر دو عامل اقتصادی قرار دارد. یکی انتظار فرد از افزایش درآمد در آینده و دیگری، هزینه‌های مستقیم و غیرمستقیمی که دانش‌آموز یا خانواده او باید متحمل شوند. در شرایط متعارف با افزایش سطح آموزش و کسب مدارک بالاتر، شانس دسترسی به مشاغل مهمتر و با درآمد بیشتر، افزایش می‌یابد. بنابراین، این عامل با تقاضا برای آموزش رابطه مستقیم دارد. اما هزینه‌های مستقیم و غیرمستقیم به‌طور معکوس بر تقاضا برای آموزش تأثیر می‌گذرند.

تقاضا برای آموزش، علاوه‌بر عوامل اقتصادی ذکر شده، تحت تأثیرعوامل غیراقتصادی مانند فرهنگ، موقعیت اجتماعی، آموزش والدین و اندازه خانواده، نیز می‌باشد. البته اثرگذاری عوامل اقتصادی بیشتر است.

۵. عدم تناسب نظام آموزشی با امکانات مناطق مختلف و نیازهای جامعه

نظام آموزشی اکثر کشورهای درحال‌توسعه با عدم تناسب در موارد زیر روبه‌رو است:

- مناطق مختلف بنا به‌دلایل گوناگون، مانند تنوع آب و هوایی، پراکندگی جمعیت و توزیع نامتعادل و نامناسب امکانات، از شرایط و امکانات متناسبی برخوردار نمی‌باشند. این امر سبب شده است که کودکان و نوجوانان برخی مناطق به‌ویژه مناطق روستایی، به‌دلیل اشتغال آنان در فعالیت‌های اقتصادی، از آموزش‌های ابتدایی و متوسطه محروم شوند. افزون بر این، محتوای دروس و منابع آموزشی به‌گونه‌ای تهیه و تدوین شده است که بهره‌مندی از آن‌ها، به امکانات و تجهیزاتی مانند آزمایشگاه‌های مختلف و کتابخانه نیاز دارد، درصورتی‌که در همه مناطق، به‌ویژه مناطق روستایی، این امکانات فراهم نمی‌باشد. لذا بازدهی و اثر بخشی نظام آموزشی در مناطق مذکور پایین است.
- به‌طورکلی، نظام آموزشی کشورهای درحال‌توسعه، به‌خصوص در سطح آموزش عالی، دارای قالب نظام آموزشی کشورهای پیشرفته است. از این‌رو، در طراحی و تدوین نظام آموشی و برنامه‌ریزی آموزشی این کشورها نیازهای واقعی جامعه،

---

۱. البته انگیزه اقتصادی در ایجاد تقاضا برای آموزش در کشورهای پیشرفته نیز نقش مؤثری دارد.

کمبودها، سطح توسعه‌یافتگی و مسیر رشد و توسعه اقتصادی آن‌ها نادیده گرفته شده است.

هم‌چنین به نیازهای آموزشی، اجتماعی و اقتصادی و ویژگی‌های جغرافیایی مناطق مختلف این کشورها توجه نشده است. برای مثال، کودکان و نوجوانان ساکن در مناطق روستایی نیاز به آموزش دانش و مهارت‌های متناسب با محیط روستایی خود دارند. حال آن‌که منابع و محتوای کلیه دروس در سراسر کشور یکسان است. درنتیجه، کودکان و نوجوانان رغبتی برای ادامه تحصیل ندارند و ترک تحصیل می‌کنند و یا درصورت خاتمه تحصیل، به‌دلایل متفاوت مانند ادامه تحصیل در مقطع بعدی و یافتن شغل بهتر، مهاجرت می‌کنند. هر یک از این دو نتیجه به منزله آسیبی برای مناطق روستایی است.

۶. نظام نابرابر آموزش و پرورش

ساختار اجتماعی اقتصادی و نظام آموزش و پرورش کشورهای درحال‌توسعه به‌گونه‌ای است که بیشتر افراد طبقه متوسط و پر درآمد جامعه قادر به ثبت‌نام در دوره‌های متوسطه و عالی هستند. لذا افراد طبقه کم‌درآمد که قادر به پرداخت شهریه و هزینه‌های آموزشی دوره متوسطه و عالی نمی‌باشند، از ادامه تحصیل محروم می‌شوند. البته برخی از این کشورها مانند چین و کره جنوبی با اقدامات مؤثری که برای گسترش آموزش دوره‌های مذکور انجام دادند، توانستند در دو دهه آخر قرن بیستم میلادی نرخ ثبت‌شدگان را افزایش دهند.[۱] افزایش این نرخ می‌تواند تا حدودی، نشان‌دهنده فراهم شدن امکان ورود برای محروم‌شدگان در گذشته، باشد.

۷. فرار مغزها

فرار مغزها از جمله مسائلی است که بیشتر کشورهای درحال‌توسعه با آن مواجه هستند. بسیاری از افراد با استعداد فوق‌العاده که با هزینه‌های اجتماعی بسیار سنگین آموزشی

---

۱. در چین سهم بخش آموزش دوره متوسطه از ۴۶ به ۷۰ درصد و نرخ ثبت‌شدگان در آموزش عالی ار ۲ به ۶ درصد و در کره جنوبی از ۱۵ به ۶۸ درصد در دوره ۹۷-۱۹۸۰، افزایش داشته است (عظیمی، ۱۳۸۷، ص ۱۲۳).

در کشورهای خود تحصیل می‌کنند، پس از فارغ‌التحصیل شدن به کشورهای پیشرفته مهاجرت می‌کنند. در نتیجه استعداد، دانش و تخصص این افراد به‌جای آن‌که در جهت خدمت به توسعه ملی کشور خودشان به‌کارگرفته شود، در اختیار کشورهای پیشرفته قرار می‌گیرد.

هم‌چنین، برخی از فارغ‌التحصیلان دانشگاهی با هدف ادامه تحصیل به کشورهای پیشرفته سفر می‌کنند و درنهایت جذب آن‌ها می‌شوند. تعدادی از این افراد نیز با هدف دست‌یابی به امکانات و درآمد بیشتر، از کشورهای درحال‌توسعه به کشورهای پیشرفته مهاجرت می‌کنند. هر چند تمامی افراد مذکور موفق نمی‌شوند و به هدف خود نمی‌رسند، امّا نکته مهمی که وجود دارد و نباید از آن غافل شد این است که مهاجرت این افراد به منزله خروج سرمایه انسانی است. کشورهای درحال‌توسعه برای تربیت این افراد متحمل هزینه سنگین آموزشی، از مقطع ابتدایی تا آموزش عالی، شده‌اند و باید بتوانند از دانش، تخصص و استعدادهای آن‌ها برای توسعه خود بهره‌مند شوند. درصورتی‌که با مهاجرت آنان امکان استفاده از این سرمایه‌های انسانی برای کشورهای پیشرفته فراهم می‌شود.[۱]

بنابراین، باتوجه به اهمیت و نقش سرمایه انسانی و دانش[۲] در توسعه اقتصادی جوامع، چاره‌اندیشی برای جلوگیری از مهاجرت افراد آموزش‌دیده، متخصص و ماهر از کشورهای درحال‌توسعه ضرورت دارد. این کشورها برای جلوگیری از مهاجرت بیشتر افراد مذکور به خارج کشور باید دست به اقداماتی بزنند که انگیزه آن‌ها را برای مهاجرت کاهش دهد. موارد زیر از جمله این اقدامات است:

- فراهم کردن شرایط مناسب برای پژوهش در علوم مختلف
- ارتقاء کیفی دوره‌های تحصیلات تکمیلی
- افزایش امکان دست‌یابی به مشاغل مناسب
- فراهم کردن امکانات برای یک زندگی خوب و در خور شأن این افراد
- درنظرگرفتن توانایی‌ها و مهارت‌های افراد، علاوه‌بر مدارک تحصیلی، در تعیین درآمد.

---

۱. شایان ذکر است که تعدادی از کشورهای پیشرفته مانند کانادا و استرالیا، با اجرای برنامه مهاجرپذیری، از این افراد (سرمایه‌های انسانی) در توسعه کشورشان به‌خوبی استفاده می‌کنند.

۲.دانش خود ثمرهٔ بهره‌مندی از سرمایه انسانی با کفایت است.

- فراهم کردن زمینه‌های بروز خلاقیت‌ها و حمایت از آن‌ها تا مرحله به ثمر رسیدن.
- ایجاد فرصت‌های یکسان برای افراد با استعداد از هر طبقه اجتماعی.
- ایجاد نظام شایسته‌سالاری، به‌ویژه برای بهره‌مندی از امکانات آموزشی و پژوهشی

۸. اشتغال فارغ‌التحصیلان دانشگاهی

در اکثر کشورهای درحال‌توسعه، بنا به‌دلایلی که پیش از این ذکر شد، مانند: عدم تحرک جغرافیایی[۱]، عدم تناسب نیروهای متخصص با نیازهای جامعه، بالا بودن تقاضا برای آموزش عالی و ...، بسیاری از فارغ‌التحصیلان دانشگاهی قادر به یافتن شغل مناسب نمی‌باشند و گاهی حتی نمی‌توانند شغلی بیابند. در این‌صورت سرمایه‌های انسانی کشورهای مذکور تلف و مستهلک می‌شوند.[۲] به‌علاوه، عدم اشتغال این افراد و عدم حضورشان در فعالیت‌های اقتصادی متناسب با تخصص و دانش آن‌ها، به منزله این است که سرمایه‌گذاری کشورهای درحال‌توسعه بر روی نیروی انسانی بازدهی مناسبی برای جامعه نداشته است.

۶-۵ اقتصاد آموزش‌محور

اقتصاد آموزش‌محور مدیریت اقتصادی سرمایه انسانی است که در سطح کلان آموزش کلیه افراد یک جامعه و در سطح خرد، آموزش نیروی کار در سازمان‌ها و بنگاه‌های اقتصادی را در بر می‌گیرد.

آموزش در سطح کلان یعنی آموزش کلیه افراد جامعه از طریق آموزش‌های رسمی و آکادامیک (در سه مقطع ابتدایی، متوسطه و عالی) و همگانی صورت می‌گیرد. در این میان آموزش‌های رسمی که نقش اساسی در تشکل نظام آموزشی و تشکیل سرمایه انسانی جامعه دارند، به سرمایه‌گذاری هنگفت نیازمند است. دولت‌ها باید در سرمایه‌گذاری و ارائه آموزش‌های رسمی و هم‌چنین در پوشش افراد جامعه برای

---

۱. منظور از عدم تحرک جغرافیایی این است که در برخی مناطق شغل‌های خالی وجود دارد، اما نیروی کار حائز شرایط احراز آن شغل‌ها، به‌دلیل بعد جغرافیایی قادر به اشغال آن شغل‌ها نمی‌باشد.

۲. یکی از تفاوت‌های عمده سرمایه انسانی و سرمایه فیزیکی در مسئله استهلاک است. سرمایه فیزیکی در اثر استفاده، مستهلک می‌شود حال آن‌که سرمایه انسانی در اثر استفاده نکردن. درواقع عدم به‌کارگیری نیروی کار و یا عدم به‌کارگیری مناسب آن موجب تضعیف قدرت فکری و توانمندی‌های نیروی کار می‌شود.

بهره‌مندی از آن‌ها، اقدام نمایند.

آموزش در سطح خرُد، توسط خود افراد، در قالب آموزش‌های آزاد و همگانی، و توسط سازمان‌ها و بنگاه‌ها به سه روش عمده زیرصورت می‌گیرد:

۱. **روش نظری و اطلاعاتی؛** هدف از آموزش کارکنان در این روش افزایش اطلاعات و دانش نظری، آموزش مفاهیم (بعضاً مفاهیم جدید) و آشنایی با مهارت‌ها است. کارکنان در این روش آموزشی تجربه عملی نخواهند داشت.

۲. **روش کاربردی؛** در این روش به کارکنان، در مدت معینی، مهارت‌های لازم برای انجام کار مشخصی آموزش داده می‌شود. این روش درواقع همان روش آموزش ضمن‌خدمت است که در بخش‌های قبلی توضیح داده شد.

۳. **روش شبیه‌سازی؛** در این روش کارکنان به‌طور مصنوعی در فضایی شبیه دنیای واقعی قرار می‌گیرند و بدین ترتیب برای کار و رویارویی با مسائل آن در دنیای واقعی آماده می‌شوند.

به‌طورکلی، درخصوص اقتصاد آموزش‌محور که انسان‌مدار است چند نکته اساسی مطرح می‌باشد:

۱. افراد و منابع انسانی مهم‌ترین دارایی‌های هر جامعه‌ای به‌شمار می‌روند. هر جامعه‌ای که دارای نیروی انسانی کارآمد باشد، داری مزیت بیشتر در مقایسه با سایر جوامع خواهد بود. این امر به‌معنای افزایش توان بالقوه جامعه مذکور در رقابت جهانی است.

۲. به جهت تأکید بر آموزش، نگرش، فرهنگ و ارزش‌های افراد جامعه را در جهت دست‌یابی به موفقیت بهتر تغییر می‌دهد.

۳. در چارچوب تفکری این اقتصاد تأکید اصلی بر آموزش و مدیریت منابع است. این تأکید عمدتاً ناشی از تغییر باور در مورد هزینه‌های آموزش به‌عنوان سرمایه‌گذاری[۱]،

---

۱. یکی از دلایل موفقیت کشورهای پیشرفته تغییر نگرش مدیران بنگاه‌ها و سازمان‌های خصوصی و دولتی در مورد آموزش و هزینه‌های آن است. زیرا دریافتند آموزش سرمایه‌گذاری است که عایدی و بازده بالایی خواهد داشت.

تجربه موفق کشورهایی چون ژاپن، ظهور نهضت مدیریت علمی[۱] و توجه به خواسته‌ها و نیازهای معنوی نیروی کار، بوده است.

۴. یکی از راه‌کارهای اساسی برای حفظ نرخ رشد اقتصادی کشورهای پیشرفته، طی مسیر توسعه اقتصادی کشورهای درحال‌توسعه و دست‌یابی کشورها به توسعه پایدار، آموزش افراد جامعه است.

۶-۶ جایگاه دانش در نظریه‌های توسعه اقتصادی

متخصصان حوزه اقتصاد معتقدند همواره تأثیر عامل دانش در رشد اقتصادی مورد توجه نظریه‌پردازان بوده است.

این عقیده با بررسی نظریه‌های رشد و توسعه اقتصادی از قرن هیجدهم تاکنون، تأیید می‌شود. در این بخش به ذکر اجمالی موارد اساسی حاصل از بررسی فوق پرداخته می‌شود.

آدام اسمیت در سال ۱۷۷۶ در کتاب خود با عنوان "تحقیقات در باب ماهیت و علل ثروت ملل" از طبقه‌ای نام می‌برد که آینده‌نگری دارند و با تولید دانشی که به لحاظ اقتصادی مفید است، به رشد اقتصادی کمک می‌کنند. درواقع اسمیت به نقش دانش واقف بوده است.

در قرن نوزدهم، فردریش‌لیست[۲] که اقتصادان آلمانی و پیشگام مکتب تاریخی بود، بر اهمیت زیرساخت‌ها و نهادهایی تأکید می‌کند که موجب توسعه نیروهای تولیدی هستند. وی منشاء این زیرساخت‌ها و نهادها را تولید دانش و توزیع مناسب آن در اقتصاد می‌داند.

کارل مارکس، در همان قرن نوزدهم، با تحت تأثیر قرار گرفتن از نظرات هگل،[۳] در چارچوب دیدگاه تاریخی خود به نقش دانش در تحولات نظام‌های اقتصادی جوامع معتقد بوده است. هگل تضاد میان نهادهای موجود با ادراکات رشد یافته را که متأثر از

---

۱. تیلور و گیلبرت، به‌عنوان بنیان‌گذاران این نهضت، معتقدند اگر کار به‌صورت علمی انجام شود، سازمان می‌تواند محصولات بیشتر با هزینه کمتر و کیفیت بهتر تولید کند و نیروی کار نیز می‌تواند درآمد بیشتری به‌دست آورد.

2. Friedrich List (1789-1846)
3. Hegel (1770-1831)

رشد دانش است، عامل توسعه و تحول نظام‌های اجتماعی و اقتصادی می‌داند. از نظر مارکس در هر نظام اقتصادی، تکامل ابزار تولید موجب ایجاد تضاد بین ابزار تولید تکامل‌یافته و روابط تولیدی حاکم می‌شود. حاصل این تضاد، شیوه تولید و نظام اقتصادی جدید است. او تکامل و رشد ابزار و نیروهای تولید در هر مرحله تاریخی و در هر نظام اقتصادی را ناشی از توسعه علوم و رشد دانش می‌داند. طرح "نظام اقتصادی سوسیالیسم علمی"[1] هم براساس اعتقاد به توسعه علوم و رشد دانش و کاربرد آن در صنعت بوده است. به‌علاوه، از مطالعه الگوی رشد مارکس که در فصل سوم ارائه شده، درک می‌شود که او نیز به نقش دانش و کاربرد آن و تجلی آن در پیشرفت تکنولوژی واقف بوده است.

در قرن بعدی نظرات شومپیتر مطرح می‌شود. او دست‌یابی به توسعه را توسط افراد خلاق و نوآور امکان‌پذیر می‌داند. آنان را که عمدتاً ریسک‌پذیر و در زمینه‌های تکنولوژی نوآور هستند، عهده‌دار هدایت و رهبری اقتصادی می‌داند. وی بر محوری بودن نقش کارآفرینی و بر لزوم وجود فضای اجتماعی پرورنده کارآفرینان برای پیشرفت اقتصادی تأکید می‌کند. بنابراین، می‌توان عنوان کرد که شومپیتر به‌خوبی از نقش دانش، به‌کارگیری آن توسط نوآوران و تبلور آن در پیشرفت‌های فنی و در نهایت از تأثیر دانش بر پیشرفت اقتصادی آگاه بوده است. پیروان شومپیتر از جمله گالبرایت[2]، گودوین[3] و هیرشمن با کار بیشتر در این زمینه، تأکید زیادی بر سهم و نقش دانش، نوآوری‌ها و ابداعات فنی و در انتها در رشد اقتصادی داشتند.

اقتصاددانان نئوکلاسیک در اوایل قرن بیستم با مدنظر قرار دادن اثر پیشرفت فنی بر انتقال تابع تولید (با فرض ثابت بودن عوامل تولید) به سمت بالا، به تأثیر دانش بر رشد اقتصادی توجه داشته‌اند. زیرا آن‌ها پیشرفت فنی را تابعی از کاربرد علوم و دانش در ابزار تولید می‌دانستند.

در این راستا می‌توان به مدل رشد رابرت‌سولو[4] در دهه ۱۹۵۰ اشاره کرد در آن ضریب فنی، به‌عنوان نماینده سطح تکنولوژی، در کنار دو عامل اصلی تولید یعنی نیروی کار و سرمایه، در تابع تولید قرار می‌گیرد. از مدل رشد سولو این نتیجه به‌دست

1. Scientific Socialism
2. John Kenneth Galbraith(1908-2006)
3. Goodwin
4. Robert Solow (1924)

می‌آید که رشد اقتصادی (رشد تولید) به رشد نیروی کار، رشد سرمایه و پیشرفت فنی (تکنولوژی) در طی زمان بستگی دارد. بنابراین، با توجه به تبلور دانش در پیشرفت فنی، می‌توان عنوان کرد که در این مدل نیز، نقش دانش، از طریق مدنظر بودن تکنولوژی، لحاظ شده است.

در دهه‌های ۵۰ و ۶۰ قرن بیستم میلادی در نظریه‌های رشد و توسعه اقتصادی بر نقش سرمایه انسانی و سرمایه‌گذاری بر روی آن تأکید شده است. براساس توضیحات پیشین "آموزش" سرمایه‌گذاری انسانی محسوب می‌شود. از آن‌جا که از طریق آموزش دانش و یا مهارتی به یاد گیرنده منتقل می‌شود، لذا در نظریه‌های این دوران نیز، نقش دانش به‌عنوان عامل مؤثر بر پیشرفت اقتصادی، ملحوظ بوده است.

از دهه هشتاد قرن بیستم میلادی اقتصاددانانی مانند رومر و گراسمن با ارائه "تئوری‌های جدید رشد اقتصادی" سعی کرده‌اند نقش دانش و فن‌آوری را در بهره‌وری و رشد اقتصادی، به‌عنوان یکی از مهم‌ترین عوامل مؤثر، بررسی کنند.

بنابراین، می‌توان اظهار داشت که در تمام نظریات رشد و توسعه اقتصادی همواره دانش به‌عنوان عامل مؤثر مدنظر بوده است. منتهی تا قبل از دهه هشتاد قرن بیستم میلادی اثر گذاری دانش بر پیشرفت اقتصادی از مجاری مختلف مانند ابزار تولید، نوآوران، سرمایه انسانی و تکنولوژی بررسی شده است.

۶-۷ اقتصاد دانش‌محور

سازمان همکاری اقتصادی و توسعه[1] برای اولین بار در سال ۱۹۹۶ میلادی اصطلاح "اقتصاد دانش‌محور" را مطرح کرد.

تعریف اقتصاد دانش‌محور:

اقتصاد دانش‌محور، اقتصادی است مبتنی بر تولید، توزیع و کاربرد دانش و اطلاعات به‌منظور تحقق رشد اقتصادی و افزایش بهره‌وری.

توسعه و رشد این اقتصاد مستلزم بهینه‌سازی همزمان مجموعه سیاست‌های صنعتی، سیاست‌های توسعه علوم پایه و سیاست‌های فن‌آوری است که البته نیازمند

1. Organisation for Economic CO-Operation and Development (OECD)

نهادهای مناسبی می‌باشد. بنابراین، در اقتصاد دانش‌محور (مبتنی‌بر دانـایی) مـسئله فقـط تولید و توزیع اطلاعات و دانش نیست بلکه بر به‌کارگیری آن تأکید می‌شود. در اقتـصاد مبتنی‌بر دانایی، دانش و به‌کارگیری آن در تمامی فعالیت‌ها و بخش‌های اقتـصاد رسـوخ می‌کند. درواقع، دانش‌بری[1] ویژگی بارز اقتصاد می‌شود.

متخصصان، علت تأکید زیاد بر نقش دانـش و جایگـاه امـروزی آن را ناشـی از حداقل چهار عامل زیر می‌دانند:[2]

۱. انقلاب فن‌آوری اطلاعات و ارتباطات[3]

پیشرفت‌های سریع در حوزه فن‌آوری اطلاعات و ارتباطات[4] باعث ورود تعـداد زیـادی کالاها و خدمات جدید در بازار و در سبد مصرفی خانوارها شده است. هـم‌چنـین، بـر روش معاملات خانوارها و بنگاه‌های اقتصادی و شیوه‌های تولید جوامـع تـأثیر گذاشـته است. بانکداری الکترونیک و خرید الکترونیک، نمودهایی از این تغییرات است.

۲. توسعه سریع علوم

توسعه سریع علوم از دو مجـرای، ذخیـره دانـش و توزیـع دانـش، بـر تولیـد کالاهـا و خدمات تأثیر گذاشـته اسـت. در ایـن خـصوص نمـی‌تـوان نقـش سـرمایه‌گـذاری بـر فعالیت‌های "تحقیق و توسعه"[5] بنگاه‌ها را نادیده گرفت. برای مثـال در سـال۱۹۹۹(م)، شرکت"آی بی ام"[6] معادل ۶/۴ میلیارد دلار سود داشته که ۲/۲ میلیـارد دلار آن صـرف تحقیق و توسعه و آموزش شده است. درواقـع ایـن رقـم بـرای شـرکت مـذکور جنبـه هزینه‌ای نداشته بلکه به‌عنوان سرمایه‌گذاری محسوب گردیده است.

۳. افزایش رقابت جهانی

با گسترش فن‌آوری اطلاعات و ارتباطات شرایط مناسب برای ایجاد بنگاه‌های کوچـک و متوسط و بنگاه‌های مجازی، بازارهای مجازی در عرصه بین‌المللی و درنتیجه افزایش

---

1. Knowledge - Intensive
۲. مؤسسه عالی آموزش و پژوهش مدیریت و برنامه‌ریزی، محموعه سلسله مباحث اقتصاد و مدیریت دانایی‌محور: مبانی اقتصاد دانایی‌محور، نشست ۲۱، آذر ۱۳۸۴، ص۱۹-۱۶.
3. Information & Communication Technology Reveloution (ICTR)
4. Information & Communication Technology (ICT)
5. R&D
6.International Business Machines (IBM)

رقابت جهانی فراهم آمده است. برخورداری از مزیت رقابتی در بازارهایی از این دست جز با بهره‌مندی از دانش و تکنولوژی دنیای اطلاعات امکان‌پذیر نیست.

۴. افزایش نقش مصرف‌کنندگان

با گسترش فن‌آوری اطلاعات و ارتباطات در زندگی روزمره افراد جامعه و فراهم شدن کسب اطلاعات در خصوص کالاها و خدمات از یک طرف و افزایش تعداد بنگاه‌ها و بازارها در دنیای مجازی از طرف دیگر، سبب گردیده نقش سمت تقاضا در بازار به مراتب حساس‌تر و پر رنگ‌تر از گذشته شود. این مسئله ارتقاء کیفیت محصولات ارائه شد توسط تولیدکنندگان را به‌دنبال داشته است.

به‌طورکلی، برای شناخت اقتصاد دانش‌محور توجه به موارد زیر ضروری است:

۱. در اقتصاد دانش‌محور برشمردن عوامل مؤثر بر رشد اقتصادی در قالب تابع تولید سنتی کفایت نمی‌کند. زیرا در تابع تولید سنتی، تولید تابعی از نیروی کار، منابع طبیعی، مواد اولیه و سرمایه درنظر گرفته می‌شود. در این توابع دانش و تکنولوژی به‌عنوان متغیرهای برون‌زا لحاظ می‌شود. در حالی‌که در نظریه‌های جدید رشد، دانش به‌عنوان یکی از مهم‌ترین عوامل درون‌زا و مؤثر بر رشد اقتصادی مطرح شده است. بنابراین، نیاز به تعریف مجدد تابع تولید برمبنای اصول جدید حاکم بر شرایط است.[۱]

۲. اقتصاد مبتنی بر دانش و هدایت اقتصاد به سمت اقتصاد دانش‌محور تحول گسترده‌ای را در ابعاد گوناگون می‌طلبد. بنابراین، برای گام نهادن در این راه ابتدا باید زیرساخت‌های لازم برای چنین اقتصادی را مشخص کرد.

زیرساخت‌ها و عناصر کلیدی "اقتصاد مبتنی بر دانایی" عبارتند از:

سیستم علمی، تحقیق و توسعه، نوآوری، رقابت، جهانی شدن، پیشرفت‌های فنی (تکنولوژی)، سرمایه‌های فکری و انسانی و قوانین مربوط به حقوق مالکیت فردی و معنوی.

باید توجه داشت که در چارچوب اقتصاد دانش‌محور، برای مفاهیمی چون "سیستم

---

۱. وارد کردن دانش در توابع تولید استاندارد اقتصادی به‌دلیل ویژگی‌های دانش مانند پایان ناپذیر بودن آن و تقابل آن با اصل کمیابی، به‌راحتی امکان‌پذیر نمی‌باشد.

علمی" و "تحقیق و توسعه"، تعریف و سهمی متفاوت از تعریف و سهم سنتی آن‌ها مطرح است. برای مثال، در شکل‌گیری این اقتصاد پژوهش نقش اساسی دارد. سیستم علمی باید متناسب با ساختارهای اقتصاد مبتنی بر دانایی تغییر کند تا بتواند نقش خود را در تداوم رشد و توسعه چنین اقتصادی ایفا نماید. بر این اساس سیستم علمی باید تابعی از تولید دانش (جدید)، منابع انسانی درحال‌توسعه و آموزش، و انتشار دانش (برای حل مسائل) باشد.

۳. در اقتصاد دانش‌محور، سیاست‌های دولت به‌ویژه در توسعه علوم و فن‌آوری و آموزش نقش برجسته‌ای را ایفا می‌کند. اهم سیاست‌های دولت به‌ترتیب اولویت عبارتند از:[۱]

- بهبود فرآیند انتشار دانش، از طریق تحکیم رابطه همکاری دانشگاه، صنعت و دولت، ایجاد تسهیلات لازم در زیرساخت‌های اطلاعاتی[۲]، کوشش برای نشر و توسعه فن‌آوری‌های جدید و ...
- ارتقاء سطح سرمایه‌های انسانی، از طریق توسعه آموزش‌های رسمی به‌ویژه سطوح تحصیلات تکمیلی[۳] و ایجاد انگیزه در بنگاه‌ها برای بهره‌گیری دائمی از آموزش‌های حرفه‌ای و استفاده از دانش جهانی.
- ارتقاء سطح تغییرات سازمانی در بنگاه‌ها، از طریق ایجاد آمادگی لازم در بنگاه‌ها برای اصلاحات ساختاری و به‌کارگیری دانش و مهارت‌های موجود، حمایت‌های مالی، ایجاد رقابت و توسعه اطلاعات.

۴. در اقتصاد مبتنی بر دانش، تقاضا برای افراد غیرماهر و یا افرادی که نتوانسته‌اند مهارت‌های خود را روزآمد کنند، کاهش می‌یابد و درنتیجه مزد واقعی آن‌ها کم می‌شود. درواقع، افراد مذکور به لحاظ شغلی و درآمدی با مشکل روبه‌رو می‌شوند. در مقابل، تقاضا برای نیروی کار با مهارت‌های بالا افزایش می‌یابد. در این اقتصاد افرادی می‌توانند دریافتن شغل موفق شوند که قادر به کار با دانش طبقه‌بندی شده باشند.

---

۱. برگرفته از همان مأخذ، صفحات ۲۹و ۳۰.

2. Information Infrastructure

۳. در این امر توسعه کمّی نمی‌تواند کارساز باشد بلکه لازم است الگوهای آموزشی و پژوهشی در سه دوره ابتدایی، متوسطه و عالی متحول شوند.

در اقتصاد دانش‌محور، طبقه‌بندی دانش[۱] شامل:

- دانش واقعیات، چیستی دانش یا چه می‌دانیم[۲]، که مترادف با اطلاعات است (مثل نرخ تورم، جمعیت و ...).
- دانش اصول و قوانین طبیعی، چرا این دانش یا چرا می‌دانیم[۳]، این نوع دانش در مراکز علمی، پژوهشی و دانشگاه‌ها تولید می‌شود و زیربنای توسعه فن‌آوری و نوآوری است.
- دانش مهارت و توانایی در انجام کاری، چگونگی دانش یا چگونه می‌دانیم[۴]، مثل دانش و مهارت کار کردن با دستگاهی پیچیده.
- دانش آگاهی درباره کسانی که علم، مهارت و توانایی لازم برای انجام کاری را دارند، کیستی دانش یا چه کسی می‌داند.[۵]

۵. در اقتصاد دانش‌محور، بقا و حفظ شرایط فعلی، رشد و ارتقاء کلیه عوامل اقتصادی اعم از خانوارها (افراد)، بنگاه‌های اقتصادی (خصوصی و دولتی)، سازمان‌ها و نهادها (خصوصی و دولتی) و دولت در گرو آموزش است. زیرا عوامل اقتصادی بنا به دلایل ذکر شده (حفظ شرایط فعلی و ارتقاء) نیاز دارند با استفاده از فن‌آوری اطلاعات[۶]، به‌کارگیری اطلاعات و کسب حداکثر فایده از دانش‌طبقه‌بندی‌شده، به فعالیت بپردازند. این امر فقط از طریق به‌کارگیری دانش طبقه‌بندی شده و کاربرد اطلاعات، در سطح جامعه امکان‌پذیر است. بنابراین، آموزش مادام‌العمر یا آموزش مستمر جزء لاینفک و محور اصلی اقتصاد مبتنی بر دانایی است. در این اقتصاد آموزش محدود به آموزش‌های رسمی نیست بلکه "فراگیری در حین عمل"[۷] در درجه اول اهمیت قرار دارد.[۸]

۶. در اقتصاد دانش‌محور تأکید زیادی بر تولید دانش، انتشار اطلاعات و دانش و نحوه به‌کارگیری آن‌ها است. بر این اساس، تشکیل "شبکه‌های دانش"[۹] از اهمیت بسزایی

---

1. Knowledge Codification
2 .Know - what: facts
3.Know-why
4. Know- How
5. Know-Who
6.IT
7. Learning – by - Doing

۸. همان مأخذ صفحهٔ ۲۵

9. Knowledge network

برخوردار است. این شبکه از طریق همکاری علمی و پژوهشی بنگاه‌های فعال در بخش‌های مختلف (کشاورزی، صنعت و ...)، مراکز علمی و تحقیقاتی، دانشگاه‌ها و سایر سازمان‌های آموزشی و اطلاعاتی، در دو بخش خصوصی و دولتی، شکل می‌گیرد. در اثر تشکیل این شبکه امکان: استفاده از دانش جهانی، برقراری ارتباط و همکاری با متولیان دانش، تحصیل دانش، کاهش هزینه‌های تحقیق و توسعه، خلق محصولات جدید و نهادسازی برای همکاری در فضای رقابتی به‌وجود می‌آید. روشن است که شکل‌گیری شبکه دانش و بهره‌مندی از امکان‌های ذکر شده، بدون وجود مدیران و کارفرمایان شایسته ممکن نمی‌شود.

۷. در اقتصاد مبتنی‌بر دانایی، با توجه به وجود مواردی چون برخورداری از فن‌آوری اطلاعات و ارتباطات، پویایی دانش و اطلاعات و انتشار و به‌کارگیری آن‌ها و وجود روش‌های گوناگون آموزش، دسترسی و بهره‌مندی از محصولات جدید، خدمات و ابزارهای کارآمد برای همه قشرها و بخش‌های مختلف جامعه امکان‌پذیر می‌شود. برای مثال، با اختراع، ابداع و انتشار اینترنت امکان دسترسی به دنیایی از اطلاعات، در بسیاری از زمینه‌ها (علمی، آموزشی، پژوهشی، فرهنگی، ورزشی و...) برای همه کاربران در جهان فراهم شده است.

بسیاری از کشورهای توسعه‌یافته و درحال‌توسعه مانند ایسلند، ژاپن، آمریکا، سوئد، سنگاپور، کره‌جنوبی، هند، چین، قطر و ارمنستان، عمدتاً از آخرین دهه قرن بیستم، برای پیاده‌سازی اقتصاد دانش‌محور با تدوین و اجرای سیاست‌ها و برنامه‌هایی در چهار حوزه اساسی شامل: نظام آموزشی، نظام نوآوری، زیرساخت‌های فن‌آوری اطلاعات و ارتباطات ، دولت و اقتصاد اقدام کرده‌اند.[۱]

خلاصه فصل ششم

۱. صاحب نظران حوزه رشد و توسعه اقتصادی، براساس مشاهدات مربوط به چند دهه

---

۱. برای مطالعه بیشتر در این زمینه در مورد ۲۰ کشور توسعه‌یافته و درحال‌توسعه به منبع زیر مراجعه کنید.
علی ناصر عظیمی، سجّاد برخورداری،"شناسایی ویژگیهای اقتصاد دانش بنیاد و بررسی روند حرکت کشورهای توسعه‌یافته و درحال‌توسعه"، طرح پژوهشی، مرکز تحقیقات سیاست علمی کشور، وزارت علوم، تحقیقات و فن‌آوری، پاییز۱۳۸۷.

پس از پایان جنگ جهانی دوم، و با توجه به اهمیت و نقش اساسی سرمایه انسانی در پیشرفت اقتصادی جوامع، آن را به‌عنوان عامل اصلی مدنظر قرار دادند.

۲.کیفیت نیروی انسانی بر میزان بهره‌وری سرمایه فیزیکی و منابع طبیعی اثر می‌گذارد. افزایش در کیفیت نیروی انسانی (افزایش سرمایه انسانی) به واسطهٔ آموزش، موجب افزایش بهره‌وری در تولید و در نتیجه افزایش تولید می‌شود. لذا سرمایهٔ انسانی موجب تسریع رشد اقتصادی خواهد شد.

۳. نقش آموزش و پرورش در پیشرفت اقتصادی: افزایش بهره‌وری و کارایی و بهبود کیفیت نیروی انسانی؛ ایجاد نگرش‌های فرهنگی و اجتماعی مناسب توسعه اقتصادی.

۴. انواع آموزش و پرورش: رسمی {ابتدایی (پایه و اساس آموزش‌های بعدی)، متوسطه (ایجاد شناخت کلی درباره علوم گوناگون) و عالی (تشکیل سرمایه انسانی)}؛ ضمن‌خدمت (کسب مهارت‌ها و تخصص‌های لازم برای انجام کار معین)؛ و آزاد همگانی (افزایش بهره‌وری افراد و قابلیت انجام کار آنان)

۵. علی‌رغم تفاوت‌های بسیار میان آموزش‌های رسمی و ضمن‌خدمت، این دو مکمل یکدیگر می‌باشند.

۶. مشکلات نظام آموزشی کشورهای درحال‌توسعه: بی‌سوادی عمومی، سرمایه‌گذاری زیاد در آموزش رسمی، عدم کارآیی، تقاضای زیاد برای آموزش، عدم تناسب نظام آموزشی با امکانات مناطق مختلف و نیازهای جامعه، نظام نابرابر آموزش و پرورش، فرار مغزها، اشتغال فارغ‌التحصیلان دانشگاهی.

۷. اقتصاد آموزش‌محور مدیریت اقتصادی سرمایه انسانی است که در سطح کلان آموزش کلیه افراد یک جامعه (آموزش‌های رسمی و آکادامیک) و در سطح خرد، آموزش نیروی کار در سازمان‌ها و بنگاه‌های اقتصادی (آموزش‌های آزاد و همگانی، روش نظری و اطلاعاتی، شبیه سازی و ضمن‌خدمت) را در بر می‌گیرد.

۸. متخصصان حوزه اقتصاد معتقدند تأثیر عامل دانش بر رشد و توسعه اقتصادی همواره مورد توجه نظریه‌پردازان بوده است.

۹. اقتصاد دانش‌محور، اقتصادی است مبتنی بر تولید، توزیع و کاربرد دانش و اطلاعات به منظور تحقق رشد اقتصادی و افزایش بهره‌وری.

۱۰. عوامل مؤثر در شکل‌گیری نقش دانش و جایگاه امروزی آن: انقلاب فن‌آوری

اطلاعات و ارتباطات، توسعه سریع علـوم، افـزایش رقابـت جهـانی، افـزایش نقـش مصرف‌کنندگان.

۱۱. زیرساخت‌های اقتصاد مبتنی بر دانایی: سیستم علمی، تحقیـق و توسـعه، نـوآوری، رقابت، جهانی شدن، پیشرفت‌های فنی (تکنولوژی)، سرمایه‌های فکـری و انـسانی و قوانین مربوط به حقوق مالکیت فردی ومعنوی.

۱۲. طبقه‌بندی دانش: دانش واقعیات، دانش اصول و قـوانین طبیعـی، دانـش مهـارت و توانایی در انجام کاری، دانش آگاهی درباره کسانی که علـم، مهـارت و توانـایی لازم برای انجام کاری را دارند.

خودآزمایی فصل ششم:

۱. کدام نوع از آموزش‌ها زمینه دیگر آموزش‌ها را فراهم می‌آورد؟ آموزش .....

الف) آزاد ب) ضمن‌خدمت

ج) رسمی د) همگانی

۲. کدام مورد از جمله آموزش و پرورش رسمی محسوب نمی‌شود؟ آموزش .....

الف) همگانی ب) ابتدایی

ج) عالی د) متوسطه

۳. کدام نوع آموزش بهتر از سایر انواع آموزش‌های زیر می‌تواند در روزآمد کردن دانش و مهارت نیروی انسانی و افزایش سرمایه انسانی مؤثر باشد؟ آموزش.....

الف) دوره متوسطه ب) ضمن‌خدمت

ج) ابتدایی د) همگانی

۴. مهاجرت افراد تحصیل کرده از کشورهای درحال‌توسعه به‌منزله ..... است؟

الف) افزایش سرمایه انسانی ب) کاهش موجودی سرمایه انسانی

ج) افزایش استهلاک سرمایه‌ها د) کاهش سرمایه‌گذاری انسانی

۵. بزرگ‌ترین معضل کشورهای درحال‌توسعه در خـصوص نظـام آموزشـی در رابطـه بـا توسعه اقتصادی این کشورها کدام است؟

الف) بالا بودن تقاضا برای آموزش

ب) پایین بودن ضریب نفوذ تکنولوژی

ج) عدم تنوع روش‌های آموزشی
د) بی‌سوادی عمومی

۶. کدام مورد از جمله زیرساخت‌های "اقتصاد مبتنی بر دانایی" است؟
الف) قوانین مربوط به حقوق و دستمزد ب) سرمایه فیزیکی
ج) آموزش دوره متوسطه د) جهانی شدن

۷. اقتصاد آموزش‌محور ..... است.
الف) سرمایه‌بر ب) انسان‌مدار
ج) دانش‌بر د) قانون‌مدار

۸. مهم‌ترین ویژگی اقتصاد دانش‌محور، در بین موارد زیر، کدام است؟
الف) افزایش نقش مصرف‌کنندگان ب) دسترسی اطلاعاتی
ج) آموزش مادام‌العمر د) همکاری بنگاه‌های اقتصادی با یکدیگر

۹. منظور از "چیستی دانش" چه می‌باشد؟
الف) اطلاعات ب)افراد دانشمند
ج) دانش مهارت د) دانش قوانین طبیعی

۱۰. فردریش لیست تولید دانش و توزیع مناسب آن را منشاء چه چیزی می‌داند؟
الف) محصولات جدید ب) بنگاه‌های اقتصادی
ج) زیر ساخت‌ها و نهادها د) دولت

فصل هفتم

تکنولوژی و توسعه اقتصادی

هدف کلی:

هدف کلی فصل هفتم آن است که دانشجو با مفهوم تکنولوژی و ارتباط آن با توسعه اقتصادی آشنا شود.

هدف‌های رفتاری:

پس از مطالعه این فصل دانشجو قادر خواهد بود:

۱. علم، دانش و تکنولوژی را تعریف و رابطه آن‌ها را توضیح دهد.
۲. فرآیند اکتساب دانش را بیان کند.
۳. تکنولوژی جدید را تعریف کند.
۴. سیر منطقی تکنولوژی را تشخیص دهد.
۵. مراحل فرآیند توسعه(چرخه عمر) تکنولوژی را نام ببرد و آن‌ها را توضیح دهد.
۶. اجزاء تکنولوژی را برشمرد و و در قالب مثالی توضیح دهد.
۷. روش اندازه گیری سطح تکنولوژی را بیان کند.
۸. تکنولوژی را از منظر اسکاپ تعریف کند.
۹. تکنولوژی را از منظر علم اقتصاد تعریف کند.
۱۰. انواع تکنولوژی را از دیدگاه علم اقتصاد با رسم نمودارهای مربوطه تشریح کند.
۱۱. آثار کوتاه‌مدت تغییرات تکنولوژی را نام ببرد.
۱۲. در قالب مدلی اثر تغییر تکنولوژی را بر رشد اقتصادی نشان دهد.
۱۳. درباره نقش دانش و تکنولوژی در نظریه‌های جدید رشد اقتصادی و توسعه بحث کند.

۱۴. عوامل مؤثر بر موفقیت در امر انتقال تکنولوژی را برشمرد.
۱۵. انتقال تکنولوژی را تعریف کند.
۱۶. عوامل مؤثر بر انتخاب نحوه انتقال تکنولوژی و فرآیند آن و مسائل مربوطه را عنوان کند.
۱۷. ضمن برشمردن روش‌های انتقال تکنولوژی درباره آن‌ها بحث کند.

۷-۱ مقدمه

در جامعه صنعتی امروز با انواع ماشین‌ها کار می‌کنیم، با اتومبیل، هواپیما یا قطار رفت و آمد می‌کنیم، اوقات فراغت خود را با وسایلی مانند تلویزیون، رایانه، اینترنت و...، می‌گذرانیم. حتی بسیاری از مواد غذایی که استفاده می‌کنیم به کمک ماشین تهیه می‌شود. تمام این وسایل جدید که هر یک زندگی ما را تحت تاثیر قرار داده و می‌دهند، دستاورد علم، دانش و تکنولوژی است.
اما علم[1] و دانش[2] چیست اند، تکنولوژی کدام است، چه ارتباطی با یکدیگر و با رشد و توسعه اقتصادی دارند.

علم، عبارت از جستجو برای درک و شناخت پدیده‌های طبیعی است. دانش، مجموعه ای از دانستنی‌ها است که بشر برای زندگی خود از آن‌ها بهره می‌گیرد. و تکنولوژی (فن‌آوری) که از دو لغت یونانی(هنر)Techne و (علم و دانش) Logia تشکیل شده، ابزاری است که در جریان تبدیل نهاده‌ها به ستاده‌ها نقش به‌سزایی ایفا می‌کند. از این‌رو، در مباحث کلی اقتصاد و به‌طور اخص در مباحث رشد و توسعه اقتصادی، عمدتاً تکنولوژی در کنار سایر منابع و عوامل تولید مانند: زمین[3]، سرمایه، نیروی انسانی، مدیریت و ...، به‌عنوان یک عامل تولید مستقل و موثر بر رشد اقتصادی درنظر گرفته می‌شود.

شایان ذکر است که در ادبیات این موضوع، به اقتضای دیدگاه‌ها و شرایط

---

1. Science
2 . Knowledge
۳. به‌طور کلی منظور از زمین، سطح زمین (تولید محصولات کشاورزی، جاده‌سازی، رودخانه و ...)، بالای زمین (شرایط آب و هوایی و اقلیمی) و زیر زمین (منابع زیر زمینی و مواد کانی و ...) است.

تکنولوژیکی زمان مربوطه[۱]، عامل تکنولوژی و مدیریت در زمره سایر عوامل تولید به‌حساب نیامده‌اند.[۲] اما اقتصاددانان نئوکلاسیک در اوایل قرن بیستم، به تأثیر عامل تکنولوژی بر رشد اقتصادی توجه کرده اند. چنانکه در فصول پیشین اشاره شد، در دهه ۱۹۵۰ عامل تکنولوژی در مدل رشد سولو، در قالب ضریب فنی تولید، ملحوظ گردیده است. از آن پس، روند تغییرات تکنولوژیکی به گونه ای بوده است که در سال‌های اخیر موجب به‌وجود آمدن تغییرات چشمگیری در زمینه تولید (به ویژه تولید محصولات جدید)، هزینه‌های تولید و بهره‌وری گردیده و به‌دنبال آن، ساختارهای جهانی و ملی تولید، تجارت و اشتغال دگرگون شده است. بر این اساس، اکنون تکنولوژی به‌عنوان یک عامل مهم در مباحث تولید، الگوهای رشد، و توسعه اقتصادی و راهبردهای آن، مطرح است.

با توجه به جایگاه و نقش تکنولوژی(فن‌آوری) در مباحث نظری و تجربی رشد و توسعه اقتصادی، فصل حاضر برای مطالعه در مقوله "تکنولوژی و توسعه" تدوین شده است. در این فصل پس از تعریف علم و تکنولوژی و بیان رابطه آن‌ها، در مورد فرآیند توسعه(چرخه عمر)، اجزاء و فرآیند بلوغ تکنولوژی مطالبی ارائه شده است. هم‌چنین، تکنولوژی و انواع آن از دیدگاه اقتصادی تعریف شده و در انتها درباره آثار و تحولات تکنولوژی و ارتباط آن با رشد و توسعه اقتصادی بحث شده است.

۷-۲ علم، دانش و تکنولوژی

علم را می‌توان موجودی زنده تصور کرد که در طول زمان، از ترکیب اجزایی معین، ابتدا شکل ساده جنینی به خود می‌گیرد و سپس طی مراحلی متولد می‌شود و رشد می‌کند. اجزای تشکیل دهنده حالت جنینی علم، پاسخ‌های کم و بیش درستی بوده‌اند که انسان کنجکاو برای چراها و چگونگی‌های جهان پیرامون خود می‌یافته است. در و

---

۱. برای مثال، در نظریه‌های قرون هیجدهم و نوزدهم، مانند نظریه ریکاردو، عامل تکنولوژی در نظر گرفته نشده است.

۲ در مورد عامل تکنولوژی باید یادآوری شود که به هر حال اثر آن بر روی عامل سرمایه (فیزیکی و انسانی) و شکل تابع تولید منعکس بوده است. و عامل مدیریت به این دلیل به عوامل تولید اضافه شده است که در قرن بیستم به‌سبب وسعت عملیات بنگاه‌های اقتصادی و سهامی بودن آن‌ها و توسعهٔ بازار، مالکیت و اداره (مدیریت) شرکت از هم مجزا شده است.

قدیم، واژه علم به معنایی وسیع برای هر گونه آگاهی و معرفت به کار برده شده است.

از دوران جنینی علم که مربوط به تمدن‌های مصر و بین‌النهرین و در نهایت یونان باستان است بگذریم، آنچه که امروزه علم نامیده می‌شود در اواخر قرن ۱۶ واوایل قرن ۱۷ میلادی متولد شده است. استوار بودن علم بر پایه مشاهده و آزمایش و وجود ارتباط منطقی میان نظام‌های گوناگون آن، مهم‌ترین ویژگی علم امروزی است که آن را از حالت جنینی‌اش متمایز می‌کند.

تعریف علم: علم آن قسمت از شناخت یا معرفت انسان از جهان است که با روشی خاص به نام روش علمی[۱] به دست می‌آید.

دانش مقوله‌ای است که از دیرباز مورد توجه اندیشمندان، به ویژه فلاسفه، بوده است. در میان فلاسفه از زمان افلاطون[۲] تاکنون، به رغم وجود تعداد زیادی نظریه (تئوری)در مورد دانش، بر سر تعریف آن اتفاق نظری بوجود نیامده است. صرف‌نظر از این مطلب، دانش بر اساس دیدگاه‌های امروزی در سایر حوزه‌های علوم، تعریف شده است. در این‌جا تعریف دانش در فرهنگ آکسفورد ارائه می‌شود.[۳]

تعریف دانش: دانش عبارت است از:

۱. مهارت و تخصصی که فرد از طریق تجربه یا تحصیل؛ فهم یک موضوع به‌صورت نظری یا عملی، به‌دست می‌آورد.

۲. آنچه که در یک زمینه خاص یا به‌طورکلی شناخته شده است؛ واقعیت‌ها و اطلاعات.

۳. آگاهی یا آشنایی به دست آمده از تجربه یک واقعیت یا موقعیت.

اکتساب دانش، فرآیند شناختی پیچیده‌ای شامل؛ ادراک، یادگیری، ارتباطات، همکاری و استدلال، است.

در حال حاضر عقیده بر این است که دانش در بر گیرنده مجموعهٔ جامع‌تر و کلّی‌تری نسبت به علم است و علم زیر مجموعه آن می‌باشد.[۴]

از سوی دیگر، انسان با ساختن ابزار حوزه عمل خود را، به‌ویژه بعد از انقلاب

---

۱. روش علمی: مشاهده، طبقه‌بندی، نظام جویی، چراجویی، فرضیه‌سازی، آزمایش (تایید فرضیه: افزایش اعتبار فرضیه، عدم تایید فرضیه: کنار گذاشتن آن).

2. Plato

3. en.wikipedia.org/wiki/knowledge

۴ این موضوع با عنایت به طبقه‌بندی دانش که در فصل قبل بدان اشاره شده، قابل درک است

صنعتی، گسترش داده و بر توانایی‌ها و محیط خود اثر گذاشته است.[۱] او با استفاده از نظریات علمی، و دانش در کار اختراع ابزار مختلف، توانسته از امکانات و منابع طبیعی بهره بیشتری ببرد و ساختار سازمان اجتماعی خود را تغییر دهد. به‌کارگیری علم و دانش در عمل "تکنولوژی" نامیده می‌شود. و با توجه به این که در طول زمان فنون استفاده از امکانات و منابع طبیعی از صورت پراکنده و ابتدایی بیرون آمده و به یک نظام منسجم تبدیل شده است، آن را "تکنولوژی جدید" می‌نامند. بنابراین، هم‌چنان که علم جدید شکل تکامل یافته ای از دانش‌های اولیه است، تکنولوژی جدید نیز صورت تحول یافته‌ای از فنون و شیوه‌های ابتدایی از منابع است.[۲]

متخصصان و سازمان‌های مختلف برای تکنولوژی تعاریفی عنوان کرده‌اند که در این‌جا ابتدا به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود و سپس تعریفی کلی از تکنولوژی مطرح می‌گردد.

تعریف فرهنگ لاروس: تکنولوژی؛ ابزارها، روندها و روش‌هایی است که در رشته‌های گوناگون صنعتی به کار گرفته می شود.

تعریف شورای آموزش ملی انگلستان: تکنولوژی کاربرد خلاق دانش، مفاهیم و تجارب لازم برای طراحی و ساخت محصولات دارای کیفیت خوب است.[۳]

تعریف طارق خلیل: تکنولوژی عبارت از کلیه دانش‌ها، فرآیندها، ابزارها، روش‌ها و سیستم‌های به‌کار رفته در ساخت محصولات و ارائه خدمات است.[۴]

تعریف اسکون: تکنولوژی؛ ابزار یا تکنیک، محصول یا فرایند، تجهیزات فیزیکی یا روش انجام کار است که قابلیت‌های انسان را توسعه می‌دهد.[۵]

تعریف جان گالبرایت: تکنولوژی؛ کاربرد سیستماتیک دانش علمی یا دانش منظم دیگر برای امور علمی است.

---

۱. تا پیش از قرن ۱۸م و وقوع انقلاب صنعتی پیشرفت‌های فنی و صنعتی به تجربه اتکای بیشتری داشت و از آن پس هر چه به زمان حاضر نزدیک‌تر شده پویایی علم و دانش در تکنولوژی گسترده‌تر و عمیقتر شده است.

۲. در تکنولوژی جدید استفاده عملی از علم در همه زمینه‌ها، مانند مدیریت و آموزش، مدنظر است.

۳. کیومرث، اشتریان، انتقال تکنولوژی در ایران، طرح پژوهشی، بخش اول(انتقال تکنولوژی: متدولوژی، تعاریف و مفاهیم؛ نگاه بین رشته‌ای به تکنولوژی)،۱۳۸۶

۴. طارق خلیل، تکنولوژی(رمز موفقیت در رقابت و خلق ثروت)، ترجمه: سید کامران باقری (با همکاری ماهور ملت‌پرست)، انتشارات پیام متن وابسته به مرکز تکنولوژی نیرو، چاپ اول، ۱۳۸۱.ص۳۴.

5. Donald, Schön(۱۹۳۰–۱۹۹۷)

Donald, Schön, Technology and change : the new Heraclitus, Oxford: Pergamon,1967.

بر اساس تعریف گالبرایت، تعریف دیگری به‌صورت زیر مطرح شده است:
تکنولوژی؛ کاربرد دانش علمی یا دانش منظم دیگر برای امور علمی به‌وسیله سیستم‌های مطمئنی است که شامل مردم، سازمان‌ها، اشیای زنده و ماشین‌ها می‌شود.

تعریف کلی تکنولوژی: تکنولوژی عبارت است از دانش کاربرد علم در کار استفاده از طبیعت و ساختن وسایل؛ یعنی همه چیزهایی که برای بهزیستی ما لازم است و باعث تغییر محیط و کنترل نیروهای طبیعی می‌شود.

به بیانی ساده‌تر، تکنولوژی عبارت از دانش کاربرد علم در جامعه است. درواقع علم در درون تکنولوژی جای دارد.

امروزه تکنولوژی با علم کاملاً ممزوج و در هم تنیده است. بدین معنا که اکتشافات علمی پی‌درپی موجب اختراع و ساختن وسایل جدید می‌شود و هر اختراع به اکتشافات بیشتر دامن می‌زند. دانشمند می‌کوشد تا پدیده‌های جهان و روابط میان آن‌ها را شناسایی کند و توضیح دهد. و تکنولوژیست می‌کوشد تا از این شناخت برای تغییر، اختراع و ساخت ابزار و وسایل جدید استفاده کند. برای مثال، دانشمندان دریافته‌اند که گوش و چشم از چه اجزایی تشکیل شده اند و چگونه کار می‌کنند، نور و صدا چیستند، عدسی‌ها چه خواصی دارند. تکنولوژیست کوشیده تا با آگاهی و بهره‌گیری از نتیجه مطالعات علمی دانشمندان، وسایلی مانند میکروسکوب و میکروفون‌های قوی بسازد که انسان بتواند با این اعضا چیزهایی را ببیند و بشنود که در حالت عادی ممکن نیست. هم‌چنین، وی وسایلی مانند عدسی‌های مختلف و سمعک را ساخته که انسان بتواند در صورت نقصان کاری این اعضا، از این امکان خدادادی استفاده نماید.

تکنولوژی مانند بسیاری ار پدیده‌های جامعه بشری، در طول سال‌های متمادی، با تحولات و تغییرات زیادی روبرو بوده است. البته لازم است در این‌جا تأکید شود که تکنولوژی از نظر ماهوی، همواره باید پیشرفت کند. تکنولوژی برخلاف سایر پدیده‌های اجتماعی به این صورت نیست که بسته به شرایط زمان، با افت و خیزهایی همراه باشد بلکه، قهراً رو به ترقی است و باید چنین باشد. به‌علاوه، باید توجه داشت که پیشرفت تکنولوژی همواره سیری منطقی طی می‌کند، یعنی تکنولوژی همیشه از ساده به پیچیده سیر می‌کند و عکس آن، یعنی رو به سقوط و قهقرا رفتن، در شرایط عادی غیر ممکن و بی‌معنی است. بدین دلیل استنباط می‌شود که مسیر تکنولوژی خود

نوعی نظریه تکامل و ترقی اجتماعی، حداقل در قسمت سخت‌افزارها، است.

۷-۳ فرآیند توسعه(چرخه عمر) تکنولوژی

فرآیند توسعه(چرخه عمر) تکنولوژی شامل هفت مرحله زیر است:

۱. کشف پدیده

۲. اختراع[1]، کاربرد عملی کشف پدیده است. درواقع اختراع شامل تمام فعالیت‌ها و کوشش‌هایی است که موجب خلق ایده‌های جدید و نحوه کارکرد آن‌ها است.

۳. ابداع (نوآوری)[2]، شامل فعالیت‌های بین اختراع تا اولین کاربرد تجاری است.

۴. انتشار[3]، شامل تمام مراحل توسعه تجاری و جهت دادن ایده‌ها و اختراعات به‌سمت اهداف کاربردی مشخصی و نهایتاً بهره‌برداری وسیع، پخش و انتشار نتایجی مبتنی‌بر آن اختراع می‌باشد.

۵. انتشار بین‌المللی، هرگاه تکنولوژی جدید به خارج از کشور سرایت کند، بنگاه‌های اقتصادی دیگر کشورها سعی می‌کنند آن را از راه‌های مختلف مانند مهندسی معکوس، یاد بگیرند. بدین ترتیب کشورهای دیگر نیز به آن تکنولوژی جدید دست می‌یابند و انحصار آن از بین می‌رود. در این حالت است که انتشار بین‌المللی تکنولوژی جدید صورت می‌گیرد.

۶. دوره پیری، تکنولوژی به دو علت، فنی و اقتصادی وارد این مرحله می‌شود. زیرا:

- از نظر فنی، بنا به‌دلایلی مانند تخریب محیط زیست و ضایعات زیاد، خاصیت و کاربرد اولیه‌اش کم می‌شود.
- با توجه به مسائل فنی و تغییر سلیقه افراد جامعه، هزینه تولید و قیمت تمام‌شده افزایش می‌یابد و مزیت اقتصادی تکنولوژی موردنظر کم می‌شود.

علاوه‌بر این، به‌واسطه پویایی علم و تکنولوژی، تکنولوژی جدیدتری (رقیب جدید) در راه است که نظرها را به خود جلب کرده است.

۷. رهاکردن یا مقبولیت و جایگزینی تکنولوژی جدیدتر، به‌این معنا که تکنولوژی قبلی

---

1. Invention
2. Innovation
3. Explotation

منسوخ و رها می‌شود.

چنان‌که دریافت می‌شود، توسعه تکنولوژی مفهومی فراتر از خلق تکنولوژی جدیداست. به‌طورکلی، توسعه تکنولوژی ناظر بر کلّیه تلاش‌ها و فعالیت‌هایی است که برای ارتقاء تکنولوژی صورت می‌گیرد. این تلاش‌ها ممکن است به خلق (ایجاد) یک تکنولوژی جدید منجر شده و یا تکنولوژی موجود را بهبود بخشد.

سطح تکنولوژی به‌طور معمول از طریق انتقال تکنولوژی و یا توسعه درون‌زای آن ارتقاء می‌یابد. شایان ذکر است که در هر صورت برای موفقیت در فرآیند انتقال و توسعه درون‌زای تکنولوژی انجام فعالیت‌های تحقیق و توسعه (R&D)[1] ضروری است. علاوه براین، باید توجه داشت که توسعه درون‌زای تکنولوژی نیازمند فراهم کردن امکانات زیربنایی لازم برای پیشرفت تکنولوژی می‌باشد. آنچه که برای توسعه تکنولوژی اهمیت ویژه‌ای دارد، راهبردی است که ترکیبی از انتقال تکنولوژی و توسعه درون‌زای آن‌را در بر داشته باشد. زیرا انتقال و توسعه درون‌زای تکنولوژی می‌توانند به‌طور ثمربخشی مکمل یکدیگر باشند. ارتقاء سطح تکنولوژی سبب بهبود فرآیند استفاده از منابع می‌شود. این امر نهایتاً به افزایش بهره‌وری فعالیت‌ها و سودآوری بیشتر می‌انجامد.

۷-۴ اجزاء تکنولوژی

مرکز انتقال تکنولوژی آسیا و اقیانوسیه که از سازمان‌های وابسته به کمیسیون اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد برای منطقه آسیا و اقیانوسیه (اسکاپ Escap) است، چهار جزء اصلی زیر را برای تکنولوژی عنوان کرده است:

۱. ماشین‌افزار[2]، شامل ماشین‌آلات و ابزار تولیدی است که در درونشان تکنولوژی نهفته دارند.

۲. انسان‌افزار[3]، منظور نیروی انسانی است که دارای مهارت‌ها و تجربیات لازم برای کار کردن با آن تکنولوژی باشد.

---

1. Research and Development
2. Technoware
3. Humanware

۳. اطلاعات‌افزار[1]، شامل مجموعه اطلاعاتی است که تکنولوژی و دانش فنی تولید آن را تشریح، بیان و معرفی می‌کند.
۴. سازمان‌افزار[2]، منظور سازماندهی و مدیریت محیطی است که در آن تکنولوژی به کار می‌رود.

چنانچه به‌دقت بر روی این اجزاء تعمق شود، درمی‌یافت می‌شود که در تمامی فرآیندهای تولید، درهر سطحی از تکنولوژی (سنتی و یا مدرن- پیچیده و یا ساده)، این چهار عامل وجود دارند و درواقع تولید، ثمره عملکرد آن‌ها است. از این‌رو، اندازه گیری سطح تکنولوژی، مثلاً سطح تکنولوژی بنگاه‌های اقتصادی و کشورها، از طریق ارزیابی، قضاوت و نمره‌دهی چهار جزء مذکور صورت می‌گیرد.[3]

۷- ۵ مفهوم تکنولوژی در اقتصاد

در ادبیات اقتصادی منظور از تکنولوژی، تغییر تکنولوژی یا درحقیقت پیشرفت تکنولوژی است، که آن را به گونه‌های مختلفی تعریف کرده‌اند. این تعاریف به دو گروه مجزا قابل تفکیک هستند. گروه اول، در تعریف خود هم سخت‌افزار و هم نرم‌افزار تولیدی را وارد کرده‌اند. از نظر این گروه تکنولوژی ترکیبی از سخت‌افزار و نرم‌افزار است که سخت‌افزار بخش ملموس و فیزیکی تکنولوژی و نرم‌افزار بخش غیرملموس تکنولوژی است. به‌نظر گروه اول، تکنولوژی؛ مجموعه‌ای از ابزار، فن و دانش کاربردی است. گروه دوم، تکنولوژی را هم‌چنان که در فرهنگ لغت به‌معنی «شناخت فن» آمده است، روش و فن کار تعریف کرده‌اند. این گروه، در تعریف تکنولوژی صحبتی از ماشین‌آلات و ابزار تولیدی به‌میان نیاورده‌اند، بلکه تکنولوژی را فرآیندی می‌دانند که داده‌های یک سیستم تولیدی را به ستاده تبدیل می‌کند.

اسکاپ (Escap) به‌طور ساده تکنولوژی را به‌صورت زیر تعریف می‌کند:[4]

تکنولوژی، عامل تبدیل‌کننده منابع طبیعی، زمین، سرمایه و نیروی انسانی به

---

1. Infoware
2. Orgaware
۳. دکتر نواز شریف برای اولین بار در کمیسیون اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد برای منطقه آسیا و اقیانوسیه (اسکاپ)، با این روش سطح تکنولوژی کشورهای آسیایی را اندازه‌گیری کرد.
۴. اطلس تکنولوژی، چارچوب کلی برنامه‌ریزی بر پایه تکنولوژی، مرکز انتقال آسیا و اقیانوسیه (اسکاپ)، ۱۹۸۸.

کالای ساخته شده است.

بر اساس تعریف فوق که می‌توان آن را در قالب نمودار شماره (۱) نشان داد، تکنولوژی ابزاری است که در جریان تبدیل نهاده‌ها به ستاده‌ها نقش بسزایی ایفا می‌کند.

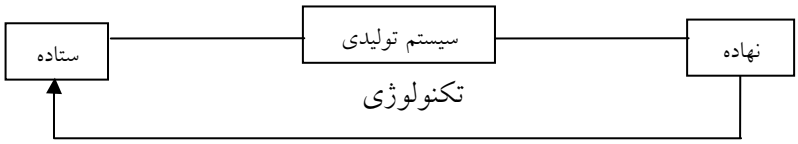

نمودار۱. نقش تکنولوژی در جریان تبدیل نهاده‌ها به ستاده‌ها

از مطالب ذکر شده دریافت می‌شود که جایگاه اولیه تکنولوژی در علم اقتصاد در مباحث مربوط به رفتار بنگاه (نظریه تولید و هزینه) است. از این منظر تکنولوژی به دو صورت زیر تعریف می‌شود:

الف) تکنولوژی عاملی است که موجب می‌شود تا بتوان با به‌کارگیری همان میزان قبلی از عوامل تولید، مجصول بیشتری تولید کرد. در این صورت پیشرفت تکنولوژی این امکان را فراهم می‌آورد تا بتوان با صرف همان مقدار هزینه، محصول بیشتری به‌دست آورد.

ب) تکنولوژی عاملی است که موجب می‌شود تا بتوان با به‌کارگیری مقادیر کمتری از عوامل تولید، به همان میزان قبلی، محصول تولید کرد.

در این صورت پیشرفت تکنولوژی این امکان را فراهم می‌آورد تا بتوان با صرف هزینه کمتر همان مقدار محصول را به‌دست آورد.

امکان دارد به‌کارگیری تکنولوژی جدید ترکیب یا نسبت به‌کارگیری عوامل تولید را تغییر دهد. از این منظر سه نوع تکنولوژی: کاربر (یا سرمایه‌اندوز)، سرمایه‌بر (یا کاراندوز) و خنثی تعریف می‌شود.

تکنولوژی کاربر- تکنولوژی است که نسبت به کارگیری سرمایه به نیروی کار را کاهش و یا نسبت به‌کارگیری نیروی کار به سرمایه را افزایش می‌دهد. نام دیگر این نوع تکنولوژی، تکنولوژی سرمایه‌اندوز است.

تکنولوژی سرمایه‌بر- تکنولوژی است که نسبت به‌کارگیری سرمایه به نیروی کار را

افزایش و یا نسبت به‌کارگیری نیروی کار به سرمایه را کاهش می‌دهد. این نوع تکنولوژی، تکنولوژی کاراندوز نامیده می‌شود.

تکنولوژی خنثی- تکنولوژی است که نسبت عوامل تولید را تغییر نمی‌دهد.

می‌توان مفهوم تکنولوژی را از دیدگاه اقتصادی با مدنظر قرار دادن نوع آن (کاربر، سرمایه‌بر و خنثی) به‌کمک منحنی‌های تولید یکسان و خط هزینه یکسان در قالب نمودار شماره (۲) توضیح داد.

در شکل‌های بخش (الف) نمودار شماره (۲) تعریف "الف" از تکنولوژی مدنظر است. از آنجا که بر اساس این تعریف تکنولوژی موجب می‌شود تا بتوان با صرف همان مقدار هزینه، محصول بیشتری تولید کرد، یک خط هزینه یکسان درنظر گرفته شده است. اما چنان‌چه تکنولوژی کاربر و یا سرمایه‌بر باشد، منحنی‌های تولید یکسان اولیه (I) به واسطه تغییر تکنولوژی پیش آمده تغییر شیب و تغییر مکان می‌دهند(II). بهینه تولید و نقطه تعادل اولیه (P) به سمت راست و یا چپ منتقل می‌شود و در نتیجه شیب مسیر توسعه کاهش و یا افزایش می‌یابد. حال اگر تکنولوژی خنثی باشد، جایگاه نقطه تعادل و نسبت به‌کارگیری عوامل تولید و در نتیجه شیب مسیر توسعه تغییری نمی‌کند. در این حالت صرفاً ملاحظه می‌شود که به رغم روی‌هم قرار گرفتن دو منحنی تولید یکسان، منحنی (II) بیان کننده میزان بیشتری از محصول است.

اکنون، موارد فوق با توجه به تعریف "ب" در شکل‌های بخش (ب) نمودار شماره (۲) بررسی می‌شود. بر اساس تعریف "ب"، که تکنولوژی موجب تولید همان مقدار محصول با صرف هزینه کمتر می‌شود، در شکل‌های بخش (ب)، دو خط هزینه درنظر گرفته شده است. خط پایین تر نشان دهنده سطح هزینه کمتر است. چنان‌که در شکل‌های مذکور ملاحظه می‌شود مکان قرار گیری منحنی‌های تولید یکسان، بدون تغییر محصول، به واسطه تغییر تکنولوژی و تغییر نسبت عوامل تولید، تغییر می‌کند. هرگاه تکنولوژی کاربر و یا سرمایه‌بر یاشد، بهینه تولید و نقطه تعادل اولیه (P) به سمت راست و یا چپ منتقل می‌شود و در نتیجه شیب مسیر توسعه کاهش و یا افزایش می‌یابد. حال اگر تکنولوژی خنثی باشد، نسبت به‌کارگیری عوامل تولید و در نتیجه شیب مسیر توسعه تغییری نمی‌کند.

نمایش هندسی تغییر در تکنولوژی

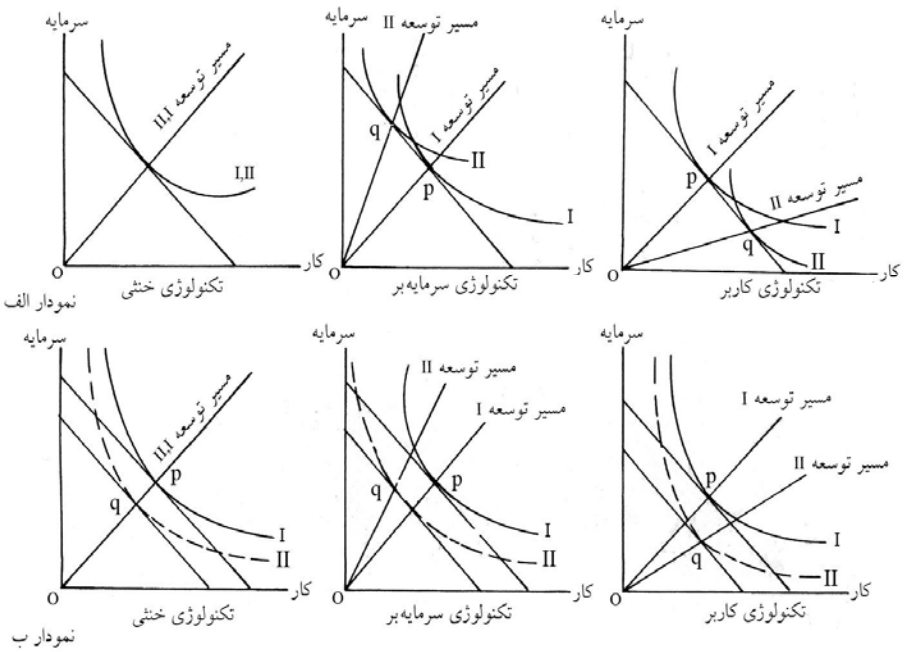

نمودار ۲

۶-۷ آثار تحولات تکنولوژی

بررسی آثار تحولات تکنولوژی می‌تواند بر اساس دوره‌های زمانی مختلف (کوتاه‌مدت و بلندمدت) و در دو سطح خرد و کلان صورت گیرد. در این بخش فقط به آثار کوتاه‌مدت تغییرات تکنولوژی پرداخته می‌شود.

آثار تغییر تکنولوژی در کوتاه مدت عبارتند از:

۱. افزایش محصولات بیشتر در واحد زمان

در اثر تغییر تکنولوژی مانند استقرار ماشین‌آلات جدید و یا تغییر شیوه‌های مدیریت، می‌توان در واحد زمان تولیدات را افزایش داد. کشورهای صنعتی با توسل به تغییر تکنولوژی توانستند در نیمه اول قرن بیستم به تولید انبوه دست یابند.

۲. کاهش قیمت محصولات

دومین اثر تغییر تکنولوژی کاهش قیمت تمام‌شده تولیدات است. شیوه‌های جدید علمی وکاهش ضایعات موجب کاهش هزینه تولید و درنتیجه کاهش قیمت محصول می‌شوند.

۳. تولید محصولات جدید

در دنیای صنعتی امروز، هر روز ناظر تولید محصولات با ویژگی‌های جدید هستیم. در واقع، تحولات تکنولوژیکی در حوزه تولید است که این وضعیت را به‌وجود آورده است. هم اکنون در بسیاری از کشورهای صنعتی امکان تغییر خط تولید، به جهت تولید کالاهای متنوع، در مدت زمانی کوتاه امکان‌پذیر است. زیرا در ساختار تولیدی این کشورها سیستم‌های انعطاف‌پذیر عمومیت یافته است.

۴. ارتقاء کیفیت محصولات

یکی دیگر از آثار تغییر تکنولوژی ارتقاء کیفیت و مرغوبیت محصولاتی است که تولید می‌شوند. این امر از طریق استفاده از نیروی کار متخصص‌تر، مدیریت کارآمدتر، دانش فنی گسترده‌تر و بالاخره ماشین‌آلات و تجهیزات جدید صورت می‌گیرد. بهبود دوام کالا با استفاده از مواد اولیه بهتر، بهبود بسته‌بندی کالا و اعمال استانداردهای جهانی در تولید کالا، نیز می‌توانند در ارتقاء کیفیت کالا مؤثر باشند.

در این‌جا برای درک بهتر آثار تحولات تکنولوژی مثالی در زمینه آموزش آورده می‌شود. در دنیای حاضر به‌کارگیری فن‌آوری اینترنت در آموزش در بسیاری کشورها، به‌ویژه کشورهای پیشرفته، رایج است. فرض کنید یک واحد آموزشی، مانند یک دانشگاه، از امکاناتی برخوردار است که می‌تواند برخی دروس و یا کل برنامه آموزشی بعضی رشته‌ها و دوره‌های تحصیلی خود را به‌صورت "بر خط"[1] عرضه نماید. اکنون این واحد آموزشی می‌تواند:

* ظرفیت پذیرش دانشجو را افزایش دهد (تولید محصول بیشتر در واحد زمان).
* با شیوه و شرایط جدید آموزشی و با قیمت و هزینه متفاوت[2]، خدمات آموزشی خود را ارائه نماید (محصول جدید).

---

1. Online
۲. این شیوه آموزشی هم برای دانشجو (هزینه فرصت تحصیل) و هم برای واحد آموزشی هزینه متفاوت در بر دارد.

* با توجه به رخداد پیشرفت‌های سریع تکنولوژیکی، هزینه‌های آموزشی خود را، بدون کاهش ظرفیت و کیفیت، کاهش دهد(تولید محصول با هزینه کمتر).
*با بهره‌گیری از پیشرفت‌های آتی تکنولوژیکی و با دادن آموزش‌های لازم به اساتید و کارکنان و ایجاد انگیزه در آنان، به‌طور مستمر کیفیت شیوه آموزشی مورد بحث را بالا ببرد (تولید محصول با کیفیت بهتر).

بنابراین، هر فرد و یا بنگاه اقتصادی می‌تواند با چهار معیار نظیر معیارهای فوق‌الذکر به ارزیابی نقش تغییرات تکنولوژیک در محیط اطراف و یا واحد خود بپردازد. به‌علاوه، هرگاه واحدهای اقتصادی در جامعه‌ای، اعم از آموزشی، صنعتی و...، چنین نگرشی را در مورد تکنولوژی و بررسی آثار آن داشته باشند، یعنی بتوانند به‌طور مستمر چهار اثر فوق را تجربه کنند، سهمی در فرآیند توسعه اقتصادی کشور خواهندداشت.

۷-۷ تکنولوژی و توسعه اقتصادی

در جهان امروز، متخصصان معتقدند دانش و تکنولوژی (ثمره به‌کارگیری دانش) از مهم‌ترین عوامل رشد و توسعه اقتصادی می‌باشد. چنین اعتقادی در مورد تکنولوژی (فن‌آوری) که ناشی از ایفای نقش آن در رشد و توسعه کشورهای پیشرفته و کشورهای تازه صنعتی شده می‌باشد را می توان در قالب مباحث اقتصادی و به کمک ابزار آن بیان کرد.

چنان‌که پیش از این عنوان شد، تولید ملی، تغییر و نرخ رشد آن، یکی از متداول‌ترین شاخص‌ها ومعیارهای کمّی برای قضاوت در مورد رشد و توسعه اقتصادی کشورها است. میزان تولید ملی هر کشور تابع میزان امکانات، منابع و عوامل تولیدی آن است. بنابراین، می‌توان با درنظر گرفتن تابع تولید ملی، مطابق الگوهای رشد مانند الگوی رشد با پیشرفت فنی سولو که در فصل پنجم ارائه شد، به نقش تکنولوژی در رشد تولید ملی(رشد اقتصادی) پی برد
در معادله رشد اقتصادی مدل مذکور ملاحظه گردید که نرخ رشد تولید ملی به نرخ رشد سرمایه انسانی و سرمایه فیزیکی و پیشرفت فنی بستگی دارد. چنان‌چه اثر تکنولوژی بر روی بازدهی دو عامل نیروی کار و سرمایه نشان داده شود، بر اهمیت نقش تکنولوژی بیش از این افزوده می‌شود.

به‌طورکلی هرگاه در اقتصادی:
– سرمایه‌گذاری صورت گیرد و درنتیجه آن انباشت سرمایه (فیزیکی و انسانی) افزایش یابد، حرکتی روی تابع تولید آن اقتصاد مشاهده می‌شود.
– پیشرفت فنی رخ دهد، تابع تولید آن اقتصاد، به سمت بالا، جابه‌جا و منتقل می‌شود.
بررسی‌های انجام شده در مورد رشد اقتصادی کشورهای پیشرفته صنعتی و بسیاری از کشورهای درحال‌توسعه نشان می‌دهد که افزایش تولید آن‌ها، بعد از جنگ جهانی دوم، هم در اثر حرکت روی تابع تولید و هم به‌مرور زمان در اثر انتقال تابع تولید به سمت بالا بوده است.

عنوان شد که در نظریه‌های جدید بر نقش دانش و ثمره آن ، یعنی تکنولوژی (فن‌آوری)، بررشد اقتصادی تأکید می‌شود. دلیل این تأکید چیست؟
در اثر افزایش سرمایه‌گذاری در دانش و توسعه ظرفیت‌ها، حاکمیت بازدهی صعودی به جای بازدهی نزولی در تولید (مرحله دوم تولید) برقرار می‌شود. زیرا توسعه دانش، پیشرفت فنی ببار می‌آورد. پیشرفت فنی، رشد اقتصادی را از دو مجرا، خود و تغییری که در بازدهی دیگر عوامل تولید به‌وجود می‌آورد، تحت تأثیر قرار می‌دهد. به‌این معنا که برای بهره‌مندی از تکنولوژی (فن‌آوری) جدید، آموزش و تعلیمات فنی و حرفه ای، ایجاد ساختارهای جدید مدیریتی ، به‌کارگیری روش‌های کاراتر و سازمان بندی‌های جدید در محیط‌های کاری (تولیدی، بازرگانی و ...)، و استفاده از تجهیزات فنی جدید و کاراتر ضرورت می‌یابد. انجام این موارد با ایجاد تغییر در سایر عوامل تولید (مانند تغییرکیفیت نیروی کار، مدیریت و سرمایه فیزیکی)، ممکن می‌شود. تغییرکیفی عوامل تولید موجب بازدهی صعودی و تولید کالاها و خدمات با کیفیت بهتر می‌شود.

در صورتی‌که فرآیند اثرگذاری تغییر تکنولوژی منجر به درون‌زا شدن آن شود، جامعه به توسعه دست خواهد یافت. درون‌زا شدن تکنولوژی به‌این معناست که جامعه بتواند در هر دوره نسبت‌به دوره‌های قبل، از تکنولوژی جدیدتری بهره‌مند شود. رخداد این امر، براساس توضیحات ارائه شده در فصول پیشین، منوط است به ایجاد تحولات لازم در:
نگرش جامعه به علم و دانش و کاربرد آن (حتی در زندگی روزمره افراد)، ساختار اقتصادی و اجتماعی، نظام آموزش و پرورش، نظام مدیریتی و تولیدی جامعه.

پیشرفت‌های اقتصادی کشورهای توسعه‌یافته، که عمدتاً ناشی از پیشرفت‌های چشمگیر تکنولوژیکی بود، کشورهای درحال‌توسعه را بر آن داشت تا برای دست‌یابی به رشد شتابان اقدام نمایند. برخی از این کشورها به‌جای وارد کردن تکنولوژی و درون‌زا کردن آن، ماشین‌آلات و و تجهیزاتی را جهت راه‌اندازی کارخانه‌هایی وارد کردند. اما چون فاقد نیروها و تخصص‌های لازم بودند، به رغم استفاده از متخصصین و کارشناسان خارجی نتوانستند به موفقیت‌هایی دست یابند. زیرا برای آن‌ها در جریان مربوطه موجبات درون‌زا شدن تکنولوژی و نهایتاً توسعه اقتصادی فراهم نگردید.
برخی از کشورهای درحال‌توسعه، با استفاده از روش‌های گوناگون، اقدام به انتقال تکنولوژی نمودند و از این راه موفقیت‌هایی به‌دست آوردند.

۸-۷ انتقال تکنولوژی و روش‌های آن

قبل از انقلاب صنعتی، تفاوت میان سطح تکنولوژی جوامع، که در مراحل اولیه توسعه اقتصادی و اجتماعی بسر می‌بردند، چندان چشمگیر نبود. در آن هنگام، جوامع با توجه به شرایط زمان و مکان، براساس نیازهای معمول خود، به تکنولوژی مربوط به استفاده از منابع و تولید محصولات دست می‌یافتند. برای مثال، ایرانیان برای انتقال آب و جلوگیری از اتلاف آن، ضمن انتقال آب در شرایط جوّی خشک و نامساعد، تکنولوژی قنات را به‌وجود آورند، در حالی‌که چنین ضرورتی را ساکنان مناطق پرآب احساس نکردند و لذا به این تکنولوژی دست نیافتند.

در عصر مذکور، معمولاً انتقال تکنولوژی از تبعات تجارت و یا نتایج سیاحت بوده است. این انتقال، به‌دلیل نبود اختلاف زیاد در سطح توسعه و پیشرفت جوامع مختلف، موجب بروز مشکلات چندانی مانند عدم سازگاری با شرایط اجتماعی و اقتصادی جوامع میزبان تکنولوژی جدید، نمی‌شد.

بعد از انقلاب صنعتی، با پدیدار شدن پیشرفت‌های فنی و اقتصادی ناشی از آن، میان جوامع اروپایی و سایر جوامع از نظر سطح توسعه و کاربرد تکنولوژی‌های مختلف فاصله زیادی بوجود آمد. انقلاب صنعتی نه‌تنها تولید صنعتی جوامع اروپایی را به‌شدت افزایش داد بلکه آن‌ها را از چنان توانایی فنی و نظامی برخوردار ساخت که در پرتو آن دست به کشورگشایی و به‌اصطلاح استعمار سرزمین‌هایی در قاره‌های آسیا، افریقا و

آمریکا زدند. به این ترتیب جهان از نظر تکنولوژیک به دو بخش دارای تکنولوژی صنعتی جدید و فاقد آن، تقسیم گردید. جوامع فاقد تکنولوژی صنعتی جدید یا مستقیماً تحت سلطه استعمار کشورهای اروپایی درآمدند و یا شیفته و خواستار دستاوردهای فنی و تکنولوژیک این کشورها گردیدند.

در شرایط کنونی، جهان در حال پیشرفت است و پیشرفت‌های تکنولوژیکی در جهت حل مشکلات متعدد جوامع صورت می‌گیرد. در این وادی سرعت پیشرفت‌های تکنولوژیکی از دو دهه آخر قرن بیستم در بخشی از جهان، شامل کشورهای پیشرفته مانند ژاپن و آمریکا، بسیار چشمگیر است. این کشورها در حال حاضر از جدیدترین امکانات تکنولوژیکی در بسیاری از امور هم‌چون حمل و نقل، بهداشت و درمان، تولید انرژی، مدیریت و انتقال اطلاعات بهره می‌برند. در حالی‌که تعداد زیادی از کشورهای درحال‌توسعه هنوز توان استفاده از امکانات تکنولوژیکی قدیمی‌تر را ندارند. حتی برخی از این کشورها هنوز در تولید و تأمین موادغذایی و سوخت و ارائه خدمات بهداشتی و درمانی مورد نیاز جامعه، و هم‌چنین در برقراری سیستم‌های ابتدایی حمل و نقل و ارتباطات مشکل دارند.

خلق تکنولوژی و پیشرفت آن به زیرساخت‌های اقتصادی و اجتماعی مناسب (مانند بازارمالی و قوانین مربوط به مالکیت معنوی)، پشتوانه علمی- فنی، سرمایه گذاری در تحقیق و توسعه، آموزش نیروی انسانی و شاید، با توجه به شکاف تکنولوژیک رو به افزایش بین کشورهای درحال‌توسعه و توسعه‌یافته، مهم‌تر از همه به زمان نیاز دارد. امروزه بسیاری از متخصصان عقیده دارند برای کشورهای درحال‌توسعه منطقی نیست راهی را که دیگر کشورها در مدت یک یا دو قرن و با سعی و خطاهای بسیار و صرف منابع زیاد پیموده‌اند، طی کنند. آن‌ها معتقدند راه عملی و کوتاه‌تر برای جبران این عقب ماندگی و حل بسیاری از مشکلات ناشی از توسعه‌نیافتگی، انتقال تکنولوژی و استفاده از ثمره تحقیقات پژوهشگران و اندیشمندان جهان و تجارب موفق دیگران در عرصه‌های جدید است.

برای مثال، برخی از کشورهای آسیای شرقی و آمریکای لاتین مانند کره جنوبی، تایوان، برزیل، شیلی و مکزیک ، برای تسریع در فرآیند توسعه، حل مشکلات بخش صنعت و تقویت بنیان تکنولوژی خود به انتقال تکنولوژی ازکشورهای توسعه‌یافته اقدام

نمودند. سپس با ایجاد زیربنـای اقتـصادی مناسـب درصـدد ارتقـا مراکـز دانـشگاهی و پژوهشی خود برآمده اند. ازاین‌رو، کشورهای توسعه‌نیافته، با توجه به تجربه ایـن گونـه کـشورها یکـی از راه‌هـای اساسـی نیـل بـه پیـشرفت اقتـصادی را در دسـت‌یـابی بـه تکنولوژی‌های جدید و انتقال آن می‌دانند.

از آن‌جـا کـه انتقـال تکنولـوژی فرآینـدی پیچیـده و دشـواری اسـت، موفقیـت کشورهای توسعه‌نیافته در این راه علاوه‌بر نیاز به مطالعه و بررسی‌های لازم درباره روش (های) انتقال تکنولوژی، نیازمند توجه به دو مورد زیر نیز می‌باشد:

۱. موفقیت در فرآیند انتقال تکنولوژی و درنهایت دست‌یابی به پیـشرفت اقتـصادی بـه نهادینه و درون‌زا کردن آن بستگی دارد و درون‌زا کردن تکنولوژی به عوامل متعـددی مانند: میزان حمایت مؤثر دولت، توان علمی و تخصصی کـشور میزبـان در جـذب و درون‌زا شدن تکنولوژی وارداتی، میزان استفاده از تجارب کشورهای موفق در انتقـال تکنولوژی نظیر چین ، کره جنوبی، مالزی، برزیل، مکزیک، تایوان و هند، میزان توجه به فعالیت‌های تحقیق وتوسعه، فعال شدن دانشگاه‌هـا در انتقـال تکنولـوژی، اصـلاح نظام آموزشی، ظرفیت جذب بنگاه‌هـای اقتـصادی کـشور میزبـان، سـاختار بازارهـا، تقویت انگیزه و توان خلاقیت نیروهای متخصص، و حمایت مالی و معنوی (اصـلاح قوانین در زمینه‌هایی چون تجارت و حق مالکیت فکری) از کارآفرینان، بستگی دارد.

۲. انتخاب و خرید تکنولوژی امر بسیار مهم و حساسی است. چنان‌چـه نکـات لازم در این امر رعایت نشود، نمی‌تـوان در مرحلـهٔ تولیـد و بهـره‌بـرداری انتظـار محـصولی متفاوت و یا روابط و مناسبات تولیدی دیگری که در آن تعبیـه نـشده اسـت را از آن داشت. برخی از متخصصین، تکنولوژی نهفته در ماشین‌آلات را به گلی تشبیه کرده‌اند که در مرحله خمیری می‌توان آن را به‌صورت دلخواه (کاسه یا کـوزه) شـکل داد. امـا پس از آن که به شکل کاسه به داخل کوره رفت و پخته شـد (سـرمایه‌گـذاری انجـام گردید) دیگر نمی‌توان از آن انتظار داشت کاربردی مثل کوزه داشته باشد. تکنولـوژی را در مرحله سـرمایه‌گـذاری (نرمـی و خمیـری) بایـد انتخـاب کـرد نـه در مرحلـهٔ بهره‌برداری (سختی و خشکی). زیرا در مرحلهٔ تـصمیم‌گیـری بـرای سـرمایه‌گـذاری انعطاف و امکان انتخاب وجود دارد.

هوشیاری در این خصوص به سطح مدیریت اقتصادی کشور میزبان تکنولوژی بستگی دارد.

***تعریف انتقال تکنولوژی:**

تعریف و برداشت از انتقال تکنولوژی تحت تأثیر تعریفی است که برای تکنولوژی پدیرفته می‌شود. برای مثال انتقال تکنولوژی بر اساس تعریف "فرهنگ لاروس" صرفاً به انتقال تجهیزات فنی و صنعتی محدود می‌شود؛ در صورتی که انتقال تکنولوژی بر اساس تعریف شورای آموزش ملی انگلستان و یا اسکون، علاوه‌بر موارد فوق، دامنه گسترده‌تری مانند آموزش روش‌ها، انتقال مهارت‌ها و تخصص‌ها را نیز شامل می‌شود.

تعریف سازمان ملل متحد: انتقال تکنولوژی عبارت از وارد نمودن عوامل تکنولوژیک خاص از کشورهای توسعه‌یافته به کشورهای درحال‌توسعه است تا این کشورها قادر به تهیه و به‌کارگیری ابزارهای تولیدی جدید و گسترش و توسعه ابزارهای موجود شوند.

تعریف کلی: انتقال تکنولوژی، فرآیندی است که از طریق آن تکنولوژی از خاستگاه و محل آفرینش خود به‌منظور تولید فرآورده‌ها و به‌عنوان پایه‌ای برای خلق تکنولوژی‌های تازه به دیار دیگر راه می‌یابد. این فرآیند گام‌های مختلف: انتخاب، کسب، انطباق، جذب، کاربرد، اشاعه و توسعه تکنولوژی دریافتی را در بر دارد.

بر اساس تعریف کلی، انتقال تکنولوژی فرآیند یا زنجیره‌ای منظم از فعالیت‌های هدف‌مندی است که از طریق آن مجموعه عناصر تکنولوژی در مکانی به جز مکان اولیه ایجاد تکنولوژی، به‌کار گرفته می‌شود. به عبارت دیگر، انتقال تکنولوژی به‌عنوان یک داد و ستد، در صورتی به‌طور کامل تحقق می‌یابد که همه اجزاء تکنولوژی انتقال یابند و به‌طور بهینه مورد استفاده قرار گیرند.

برای انتقال اجزاء تکنولوژی لازم است ماشین‌آلات، دانش فنی، دانش نصب و راه‌اندازی، دانش نگهداری و تعمیرات، دانش مدیریت و دانش نوسازی و توسعه تکنولوژی انتقال یابد. بدیهی است که در فرآیند انتقال تکنولوژی، آموزش نیروی انسانی کشور واردکننده تکنولوژی اهمیت خاصی دارد.

انتقال تکنولوژی و طی فرآیند آن در قالب قراردادهای گوناگون و به اشکال مختلف امکان پذیر است. اما آنچه اهمیت دارد اینست که هر کشور درحال‌توسعه‌ای قبل از هرگونه تصمیم‌گیری در مورد انتقال تکنولوژی و راه آن، باید اهداف اقتصادی، محدودیت‌ها و امکانات و نیازهای خود را مدنظر قرار دهد. سپس با بررسی مزایا و

معایب و ارزیابی هر یک از روش‌های انتقال تکنولوژی، بهترین راه را انتخاب کند.

***عوامل مؤثر بر انتخاب روش انتقال تکنولوژی**

برخی از عوامل مؤثر بر انتخاب نحوه انتقال تکنولوژی و طی فرآیند آن عبارتند از:

۱. انگیزه، هدف، معیار و سود مورد توافق خریدار و فروشنده تکنولوژی؛

۲. سطح تکنولوژی، ظرفیت و قابلیت‌های علمی و فنی کشور خریدار در امر انتقال و جذب تکنولوژی وارداتی؛

۳. استراتژی فروشنده برای فروش تکنولوژی و میزان آگاهی کشور خریدار از آن؛

۴. میزان امکانات بالقوه و بالفعل مرتبط با تکنولوژی موردنظر در کشور خریدار، مانند: منابع طبیعی، نیروی انسانی، موجودی سرمایه و نهادهای ذی‌ربط؛

۵. میزان و نحوه دسترسی به اطلاعات لازم در کشور خریدار؛

۶. مدیریت کلی تجاری و تکنولوژی کشور خریدار و میزان آگاهی آنان از اطلاعات موجود (تجربه کشورهای دیگر، شرایط فنی، شرایط اقتصادی و...)در خصوص تکنولوژی موردنظر در جهان؛

۷. قدرت چانه‌زنی کشور خریدار.

هم‌چنین، کشورهای درحال‌توسعه باید بسترسازی فرهنگی را مدنظر داشته باشند زیرا در فرآیند انتقال تکنولوژی جریان اطلاعاتی بین جامعه آن‌ها که فاقد تکنولوژی صنعتی پیشرفته و جدید هستند با جامعه‌ای که دارای آن تکنولوژی می‌باشد، برقرار می‌شود. این جریان موجب می‌شود انتظارات و نیازهای جوامع آنان از حدود توانایی‌های مادی و ذهنیشان تجاوز کند و در نتیجه مشکلات و ناسازگاری‌هایی را ببار آورد.[۱]

***روش‌های انتقال تکنولوژی**

رایج‌ترین روش‌های انتقال تکنولوژی به شرح زیر است:

۱. سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی؛

---

۱. بحث دربارهٔ این ناسازگاری‌ها خارج از چارچوب کتاب حاضر است. علاقه‌مندان می‌توانند به پژوهش‌های متعدد، آثار و منابع علمی موجود در این زمینه مراجعه کنند.

۲. قراردادهای اجرای طرح "کلید در دست"؛[1]

در این نوع قراردادها پیمانکار[2] مسئولیت طراحی، ساخت و تأمین مالی پروژه را به عهده دارد.

۳. روش پیمانکاری جزء؛[3]

به‌طور معمول، فرآیند انتقال تکنولوژی شامل مراحل و بخش‌هایی مانند: مطالعه و بررسی شرایط (فنی، اقتصادی، اجتماعی و...) موجود ولازم جهت انتقال و پیاده سازی تکنولوژی موردنظر، خرید، نصب و راه‌اندازی ماشین‌آلات و تجهیزات مربوطه، آموزش نیروی انسانی و...، می‌باشد. در این روش با عقد قراردادهای پیمانکاری برای انجام برخی از بخش‌های مذکور، مثلاً ارائه اطلاعات فنی، نصب و راه‌اندازی ماشین‌آلات و تجهیزات، آموزش تعدادی از نیروی انسانی و ارائه خدمات مهندسی و یا کمک‌های فنی، جهت انتقال تکنولوژی اقدام می‌شود.

۴. قراردادهای مشارکتی؛

در این روش هر دو طرف قرارداد، وارد کننده و عرضه کننده تکنولوژی، به‌طور مشترک در فرآیند انتقال تکنولوژی و در جهت دست‌یابی به محصول جدید فعالیت می‌کنند.

۵. روش غیررسمی؛

در این روش، انتقال تکنولوژی از طریق اقداماتی مانند: اعزام نیروی انسانی به خارج برای آموزش و کسب تجربیات علمی، مهندسی معکوس، استخدام متخصصین خارجی و برگزاری سمینارها، کنفرانس‌ها و نمایشگاه‌های بین‌المللی کتاب، صنعتی و تجاری، انجام می‌شود.

۶. قراردادهای بیع متقابل؛

در این روش عرضه کننده تکنولوژی موافقت می‌کند که امکانات تولیدی را برای وارد کننده (متقاضی) آن فراهم کند و در آینده از محصولات تولید شده وی به عنوان بازپرداخت اصل وسود سرمایه‌گذاری خود ، خریداری کند. مهم‌ترین دلیل عقد چنین

1.Turnkey

۲. پیمانکار شخصیت حقیقی یا حقوقی است که که انجام دادن کاری را در برابر پول معینی، در چارچوب قرارداد امضا شده توسط خود و کارفرما، بر عهده می گیرد

3. Sub contractor

قراردادی توسط عرضه کننده تکنولوژی، استفاده و بهره برداری از منابع طبیعی و نیروی انسانی ارزان در کشور دریافت کننده تکنولوژی است.
۷. ایجاد پارکهای علمی– آموزشی؛
۸. قرارداد کمک‌های فنی و خدمات مهندسی.

خلاصه فصل هفتم

۱. گرچه علم و تکنولوژی دو نوع فعالیت متمایز هستند، ولیکن امروزه نمی‌توان ارتباط تنگاتنگ و تاثیر متقابل آن‌ها را نادیده گرفت. علم به شناخت پدیده‌های طبیعی و علل آن‌ها می‌پردازد و تکنولوژی از این شناخت استفاده می‌کند و با اختراع و ساخت ابزار و وسایل جدید، آن پدیده‌ها را تحت کنترل انسان در می‌آورد.
۲. تعریف علم: علم آن قسمت از شناخت یا معرفت انسان از جهان است که با روشی خاص به نام روش علمی به دست می‌آید.
۳. تعریف دانش: دانش عبارت است از: مهارت و تخصصی که فرد از طریق تجربه یا تحصیل؛ فهم یک موضوع به‌صورت نظری یا عملی به‌دست می‌آورد؛ آنچه که در یک زمینه خاص یا به‌طورکلی شناخته شده است؛ واقعیت‌ها و اطلاعات و آگاهی یا آشنایی به‌دست آمده از تجربه یک واقعیت یا موقعیت.
۴. اکتساب دانش، فرآیند شناختی پیچیده ای شامل: ادراک، یادگیری، ارتباطات، همکاری و استدلال، است.
۵. تعریف تکنولوژی: تکنولوژی عبارت است از دانش کاربرد علم در کار استفاده از طبیعت و ساختن وسایل؛ یعنی همه چیزهایی که برای بهزیستی ما لازم است و باعث تغییر محیط و کنترل نیروهای طبیعی می‌شود.
۶. فرآیند توسعه(چرخه عمر) تکنولوژی شامل هفت مرحله: کشف پدیده، اختراع، ابداع، انتشار، انتشار بین‌المللی، دوره پیری و رها کردن است.
۷. اجزاء اصلی تکنولوژی: ماشین‌افزار، انسان‌افزار، اطلاعات‌افزار، سازمان‌افزار.
۸. تعریف اسکاپ از تکنولوژی: تکنولوژی، عامل تبدیل‌کننده منابع طبیعی، زمین، سرمایه و نیروی انسانی به کالای ساخته شده است.
۹. از منظر علم اقتصاد تکنولوژی به دو صورت زیر تعریف می‌شود:

الف) تکنولوژی عاملی است که موجب می‌شود تا بتوان با به‌کارگیری همان میزان قبلی از عوامل تولید، مجصول بیشتری تولید کرد.

ب) تکنولوژی عاملی است که موجب می‌شود تا بتوان با به‌کارگیری مقادیر کمتری از عوامل تولید، به همان میزان قبلی، محصول تولید کرد.

۱۰. تکنولوژی کاربر (سرمایه‌اندوز)؛ تکنولوژی است که نسبت به‌کارگیری سرمایه به نیروی کار را کاهش و یا نسبت به‌کارگیری نیروی کار به سرمایه را افزایش می‌دهد.

۱۱. تکنولوزی سرمایه‌بر (کاراندوز)؛ تکنولوژی است که نسبت به‌کارگیری سرمایه به نیروی کار را افزایش و یا نسبت به‌کارگیری نیروی کار به سرمایه را کاهش می‌دهد.

۱۲. تکنولوژی خنثی؛ تکنولوژی است که نسبت عوامل تولید را تغییر نمی‌دهد.

۱۳. آثار تغییر تکنولوژی در کوتاه مدت عبارتند از: افزایش محصولات بیشتر در واحد زمان، کاهش قیمت محصول، تولید محصول جدید و ارتقاء کیفیت محصولات.

۱۴. در جهان امروز متخصصان معتقدند دانش و تکنولوژی (ثمره به‌کارگیری دانش) از مهمترین عوامل رشد و توسعه اقتصادی می‌باشد.

۱۵. افزایش سرمایه‌گذاری در دانش و توسعه ظرفیت‌ها، بازده صعودی دارد. زیرا پیشرفت فنی که ثمره به‌کارگیری دانش است ، از طریق آموزش و تعلیمات فنی و حرفه‌ای، ایجاد ساختارهای جدید مدیریتی و سازمان بندی‌های جدید در محیط‌های کاری و استفاده از تجهیزات فنی جدید و کاراتر موجب بازده صعودی می‌شود.

۱۶. خلق تکنولوژی و پیشرفت آن به زیرساخت‌های اقتصادی و اجتماعی مناسب (مانند بازارمالی و قوانین مربوط به مالکیت معنوی یا فکری)، پشتوانه علمی – فنی، سرمایه گذاری در تحقیق و توسعه ، آموزش نیروی انسانی و شاید، با توجه به شکاف تکنولوژیک رو به افزایش بین کشورهای درحال‌توسعه و توسعه‌یافته، مهمتر از همه به زمان نیاز دارد.

۱۷. انتقال تکنولوژی فرآیندی پیچیده و دشوار است. و به طور کلی موفقیت کشورهای توسعه‌نیافته به موارد زیر بستگی دارد:

مطالعه و بررسی روش (های)انتقال تکنولوژی، میزان حمایت مؤثر دولت، توان علمی و تخصصی کشور میزبان در جذب و درون‌زا شدن تکنولوژی وارداتی، میزان استفاده از تجارب کشورهایی نظیر چین، کره جنوبی، مالزی و هند، میزان توجه به

فعالیت‌های تحقیق وتوسعه، فعال‌شدن دانشگاه‌ها در انتقال تکنولوژی، اصلاح نظام آموزشی، تقویت انگیزه و توان خلاقیت نیروهای متخصص و حمایت مالی و معنوی (اصلاح قوانین در زمینه‌هایی چون تجارت و حق مالکیت معنوی یا فکری) از کارآفرینان، ساختار بازارها و ظرفیت جذب بنگاه‌های اقتصادی کشور میزبان، و سطح مدیریت اقتصادی کشور میزبان هنگام انتخاب و خرید تکنولوژی.

۱۸. انتقال تکنولوژی، فرآیندی است که از طریق آن تکنولوژی از خاستگاه و محل آفرینش خود به‌منظور تولید فرآورده‌ها و به عنوان پایه‌ای برای خلق تکنولوژی‌های تازه به دیگر دیارها راه می‌یابد. این فرآیند گام‌های مختلف انتخاب کسب، انطباق، جذب، کاربرد، اشاعه و توسعه تکنولوژی دریافتی را در بر دارد.

۱۹. برخی از عواملی مؤثر بر انتخاب نحوه انتقال تکنولوژی و طی فرآیند آن عبارتند از: انگیزه، هدف، معیار و سود مورد توافق خریدار و فروشنده تکنولوژی؛ سطح تکنولوژی، ظرفیت و قابلیت‌های علمی و فنی کشور خریدار در امر انتقال و جذب تکنولوژی وارداتی؛ استراتژی فروشنده برای فروش تکنولوژی و میزان آگاهی کشور خریدار از آن؛ میزان امکانات بالقوه و بالفعل مرتبط با تکنولوژی موردنظر، میزان و نحوه دسترسی به اطلاعات لازم در کشور خریدار؛ مدیریت کلی تجاری و تکنولوژی و قدرت چانه‌زنی کشور خریدار.

۲۰. رایج‌ترین روش‌های انتقال تکنولوژی عبارتند از: سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، انتقال از طریق قراردادهای اجرای طرح "کلید در دست"، انتقال از طریق استفاده از روش پیمانکاری جزء، انتقال در قالب اجرای قراردادهای مشارکتی، انتقال تکنولوژی به‌صورت غیررسمی، قراردادهای بیع متقابل؛ ایجاد پارک‌های علمی – آموزشی؛ و قراردادهای کمک‌های فنی و خدمات مهندسی.

خودآزمایی فصل هفتم

۱. کدام عبارت صحیح است؟

الف) تکنولوژی مهارت و تخصصی است که از طریق تجربه یا تحصیل به‌دست می‌آید.

ب) علم در بر گیرنده مجموعهٔ جامع‌تر و کلّی‌تری نسبت به دانش است.

ج) دانش کاربرد تکنولوژی است.

د)کسب دانش نیاز به ادراک، یادگیری، ارتباطات، همکاری و استدلال دارد.

۲. کاربرد عملی کشف پدیده چه نامیده می‌شود؟

الف) اختراع ب) ابداع

ج) انتشار د) نوآوری

۳. نیروی انسانی که قادر باشد با تکنولوژی کار کند کدام جزء آن محسوب می‌شود؟

الف) مدیریت افزار ب)انسان‌افزار

ج) دانش افزار د) اطلاعات‌افزار

۴. پیشرفت تکنولوژی که موجب تندتر شدن شیب مسیر توسعه شود چه نام دارد؟

الف) کاراندوز ب) سرمایه‌اندوز

ج) کاربر د) خنثی

۵. کدام مورد نتیجه پیشرفت تکنولوژی است؟

الف) تغییر مکان روی تابع تولید ب) افزایش هزینه تولید جدید

ج) کاهش قیمت محصولات د) افزایش قیمت محصولات

۶- تکنولوژی در کدام جریان نقش دارد؟

الف) تأمین نهاده‌ها ب) تبدیل نهاده‌ها به ستاده‌ها

ج) تأمین مالی تولید د) تبدیل واردات به صادرات

۷. کدام گزینه در مورد انتقال تکنولوژی از طریق اجرای طرح "کلید در دست" صحیح است؟

الف) همان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی است.

ب) نوعی پیمانکاری جزء است.

ج) طراحی، ساخت و تأمین مالی به عهده پیمانکار است.

د) تنها آموزش نیروی انسانی به عهده پیمانکار است.

۸. در کدام روش از انتقال تکنولوژی عرضه کننده موافقت می‌کند که امکانات تولیدی را برای کشور میزبان فراهم کند و در آینده از محصولات تولید شده وی به‌عنوان بازپرداخت اصل وسود سرمایه‌گذاری خود، خریداری کند.

الف) قراردادهای مشارکتی ب) قرارداد کمکهای فنی و خدمات مهندسی

ج) قراردادهای بیع متقابل د) غیررسمی

۹. افزایش سرمایه‌گذاری در دانش چه نوع بازدهی دارد؟

الف) فزاینده ب)کاهنده

ج) ثابت د) نوسانی

۱۰. یکی از عوامل موفقیت در فرآیند انتقال تکنولوژی کدام است؟

الف) میزان توان علمی و تخصصی صادر کننده در جذب تکنولوژی

ب) میزان توان علمی و تخصصی کشور میزبان در جذب تکنولوژی

ج) خنثی بودن تکنولوژی

د) کاربر بودن تکنولوژی

فصل هشتم

توزیع درآمد و توسعه اقتصادی

هدف کلی:

هدف کلی فصل هشتم آن است که دانشجو رابطه توزیع درآمد را با رشد و توسعه اقتصادی درک کند و با نظریه‌ها و شاخص‌های توزیع درآمد آشنا شود.

هدف‌های رفتاری:

پس از مطالعه این فصل دانشجو قادر خواهد بود:

۱. سیر تحول تفکر اقتصادی در مورد رابطه توزیع درآمد با رشد و توسعه را بیان کند.

۲. نظریه کوزنتس را توضیح دهد.

۳. نظریه کالدور را توضیح دهد.

۴. دیدگاه جدید در مورد ارتباط توزیع درآمد با رشد و توسعه اقتصادی **را** بیان کند.

۵. سیاست‌های دولت را برای بازتوزیع درآمد عنوان کند.

۶. دیدگاه مکتب اقتصادی اسلام را در مورد توزیع درآمد تشریح کند.

۷. ضمن تشریح دیگر دیدگاه‌های نظری، آن‌ها را با دیدگاه مکتب اقتصادی اسلام مقایسه کند.

۸. درباره عوامل مؤثر بر نابرابری در توزیع درآمد بحث کند.

۹. شاخص‌های توزیع درآمد را نام ببرد.

۱۰. منحنی لورنز را رسم کند و کاربرد آن را توضیح دهد.

۱۱. به کمک منحنی لورنز توزیع درآمد کشورهای مختلف، اعم از پیشرفته و درحال‌توسعه، را با یکدیگر مقایسه کند.

۱۲. ضریب جینی را تعریف، مفهوم و روش محاسبه هندسی آن را بیان کند.
۱۳. سهم نسبی درآمدی دهک‌ها و ترکیب آن را توضیح دهد.

۸-۱ مقدمه

گسترش رفاه عمومی از مهم‌ترین اهداف توسعه اقتصادی هر جامعه‌ای است. این رفاه در سایه عدالت اجتماعی حاصل می‌شود و توزیع درآمد عمده‌ترین بازوی تحقق عدالت اجتماعی است. برقراری توزیع عادلانه درآمد به عهده دولت‌ها است. دولت‌ها، به ویژه پس از جنگ جهانی دوم، رابطه بین توزیع درآمد و توسعه اقتصادی را مدنظر داشته‌اند.

برخی از کشورها مانند کشورهای اروپای غربی آسیب دیده از جنگ توانستند با انتخاب راهکارها و سیاست‌های مناسب مسیر توسعه خود را با عنایت به مسئله توزیع درآمد طی کنند. آن‌ها از طریق برقراری نظام مالیاتی کارآمد و سیستم تأمین اجتماعی در کاهش نابرابری درآمدها به موفقیت‌هایی دست یافتند. اما، در این میان برخی از کشورها مانند بسیاری از کشورهای آسیایی، آمریکای جنوبی و آفریقایی، حداقل تا دهه ۱۹۷۰ (م) نتوانستند در فرآیند توسعه اقتصادی و کاهش نابرابری درآمدها و یا از بین بردن فقر پیشرفت چشمگیری داشته باشند.

واقعیت این است که کشورهای توسعه‌نیافته با دو مشکل بزرگ توسعه‌نیافتگی (پایین بودن سطح درآمد سرانه) و شکاف گسترده درآمدی افراد جامعه مواجه بودند. لذا، برای سیاستگزاران و برنامه‌ریزان اقتصادی کشورهای مذکور این سؤال مطرح بود که آیا برنامه و استراتژی توسعه‌ای وجود دارد که بتوان با توسل به آن هر دو مشکل را، همزمان، حل کرد؛ در صورت منفی بودن پاسخ، اولویت با کدام است.

در پاسخ به این سؤال نظر غالب، تا اوایل دهه ۱۹۹۰ (م)، بر این بود که امکان برقراری عدالت اقتصادی و دست‌یابی به رشد اقتصادی، به طور همزمان، وجود ندارد. از این‌رو، گروهی از اقتصاددانان تأکید بر افزایش تولیدات (رشد اقتصادی) داشتند و معتقد بودند که افزایش تولیدات منجر به افزایش درآمد سرانه و در نتیجه موجب کاهش نابرابری درآمدها و فقر می‌شود. بنابراین علت اصلی فقر را پایین بودن درآمد سرانه می‌دانستند.

گروهی دیگر از اقتصاددانان عقیده داشتند باید اولویت را به عدالت اقتصادی داد و برای ارتقاء رفاه اجتماعی بایستی بازتوزیع درآمد و ثروت (انواع دارایی‌ها) صورت گیرد. زیرا اگر توزیع ثروت نابرابر باشد، درآمدهای حاصل از آن نیز به‌طور نابرابر توزیع می‌گردند. بنابراین، برای دست‌یابی به توسعه عادلانه نیاز است که توزیع اولیه ثروت عادلانه باشد. بازتوزیع ثروت و درآمد، موجب انتقال درآمد از افراد ثروتمند به افراد کم درآمد می‌شود و الگوی تقاضای جامعه را تحت تأثیر قرار می‌دهد. به‌این صورت که با افزایش درآمد افراد کم درآمد تقاضا برای کالاهای ضروری مانند کالاهای بخش‌های کشاورزی و سنتی داخلی افزایش می‌یابد. در نتیجه تولید این کالاها که به تکنولوژی ساده‌تر و واردات کمتر نیاز دارد، افزایش می‌یابد. این امر برای کشورهای درحال‌توسعه مفید است زیرا در نهایت موجب افزایش اشتغال و درآمد سرانه آن‌ها می‌شود.

دغدغه سیاستگزاران اقتصادی برای پذیرش سطحی از نابرابری درآمدی و یا کند شدن رشد اقتصادی، گسترش فقر و نابرابری در بیشتر کشورهای جهان[1]، و نتیجه شگفت انگیز برنامه‌ها و استراتژی‌های توسعه اقتصادی کشورهای جنوب شرق آسیا در خصوص اثرات مطلوب آن‌ها بر توزیع درآمد و حصول نرخ رشد اقتصادی بالا، اندیشه‌ای نو را در قلمرو توسعه اقتصادی به‌وجود آورد. اندیشه‌ای که تکیه بر رشد و توسعه اقتصادی توأم با عدالت اجتماعی دارد. از این‌رو، از اوایل دهه ۱۹۹۰ (م)، مطرح شد که تضادی بین افزایش تولید ناخالص ملی و توزیع عادلانه درآمد وجود ندارد.

با توجه به اهمیت درک رابطه رشد و توسعه اقتصادی با توزیع درآمد در برنامه‌ریزی‌ها و استراتژی‌های توسعه اقتصادی، در این فصل ابتدا به نظریه‌های مطرح در مورد این رابطه و سپس به معرفی عوامل مؤثر بر نابرابری درآمد پرداخته شده است. از آن‌جا که دولت مسئولیت سامان دهی توزیع درآمد را دارد، در بخش چهارم فصل حاضر درباره نقش دولت در توزیع درآمد توضیحاتی ارائه گردیده است. در سه بخش پایانی، جهت آشنایی بیشتر با مقوله توزیع درآمد، دیدگاه مکتب اقتصادی اسلام، دو دیدگاه نظری دیگر و شاخص‌های اندازه گیری آن معرفی شده است.

---

1. (Chakravorty 2006, Fieids 2004):نقل از راغفرو ابراهیمی ۱۳۸۷، ص۱۰

۸-۲ رابطه رشد و توسعه اقتصادی با توزیع درآمد

بحث در خصوص توزیع درآمد به عنوان نمادی از عدالت اجتماعی و ارتباط متقابل آن با رشد و توسعه اقتصادی همواره در ادبیات اقتصاد از موضوعات مورد توجه و چالش برانگیز بوده است. چنان‌که در فصل " نظریه‌های توسعه اقتصادی" با نظریات برخی از پیشگامان و برجستگان علم اقتصاد آشنا شدید، دریافته‌اید که آن‌ها به این مقوله توجه داشته‌اند. درواقع، از ابتدای ظهور علم اقتصاد، اقتصاددانان مکتب کلاسیک (اولین مکتب اقتصادی) به ویژه ریکاردو، مالتوس و اسمیت در میان نظراتشان به گونه‌ای به ارتباط توزیع درآمد و رشد و توسعه اقتصادی پرداخته‌اند.

اسمیت توزیع درآمد در جامعه را به نفع هر دو گروه کارگران و سرمایه‌گذاران می‌داند. زیرا مزدهای واقعی به مرور زمان، به سطحی بیش از حداقل معیشت، افزایش می‌یابد. این امر موجب رفاه بیشتر کارگران و در نتیجه افزایش بهره‌وری نیروی کار، ازدیاد تولید و در نهایت ایجاد رشد اقتصادی خواهد شد. هم‌چنین، با پیشرفت فنی و افزایش سرمایه‌گذاری، جریان توسعه تحقق می‌یابد.

ریکاردو بر خلاف اسمیت که به مسئله تولید و رشد اقتصادی تأکید داشت، توجه خود را به توزیع تولید (درآمد) معطوف نمود. وی مطرح می‌کند استفاده از ماشین‌آلات جدید ممکن است منجر به اخراج کارگران شود و در نتیجه به این طبقه لطمه بزند.

مالتوس بیش از دیگر اقتصاددانان مکتب کلاسیک به این موضوع پرداخته است. وی برای رفع کمبود تقاضای مؤثر و جلوگیری از توقف رشد، عادلانه نمودن توزیع درآمد و ثروت را توصیه می‌کند. اما از نظر وی تقسیم دارایی‌ها باید تا حد معینی که سود آور است، صورت گیرد یعنی تا حدی که افزایش ثروت را دچار مشکل نسازد. در واقع در تحلیل خود از رشد و توسعه اقتصادی، دو عامل تولید و توزیع و ترکیب مناسب آن دو را در ازدیاد ثروت بسیار مهم می‌داند.

نظریه رشد مرحله‌ای روستو از جمله نظریه‌های مورد توجه، در دهه ۱۹۵۰ (م)، در باب توزیع درآمد و ارتباط آن با رشد و توسعه اقتصادی است. بر اساس این نظریه پس از طی چهار مرحله اول و فراهم شدن زیرساخت‌های لازم، گسترده شدن دامنه فعالیت‌های اقتصادی، انتقال پیشرفت‌های فنی و بهبود کارایی از بخش‌های پیشرو به سایر بخش‌های اقتصاد، و...، امکان افزایش اشتغال و رشد درآمد ملی به‌وجود می‌آید.

در نهایت در مرحله مصرف انبوه (مرحله پنجم) با توجه به سطح درآمد سرانه، امکان دست‌یابی به سطح رفاه اقتصادی بالاتر در مقایسه با مراحل قبلی، حاصل می‌شود. در این مرحله تأمین رفاه اجتماعی مدنظر قرار می‌گیرد.

در این میان فرضیه "دورهای باطل فقر" نورکس و طرح راهکارهایی برای از بین بردن آن نقش قابل توجهی در تقویت این عقیده که رشد درآمد ملی (رشد اقتصادی) از طریق افزایش میزان اشتغال موجب بهبود توزیع درآمد وکاهش فقر می‌شود، داشته است.

آرتور لوئیس از جمله اقتصاددانان طرفدار بها دادن به رشد اقتصادی و چشم پوشی از توزیع عادلانه است. وی در سال ۱۹۵۵ می‌نویسد: "نخست باید دقت کرد که مسئله اصلی ما رشد است، نه توزیع"[1]

وی در شکل گیری جو ضد عدالت در ادبیات توسعه نقش قابل توجهی داشته است. حتی سازمان ملل متحد در دو دهه۶۰-۱۹۵۰ (م) تصریح می‌نماید که دست‌یابی به نرخ رشد اقتصادی بالا و افزایش هر چه بیشتر درآمد ملی اصلی‌ترین هدف توسعه اقتصادی است. در واقع به نوعی این نهاد بین‌المللی، توزیع درآمد را از زمره اهداف توسعه اقتصادی کنار می‌گذارد.

از نیمه دوم دهه ۱۹۵۰ (م) تا اواخر دهه۱۹۸۰ (م)، نظر طرفداران رشد شتابان غالب بود و گاه عنوان می‌شد توجه به توزیع عادلانه درآمد نابخردانه است زیرا موجب کند شدن روند رشد و توسعه اقتصادی می‌گردد. در این دوران نظریه‌های سیمون کوزنتس و کالدور[2] درتبیین ارتباط متقابل توزیع درآمد با رشد و توسعه اقتصادی بسیار مطرح بودند. به‌این معنا که در تفکر توسعه اقتصادی در بازه زمانی مذکور، به استناد نظریه‌های کوزنتس و کالدور، تضاد میان دو هدف عدالت اجتماعی و رشد اقتصادی (بعضاً به عنوان پیشنیاز توسعه اقتصادی) پذیرفته شده بود. لذا سیاستگزاران اقتصادی کشورهای درحال‌توسعه در برنامه‌ریزی‌های اقتصادی خود را ملزم به انتخاب یکی از دو هدف فوق می‌نمودند. نفوذ این جریان فکری در کشورهای مذکور به حدی بود که شخصیت سرشناس و مدافع عدالت اجتماعی هم‌چون "جواهر لعل نهرو" نیز عنوان

1. Artur, Lewis (1955), “The Theory of Economic Growth, Homewood”, London and Homewood, Ill, pp.9.
2.Nicholas Kaldor (1908 – 1986)

می‌کرد که نابرابری در یک اقتصاد درحال‌توسعه تا حدودی اجتناب ناپذیر است.

اما بنا به دو دلیل عمده در تضاد بودن دو هدف عدالت اجتماعی و رشد اقتصادی زیر سؤال رفت:

۱. گسترش فقر و مشکلات ناشی از آن در جهان، به ویژه در برخی کشورهای درحال‌توسعه، و عدم امکان چشم پوشی و غفلت از آن.

۲. مشاهده پیشرفت اقتصادی بههمراه بهبود شرایط توزیع درآمد و کاهش نابرابری درآمدها در برخی کشورها بهویژه کشورهای آسیای شرقی.

در ادامه این بخش، با توجه به تسلط دو نظریه کوزنتس و کالدور برای بیش از ربع قرن در عرصه ادبیات، سیاستگزاری‌ها و برنامه‌ریزی‌های اقتصادی، به آن‌ها پرداخته می‌شود. سپس مطالبی درخصوص رویکرد جدید برای تبیین ارتباط متقابل توزیع درآمد با رشد و توسعه اقتصادی، که از اوایل دهه ۱۹۹۰(م) رواج یافته، ارائه می‌شود.

۸-۲-۱ نظریه کوزنتس

کوزنتس درباره رابطه بین نابرابری درآمدی (توزیع درآمد) و توسعه اقتصادی معتقد است:

"در حین فرآیند توسعه اقتصادی هر کشوری، نابرابری درآمدها ابتدا، در طی مراحل اولیه توسعه ، افزایش می‌یابد؛ سپس در سطح معینی ثابت می‌ماند (افزایش نابرابری متوقف می‌شود) و بهتدریج، طی مراحل نهایی توسعه، کاهش می‌یابد."

از این‌رو، نظریه وی به نام منحنی "U وارون"[1] معروف است (نمودار شماره ۱).

کوزنتس با استفاده از آمار و اطلاعات سه کشور انگلیس، ایالات متحده آمریکا و آلمان، و نتایج برآورد تأثیر رشد اقتصادی بر توزیع درآمد، فرضیه خود را که به "فرضیه کوزنتس" شهرت یافت، مطرح کرد. هم‌چنین، وی بر اساس مشاهدات و مطالعات خویش دریافت که توزیع درآمد در کشورهای درحال‌توسعه نسبت به کشورهای پیشرفته نا برابرتر است.

1. U- Inverted Curve

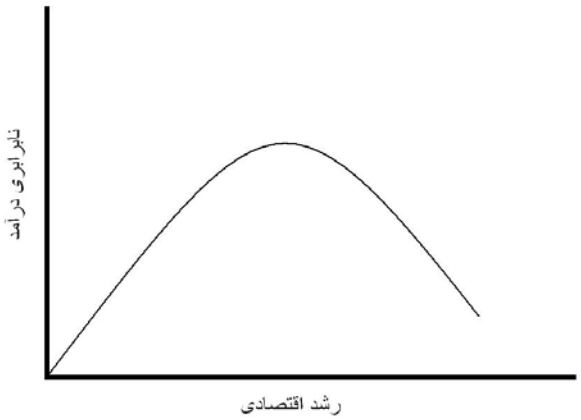

نمودار ۱. فرضیه U وارون کوزنتس

کوزنتس علت چنین روندی را برای توزیع درآمد به گذر اقتصاد از اقتصاد سنتی (یا روستایی) به اقتصاد مدرن (شهری) نسبت می‌دهد. از نظر وی در مراحل اولیه توسعه، اختلاف سطح دستمزد بین دو بخش سنتی و مدرن زیاد است. اما به‌تدریج با انتقال نیروی کار بخش سنتی به بخش مدرن، عرضه نیروی کار در بخش سنتی کاهش می‌یابد. در نتیجه سطح دستمزد در این بخش افزایش می‌یابد و از شکاف دستمزدی دو بخش سنتی و مدرن کاسته می‌شود.

از آن‌جا که نظریه کوزنتس تأثیر زیادی بر مبانی نظری اقتصاد توسعه و سیاستگزارای اقتصادی کشورهای درحال‌توسعه داشته، مطالعات متعددی در زمینه آن انجام شده است. بسیاری از پژوهشگران حوزه توسعه اقتصادی، تا دهه ۱۹۹۰ (م) نظریه"U وارون" را تأیید کرده‌اند. البته نقدهایی به این نظریه و مطالعات مربوط به آن به لحاظ روش شناسی، روش‌های برآورد و درجه اعتماد به آمارها، شده است. هم‌چنین، نتایج مطالعات به ترکیب مجموعه کشورهای مورد مطالعه (درحال‌توسعه و توسعه‌یافته) به‌دلیل تفاوت‌های ساختاری آن‌ها، روش‌های اندازه گیری درآمد سرانه و نوع داده (مقطعی یا سری زمانی) بستگی داشته است.[۱]

---

۱. مطالعات انجام شده برای اقتصاد ایران نظریه کوزنتس را تأیید نکرده‌اند (مهرگان، موسایی و کیهانی حکمت،۱۳۸۷:۷۳؛ نیلی و فرح‌بخش،۱۳۷۷:۱۲۹).

۸-۲-۲ نظریه کالدور

نظریه وی در دو مقاله در سال‌های ۱۹۵۶ و ۱۹۵۷، تقریباً همزمان با نظریه کوزنتس ارائه شده است. در این نظریه بدون توضیح در مورد رابطه علّی میان توزیع درآمد و رشد اقتصادی، تناظر توزیع بدتر درآمد و رشد سریعتر اقتصادی تبیین گردیده است. نظریه کالدور به "مدل کمبریج" معروف است.

کالدور در مدل خود نشان می‌دهد که هر چه توزیع درآمد به نفع صاحبان سرمایه تغییر کند، میزان بیشتری از درآمد به سرمایه‌گذاری اختصاص یافته، و به‌تبع آن، رشد اقتصادی سریع‌تر خواهد بود.[۱] پیش‌بینی مدل کالدور این است که در طی فرآیند بلندمدت رشد اقتصادی، توزیع تابعی درآمد، به‌تدریج، به‌نفع سهم سود در درآمد تغییر می‌کند (توزیع بدتر می‌شود) تا جایی که انباشت سرمایه به میزان مطلوب خود برسد، پس از آن توزیع درآمد به حالت ثبات نسبی می‌رسد و سهم سود و دستمزد در درآمد تغییر چندانی نمی‌کند.[۲]

۸-۲-۳ رویکرد جدید

در اوایل دهه ۱۹۹۰ (م) نگاهی کاملاً نو به مسئله نابرابری و توسعه اقتصادی به‌وجود آمد. تجربه کشورهایی چون مالزی نشان می دهد که این نگرانی که رشد اقتصادی توأم با عدالت موجب آهسته شدن رشد اقتصادی می‌گردد و می‌تواند منابع محدود را از فعالیت‌های اقتصادی کارآمد منحرف کرده و موجب اثر جایگزینی[۳] اجباری در سرمایه گذاری بخش خصوصی شود، درست نبوده است. از این‌رو، متخصصان بانک جهانی و اندیشمندان و محققین اقتصادی در این دهه مطرح کردند که تضادی میان دو هدف عدالت اجتماعی (مبارزه با نابرابری درآمدها و فقر) و رشد و توسعه اقتصادی لزوماً وجود ندارد. آن‌ها اظهار داشتند که با اتخاذ سیاست‌ها و راهکارهای مناسب توسط دولت‌ها مانند گسترش آموزش و پرورش، دست‌یابی همزمان به این دو هدف امکان‌پذیر است.

---

۱. در این مدل رشد اقتصادی بر حسب نرخ سرمایه‌گذاری توضیح داده شده است.
۲. فرهاد، نیلی (۱۳۷۸)، "رشد اقتصادی و توزیع درآمد: چهار دهه پس از کوزنتس و کالدور"، مجله برنامه و بودجه، شماره ۳۸ و ۳۹، خرداد و تیر، ص۸.
3. Crowding out

در رویکرد جدید مطرح می‌شود که برای دست‌یابی به رشد و توسعه اقتصادی ایجاد تغییرات بنیادی در نگرش‌های افراد جامعه ضرورت دارد. و میزان موفقیت جامعه در این راه به میزان تغییر نگرش افراد آن جامعه در جهت تفکر جمعی (درنظر داشتن منافع جمعی در تصمیم‌گیری‌ها) و به میزان مشارکت عموم مردم در برنامه‌ریزی‌ها و فعالیت‌های اقتصادی بستگی دارد. بدیهی است نمی‌توان انتظار داشت موفقیت جوامع توسعه‌نیافته در راه رشد و توسعه اقتصادی صرفاً از مجرای افراد ثروتمند، که درصد کمی از جمعیت آن‌ها را تشکیل می‌دهند، حاصل شود. بلکه موفقیت این جوامع عمدتاً به تغییر نگرش و میزان مشارکت افراد طبقه متوسط و فقیر، به‌ویژه طبقه فقیر، بستگی دارد. زیرا آن‌ها درصد قابل توجهی از جمعیت جوامع توسعه‌نیافته را تشکیل می‌دهند و از مهم‌ترین عوامل تولید (نیروی انسانی، سرمایه انسانی) و مزیت‌های آن جوامع به‌شمار می‌آیند. بنابراین، لازم است از طریق توجه به مسائل دو طبقه مذکور و سرمایه‌گذاری بر روی آنان (مانند آموزش) زمینه و انگیزه برای تغییر نگرش و مشارکت آنان فراهم شود.

درواقع، در دیدگاه جدید، اقتصاددانان توسعه مانند محبوب الحق، اقتصاددان پاکستانی، نابرابری درآمدها را به‌عنوان امری طبیعی و اجتناب ناپذیر در فرآیند رشد و توسعه و به‌عنوان مابه‌ازا تولید بیشتر (رشد اقتصادی) پذیرا نمی‌باشند. آن‌ها معتقدند نابرابری درآمدها مانعی بر سر راه رشد و توسعه اقتصادی است و هموار کردن این راه درگرو حل مسئله توزیع و کاهش نابرابری درآمدها است. یکی از اساسی‌ترین اقدامات از منظر این دیدگاه، اجرای سیاست‌های بازتوزیع در جهت گسترش طبقه متوسط و حفظ توان اقتصادی این طبقه است.

لوکاس به مقایسه رشد اقتصادی دو کشور فیلیپین و کره جنوبی پرداخته است. وی بر این مبنا، در سال۱۹۹۳، عنوان می‌کند به‌رغم آن که دو کشور مذکور در اوایل دهه ۱۹۶۰ وضعیت اقتصادی مشابهی داشتند اما، در ۲۵ سال بعد، نرخ متوسط رشد اقتصادی کره جنوبی ۴/۴ درصد بیشتر از فیلیپین بوده است. لازم به ذکر است که کره

جنوبی از جمله کشورهایی است که توانسته به این رشد اقتصادی بالا همراه با نابرابری کم دست یابد.[۱]

لوکاس تلاش می‌کند رشد معجزه آسای کره جنوبی را بر اساس انباشت سرمایه انسانی و فرآیند "فراگیری در حین عمل"[۲] توضیح دهد. اما، خود اذعان می‌نماید که نتوانسته معجزه را بدرستی توضیح دهد.

۸- ۳ عوامل مؤثر بر نابرابری در توزیع درآمدها

به‌طورکلی، نابرابر بودن درآمدهای افراد در جوامع مختلف ناشی از دو نوع دلایل، موجه و غیرموجه، است. به‌این معنا که:

- درآمد افراد با یکدیگر بنا بر دلایل موجه، مانند میزان و نوع کار (جسمی و فکری)، کوشش و فعالیت شخصی، سال‌های تجربه (سن)، سطح تحصیلات، میزان و نوع مهارت و تخصص، درجه ریسک‌پذیری و...، اختلاف دارد. این موارد اختلاف‌های موجه درآمدی هستند. برای مثال، از جمله اختلاف‌های موجه، اختلاف در پاداش کارهای شخصی افراد (کارهای جسمی و فکری) است. یعنی هرکس که کار بیشتر و یا مفیدتری انجام دهد، درآمد بیشتری هم خواهد داشت.

البته باید متذکر شد که این اختلاف در صورتی مورد قبول است که زمینه، شرایط و امکانات لازم برای تحصیل، کسب مهارت (آموزش و پرورش) و کار برای تمام افراد جامعه مهیا باشد.

- درآمد افراد با یکدیگر بنا بر دلایل غیرموجه، مانند عدم دسترسی برابر به امکانات جامعه برای همه افراد، سوء استفاده مالی از موقعیت‌های شغلی و عوامل جبری و تصادفی، اختلاف دارد. انواع تبعیضات از بابت جنسیت (تفاوت در حقوق زن و مرد)، توانایی‌های مالی خانوادگی (ارث) و خصوصیت‌های قومی و محلی، از جمله عوامل جبری و خوش‌شانسی‌ها و یا بدشانسی‌ها در زمینه کسب درآمد از جمله عوامل تصادفی به‌شمار می‌آیند. این موارد اختلاف‌های غیرموجه درآمدی هستند.

برخلاف اختلاف‌های موجه درآمدی که باعث ایجاد انگیزه در افراد می‌شود،

---

۱. در ۲۵ سال بعد، نرخ متوسط رشد اقتصادی کره جنوبی۶/۲ درصد بوده است. (همان مأخذ، ص۱۲).

2. Learning by Doing

اختلاف‌های غیرموجه درآمدی تنها توزیع درآمد را ناعادلانه‌تر می‌سازند. برای این‌که توزیع درآمدی به‌صورت عادلانه باشد تنها بایستی اختلاف‌های موجه درآمدی وجود داشته باشد.

هم‌چنین، برخی از صاحب نظران عقیده دارند که اختلاف‌های درآمدی ناشی از تفاوت در استعدادهای ذاتی افراد موجه نمی‌باشد. هرچند که این استعدادهای ذاتی ممتاز، به‌طور خدادادی به افراد تعلق گرفته است. افرادی که دارای چنین استعدادهای ذاتی هستند می‌توانند از رانت اقتصادی که، این استعدادها در اختیارشان قرار می‌دهد، استفاده نمایند و درآمد بیشتری کسب کنند.

۸-۴ نقش دولت در توزیع درآمد

یکی از مهم‌ترین وظایف و اهداف اقتصادی دولت‌ها عادلانه کردن توزیع درآمد است. دخالت دولت در این امر، به ویژه در جریان توسعه اقتصادی، از اهمیت خاصی برخوردار است. زیرا در این فرآیند تغییراتی در توزیع درآمد، بعضاً در جهت دامن زدن به نابرابری درآمدها، به‌وجود می‌آید. بنابراین، دولت‌ها باید برای تصحیح نا برابری‌ها اقدامات چاره‌سازی انجام دهند.

درجه نابرابری درآمدها در کشورهای مختلف متفاوت است. به‌طور معمول، کشورهای پیشرفته نسبت‌به کشورهای کمتر پیشرفته و درحال‌توسعه دارای توزیع درآمد برابرتری هستند. یکی از مهمترین دلایل این امر نقش آفرینی دولت‌ها و استفاده صحیح آن‌ها از ابزارهای اقتصادی مانند انواع مالیات‌ها و مکانیزم تأمین اجتماعی است. به هر حال، دولت‌ها همواره در اجرای سیاست‌های بازتوزیع درآمد با چالش وتنش‌های سیاسی و اجتماعی روبه‌رو بوده‌اند.

سیاست‌های بازتوزیع درآمد، سیاست‌هایی هستند که توسط دولت با هدف افزایش رفاه اجتماعی، از طریق اثر گذاری بر درآمدهای افراد و در نتیجه بر توزیع درآمد جامعه، اعمال می‌شوند.

سیاست‌های بازتوزیع درآمد، از مجرای ابزارهای سیاستی و تغییر ایجاد شده در توزیع درآمد جامعه؛ ساختار تولید، الگوی مصرف، متغیرهای کلان اقتصادی (مانند مصرف، پس‌انداز، سرمایه‌گذاری بخش خصوصی، اشتغال و سطح عمومی قیمت‌ها) و نرخ رشد

اقتصادی را تحت تأثیر قرارمی‌هد. بنابراین، انتخاب ابزار سیاست‌های بازتوزیع درآمد و شیوه‌های اجرایی آن، مانند تعیین نوع مالیات‌ها و نرخ‌های آن‌ها، باید با دوراندیشی و جهت‌گیری‌های صحیح در مورد هر دو هدف عدالت و توسعه اقتصادی صورت گیرد.

متداول‌ترین ابزار و سیاست‌های بازتوزیع درآمد که، به‌طور مستقیم و غیر مستقیم، در کاهش نابرابری درآمدها و فاصله طبقاتی مؤثر هستند، عبارتند از:

- سیاست‌های مخارج اجتماعی دولت، شامل پرداخت‌های انتقالی (مانند یارانه‌ها یا مالیات‌های منفی وکمک‌های بلاعوض به افراد کم‌درآمد)، تأمین بهداشت عمومی و آموزش ابتدایی، سیستم تأمین اجتماعی برای سالمندان و بازنشستگان، بیمه‌های بیکاری و از کار افتادگی
- سرمایه‌گذاری در بخش آموزش و بخش‌های اشتغال زا
- اصلاح نظام مالکیت و قوانین ارث؛ مانند اجرای اصلاحات اراضی کشاورزی[1]
- اصلاح نظام مالیاتی؛ مانند وضع و برقراری مالیات‌های تصاعدی بر درآمد و ثروت، و معافیت‌های مالیاتی که جنبه‌ای دیگر از مالیات‌های تصاعدی هستند.
- سیاست‌های تثبیت قیمت‌ها

۸-۵ نظریه توزیع در مکتب اقتصادی اسلام[2]

هر فعالیت تولیدی یا مبادله‌ای در اقتصاد یک کشور باید صورت قانونی داشته باشد. لذا سهم و امتیازاتی که صاحبان عوامل تولید در فعالیت‌های تولیدی به‌دست می آورند تابع حقوقی است که قانون برای آن در نظر می‌گیرد. طبق نظر امام موسی صدر که یکی از اندیشمندان حوزه اقتصاد اسلامی است، امتیازاتی که مکتب اسلام برای بستن قرارداد و مشارکت نیروی کار منظور کرده است بیشتر از سرمایه است. نیروی کار در فعالیت‌های تولیدی هم می‌تواند مزد معین درخواست کند و هم در سود یا درآمد حاصل از آن فعالیت مشارکت کند. چنان‌چه فعالیت موردنظر با خطر همراه باشد و نیروی کار مایل

---

۱. دولت تایوان با انجام اصلاحات ارضی (ثروت مشهود) و سرمایه‌گذاری هنگفت دولت در بخش آموزش (ثروت نامشهود) توزیع درآمد را در جریان توسعه اقتصادی خود بهبود بخشید.

۲. برگرفته از: کاظم، صدر،" اندیشه های اقتصادی امام موسی صدر"، همایش علمی بزرگداشت امام موسی صدر، دانشگاه مفید قم، خرداد۱۳۷۸

نباشد در آن سهیم شود می‌تواند با درخواست دستمزد معین به استخدام درآید. برعکس، اگر محصول از بازار خوبی برخوردار و احتمال سودآوری آن زیاد باشد، کارگر می‌تواند در تولید آن شریک شود. احکام و قراردادهای اسلامی اختیار هردوشکل قرارداد را به نیروی کار می‌دهد. اما صاحب سرمایه مادی فقط می‌تواند کرایه معینی طلب کند و نمی‌تواند شریک شود. این امتیازی که نظام حقوقی اسلام به نیروی کار می‌دهد موجب بهره‌مند شدن این عامل و یافتن مزیت هنگام بستن قراردادهای مختلف می شود. از آن‌جا که این اختیارات در کلیه فعالیت‌های اقتصادی برای نیروی کار محفوظ است، درآمد حاصل از تولید میان کار و سرمایه به‌نفع نیروی کار توزیع می‌شود، به شرطی که سایر عوامل ثابت باشد. وی نشان می‌دهد حقوق و مزایایی که مکتب اسلام برای نیروی کار درنظر گرفته به مراتب بیشتر از مکاتب سرمایه داری و کمونیستی است.

عوامل دیگری که بر توزیع درآمد مؤثر است، عبارتند از: حقوق مالکیت، نوع فن‌آوری، کمیابی عوامل تولید به عنوان نمادی از امکانات تولیدی در اقتصاد که به وضعیت طبیعی و جغرافیایی بستگی دارد.

اگر فنون مورد استفاده در صنایع کاربر باشد، با افزایش تولید، نیروی کار به نسبتی بیشتر از سرمایه به استخدام درخواهد آمد و بالطبع سهم آن نیز در درآمد ملی افزایش خواهد یافت. چنان‌چه صنایع، سرمایه بر باشند، جریان توزیع درآمد به‌نفع عامل سرمایه خواهد بود. فراوانی و کمیابی عوامل تولید، به‌ویژه منابع طبیعی، تابع اوضاع محیطی و جغرافیایی اقتصاد است.

پیشرفت فن‌آوری در اقتصاد تابع دو عامل فراوانی و کمیابی عوامل تولید، و بودجه‌های تحقیقاتی است. معمولاً فن و تکنیک در جهتی پیش می‌رود که نهاده‌های فراوان را بتوان جانشین عوامل کمیاب کرد و از این طریق موجب صرفه‌جویی اقتصادی شد. از سوی دیگر، با بودجه‌ای که دولت برای تحقیقات معین می‌کند مسیر علم و صنعت را نیز می‌تواند جهت بخشد. از آن‌جا که تأمین امکانات برای یک زندگی مرفّه حق همگی خانوارها و وظیفه دولت در یک نظام اسلامی است بر اساس نظر امام موسی صدر دولت می‌تواند از بودجه زکات برای این مهم استفاده کند. بودجه مزبور ممکن است برای تحقیقات در زمینه کاربر کردن فن‌آوری تا حدی مورد استفاده

قرارگیرد که بدون دخالت دولت، متقاضیان کار همگی به استخدام در آیند. به‌این ترتیب مشکل بیکاری غیر اختیاری و فقر حل می‌شود.[۱] پس از برقراری شرایط اشتغال کامل، دولت می‌تواند از بودجه زکات برای بهبود سازمان و کیفیت نیروی کار کمک گیرد.

روش نظام اقتصاد اسلامی برای مبارزه با فقر، مصادره اموال اغنیا و در اختیار گرفتن ابزار تولید یا گرفتن مالیات از گروه پر درآمد و پرداختن آن به فقرا نیست؛ بلکه از بین بردن منشاء فقر است. نظام اقتصاد اسلامی با توسل به شیوه توزیع درآمد اشاره شده (میان کار و سرمایه) و توسعه فنون کاربر، با افزایش اشتغال و مهارت و تخصص نیروی کار عوامل موجد فقر را از میان می برد. در مکتب اقتصاد اسلامی دولت جانشین بخش خصوصی نمی‌شود تا جریان توزیع درآمد را عادلانه کند، بلکه با نقشی که در هدایت فن‌آوری تولید و تأمین اجتماعی و توازن درآمد میان صاحبان عوامل تولید ایفا می‌کند این جریان را جهت می‌بخشد.

۸-۶ توزیع درآمد از دیدگاه تئوری

در این بخش به دو نظریه، توزیع مقداری درآمد یا توزیع شخصی و توزیع درآمد مبتنی‌بر نظریه بهروری نهایی، که از اولین نظریات این حوزه می‌باشند، مطرح می‌شود.

۸-۶-۱ توزیع مقداری درآمد یا توزیع شخصی

در این روش کل درآمد دریافتی افراد یا هر یک از گروه‌های درآمدی درنظر گرفته می‌شود. سپس سهم هر فرد یا گروه از کل درآمد جامعه در مقایسه با افراد یا گروه‌های درآمدی دیگر محاسبه می‌گردد. در این نظریه منبع درآمد کسب شده اهمیتی ندارد. این درآمد می‌تواند از منابعی مثل اشتغال، سود، بهره، اجاره، ارث، هدیه و یا دیگر منابع، کسب شده باشد.

---

۱. نهاده‌های کمیاب، به‌خاطر همین ویژگی، خود نیز از مازاد اقتصادی سهمی خواهند برد. هم‌چنین، در اثر سیاست تحقیقاتی دولت، در فرآیند تولید به‌تدریج عوامل فراوان جانشین نهاده‌های کم نظیر و یا حتی مستهلک شدنی و تجدیدناپذیر می‌شود. این مورد یکی از شرایط لازم توسعه اقتصادی پایدار است. لذا سیاست تحقیقاتی دولت می‌تواند این فرآیند را هم جهت دهد و هم تسریع کند.

۸-۶-۲ توزیع درآمد مبتنی‌بر نظریه بهروری نهایی[۱]

کلارک[۲](۱۹۳۸-۱۸۴۷) که از برجسته‌ترین اقتصاددانان آمریکایی مکتب نئوکلاسیک است، عقیده دارد با برقراری شرایط رقابت کامل (در بازار کالاها و عوامل تولید) و قانون بازده نزولی برای هر عامل تولید، در تعادل بلندمدت، درآمد هرعامل تولید بر اساس بهروری نهایی (تولید نهایی) آن تعیین می‌شود. در این صورت، توزیع درآمد عادلانه خواهد بود. این نظریه، "نظریه بهروری نهایی" نام دارد.

در نظریه بهروری نهایی سهم هر عامل تولید از درآمد ملی برابر با ارزش تولید نهایی آن عامل است. به عبارت دیگر، درآمدی که هر عامل تولیدی دریافت می‌کند برابر با حاصل‌ضرب قیمت بازاری کالا و تولید نهایی آن عامل است. در این حالت هر کدام از عوامل تولید کار، سرمایه و زمین به‌ترتیب مزد، سود و اجاره دریافت می‌کنند.
باید توجه داشت که در چارچوب این نظریه منحنی‌های عرضه و تقاضا قیمت هر کالا و هر واحد عامل تولید را مشخص می‌کنند. هم‌چنین، در این روش درآمد به‌وسیله تابع تولید، توزیع می‌شود.

۸- ۷ شاخص‌های اندازه‌گیری توزیع درآمد

برای بررسی و قضاوت در مورد توزیع درآمد معیارها و شاخص‌های متعددی وجود دارد. در این بخش سه شاخص منحنی لورنز، ضریب جینی و مقایسه گروه‌های درآمدی که از متداول‌ترین شاخص‌های اندازه گیری نابرابری درآمد هستند، معرفی می‌شود.

۸-۷-۱ منحنی لورنز[۳]

منحنی لورنز رابطه بین درصد تجمعی درآمد (روی محور عمودی) و درصد تجمعی جمعیت یا خانوارها (روی محور افقی) را نمایش می‌دهد (نمودار شماره ۲). هر نقطه روی این منحنی نشان می‌دهد چند درصد از جمعیت یا خانوارها، چند درصد از کل درآمد جامعه را کسب کرده‌اند. خط °۴۵، در نمودار مربوط، خط برابری کامل نام دارد

---

۱. در بسیاری ازمتون به این نظریه با عناوینی دیگر، مانند توزیع درآمد مبتنی‌بر عوامل تولید، پرداخته شده است.
2. Clark (1847- 1938)
3. Lorenz Curve این منحنی در سال ۱۹۰۵ (م) توسط لورنز که آماردان آمریکایی بود، ابداع شده است.

که برابری کامل درآمدها را نشان می‌دهد. از آنجا که احتمال وقوع برابری کامل درآمدها در جوامع صفر است، منحنی لورنز همواره در زیر خط ۴۵° قرار می‌گیرد. هر چه منحنی لورنز از خط ۴۵° درجه دورتر باشد توزیع درآمدها نابرابرتر خواهد بود.

در نمودار شماره (۳) منحنی لورنز برای سه کشور ژاپن، هند و برزیل رسم شده است. به‌طوری‌که مشاهده می‌شود منحنی لورنز این کشورها بیان می‌کند که ۲۰ درصد کم‌درآمدترین جمعیت آن‌ها (دودهک اول جمعیت) به‌ترتیب ۸,۷، ۸,۱ و ۲,۴ درصد از درآمد ملی آن کشورها را به خود اختصاص می‌دهد. هم‌چنین، درآمد دریافتی ۴۰ درصد جمعیت با درآمد پایین (شامل دهک‌های اول تا چهارم جمعیت) برای کشورهای مذکور به‌ترتیب ۲۱,۹، ۲۰,۴ و ۸,۱ درصد بوده است. به‌همین ترتیب می‌توان برای هر کدام از سه کشور ژاپن، هند و برزیل، تمام جمعیت (صد در صد جمعیت) را درنظر گرفت. بدیهی است که صد در صد جمعیت، صد در صد درآمد (یعنی تمامی درآمد یا درآمد کل) آن جوامع را به خود اختصاص می‌دهند. معمولاً، مطابق نمودار، فاصله منحنی لورنز از خط ۴۵° درجه (خط برابری کامل)، در کشورهای پیشرفته نسبت به کشورهای درحال‌توسعه کمتر می‌باشد. این امر از نابرابری کمتر ویا برابری بیشتر درآمدها در کشورهای پیشرفته درمقایسه با کشورهای درحال‌توسعه حکایت می‌کند.

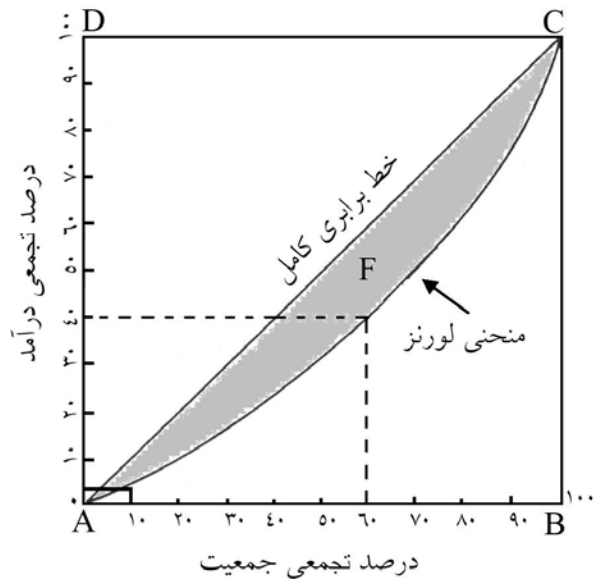

نمودار۲. منحنی لورنز

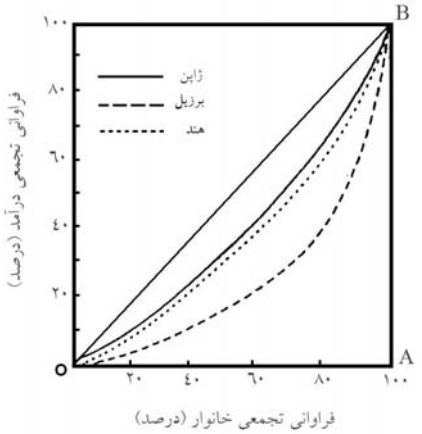

Source: World Bank, World Development Report 1992, World Development Indicators, Table 30.

نمودار۳. منحنی لورنز سه کشور ژاپن، هند و برزیل

روشن است که اگر برابری کامل درآمدها در جامعه‌ای رخ دهد، یعنی منحنی لورنز روی خط °۴۵ قرار گیرد، در این صورت به ۱۰ درصد کم‌درآمدترین جمعیت جامعه، ۱۰ درصد درآمد ملی؛ به ۲۰ درصد جمعیت، ۲۰ درصد درآمد ملی؛ به ۳۰ درصد جمعیت، ۳۰ درصد درآمد ملی و...، اختصاص می‌یابد. البته این حالتی غایی است و چنان‌که اشاره شد در هیچ کشوری رخ نمی‌دهد.

۸-۷-۲ ضریب جینی[۱]

در بررسی‌های توزیع درآمد ضریب جینی مشهورترین و متداول‌ترین شاخص نابرابری توزیع درآمد است. به‌همین جهت بیش از هر شاخص دیگری مورد استفاده و بحث قرار گرفته است. محتوای مفهومی ضریب جینی و برآورد آن ساده است. این ضریب در قالبی بسیار ساده، با استفاده از شکل منحنی لورنز، به‌صورت نسبت مساحت هاشور خورده به مساحت مثلث ABC، محاسبه می‌شود.[۲] بازه مقداری ضریب جینی بین صفر و یک است.

$$\text{ضریب جینی} = \frac{\text{مساحت سطح هاشور خورده}}{\text{مساحت سطح مثلث ABC}}$$

۱. ضریب جینی Gini توسط آماردان ایتالیایی ابداع و به اسم خود وی نامگذاری شده است.
۲. در بررسی‌های تجربی و کاربردی از روش‌های دیگری برای برآورد و محاسبه ضریب جینی استفاده می‌شود. برای مطالعه بیشتر می‌توانید به منابع مربوطه مانند (راغفر و ابراهیمی،۱۳۸۷) مراجعه کنید.

اگر مقدار ضریب جینی برابر صفر باشد بدین معناست که توزیع درآمد در جامعه کاملاً برابر، و اگر مقدار آن برابر یک باشد، توزیع درآمد در جامعه کاملاً نابرابر است. بر اساس گزارش توسعه جهانی، بانک جهانی در سال ۱۹۹۲، ضریب جینی برای کشورهای ژاپن، هند و برزیل به ترتیب برابر ۰,۲۷، ۰,۳۱ و ۰,۵۴ برآورد شده است.

ضریب جینی در واقع بیانگر متوسطی از وضعیت کلی توزیع درآمد است و بیش از این اطلاعاتی در خصوص توزیع درآمد جامعه نمی‌دهد. برای مثال، به‌وسیله ضریب جینی مشخص نمی‌شود که نابرابری در توزیع درآمد در کجا بیشتر است. ازاین‌رو ممکن است برای دو جامعه با دو نوع درآمد، یک ضریب جینی به‌دست آید. نمودار شماره(۴) این مطلب را روشن می‌کند.

بنابراین، در صورتی می‌توان از ضریب جینی به عنوان شاخصی مناسب برای رتبه‌بندی میزان نابرابری دو جامعه استفاده کرد که منحنی لورنز الگوی توزیع درآمد آن دو یکدیگر را قطع نکرده باشند. اما اگر دو منحنی مذکور متقاطع باشند ممکن است نتیجه نادرستی از رتبه‌بندی به‌دست آید.

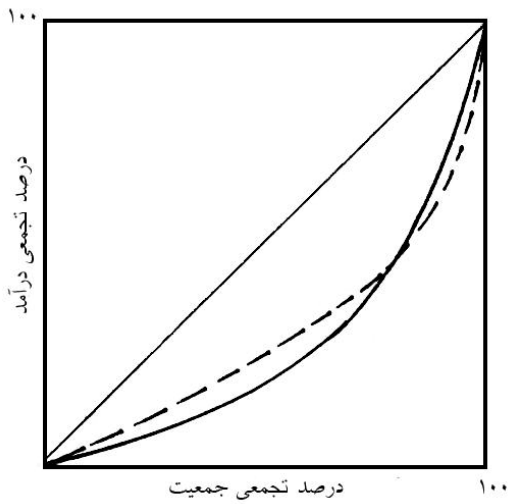

نمودار۴. منحنی لورنز برای دو جامعه فرضی

در این شکل هر دو جامعه دارای ضریب جینی یکسان هستند ولیکن چگونگی توزیع درآمد در جامعه‌ای که دارای منحنی لورنز پیوسته است در مقایسه با دیگری بدتر است زیرا در این جامعه نسبت به جامعه دیگر درصد کمتری از کل درآمد ملی نصیب افراد و گروه‌های با درآمد پایین می‌شود.

۸-۷-۳ مقایسه گروه‌های درآمدی

در بررسی‌های تجربی توزیع درآمد از معیار چندک‌ها استفاده می‌شود. در مطالعات عمدتاً از چندک‌هایی مانند دهک‌ها و بیستک‌ها استفاده و سهم نسبی درآمدی آن‌ها محاسبه می‌شود. برای مثال، سهم نسبی درآمدی دهک‌ها، سهم درآمدی هر یک از گروه‌های ده‌گانه جمعیت را نشان می‌هد. به‌این معنا که به‌ترتیب سهم ٪ ۱۰فقیرترین تا ٪ ۱۰ثروتمندترین جمعیت را نشان می‌دهد. البته می‌توان ترکیبی از گروه‌های درآمدی مانند ٪ ۴۰افراد کم درآمد، ٪ ۴۰افراد با درآمد متوسط و ٪ ۲۰افراد پر درآمد، را انتخاب کرد. در این حالت سه گروه عمده درآمدی درنظر گرفته شده است.

کاربرد این شاخص و ترکیب آن در بررسی‌های توزیع درآمد، به‌دلیل قابل درک بودن و سادگی، زیاد است. کاربرد این شاخص در نمایش الگوی توزیع درآمد از کاربرد آن در اندازه گیری نابرابری درآمد جامعه بیشتر است.

خلاصه فصل هشتم:

۱. بحث در خصوص توزیع درآمد به‌عنوان نمادی از عدالت اجتماعی و ارتباط متقابل آن با رشد و توسعه اقتصادی همواره در ادبیات اقتصاد از موضوعات مورد توجه و چالش برانگیز بوده است.

۲. در تفکر توسعه اقتصادی، از نیمه دوم دهه ۱۹۵۰ (م) تا اواخر دهه ۱۹۸۰ (م)، تضاد میان دو هدف عدالت اجتماعی و رشد اقتصادی پذیرفته شده بود. لذا سیاستگزاران اقتصادی کشورهای درحال‌توسعه خود را ملزم به انتخاب یکی از دو هدف فوق می‌نمودند.

۳. گسترش فقر و مشکلات ناشی از آن در جهان و عدم امکان چشم پوشی از فقر؛ و مشاهده پیشرفت اقتصادی به‌همراه بهبود شرایط توزیع درآمد در برخی کشورها موجب شد تا تضاد دو هدف عدالت اجتماعی و رشد اقتصادی زیر سؤال رود.

۴. فرضیه کوزنتس از مهم‌ترین فرضیه‌ها در مورد تأثیر توسعه اقتصادی بر توزیع درآمد است. بر اساس این فرضیه میان توزیع درآمد و رشد اقتصادی (شاخص توزیع درآمد و درآمد سرانه) یک رابطه سهمی شکلی(U وارون) وجود دارد. وی معتقد است در مراحل اولیه توسعه شکاف درآمدی افزایش می‌یابد، ولی هنگامی که جامعه

توسعه‌یافته می‌شود نابرابری کاهش می‌یابد. این فرضیه بیش از ربع قرن به‌عنوان نظریه غیرقابل تردید در مورد فرآیند رشد و توسعه اقتصادی در سیاستگزارای‌ها و برنامه‌ریزی‌های اقتصادی به‌کار رفته است.

۵. کالدور در مدل خود پیش بینی می‌کند در فرآیند بلندمدت رشد اقتصادی، توزیع درآمد، به‌تدریج، به‌نفع سهم سود تغییر می‌کند (توزیع بدتر می‌شود) تا جایی که انباشت سرمایه به میزان مطلوب خود برسد، پس از آن توزیع درآمد به حالت ثبات نسبی می‌رسد و سهم سود و دستمزد در درآمد تغییر چندانی نمی‌کند.

۶. در دیدگاه جدید مطرح می‌شود که موفقیت جوامع توسعه‌نیافته برای دست‌یابی به رشد و توسعه اقتصادی در گرو تغییر نگرش و افزایش میزان مشارکت افراد طبقه متوسط و فقیر، به‌ویژه طبقه فقیر، است. لذا در این جوامع باید به حل مسئله توزیع و کاهش نابرابری درآمدها با توسل به راهکارهایی چون سرمایه‌گذاری بر روی آموزش افراد پرداخته شود. و یکی از اساسی‌ترین اقدامات، اجرای سیاست‌های بازتوزیع در جهت گسترش طبقه متوسط و حفظ توان اقتصادی این طبقه است.

۷. درآمد افراد با یکدیگر بنا بر دلایل موجه (مانند میزان و نوع کار ، سال‌های تجربه، سطح تحصیلات و...) و غیرموجه (مانند عدم دسترسی برابر به امکانات جامعه برای همه افراد، سوء استفاده مالی از موقعیت‌های شغلی و عوامل جبری و تصادفی) اختلاف دارد.

۸. دولت‌ها می‌توانند با به‌کارگیری ابزار و انتخاب سیاست‌های بازتوزیع درآمد (مانند سیاست‌های مخارج اجتماعی، اصلاح نظام مالکیت، برقراری مالیات تصاعدی، سرمایه‌گذاری در بخش آموزش و...) و شیوه‌های اجرایی صحیح آن، درکاهش فشارهای اقتصادی بر توده مردم در جریان توسعه اقتصادی، مؤثر واقع شوند.

۹. مکتب اقتصادی اسلام جریان توزیع درآمد حاصل از تولید میان کار و سرمایه را در مرحله اول به کمک احکام قانونی و حقوقی خود به‌نفع نیروی کار هدایت می‌کند. در مرحله بعد، اگر تناسب لازم در وضع معیشتی کارگران پیش نیاید، از بودجه زکات استفاده خواهد کرد.

۱۰. در نظریه توزیع مقداری درآمد سهم هر فرد یا گروه از کل درآمد در مقایسه با سهم افراد یا گروه‌های درآمدی دیگر محاسبه می‌گردد و منبع درآمد کسب شده

اهمیتی ندارد. این درآمد می‌تواند از منابعی مثل اشتغال، سود، بهره، اجاره، ارث، هدیه و یا دیگر منابع، کسب شده باشد.

۱۱. در نظریه بهره‌وری نهایی(اساس نظریه توزیع کلارک) چگونگی تعیین درآمد تحت دو شرط معین انجام می‌گیرد. اول، در بازار کالا و عوامل تولید رقابت کامل برقرار می‌باشد. لذا، به هر واحد از عامل تولید مبلغی برابر با ارزش تولید نهایی آن عامل پرداخت می‌شود. دوم، قانون بازده نزولی برای هر عامل تولید صادق است.

۱۲. شاخص‌های اندازه‌گیری توزیع درآمد:

* منحنی لورنز، رابطه بین درصد تجمعی درآمد (روی محور عمودی) و درصد تجمعی جمعیت یا خانوارها (روی محور افقی) را نمایش می‌دهد. هر چه منحنی لورنز از خط 45° درجه دورتر باشد توزیع درآمدها نابرابرتر خواهد بود.
* ضریب جینی، مشهورترین و متداول‌ترین شاخص نابرابری توزیع درآمد است که با استفاده از شکل منحنی لورنز محاسبه می‌شود و بازه مقداری آن بین صفر (توزیع درآمد در جامعه کاملاً برابر) و یک (توزیع درآمد در جامعه کاملاً نابرابر) است.
* مقایسه گروه‌های درآمدی،در مطالعات عمدتاً از چندک‌هایی مانند دهک‌ها و بیستک‌ها استفاده و سهم نسبی درآمدی آن‌ها محاسبه می‌شود.

خودآزمایی فصل هشتم

۱. در مدل کالدور، بدتر شدن توزیع درآمد تا چه زمانی ادامه می‌یابد؟ تا زمانی که...

الف) سهم سود در درآمد کاهش یابد.

ب) سهم دستمزد در درآمد افزایش یابد.

ج) سهم دستمزد در درآمد به میزان مطلوب خود برسد.

د) انباشت سرمایه به‌میزان مطلوب خود برسد.

۲. بر اساس فرضیه کوزنتس رابطه میان توزیع درآمد و رشد اقتصادی چگونه است؟

الف) خطی با شیب ثابت ب) تابع درجه سه

ج) سهمی شکل د) خطی 45°

۳. کدام گزینه ازجمله دلایل غیرموجه اختلاف درآمدی افراد با یکدیگر به‌شمار می‌آید؟

الف) سن ب) تفاوت در حقوق کارگر خارجی و غیر خارجی

ج) تجربه د) تفاوت در نوع کار

۴. در نظریه بهره‌وری نهایی تعیین درآمد تحت کدام شرایط انجام می‌گیرد؟

الف) رقابت کامل و قانون بازده نزولی ب) رقابت انحصاری و قانون بازده نزولی

ج) رقابت کامل و قانون بازده ثابت د) تعیین حداقل دستمزد و قیمت

۵. اگر ضریب جینی دو جامعه فرضی ۱و۲ به ترتیب ۰,۷۲ و ۰,۳۴باشد، کدام گزینه صحیح خواهد بود؟

الف) توزیع درآمد در جامعه ۱ برابرتر از جامعه ۲ است.

ب) توزیع درآمد در جامعه ۱ نابرابرتر از جامعه ۲ است.

ج) توسعه اقتصادی در جامعه ۱ بیشتر از جامعه ۲ است.

د) منحنی لورنز دو جامعه لزوماً بر هم منطبق است.

۶. در کدام بازه زمانی تضاد میان دو هدف عدالت اجتماعی و رشد اقتصادی، تفکری غالب بود؟

الف) بعد از سال ۱۷۷۶(م) تا دهه ۱۹۵۰ (م)

ب) از نیمه دوم دهه ۱۹۵۰ تا اواخر دهه۱۹۸۰ میلادی

ج) در دو دهه ۱۹۸۰و ۱۹۹۰ میلادی

د) بعد از جنگ جهانی دوم

۷. در مکتب اقتصادی اسلام برای توزیع درآمد از کدام منبع مالی استفاده می‌شود؟

الف) مالیات بر درآمد ب) زکات ج) صدقات د) انفاق

۸. کدام مورد از جمله سیاست‌های بازتوزیع درآمد است؟

الف) سرمایه‌گذاری در بخش حمل و نقل ب) سیاست‌های درآمدی

ج) سرمایه‌گذاری در بخش آموزش د) حذف یارانه‌ها

۹. کدام مورد مدنظر دیدگاه جدید توزیع درآمد و رشد و توسعه اقتصادی است؟

الف) گسترش طبقه متوسط ب) افزایش کمک‌های درآمدی به طبقه فقیر

ج) حذف طبقه ثروتمند د) حذف یارانه‌ها

۱۰. کدام عامل در مکتب اقتصادی اسلام بر توزیع درآمد مؤثر است؟

الف) عدم کمیابی عوامل تولید ب) صدقات

ج) سیاست‌های درآمدی د) حقوق مالکیت

فصل نهم

برنامه‌ریزی اقتصادی

هدف کلی:

هدف کلی فصل نهم **آن** است که دانشجو با مفهوم، انواع و فرآیند برنامه‌ریزی اقتصادی به عنوان راهکاری اساسی برای دست‌یابی به رشد و توسعه اقتصادی آشنا شود و درک کند موفقیت در این امر پیچیده به چه عواملی بستگی دارد.

هدف‌های رفتاری:

پس از مطالعه این فصل دانشجو قادر خواهد بود:

۱. با ارائه چند تعریف برای برنامه‌ریزی اقتصادی، مفهوم کلی آن را بیان کند.
۲. استدلال کند که برنامه‌ریزی اقتصادی مبتنی بر چه نوع رفتار انسانی است.
۳. دو جنبه برنامه‌ریزی اقتصادی را نام ببرد و هر یک را توضیح دهد.
۴. تاریخچه برنامه‌ریزی اقتصادی را شرح دهد.
۵. ویژگی‌های برنامه‌ریزی اقتصادی را ذکر کند.
۶. شرایط لازم برای کسب موفقیت برنامه‌ریزی اقتصادی را تشریح کند.
۷. نتیجه فقدان هر یک از شرایط لازم برای موفقیت برنامه‌ریزی اقتصادی را تشخیص دهد و آن را در قالب نموداری بیان کند.
۸. با رسم نمودار، چگونگی ارتباط سازمان برنامه‌ریزی را با مقامات، بخش‌های مختلف و دیگر نهادها توضیح دهد.
۹. انواع برنامه‌ریزی اقتصادی و زیر مجموعه هر یک را برشمرد.

۱۰. ضمن توضیح انواع برنامه‌ریزی به اعتبار نظام‌های اقتصادی، آن‌ها را با یکدیگر مقایسه کند.
۱۱. برنامه‌ریزی دستوری و ارشادی را شرح دهد و با یکدیگر مقایسه کند.
۱۲. منظور از برنامه‌ریزی با و بدون مشارکت مردم را بیان کند.
۱۳. با توجه به سابقه اجرایی برنامه‌ریزی توسعه در کشورهای درحال‌توسعه، انواع آن را عنوان و با یکدیگر مقایسه کند.
۱۴. برنامه‌ریزی جامع را در قالب مثالی توضیح دهد.
۱۵. دلایل ناکامی برنامه‌ریزی جامع را در کشورهای درحال‌توسعه ذکر کند.
۱۶. فرآیند برنامه‌ریزی توسعه را با رسم نمودار شرح دهد.

۹-۱ مقدمه

برنامه‌ریزی از نیمه اول قرن بیستم میلادی رواج یافته است. در عصر حاضر جایگاه برنامه‌ریزی برای هر واحد اقتصادی اعم از خانوار، مؤسسه تولیدی و یا بازرگانی، و دولت روشن است. زیرا آن‌ها دریافته‌اند که می‌توانند از طریق برنامه‌ریزی از امکانات در دسترس استفاده بهتری نمایند و با دقت و سرعت بیشتری به اهداف و خواسته‌های خود برسند. بنابراین، برنامه‌ریزی برای تصمیم‌گیران اقتصادی ابزار ارزشمندی به شمار می‌رود. با برنامه‌ریزی مستمر می‌توان از عهده موانع جدی، مانند عدم‌دسترسی به منابع کافی و عقب‌ماندگی‌های تکنولوژیکی برآمد.

برنامه‌ریزی مجموعه‌ای از یکسری تصمیمات است که برای رسیدن به هدف یا اهداف خاصی اتخاذ می‌شود. برنامه‌ریزی مبتنی‌بر "نوعی از رفتار انسانی" است. رفتارهای انسانی به چهار دسته زیر طبقه‌بندی می‌شوند:

۱. رفتارهای انعکاسی یا غریزی؛ این نوع رفتارها در قالب عکس‌العمل بدون اراده نسبت به یک پدیده، شکل می‌گیرند.
۲. رفتارهایی که اگرچه غریزی نیستند ولی مبتنی بر شناخت، آگاهی و مطالعه نیز نمی‌باشند.
۳. رفتارهای تحمیلی؛ در این نوع رفتارها انسان مجبور به انجام کاری است بدون آن‌که اراده وی در آن نقشی داشته باشد.

۴. رفتارهای متکی بر اراده، شناخت آثار و عواقب عمل؛ این نوع رفتارها براساس آگاهی افراد شکل می‌گیرند.

با توجه به مفهوم برنامه‌ریزی و انواع رفتارهای انسانی می‌توان عنوان کرد که برنامه‌ریزی در قالب رفتار انسانی متکی بر آگاهی و اراده (نوع چهارم) می‌گنجد و چنانچه ماهیت آن رفتار، اقتصادی باشد، برنامه‌ریزی از نوع برنامه‌ریزی اقتصادی است.

برنامه‌ریزی اقتصادی به‌عنوان ابزاری مهم برای مهار منابع و امکانات در دسترس و هماهنگ کردن طیف وسیعی از وظایف برای دست‌یابی به اهداف اقتصادی و در نتیجه بهبود شرایط اقتصادی پذیرفته شده است. از این‌رو، تمام کشورها با هر نظام اقتصادی به برنامه‌ریزی اقتصادی پرداخته‌اند.

برنامه‌ریزی برای اقتصاد سوسیالیستی امری حیاتی است. علاوه بر این، در اقتصاد مختلط و حتی در اقتصاد سرمایه‌داری، دولت و بخش خصوصی نیز از برنامه‌ریزی برای پیشبرد اهداف اقتصادی خود بهره می‌گیرند. هم‌چنین، برنامه‌ریزی در این نوع اقتصادها به سیاستگزار کمک می‌کند تا از عهده ناتوانایی‌های مکانیزم بازار، مانند وجود انحصارات و اثرات خارجی، برآید.

در چند دهه گذشته، برنامه‌ریزی توسعه مالی به‌عنوان ابزار سیاستی برای توسعه اقتصادی- اجتماعی در کشورهای درحال‌توسعه رواج یافته است. همگام با افزایش شمار کشورهای دارای برنامه توسعه، انواع برنامه مانند برنامه‌ریزی اقتصادی دوران جنگ، برنامه‌ریزی ضد دورانی به منظور حفظ ثبات اقتصادی و برنامه‌ریزی ملی و بین‌المللی به‌وجود آمده است. به طورکلی، با وجود عدم توافق بر روی طبیعت و نقش برنامه‌ریزی، مؤثر بودن برنامه‌ریزی اقتصادی برای بهبود توسعه اقتصادی و اجتماعی مورد پذیرش است.

در این فصل، ابتدا به تعریف برنامه‌ریزی اقتصادی و تاریخچه آن پرداخته شده است. پس از برشمردن اهم ویژگی‌های برنامه‌ریزی اقتصادی، شرایط لازم برای کسب موفقیت برنامه‌ریزی اقتصادی تدوین گردیده است. در ادامه، انواع برنامه‌ریزی اقتصادی تشریح شده است. در انتها، به‌دلیل اهمیت برنامه‌ریزی توسعه، مطالب مربوطه در بخش جداگانه‌ای، ارائه گردیده است.

۹-۲ تعریف برنامه‌ریزی اقتصادی

با وجود نفوذ زیاد برنامه‌ریزی در تصمیم‌گیری‌ها و سیاستگزاری‌های اقتصادی، هنوز هم تعابیر و تفاسیر متفاوتی از مفهوم آن می‌شود.

برنامه‌ریزی اقتصادی همواره با واژه‌هایی نظیر سوسیالیسم، کمونیسم و توسعه اقتصادی همراه بوده است.

گروهی هر نوع دخالت دولت را برنامه‌ریزی اقتصادی نامیده‌اند. برخی از برنامه‌ریزی اقتصادی به‌عنوان مدیریت بهتر تقاضای کل و یا اعمال بهتر سیاست‌های پولی و مالی یاد می‌کنند. گروهی از طرفداران برنامه‌ریزی، آن را راه و روش بهتر و کاراتر جهت نیل به اهداف اقتصادی، اجتماعی، سیاسی یا حتی نظامی می‌خوانند.

در این‌جا ابتدا تعریف برنامه‌ریزی اقتصادی براساس دائره‌المعارف دکترغلامحسین مصاحب ذکر می‌شود و سپس برداشت‌ها و تعاریف مختلفی از آن، به بیان برخی اقتصاددانان صاحب نام چون مایکل تودارو، پروفسور لوئیس، فردینان زوئیک، پروفسور رابیس عنوان می‌شود و در آخر، تعریف عمومی و کلی از برنامه‌ریزی اقتصادی ارائه می‌شود.

برنامه‌ریزی اقتصادی (طراحی اقتصادی) در دایره‌المعارف دکتر غلامحسین مصاحب به‌صورت زیر تعریف می‌شود:[۱]

"اصطلاحی است در اقتصاد جدید که حاکی از نظارت بر فعالیت‌های اقتصادی و رهبری آن‌ها است به‌وسیله هیأتی ذی‌صلاحیت(معمولاً دولت) به‌منظور نیل به هدف‌هایی که صلاح جامعه در آن‌ها شمرده می‌شود. از زمانی که حکومت و دولت به وجود آمده است طرح نقشه‌ها و برنامه‌های اقتصادی نیز مورد توجه بوده است، و مثلاً در مصر قدیم، یونان، روم دستمزدها و قیمت‌ها تحت نظارت بوده است. در قرون وسطی تنظیم قیمت‌ها و دستمزدها به‌وسیله اصناف بازرگان و ارباب حرف به عمل می‌آمد. در قرون ۱۶و۱۷ ملت‌های جهان می‌کوشیدند که از طریق فعالیت‌های مستقیم و یا تشویق و تنظیم فعالیت‌های خصوصی، تجارت خارجی و صنایع داخلی خود را توسعه دهند، و بر ثروت خود بیفزایند.

---

۱. غلامحسین مصاحب، دایره‌المعارف فارسی، تهران:موسسه انتشارات فرانکلین، جلد دوم، چاپ اول، شهریور ۱۳۵۶،

در ادوار اخیر مدیریت اقتصادی در اجرای برنامه‌های سنگین رژیم‌های سوسیالیسم و کمونیسم و فاشیسم نقش حیاتی داشته است، و برای مللی هم که تابع این رژیم‌ها نیستند اهمیت فراوان دارد. وقوع جنگ خود به خود همه فعالیت‌های خصوصی را تابع یک فعالیت ملی قرار می‌دهد، و بدین‌گونه، طراحی اقتصادی ملی را تقویت می‌کند.

طراحی اقتصادی ممکن است متضمن نظارت‌های مستقیم باشد (مثلاً در جیره‌بندی، و در تعیین حدود قیمت‌ها، اجاره‌بها و دستمزدها)، و نیز ممکن است غیر مستقیم انجام گیرد (مانند سیاست پولی و مالی)."

مایکل تودارو، برنامه‌ریزی اقتصادی را این گونه تعریف می‌کند:[۱]

"تلاش آگاهانه‌ای است که توسط یک سازمان مرکزی برای تحت تأثیر قراردادن، جهت دادن و یا در مواردی حتی کنترل تغییراتی که در متغیرهای اصلی اقتصادی (نظیر محصول ناخالص داخلی، مصرف، سرمایه‌گذاری، پس‌انداز و غیره) یک کشور یا یک منطقه معین در طول زمان و بر طبق مجموعهٔ هدف‌های از پیش تعیین شده صورت می‌گیرد."

پروفسور آرتورلوئیس اصطلاح برنامه‌ریزی را در قالب شش مفهوم بیان می‌کند:[۲]

۱. فرضیه‌های اقتصادی بسیار زیادی وجود دارد که در آن‌ها از اصطلاح برنامه‌ریزی در تعیین عوامل جغرافیایی، ایجاد واحدهای مسکونی، سینما و غیره استفاده شده است. گاهی از این نوع برنامه‌ریزی به‌عنوان برنامه‌ریزی شهری و کشوری و گاهی مطلق برنامه‌ریزی استفاده می‌کنند.

۲. برنامه‌ریزی به‌معنی آن است که دولت در صورت داشتن درآمد، آن‌ها را در آینده مصرف می‌کند.

۳. اقتصاد برنامه‌ریزی شده اقتصادی است که در آن واحدهای تولیدی منابعی را مورد استفاده قرار می‌دهند که شامل منابع انسانی، مواد اولیه، و تجهیزات تخصیص یافته به آن است و مرجع مرکزی، نوع تولید، توزیع و از همه مهمتر تخصیص منابع اقتصادی

---

۱. مایکل تودارو، برنامه‌ریزی توسعه مدل‌ها و روش‌ها، ترجمه دکتر عباس عرب مازار، تهران: سازمان برنامه و بودجه، مرکز مدارک اقتصادی- اجتماعی و انتشارات،چاپ اول،۱۳۶۳.

۲. مرتضی قره‌باغیان، اقتصاد رشد و توسعه، تهران: نشر نی، جلد دوم، ۱۳۷۱، صفحات ۸۷۱ و ۸۷۲.

را از طریق سهمیه‌بندی برای این بخش اقتصاد مشخص می‌کند.

۴. برنامه‌ریزی در مواردی به‌معنی تعیین اهداف تولید از سوی دولت است، خواه این تولید در بخش خصوصی صورت گرفته باشد و خواه در بخش دولتی. برخی از دولت‌ها از این نوع برنامه‌ریزی به‌صورت پراکنده یا در مورد یک یا چند بخش تولید صنعتی و خدمات که از اهمیت ویژه‌ای در اقتصاد برخوردارند، استفاده می‌کنند.

۵. گاهی برنامه‌ریزی به‌معنی تخصیص مطلوب منابع اقتصادی مانند ارز خارجی، نیروی کار، مواد اولیه و سایر منابع در میان شعبات و بخش‌های مختلف است.

۶. اصطلاح برنامه‌ریزی در مواردی برای توصیف وسایل و حربه‌های دولت برای به تحرک درآوردن بخش خصوصی در مسیر اهداف از پیش تعیین شده اقتصادی به‌کار می‌رود.

فردینان زوئیک، اصطلاح برنامه‌ریزی را صرفاً در مورد برنامه‌ریزی اقتصادی، آن‌هم برنامه‌ریزی برای اهداف کلان اقتصادی قبول دارد. وی اعتقادی به برنامه‌ریزی شهری یا برنامه‌ریزی برای بخشی از اقتصاد ندارد. از نقطه‌نظر وی برنامه‌ریزی به‌معنی برنامه‌ریزی همه جانبه اقتصاد ملی است. زوئیک برنامه‌ریزی را عامل مهمی در تمرکز اقتصاد ملی و نمایانگر آن تمرکز می‌داند.[۱]

به‌نظر پروفسور رابیس برنامه‌ریزی اقتصادی عبارت از کنترل کلی ابعاد فعالیت‌های بخش خصوصی در تولید و تجارت خارجی است.[۲]

تعریف عمومی برنامه‌ریزی اقتصادی:

برنامه‌ریزی اقتصادی فرآیندی است که طی آن به‌صورت آگاهانه و ارادی به‌منظور حصول به اهداف مشخص اقتصادی مانند ایجاد تغییرات مطلوب در متغیرهای کلان اقتصادی چون تولید ناخالص ملی، مصرف، پس‌انداز، سرمایه‌گذاری و...، تصمیم‌گیری می‌شود.

به‌عبارتی دیگر، هر برنامه اقتصادی در واقع مجموعه‌ای از فعالیت‌های اقتصادی

---

1. Ferdinan Zweig و ۸۷۲،صفحه همان مأخذ
2. Rabis و ۸۷۲،صفحه همان مأخذ

را در برمی‌گیرد که به‌طور متمرکز آن‌ها را هماهنگ و در جهت دست‌یابی به اهداف مشخص اقتصادی جامعه هدایت می‌کند.

با کمی تعمق می‌توان دریافت که برای نتیجه بخش بودن برنامه‌ریزی اقتصادی و دست‌یابی به اهداف آن نباید فقط جنبه اقتصادی آن در نظر گرفته شود زیرا برنامه‌ریزی اقتصادی اصولاً دارای دو جنبه کلی شامل؛ محتوی و صورت است.

۱. محتوای برنامه‌ریزی

محتوای برنامه‌ریزی را شناخت علمی جامعه می‌سازد. بدین‌معنا که برای محتوای برنامه‌ریزی باید تحقیقات و مطالعات زیادی انجام داد و به مباحث نظری انواع رشته‌ها (مانند جامعه‌شناسی، مدیریت، علوم سیاسی و...) اشراف داشت تا از جامعه و مکانیزم‌های درون جامعه شناخت علمی به‌دست آید. برای آن‌که برنامه‌ریزی به‌نحو مطلوب و صحیح صورت گیرد، ضروری است دانشمندان، اندیشمندان و نظریه‌پردازان در حوزه‌های مختلف علوم و به‌ویژه در حوزه علوم اجتماعی در برنامه‌ریزی مشارکت داشته باشند. بنابراین، محتوای برنامه‌ریزی را نمی‌توان در یک مبحث خلاصه نمود زیرا به حوزه‌های مختلف علوم مرتبط می‌گردد.

۲. صورت برنامه‌ریزی

صورت برنامه‌ریزی شامل روش‌های کار برنامه‌ریزی، تکنیک‌های کار و چگونگی ارتباط متغیرها با یکدیگر است. در این زمینه برای آن‌که کار برنامه‌ریزی به‌نحو مطلوب و صحیح صورت گیرد، لازم است از تکنسین‌های برنامه‌ریزی استفاده شود.

یک تکنسین خوب برنامه‌ریزی می‌تواند برنامه اقتصادی کلان طراحی کند ولی این برنامه درصورتی مفید و نتیجه بخش خواهد بود که یک گروه از متخصصین نظری در همه زمینه‌ها از جمله اقتصاد، جامعه‌شناسی، مدیریت، علوم‌سیاسی و...، به‌طور مستمر در حال تحقیق و مطالعه باشند تا برنامه‌ریز از نتایج مطالعات این گروه استفاده نماید و آن نتایج را در فرآیند برنامه‌ریزی ملحوظ دارد.

۹-۳ تاریخچه برنامه‌ریزی اقتصادی

سیر تاریخی برنامه‌ریزی اقتصادی متأثر از سیر تاریخ عقاید و مکاتب اقتصادی است. بدین جهت قبل از بیان تاریخچه برنامه‌ریزی اقتصادی به‌طور گذرا به تاریخ عقاید و مکاتب اقتصادی اشاره‌ای می‌شود.

تا قبل از سال ۱۷۷۶ میلادی اگرچه نظریه‌پردازان و مکاتب مختلف به بحث‌های اقتصادی می‌پرداختند اما در کل علم اقتصاد جزء سایر علوم مانند فلسفه و سیاست مطالعه می‌شد. در سال مذکور آدام اسمیت، که از وی به‌عنوان پدر علم اقتصاد و بنیانگذار مکتب کلاسیک یاد می‌شود، با انتشار کتاب خود به‌نام " ثروت ملل " زمینه استقلال علم اقتصاد از سایر علوم را فراهم آورد.

از نظر آدام اسمیت افراد در معاملات و رفتار اقتصادی خود به‌دنبال نفع شخصی هستند. اگر در این وضعیت بازار در حالت رقابت کامل باشد و دولت از دخالت مستقیم در امور اقتصادی اجتناب کند، دنبال نمودن منافع شخصی توسط افراد، از طریق دست نامرئی منجر به کسب منافع اجتماعی خواهد شد. به این‌ترتیب مجموعه ظرفیت‌های تولیدی و تولید جامعه افزایش می‌یابد و جامعه دارای اقتصاد شکوفا در ابعاد مختلف می‌شود.

عبارت بالا حاکی از این است که بحث اسمیت، در نهایت، در حیطه اقتصاد کلان قرار دارد و با دخالت دولت در امور اقتصادی مخالف است.

در قرن نوزدهم در اروپا، فقر، وقایع نامطلوب و بیکاری اوج گرفته بود. به‌همین سبب افکار و نگرش‌هایی از جمله افکار سوسیالیستی با محتوای انتقادی بر نظام سرمایه‌داری پدیدار شد که نسبت به وضعیت و کلیت نظام اقتصادی آن زمان معترض بود. بر اساس این نگرش‌ها مطرح می‌شد که برای رفع فقر، بیکاری و توزیع نامناسب درآمدها باید در اقتصاد حرکتی صورت گیرد. بدین‌معنا که دولت باید به‌عنوان قدرت مرکزی به برنامه‌ریزی کلان اقتصادی بپردازد تا جامعه دچار چنین مشکلاتی نشود.

در سال ۱۹۱۴ میلادی جنگ جهانی اول آغاز شد و تا سال ۱۹۱۸ میلادی ادامه یافت. این جنگ خرابی‌ها، مسائل و مشکلاتی را به‌همراه داشت. به‌همین دلیل مسئولان سیاسی کشورهای درگیر جنگ ناچار شدند برای نوسازی راه‌ها و مراکز صنعتی، آبادانی شهرها، جبران خرابی‌ها و رفع بیکاری و فقر، برنامه‌ریزی کنند.

در سال آخر جنگ جهانی اول، انقلاب اکتبر(۱۹۱۷) در روسیه اتفاق افتاد و حزب بلشویک به رهبری لنین قدرت را به دست گرفت. در سال ۱۹۲۲ حزب بلشویک به "حزب کمونیست اتحاد شوروی" تغییر نام داد و کشور "اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی"[1] تأسیس شد. پس از پایان یافتن جنگ‌های داخلی در اتحاد جماهیر شوروی و استقرار حاکمیت حزب کمونیست در سراسر این کشور، سیاست اقتصادی جدیدی به نام "برنامه نوین اقتصادی" معروف به "نپ" دنبال شد. این برنامه که در چارچوب نظام اقتصاد سوسیالیستی – کمونیستی و با دید خاص سیاسی تنظیم شده بود، برای جبران عقب ماندگی‌های اقتصادی و اجتماعی اتحاد جماهیر شوروی آن زمان، به اجرا درآمد.

بنابراین، نگرش انتقادی بر نظام سرمایه‌داری، تحولات سیاسی – اجتماعی اروپا، انقلاب اکتبر روسیه و حاکمیت حزب کمونیست در اتحاد جماهیر شوروی (سابق) باعث گردید برنامه‌ریزی دولتی پس از سال ۱۹۲۲در سطح اقتصاد ملی در این کشور به‌صورت جدی مطرح گردد.

بحران عظیم اقتصادی در دهه ۱۹۳۰ میلادی در آمریکا و سرایت آن به کشورهای اروپایی، با توجه به پیش‌بینی کارل مارکس[2]، بنیانگذار کمونیسم، و با عنایت به ناتوانی اقتصاددانان مکتب کلاسیک در تحلیل و حل مشکلات اقتصادی پیش آمده، این تصور را به‌وجود آورد که زمان انقلابات کارگری در کشورهای سرمایه‌داری و فروپاشی نظام اقتصادی سرمایه‌داری فرا رسیده است. اما چنین اتفاقی رخ نداد زیرا اقتصاددان بزرگی به‌نام جان مینارد کینز[3] با ارائه نظرات خود و انتشار کتاب " نظریه عمومی اشتغال، پول و بهره "[4] درسال ۱۹۳۶ میلادی انقلابی را در نظام اقتصادی سرمایه‌داری به وجود آورد. کینز به دخالت دولت در امور اقتصادی معتقد بود. از این‌رو، در نظام سرمایه‌داری نیز برنامه‌ریزی کلان و مفاهیم مختلفی مطرح گردید که صرفاً متکی بر افکار سوسیالیستی نبود.

زمانی که کینز در صحنه اقتصادی ظهور کرد، نظام سرمایه‌داری در کشورهای

1. Unoin Soviet Socialist Republics (USSR)
2. Karl Marx (1818)
3. John Maynard Keynes (1883-1946)
4. The General Theory of Employment, Interest and Money

صنعتی جهان همچون انگلستان، آمریکا و ... با بیکاری و بحران شدید اقتصادی روبرو بود. این نابسامانی‌های اقتصادی از سال ۱۹۳۰ شروع و تا بعد از جنگ جهانی دوم ادامه داشت. طی این سال‌ها با اوج گرفتن اعتراضات وارده به نظرات اقتصادی کلاسیک‌ها، کینز توانست با تحلیل‌های تازه‌ای علت بیکاری و بحران را توضیح دهد و بر این اساس خط مشی‌های تازه‌ای را برای اداره امور اقتصادی جامعه مطرح نماید. شیوهٔ تفکر، ارائه و تجزیه و تحلیل مسائل اقتصادی توسط کینز با کلاسیک‌ها متفاوت بود. وی مسائل اقتصادی را در سطح کلان بررسی می‌کرد و نظریه کلاسیک‌ها در زمینه وجود همیشگی تعادل اقتصادی توأم با اشتغال کامل در اقتصاد را به‌عنوان یک نظریه عمومی قبول نداشت، بلکه آن را به‌عنوان یک حالت خاص اقتصادی می‌دانست. به عقیده کینز اقتصاد می‌تواند در شرایط عدم اشتغال کامل نیز در تعادل باشد و دولت می‌تواند و باید در اقتصاد برای رفع بیکاری و دست‌یابی به اشتغال کامل دخالت نماید.

همان‌طوری‌که بیان شد تا زمان کینز، اقتصاددانان کلاسیک مخالف دخالت دولت در امور اقتصادی بودند زیرا به عقیده آن‌ها در صورت به‌وجود آمدن عدم تعادل در اقتصاد، مکانیسم‌های موجود در بازار به خودی خود قادر به رفع عدم تعادل می‌باشند و اقتصاد را به‌سمت تعادل سوق می‌دهند. لذا طی این دوره طولانی، از نظر اقتصاددانان کلاسیک، نظام سرمایه‌داری نیازی به برنامه‌ریزی اقتصادی نداشته است. زیرا برنامه‌ریزی توسط دولت برای اقتصاد ملی، دخالت در امور اقتصادی محسوب می‌شده است.

در نظام سرمایه‌داری در سطح خرد یعنی در سطح بنگاه‌ها و مؤسسات خصوصی بحث استفاده کارآمد از منابع کمیاب و چگونگی دست‌یابی به این امر، مطرح می‌باشد، اما این به‌معنای استفاده از برنامه‌ریزی اقتصادی کلان نیست. در واقع در قرن نوزدهم کشورهای با نظام سرمایه‌داری (تا قبل از مطرح شدن نظریات کینز)، عمدتاً بدون دخالت دولت و بدون برنامه‌ریزی دولتی، به رشد اقتصادی دست یافتند.

جنگ جهانی دوم که در زمان کینز شروع شد، نسبت به جنگ جهانی اول نه تنها طولانی‌تر، مخرب‌تر و دارای تلفات و ضایعات بیشتر برای کشورهای درگیر جنگ بود، بلکه به‌علت گسترش دامنه میادین جنگ در اروپا، آسیا، آفریقا و خاور دور، تقریباً هیچ نقطه‌ای از جهان از آسیب‌های آن در امان نماند. در این دوره بیشتر کشورهای درگیر

جنگ، از جمله انگلستان، ناچار بودند برای کارهای مختلف برنامه‌ریزی کنند. آن‌ها برای تجهیز منابع اقتصادی و هدایت منابع از برنامه‌ریزی جنگ استفاده می‌کردند و این روش در افزایش تولیدات ملی، بویژه تولیدات جنگی بسیار مؤثر واقع شد.

پس از خاتمه جنگ و پیروزی متفقین، بسیاری از کشورها با خرابی‌ها و ضایعات قابل توجهی مواجه شدند. در این زمان اکثر اندیشمندان و رؤسای کشورهای مختلف به فکر چاره‌اندیشی برای جلوگیری از جنگ‌های بعدی و ترمیم خرابی‌های ناشی از جنگ افتادند. این امر، از یکسو موجب تأسیس سازمان ملل متحد به‌جای جامعه ملل شد و از سوی دیگر زمینه تفکری برای برنامه‌ریزی گسترده جهت رفع خرابی‌ها و از بین بردن شکاف عمیق موجود میان سطح پیشرفتگی کشورها را فراهم نمود.

کشورهای سرمایه‌داری پس از بحران اقتصادی ۱۹۳۰ میلادی و جنگ جهانی دوم و هم‌چنین با الهام از نظرات و سیاست‌های اقتصادی کینز به "اقتصاد مختلط" گرایش پیدا کردند. این کشورها برای حل مسائل و مشکلات ناشی از دو واقعه مذکور و نیز فراهم کردن زمینه‌های رشد اقتصادی به برنامه‌ریزی اقتصادی روی آوردند. در میان این کشورها، کشورهای اروپای غربی از جمله هلند، نروژ و فرانسه با بهره‌گیری از یک مدل "برنامه‌ریزی ارشادی" پیشگام و موفق بودند. در واقع کشورهای سرمایه‌داری پذیرفتند که بدون جایگزینی کامل برنامه‌ریزی اقتصادی می‌توان با بهره‌گیری از آن شرایطی را فراهم آورد که نابسامانی‌های بازار از بین برود و مکانیسم بازار عملکرد بهتری داشته باشد.

در این میان، کشورهایی که تازه به استقلال سیاسی دست یافته بودند و کشورهای عقب مانده و درحال‌توسعه را نیز نباید فراموش کرد. این کشورها که بار سنگین عقب ماندگی اقتصادی و سلطه استعماری جهان صنعتی را بر دوش داشتند پس از کسب استقلال سیاسی در صدد از بین بردن شکاف عقب‌ماندگی و ایجاد شکوفایی در اقتصاد ملی خود برآمدند. این کشورها برای حفظ استقلال سیاسی خود و دست‌یابی به توسعه اقتصادی به برنامه‌ریزی روی آوردند.

در مقابل روی‌آوری کشورهای سرمایه‌داری و غربی و نیز کشورهای درحال‌توسعه به برنامه‌ریزی اقتصادی، کشورهای کمونیستی براساس تفکر اصلاحی، اقدام به کاهش دخالت قدرت مرکزی و درجه برنامه‌ریزی اقتصادی کردند. زیرا منطق نظام کمونیستی و روش حقیقت جویی آن با منطق و حقیقت زندگی واقعی انسان‌ها

هماهنگ نبود. در نتیجه سیاست‌های اقتصادی کمونیسم کارایی خود را از دست دادند و موجبات تفکر جدید و اصلاحی را فراهم آوردند. این تفکر جدید و اصلاحی با روی کار آمدن "نیکتا خروشچف" در اتحاد جماهیر شوروی (سابق) در سال ۱۹۵۶ میلادی مطرح شد. در این زمان تعدیلات و اصلاحاتی در سیاست‌های اقتصادی کمونیسم مانند پذیرش قانون تجارت آزاد صورت گرفت. اما، خروشچف در سال ۱۹۶۰ میلادی، به‌دلیل مخالفت رهبران حرب کمونیست با نظرات اصلاحی‌اش، برکنار شد. پس از وی اصلاحات آغاز شده تا زمان به قدرت رسیدن "میخاییل گورباچف" در سال ۱۹۸۵ میلادی روند کندی را طی کرد. گورباچف اصلاحات خود را در قالب نظریه "پرسترویکا"[1] مطرح و تا زمان کناره‌گیری‌اش در سال ۱۹۹۱ (م) دنبال کرد.[2]

در نظریه اقتصادی پرسترویکا، بها دادن به مالکیت خصوصی در کنار مالکیت دولتی و اشتراکی، کاهش قدرت مرکزی در امر برنامه‌ریزی تولید و مصرف در جامعه، مکانیزم قیمت به‌جای برنامه‌ریزی مرکزی و تجدید نظر در نظام تولید، مبادله و توزیع و اشتغال مدنظر قرار گرفته بود. تفکر اصلاحی گورباچف در اغلب کشورهای کمونیستی گسترش یافت و در کل موجب کاهش درجه برنامه‌ریزی اقتصادی در این کشورها گردید.

با توجه به مطالب بالا می‌توان روند تغییرات درجه برنامه‌ریزی را در طی زمان در دو گروه کشورهای سرمایه‌داری و کمونیستی ، در نمودار شماره (۱) نشان داد.

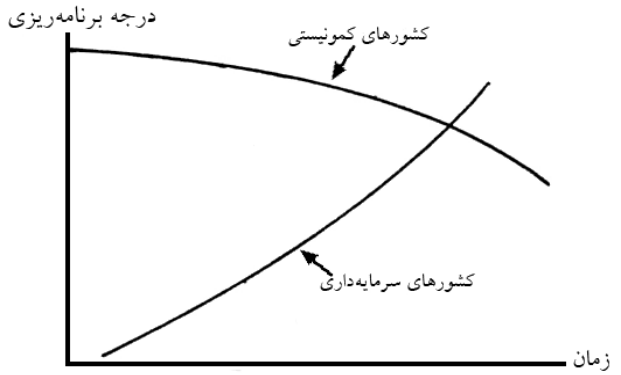

نمودار۱. روند تغییر نگرش (درجه) برنامه‌ریزی در دو گروه کشورهای سرمایه‌داری و کمونیستی

1 Perestroika

۲. در سال ۱۹۹۱ اتحاد جماهیر شوروی رسماً منحل شد.

۹-۴ ویژگی‌های برنامه‌ریزی اقتصادی

به‌طورکلی، مطرح می‌شود که برنامه‌ریزی اقتصادی باید دارای مجموعه‌ای تدوین و طراحی شده از طرح‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی سازگار با یکدیگر باشد و برای اجرای آن تفویض اختیار و تخصیص منابع صورت گیرد. بنابراین، ویژگی‌های مهم برنامه‌ریزی اقتصادی عبارت‌اند از:

۱. طراحی و تدوین مجموعه‌ای از طرح‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی سازگار با یکدیگر؛

طراحی و تدوین مجموعه‌ای از طرح‌های سازگار با یکدیگر در حوزه‌های مذکور برای رسیدن به آنچه مطلوب تشخیص داده شده است، لازم می‌باشد.

در طراحی و تدوین برنامه:

نخست، هدف‌های کلان و اساسی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور، توسط مقام‌های مسئول، تعیین می‌شوند. این هدف‌ها که در واقع چارچوب اصلی برنامه و محدودیت‌های آن را بیان می‌کند، جهت‌گیری فعالیت‌ها و اقدام‌ها یا سیاست‌های دولت را روشن می‌سازند. البته در هر برنامه هدف‌های جزئی و تفصیلی متعددی نیز تعیین می‌شوند.

دوم، توانایی‌های جامعه از نظر تولید و توزیع کالاها و خدمات شناسایی می‌شوند. بدیهی است که اشتباه در برآورد توانایی‌های جامعه، به هر یک از دو شکل، کوچک‌نمایی یا بزرگ‌نمایی، مخاطره‌آمیز است. زیرا اگر توانایی‌ها و امکانات به‌طور کامل شناسایی نشوند، بخشی از امکانات جامعه بدون استفاده می‌ماند و یا اتلاف می‌شود. در این صورت رشد تولید و حرکت به‌سوی توسعه کندتر شده و یا حتی متوقف می‌شود. از طرف دیگر، چنانچه امکانات جامعه بیش از مقدار واقعی برآورد شود اقدام‌های توصیه شده در برنامه دچار اختلال شده و دست‌یابی به هدف‌ها غیرممکن خواهد شد و منابع زیادی از دست خواهد رفت.

۲. اجرا و تفویض اختیار برای اجرای برنامه؛

برای اجرای برنامه باید مسئولیت هر کس و اندازه آن و اینکه چه وظیفه یا وظایفی را

باید برعهده بگیرد، مشخص و معین گردد. به علاوه، لازم است مشخص شود که چه مقررات، آیین نامه‌ها و دستورالعمل‌های اجرایی یا قوانین جدید نیاز است و یا چه تغییری در مقررات و آیین نامه‌های موجود باید داده شود تا حصول مطلوب‌ها امکان پذیر و یا ساده‌تر گردد. هم‌چنین، باید سازماندهی و تشکیلات کشور نیز بازنگری شود و سازمان‌هایی که ساختار نامناسب دارند اصلاح و یا با نهادهای مناسب‌تری جایگزین شوند.

۳. تخصیص منابع؛

تخصیص منابع از پایه‌های اصلی برنامه‌ریزی اقتصادی می‌باشد که به دو شکل مالی یا پولی و فیزیکی مطرح است.

برای حصول اهداف برنامه، منابع مالی کافی باید وجود داشته باشد. بنابراین، در برنامه‌ریزی اقتصادی، برنامه‌ریزی مالی به منظور از بین بردن عدم تعادل بین عرضه و تقاضا در تمام بازارها و محاسبه هزینه‌ها و منافع طرح‌های مختلف اقتصادی و اجتناب از فشارهای مالی تورمی، ضروری است.

هم‌چنین، در برنامه‌ریزی اقتصادی، برنامه‌ریزی فیزیکی به‌منظور ارزیابی دقیق از تمام منابع موجود در اقتصاد از قبیل مواد اولیه، سرمایه، نیروی انسانی و...، و تعیین چگونگی استفاده از این منابع امر مهمی است. هدف از برنامه‌ریزی فیزیکی اینست که امکان رویارویی با تنگناها به حداقل برسد تا اقتصاد بتواند در دوره زمانی مورد نظر به اهداف خود دست یابد.

۹-۵ شرایط لازم برای کسب موفقیت برنامه‌ریزی اقتصادی

برای دست‌یابی به یک برنامه اقتصادی موفق و تحقق اهداف آن، سیاستگزاری در تعیین اولویت‌ها، وجود سازمان برنامه‌ریزی، تأمین منابع مالی و مشارکت عمومی، از شرایط لازم و ضروری می‌باشد.

۱. سیاستگزاری در تعیین اولویت‌ها؛

در هر جامعه‌ای سیاستگزاران اهداف کیفی متعددی مانند استقلال اقتصادی، اشتغال

کامل، ثبات اقتصادی، توزیع عادلانه درآمد و...، را مدنظر دارند. اما به‌دلیل محدودیت منابع و امکانات در هر کشوری، حصول تمام اهداف ممکن نمی‌باشد. از این‌رو، سیاستگزاران باید براساس شرایط واقعی کشور با در نظرگرفتن نیازهای کوتاه‌مدت و بلندمدت کشور و منابع انسانی و مادی موجود اهداف اقتصادی را اولویت‌بندی و برخی از آن‌ها را انتخاب کنند.

۲. سازمان برنامه‌ریزی؛

پس از تعیین اهداف کیفی توسط مقامات سیاستگزار، لازم است این اهداف با به‌کارگیری شاخص‌های اندازه‌گیری مناسب به اهداف کمّی تبدیل شوند. تعیین شاخص‌ها کار بسیار حساسی است و بدون مراجعه به مباحث علمی و الگوهای نظری مربوطه امکان‌پذیر نمی‌باشد. معمولاً این مرحله از کار در سازمان مرکزی برنامه‌ریزی انجام می‌شود. برای مثال چنانچه دو هدف کیفی "استقلال اجتماعی- اقتصادی" و "حل و فصل مشکلات جوانان" مدنظر باشد برای کمّی کردن آن‌ها می‌توان شاخص‌های زیر را معرفی نمود.

*کمّی کردن هدف کیفی استقلال اجتماعی- اقتصادی:

فرض کنید سه دیدگاه در مورد استقلال شامل؛ خودکفائی، قدرت علمی و قدرت نظامی مطرح و استقلال به منزله قدرت علمی در نظر گرفته شده است. با عنایت به این دیدگاه دو شاخص اندازه گیری زیر برای کمّی کردن آن ارائه می‌شود.

*شاخص‌های اندازه‌گیری استقلال:

شاخص شماره (۱) = ظرفیت آموزش فنی و حرفه ای کشور / کل نیروی کار

شاخص شماره (۲) = میزان تولید کالاهای سرمایه‌ای در داخل / کل سرمایه‌گذاری بر روی ماشین‌آلات

*کمّی کردن هدف کیفی حل و فصل مشکلات جوانان:
نخست باید بررسی کرد که مشکلات جوانان شامل چه مـواردی اسـت. در ایـن زمینـه مسائلی چون بیکاری جوانان، ارتقای سطح آموزشی آنـان، تـشکیل خـانواده، گذرانـدن اوقات فراغت و...، مطرح است. فرض کنید از بین مسائل مـذکور بیکـاری و تـشکیل خانواده مد نظر قرار می‌گیرد و دو شاخص اندازه گیری زیر برای کمّی کردن آن‌ها ارائه می‌شود.
شاخص بیکاری: درصد جوانان بیکار(۱۵ تا۳۰ سال) از کل جمعیت فعال جوانان
شاخص تشکیل خانواده: تعداد خانواده تشکیل شده توسط جوانان بـه تعـداد کـل نیـاز تشکیل خانواده جوانان

برای تعیین چارچوب و تدوین یک برنامه اقتصادی موفق، وجود تشکیلاتی سالم و کارآمد در قالب سازمان یا وزارتخانه برنامه‌ریزی ضروری است. این تـشکیلات بایـد به نحوی سازمان یافته باشد که بتواند برنامه‌ای مطابق با نیازهای انسانی و مادی کـشور تنظیم نماید.

نظام برنامه‌ریزی نظام بین سازمانی است. به این معنا کـه در ایـن نظـام، سـازمان برنامه‌ریزی با مقامات سیاستگزار و با سازمان‌های مجری برنامه در ارتباط است. سازمان برنامه‌ریزی دارای بخش‌های مختلفی شامل طراحی، اجرا و ارزیابی است. هم‌چنین این سازمان از نتیجه مطالعات مراکز پژوهشی و اطلاعات و آمار جمـع آوری شـده توسـط دستگاه‌های اجرایی و مراکز آماری کشور بهره می‌گیـرد. بخـش‌هـای مختلـف سـازمان برنامه‌ریزی و ارتباطات آن در نمودار شماره(۲) نشان داده شده است.
در سازمان برنامه‌ریزی محققین، متخصصین در زمینه‌های گونـاگون ماننـد آمـار، علـوم اجتماعی، اقتصاد و ... فعالیت می‌نمایند.

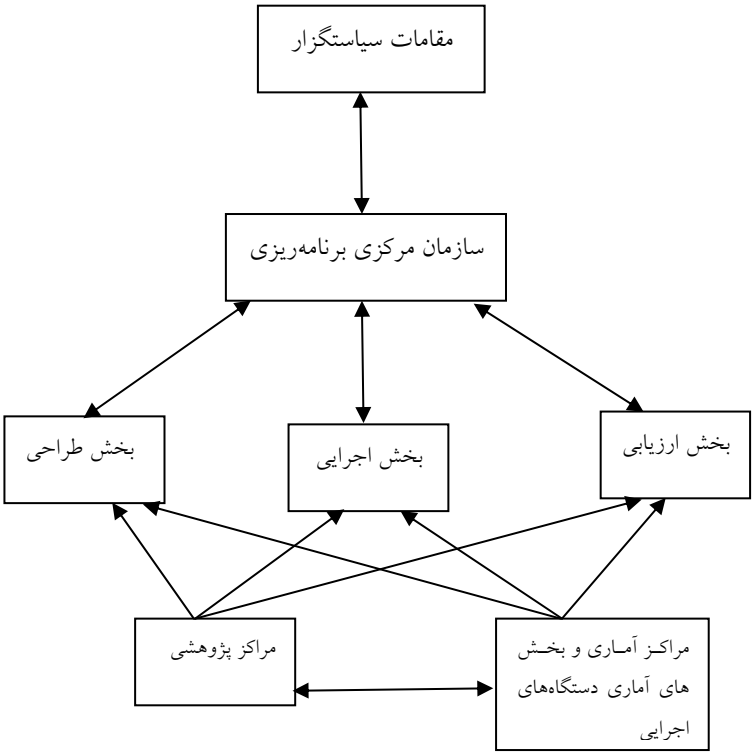

نمودار شماره ۲. سازمان برنامه‌ریزی

Source: Economy-wide models and development planning, edited by Charles R. Blitzer, Peter B. Clark, Lance Taylor, London: Oxford University Press, pp.11, 1975.

۳. منابع مالی؛

یک برنامه اقتصادی موفق، تمامی مخارج و هزینه‌های دولت را با توجه به درآمدهای دولت و اهداف برنامه طراحی می‌کند. منابع مالی برنامه اقتصادی می‌تواند از داخل یا خارج کشور تأمین شود. از جمله مهم‌ترین منابع تأمین مالی برنامه از داخل؛ پس‌اندازها، سودهای حاصل از فعالیت بنگاه‌های تولیدی خصوصی و دولتی، اوراق قرضه ملی، مالیات‌ها و سایر درآمدهای دولت هستند. منابع خارجی برای تأمین مالی برنامه می‌تواند به‌صورت وام، پرداخت‌های انتقالی و غیره باشد. به‌هرحال تأمین منابع مالی باید به گونه‌ای صورت گیرد که تعهدات خارجی سنگین و فشارهای تورمی و نظایر آن را به اقتصاد تحمیل نکند. هم‌چنین به‌کارگیری منابع در طی برنامه نباید

به‌صورتی باشد که کمبودها و مازادهایی را به وجود آورد و یا آن‌ها را تشدید کند.

از طرف دیگر، در طول برنامه باید به‌کمک سیاست‌های مناسب، در جهت صرفه‌جویی‌های اداری و جلوگیری از اتلاف منابع تلاش شود تا بدین وسیله مردم اطمینان یابند که مالیات‌های پرداختی و یا هرکمک مالی آنان به دولت، در جهت توسعه اقتصادی صرف می‌شود.

۴. مشارکت عمومی؛

یک برنامه موفق به مشارکت و حمایت دولتمردان، سازمان‌ها و نهادهای دولتی اجرایی، بنگاه‌های بخش خصوصی و شهروندان نیازمند است.

برنامه‌ریزی ملی اساساً فرآیندی سیاسی است. به این معنا که چارچوب آن باید به‌وسیله دولتمردان تعیین شود. معمولاً طول دوره برنامه منطبق با طول فعالیت دولت است. دولتمردان از برنامه اقتصادی به‌عنوان یک مانیفست[1] سیاسی استفاده می‌کنند. تا زمانی که مسائلی غیر از مسائل اقتصادی مانند قومی‌گرایی و نژادپرستی وجود دارد برنامه‌ریزی نمی‌تواند به طور کامل مجزا از مسائل سیاسی مطرح شود. از اینرو، برای موفقیت برنامه مشارکت و حمایت دولتمردان از ضروریات است.

برای دست‌یابی به یک برنامه اقتصادی موفق همکاری متقابل کارشناسان سازمان‌ها و نهادهای دولتی اجرایی و برنامه‌ریزان در طراحی برنامه از دیگر ضروریات است. در اینجا باید توجه داشت که اگر در طراحی برنامه مشارکت سازمان‌ها و نهادهای دولتی و اجرایی وجود نداشته باشد در عمل، اجرای برنامه با مشکلاتی روبرو خواهد شد.

برنامه می‌تواند تصمیم‌گیری‌های بخش خصوصی را تحت تاثیر قرار دهد و بر نتیجه فعالیت آن‌ها اثر گذار باشد. حال اگر این اثرگذاری در تقابل با منافع بخش خصوصی باشد، این بخش برای مشارکت در برنامه انگیزه‌ای نخواهد داشت. از این‌رو، برنامه در برخی موارد با خلاء روبرو خواهد شد. برای مثال، اگر در برنامه تأمین سرمایه‌گذاری در فعالیت‌های خاصی توسط بخش خصوصی مدنظر باشد ولیکن

---

1 . Manifest(به معنی بیانیه و مرامنامه است)

مشارکت این بخش جلب نشود، آن‌ها بـه سـرمایه‌گـذاری در فعالیـت‌هـای مـورد نظـر نخواهند پرداخت. در نتیجه برنامه‌ریزان در آن فعالیت‌ها به‌منظور خود نخواهند رسید و احتمالاً فعالیت‌های وابسته نیز با مشکلات و کاستی‌هایی روبرو می‌شوند. بنـابراین، لازم است برنامه‌ریزان برای موفقیت برنامه، مشارکت بنگاه‌های بخـش خـصوصی را مـدنظر داشته باشند. برای این امر برنامه‌ریزان باید با بنگاه‌های خصوصی ارتباط برقرار کننـد و از نظرات و خواسته‌های آنان آگاه شوند تا بتوانند مشارکت بخش خـصوصی را جلـب کنند.

نهایتاً برنامه‌ای موفق است که درجه مشارکت مردم به‌طـور داوطلبانـه در آن بـالا باشد. برای این منظور برنامه‌ریزان باید از بافت جامعه شناخت کامل داشته باشند. زیـرا برنامه‌ریزی نیازمند همکاری همه‌جانبه و حمایت مردم است. جهـت جلـب حمایـت و همکاری مردم جامعه، معیارها و ارزش‌های اخلاقی آن‌ها باید در سـطح مطلـوب قـرار گیرد. باید توجه داشت که با وجود بنیادهای آموزشی مـی‌تـوان معیارهـا و ارزش‌هـای اخلاقی مردم را به سمت سطح مطلوب سوق داد. در ایـن‌صـورت افـراد جامعـه بـرای انجام کامل وظایف خود تلاش می‌کنند و به این‌ترتیب تشکیلات اداری، برنامه‌ریـزان و مدیران اجرایی برنامه، کارآ و عاری از فساد خواهند بود.

با توجه به توضیحات فوق می‌توان نتیجه‌گیری کرد که دست‌یابی به یـک برنامـه اقتـصادی مناسـب بـا اجـرای موفـق و تحقـق اهـداف آن، لازم اسـت چهـار شـرط، سیاستگزاری، سازمان برنامه‌ریزی، منابع مالی و مشارکت عمومی همزمان برقرار باشد. درصورت فقدان یکی از شرایط مذکور نتایجی مطابق نمودار شماره (۳) به شرح زیر به دست خواهد آمد:

- ❖فقدان سیاستگزاری ⟵ نبود امکان برنامـه‌ریـزی بـه دلیـل عـدم تعیـین اهداف و اولویت‌ها.
- ❖فقدان سازمان برنامه‌ریزی ⟵ تخصیص منابع بدون برنامه، عدم تحقـق اهداف به طور کامل.
- ❖فقدان منابع ⟵ برنامه بدون اجرا، عدم تحقق اهداف.
- ❖فقدان مشارکت عمومی ⟵برنامه خوب بدون اجرای مناسب، تحقق برخی از اهداف.

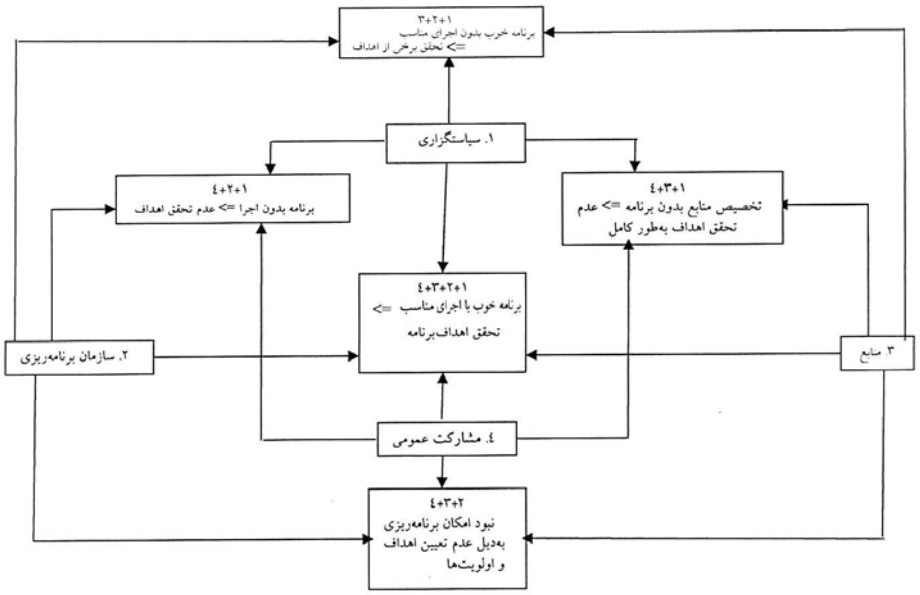

نمودار ۳. شرایط لازم برای کسب موفقیت برنامه‌ریزی اقتصادی
مأخذ: مؤلف

۹-۶ انواع برنامه‌ریزی اقتصادی

دراین بخش به طبقه‌بندی انواع برنامه‌ریزی یا برنامه به‌اعتبار: نظام‌های اقتصادی، جامعیت، الزام در اجرا، مدت‌زمان اجرا، حوزه جغرافیایی، نحوه تهیه برنامه و سطح برنامه پرداخته می‌شود. باید توجه داشت که در همه شرایط یک نوع برنامه بر نوع دیگر برتری ندارد. مهم انتخاب نوع برنامه مناسب در شرایط زمانی و مکانی خاص است. برنامه انتخابی می‌تواند تلفیقی از انواع برنامه‌ها باشد.

الف) برنامه‌ریزی به اعتبار نظام‌های اقتصادی

برنامه‌ریزی به اعتبار نظام‌های اقتصادی به برنامه‌ریزی اقتصادی نظام سرمایه‌داری، برنامه‌ریزی سوسیالیستی و کمونیستی و برنامه‌ریزی اقتصادی نظام مختلط تقسیم می‌شود.

* برنامه‌ریزی اقتصادی نظام سرمایه‌داری:

برنامه‌ریزی اقتصادی نظام سرمایه‌داری که به برنامه‌ریزی ضد دورانی[1] معروف می‌باشد، خاص کشورهای پیشرفته و صنعتی با نظام اقتصادی سرمایه‌داری است. هدف اصلی کشورهای مذکور از طرح و به‌کارگیری چنین برنامه‌ریزی، از بین بردن و یا محدود کردن نوسانات اقتصادی است. یعنی هدف رفع بیکاری در زمان رکود و تورم در زمان رونق است. به بیان دیگر، کشورهای توسعه یافته خواهان این هستند که به کمک برنامه‌ریزی به ثبات اقتصادی دست یابند. در این نوع برنامه‌ریزی هدف تغییر نظام اقتصادی موجود یعنی نظام بازار نیست بلکه مقصود کمک به این نظام است تا کارکرد بهتری داشته باشد.

در این جوامع برنامه‌ریزی به‌صورت غیرمتمرکز است. بخش خصوصی مالکیت ابزار تولید و سهم عمده‌ای در تولید محصولات را دارا می‌باشد. در نظام برنامه‌ریزی در جوامع سرمایه‌داری بنگاه‌های خصوصی و مکانیسم قیمت، آزادانه فعالیت دارند. در چارچوب این اقتصادها، برنامه‌ریزی معمولاً عبارت از تلاش آگاهانه دولت برای رسیدن به رشد سریع اقتصادی توأم با اشتغال کامل و ثبات قیمت‌ها از طریق اعمال سیاست‌های متعدد مالی و پولی است. از آن‌جاکه مکانیسم بازار می‌تواند سبب ایجاد وضعیت نامتعادل و نوسانات شدید در اشتغال و درآمد شود، دولت‌ها تلاش می‌کنند تا شرایطی به‌وجود آورند که ضمن تحریک رشد اقتصادی از عدم ثبات آن جلوگیری کنند. اگرچه در اکثر اقتصادهای سرمایه‌داری برنامه مشروح اقتصادی به‌مفهوم مجموعه هدف‌های مشخص، طرح نشده است، معهذا برنامه‌ریزی محدود دولتی براساس تحلیل روندهای گذشته و پیش‌نگری شرایط آینده اقتصادی صورت گرفته است. .

* برنامه‌ریزی سوسیالیستی و کمونیستی:

کشورهای سوسیالیستی و کمونیستی تا سال ۱۹۲۸ عملاً نمی‌دانستند چه کاری باید انجام دهند و چگونه باید حرکت کنند، تا بالاخره اتحاد جماهیر شوروی (سابق) در سال ۱۹۲۸ یک برنامه ۵ ساله جامع اجباری توسعه طراحی کرد. در حول و حوش سال ۱۹۵۰ چین و دیگر کشورهای مذکور از برنامه‌ریزی جامع اجباری توسعه پیروی کردند.

1. Anti Cyclical Planning

اما این کشورها در عمل و به تجربه دریافتند که برنامهٔ اجباری کارایی لازم را ندارد، درنتیجه ناچار شدند از عمومیت، درجهٔ جامعیت و اجبار، و تفصیل برنامه بکاهند.

در این نوع برنامه‌ریزی هدف آن است که کشور در دوران انتقال به کمونیسم به‌طور کامل صنعتی شود. لذا در آن، تأکید اساسی بر افزایش پس‌انداز، در اختیار گرفتن این پس‌انداز توسط دولت و تخصیص آن به سرمایه‌گذاری در امور زیربنایی و در کارخانجات بزرگ می‌باشد.

به‌طور کلی، برنامه‌ریزی در نظام سوسیالیستی و کمونیستی، برنامه‌ریزی متمرکز است و در نقطه مقابل برنامه‌ریزی در نظام سرمایه‌داری قرار دارد. در این جوامع یک سازمان یا ارگان برنامه‌ریزی وجود دارد که وظیفه آن تعیین اهداف و اولویت‌های اقتصاد و گنجاندن این اهداف در چارچوب یک برنامه اقتصادی است. مجموعه مشخصی از هدف‌ها که به‌وسیله برنامه‌ریزان مرکزی از پیش تعیین شده‌اند، پایه و اساس برنامهٔ اقتصادی کامل و جامع را تشکیل می‌دهند.

در این نوع برنامه‌ریزی اقتصادی که عمدتاً به اقتصاد اتحاد جماهیر شوروی سابق و اقتصادهایی از قبیل کشورهای اروپای شرقی مربوط می‌شود، تخصیص منابع (فیزیکی و مالی) نه براساس قیمت‌ها و شرایط عرضه و تقاضا در بازار (مکانیسم بازار)، بلکه برحسب نیازهای برنامه به مواد اولیه، نیروی کار و سرمایه صورت می‌گیرد. برای دست‌یابی به اهداف برنامه، مقامات برنامه‌ریز بر مسائل تولید و توزیع کنترل کامل دارند. تمامی معادن، مزارع، صنایع، مؤسسات مالی، عوامل توزیع، تجارت داخلی و خارجی، سیستم حمل ونقل (پایانه‌ها، ناوگان و...) و مخابرات همگی تحت نظارت و کنترل برنامه‌ریزان هستند. در واقع، این اولویت‌ها و اهداف برنامه‌اند که امر تولید در بخش‌های مختلف اقتصاد را تعیین می‌کنند.

در نظام برنامه‌ریزی سوسیالیستی و کمونیستی، حاکمیت مصرف‌کنندگان در بازار در چارچوب منافع اجتماعی کالاها، که برنامه وظیفه تولید و توزیع آن‌ها را دارد، محدود می‌شود.

* برنامه‌ریزی اقتصادی در نظام مختلط:

اقتصاد مختلط به‌معنای وجود دو بخش اقتصادی دولتی و خصوصی یا متمرکز و غیر

متمرکز در کنار یکدیگر و در یک زیر مجموعهٔ اقتصادی است. در این اقتصادها قسمتی از منابع تولیدی به‌طور خصوصی اداره می‌شود و قسمت دیگر متعلق به بخش عمومی است. نسبت توزیع مالکیت بین بخش خصوصی و عمومی از کشوری به کشور دیگر متفاوت است. در اقتصادهای مختلط علاوه بر دو بخش خصوصی و دولتی، بخش سومی نیز می‌تواند وجود داشته باشد که به آن بخش تعاونی گفته می‌شود. در برنامه‌ریزی مختلط تمام آزادی‌های موجود در چارچوب نظام سرمایه‌داری مانند آزادی مصرف، آزادی تولید، آزادی شغل و آزادی حق مالکیت و ... محترم شمرده می‌شود. اگرچه در بسیاری از کشورهای دارای نظام اقتصادی مختلط، این آزادی‌ها تا آن حد مورد احترام است که منافع اجتماعی توده‌های مردم را به مخاطره نیاندازد. دولت با اتخاذ سیاست‌های مناسب می‌تواند حدود این آزادی‌ها را تحت کنترل درآورد.

هدف نهایی از برنامه‌ریزی در یک نظام اقتصادی مختلط از بین بردن نکات منفی نظام غیرمتمرکز و تقویت نکات مثبت سیستم متمرکز، در جهت افزایش رفاه اجتماعی، می‌باشد.

ب) برنامه‌ریزی به اعتبار جامعیت

برنامه‌ریزی به اعتبار جامعیت به برنامه جامع و برنامه محدود تقسیم می‌شود:

- برنامه جامع کل اقتصاد را در برمی‌گیرد.
- برنامه محدود کل اقتصاد را در برنمی‌گیرد. ممکن است به چند بخش از اقتصاد، حوزه‌هائی از چند بخش از اقتصاد و ... محدود شود.

ج) برنامه‌ریزی به اعتبار الزام در اجرا

انواع برنامه‌ریزی به اعتبار الزام اجرا عبارت از برنامه‌ریزی اخباری، برنامه‌ریزی دستوری، برنامه‌ریزی ارشادی و برنامه‌ریزی مختلط است.

* برنامه‌ریزی اخباری:

دولت در زمینه‌های مختلف مطالعاتی انجام می دهد و نتایج حاصل را منتشر می‌کند. در این نوع برنامه‌ریزی صرفاً دادن اطلاع به عاملان اقتصادی مطرح است.

* برنامه‌ریزی دستوری:

از این نوع برنامه‌ریزی به عنوان برنامه‌ریزی اجباری نیز یاد می‌شود. برنامه‌ریزی اقتصادی دستوری جزء جدایی ناپذیر سیستم سوسیالیستی و کمونیستی است. در این سیستم اقتصادی، آزادی فعالیت‌های اقتصادی جایی ندارد. لذا در این شیوه، فعالیت‌های اقتصادی از طریق رهنمودها و دستوراتی که از طرف مقام‌های بالاتر و قدرت مرکزی صادر می‌شوند، کنترل و تنظیم می‌گردند. طبیعی است که تنها نهادی که توانایی صدور چنین دستوراتی را دارد، دولت است. زیرا دولت دارای اطلاعات کافی در زمینه منابع، امکانات و خواسته‌های افراد جامعه است. هم‌چنین، مورد پذیرش اعضای جامعه است.

اهداف برنامه ملی و تخصیص منابع مالی نمایانگر اوامر و خط مشی‌هایی است که توسط وزارتخانه‌ها و بنگاه‌های تولیدی ارائه و از پیش تعیین شده است. وظیفه نهادهای دولتی اجرای رهنمودها و خط مشی‌هایی است که در برنامه در نظر گرفته شده است. در این سیستم، برنامه‌ریزی دولت از طریق تحت کنترل درآوردن تمام صنایع، بخش کشاورزی، بانک‌ها، دیگر مؤسسات مالی و بخش حمل ونقل، نقش اساسی را ایفا می‌کند. تخصیص منابع در این نوع برنامه‌ریزی نه‌تنها به واسطه اولویت‌های اقتصادی، بلکه توسط خط مشی‌های سیاسی تعیین می‌شود، بدون آن‌که هیچ تضمینی برای تحقق انتظارات و اولویت‌ها وجود داشته باشد.

البته چنین رفتاری تنها در جوامعی مورد قبول است که اعضای جامعه و واحدهای اقتصادی، پذیرای این نقش پدرانه برای دولت باشند و خود را صاحب اندیشه و موجه برای اظهار نظر و مشورت ندانند و منافع جمعی را فقط مدنظر داشته باشند. در واقع فرد و منافع فردی دارای ارزش و اهمیت نباشد. از آن‌جا که مسئله مشارکت اعضای جامعه در اداره کشور از مقولات مهم در جوامع امروزی است، بالطبع اینگونه برنامه‌ریزی با مشکلاتی همراه خواهد بود.

نخستین اشکال وارده بر برنامه‌ریزی دستوری، عدم توجه به نقش مصرف‌کنندگان خصوصی و اولویت‌های آن‌ها در تعیین اهداف برنامه است. به این معنا که مردم درآمد خود را نمی‌توانند بر اساس اولویت‌ها و انتخاب‌های‌شان صرف هزینه‌های مصرفی خویش کنند. شرایط و مکانیسم بازار از طرف مقامات برنامه‌ریز دیکته می‌شود. لذا نیروهای عرضه و تقاضا و مکانیسم قیمت، نقشی درتعیین خط مشی‌ها و اهداف برنامه ندارد. جیره‌بندی و کنترل قیمت‌ها از جمله اجزای برنامه‌ریزی

دستوری است. دخالت‌های نظام از نیاز اولیه زندگی فرد گرفته تا روابط خصوصی، روابط فردی و خانوادگی، خصوصیت کار و شغل و ساعات فراغت را شامل می‌شود. اصولاً در سیستم برنامه‌ریزی متمرکز، برنامه‌ریزان بطور آگاهانه نفوذ خود را اعمال می‌کنند و قدرت تصمیم‌گیری را از کارگزاران اقتصادی می‌گیرند.

به‌هرحال این نوع برنامه‌ریزی نه‌تنها همیشه نمی‌تواند رضایت تمام اقشار مردم را برآورده سازد بلکه بر پیچیدگی‌های روابط اقتصادی و اجتماعی می‌افزاید. به‌عنوان مثال، برنامه‌ریزان برای افزایش تولیدی یک کالای خاص نیازمند افزایش تولید تمام کالاهای مکمل و به‌دلیل محدودیت منابع، نیازمند کاهش کالاهای جانشین هستند. حال اگر چنین تصمیمی در مورد تولید تعداد بیشتری از کالاها مدنظر برنامه‌ریزان باشد، برنامه‌ریزی و امکان دست‌یابی به اهداف برنامه و جلب رضایت مردم دشوارتر خواهد شد.

از دیگر معایب و مشکلات برنامه‌ریزی دستوری عدم وجود انعطاف است. در این نوع برنامه‌ریزی هنگامی‌که رئوس و اولویت‌های برنامه مشخص شود، امکان تغییر در آن‌ها وجود ندارد. در واقع با وجود کمبودها، برنامه را باید تا انتها ادامه داد، حتی اگر به اسراف و اتلاف منابع اقتصادی و اجتماعی منجر شود.

برنامه‌ریزی دستوری، مستلزم هزینه‌های سرسام‌آوری است زیرا در نظام برنامه‌ریزی متمرکز استفاده از تعداد کثیری از اقتصاددانان، متخصصان ریاضی و آمار، کارمندان اداری، آمارگیران و دیگر افراد آموزش دیده ضروری است. هم‌چنین، برای جمع آوری داده و اطلاعات لازم، بررسی شرایط جغرافیایی، سرشماری، تخصیص منابع تولیدی و غیره به منابع مالی هنگفتی نیاز است.

* برنامه‌ریزی ارشادی:

این نوع برنامه‌ریزی که برنامه‌ریزی اختیاری نیز نام دارد، در شرایطی مطرح می‌شود که جریان تصمیم‌گیری‌های اقتصادی تحت تاثیر مکانیسم بازار است. اجرای این نوع برنامه توسط کارگزاران اقتصادی اجباری نیست. در این نوع برنامه‌ریزی، دولت اقدامات انگیزشی و تشویقی برای تصمیم‌گیری‌های اقتصادی برمبنای برنامه، انجام می‌دهد.

در برنامه‌ریزی ارشادی، دولت با انجام تحقیقات و مشخص کردن جهت حرکت، وسایل تشویقی فراهم می‌کند تا کارگزاران اقتصادی در جهت‌های تعیین شده حرکت کنند. به‌عبارتی، عنوان می‌شود دولت با ارائه اطلاعات درباره بازار، سعی می‌کند تا

فعالیت‌های اقتصادی را هدایت نماید و آن‌ها را در مسیرهای مناسب جهت دست‌یابی به اهداف دلخواه سوق دهد. اما به‌هرحال تصمیم‌گیری نهایی به عهده خود کارگزاران یا واحدهای اقتصادی است.

در برنامه‌ریزی ارشادی این گونه استدلال می‌شود که هر واحد اقتصادی باید بتواند ایده و فکر خود را با شرایط بازار تعدیل کند و به تولید وعرضه کالایی بپردازد که قادر به فروش آن باشد و از کم‌هزینه‌ترین ترکیب عوامل تولید استفاده کند. در واقع گویی بازار بر عملکرد واحدهای اقتصادی نظارت دارد. حال دولت می‌تواند از طریق بررسی و مطالعه بازارها و ارائه نتایج حاصل به واحدها و کارگزاران اقتصادی، بر روی فعالیت‌های اقتصادی و جهت آن‌ها اثر گذارد.

بنابراین، دولت می‌تواند با کنترل بازار که خود کنترل واحدهای اقتصادی را برعهده دارد، وارد عمل شود. در این شرایط نیازی به صدور دستورهای گوناگون برای نیل به هدف‌های معین نیست بلکه می‌توان با استفاده از تشویق‌ها و تنبیه‌های خاص و ارائه اطلاعات صحیح درباره اوضاع اقتصادی جامعه در آینده و نمایش راه صحیح در قالب برنامه، که در سطح کلان تنظیم می‌شود، به مقصود رسید. برای مثال، اگر هدف دولت عرضه بیشتر کالاهای مورد نیاز افراد کم درآمد و هدف عرضه‌کنندگان، تولید کالاهای مورد توجه ثروتمندان باشد، نیازی به استفاده از نهادهای خاص و روش‌های پیچیده تخصیص منابع و کنترل فعالیت‌ها نیست، بلکه از طریق مالیات‌ها (مثبت و منفی[1]) می‌توان به مطلوب دست یافت.[2]

بدین ترتیب، برنامه‌ریزی از روی میل و اراده می‌تواند کم و بیش به همان اهدافی دست پیدا کند که برنامه‌ریزی دستوری می‌تواند، با این تفاوت که در برنامه‌ریزی ارشادی به‌علت انعطاف پذیر بودن خط مشی‌ها و اهداف برنامه، میزان ائتلاف منابع و هزینه اجرای برنامه کاهش می‌یابد.

برنامه‌ریزی ارشادی نیز دارای معایب و مشکلاتی است که از برتری‌های آن می‌کاهد. انگیزه‌ها و محرک‌های ایجاد شده توسط دولت ممکن است آن اندازه قوی نباشد که تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان خصوصی را وادار به پیروی از اهداف و اولویت‌های اقتصادی برنامه نماید. به‌عبارتی، در برخی از موارد ترغیب و تشویق در

---

۱. مالیات منفی همان یارانه است.

۲. تحلیل چگونگی دست‌یابی به هدف دولت به دانشجو واگذار می‌شود.

واحدهای اقتصادی به‌سرعت اثر نمی‌گذارد و تنها پس از گذر زمان و در بلندمدت تغییر مطلوب را آن‌هم در صورت عدم تغییر در دیگر پدیده‌ها، ایجاد خواهد کرد. در این‌صورت دست‌یابی به اهداف و اولویت‌های برنامه دچار وقفه شده و حتی امکان این می‌رود که زیربنا و چارچوب برنامه به کلی تغییر نماید.

از طرفی، به‌علت ضعف تاریخی نیروهای مولد و عدم شفافیت بازار و ضعف مکانیسم قیمت در ایجاد تعادل بین عرضه و تقاضا در برخی از بازارها، رویارویی با کمبودها و مازادها اجتناب ناپذیر می‌شود. در این شرایط اجرای واقعی برنامه با مشکل مواجه می‌شود و لذا دخالت دولت از طریق اتخاذ سیاست‌ها و رهنمودهای مناسب مانند کنترل قیمت و جیره‌بندی کالا برای مقابله با ضعف مکانیسم بازار ضرورت می‌یابد.

به‌همین ترتیب، سیاست‌های پولی و مالی به‌تنهایی قادر به تأمین نیازهای سرمایه‌ای اقتصاد در طول اجرای برنامه نخواهد بود، زیرا ابعاد و مقیاس عمل سیاست‌های پولی و مالی در کشورهای درحال‌توسعه محدودتر از آن است که بتواند نیازهای سرمایه‌گذاری در اقتصاد ملی را فراهم آورد. اصولاً در کشورهای درحال‌توسعه سطح درآمد پایین و درنتیجه حجم پس‌اندازها ناچیز است. به‌علاوه، در این کشورها حتی افرادی که قادر به پس‌انداز کردن هستند، از پس‌اندازهای خود برای سرمایه‌گذاری در فعالیت‌های غیرتولیدی استفاده می‌کنند، دراین حالت برنامه‌ریزی دستوری به‌نحوه مؤثرتری می‌تواند جوابگوی نیازها باشد.

براساس بحث‌های ارائه شده می‌توان اظهار کرد که هر کشوری با عنایت به نوع نظام حاکم در آن یکی از دو مورد برنامه‌ریزی دستوری و ارشادی، را انتخاب می‌کند. از این‌رو، مسلماً کشورهای سوسیالیستی و کمونیستی برنامه‌ریزی دستوری را ترجیح می‌دهند. در مقابل، کشورهای سرمایه‌داری برنامه‌ریزی ارشادی یا اختیاری را انتخاب می‌کنند و اهداف برنامه را به‌گونه‌ای طراحی می‌نمایند که بخش خصوصی تشویق شود. برخی از اقتصاددانان بر این باورند که این دو روش مکمل هم بوده و تفکیک‌پذیر نمی‌باشند. به‌عبارتی، دولت، به ویژه در کشورهای درحال‌توسعه، می‌تواند از طریق ایجاد انگیزه‌های لازم فعالیت‌های بخش خصوصی را تشویق کند و به‌کمک برنامه‌ریزی دستوری فعالیت‌های آن‌ها را کنترل نمایند.

* برنامه‌ریزی مختلط:
ترکیبی از سه برنامه‌ریزی اخباری، دستوری و ارشادی است. در جایی صرفاً اطلاعاتی به عاملان اقتصادی می‌دهد، در جایی اجبار در اجرا را مطرح می‌کند و در جایی حالت ارشادی دارد.[۱]

د) برنامه‌ریزی از نظر مدت زمان اجرا

برنامه اقتصادی از نظر طول مدت اجرا به سه نوع کوتاه‌مدت، میان‌مدت و بلندمدت تقسیم می‌شود.

* برنامه‌ریزی کوتاه مدت:
این نوع برنامه‌ها معمولاً تفصیلی و اجرائی هستند و طول مدت آن‌ها یکساله است. در این نوع برنامه‌ها به‌دلیل کوتاهی زمان مسئله تغییر ساختار مطرح نیست.

* برنامه‌ریزی میان‌مدت:
زمان برنامه میان‌مدت عموماً با طول عمر پروژه‌های اقتصادی سنجیده می‌شود تا بتوان نتایج کار را بررسی کرد. از این‌رو، زمان برنامه میان‌مدت معمولاً بین سه تا هفت سال است. این نوع برنامه در واقع به مثابهٔ پل ارتباطی بین برنامه کوتاه‌مدت و بلندمدت عمل می‌کند.

* برنامه‌ریزی بلندمدت:
در برنامه‌های بلندمدت، اهداف بلندمدت مطرح است. یعنی اهدافی درنظر گرفته می‌شود که برای دست‌یابی به آن‌ها لااقل به پانزده، بیست یا بیست و پنج سال وقت نیاز است. یک برنامه بلندمدت لزوماً در سراسر طول اجرای آن نمایانگر یک برنامه خاص اقتصادی نیست. به عبارت دیگر، برنامه بلندمدت بیشتر چشم انداز است تا یک برنامه اجرایی.

---

۱. با توجه به مطالب عنوان شده و تجربه کشورهای موفق در استفاده از برنامه‌های اقتصادی مانند کشورهای جنوب شرق آسیا، برنامه‌ریزی مختلط برای کشورهای درحال‌توسعه مناسب است.

برنامه‌های کوتاه‌مدت و میان‌مدت در مقایسه با برنامه‌های بلندمدت از دقت بیشتری برخوردار هستند. چراکه میزان تغییرات در آن‌ها کم است. به‌همین دلیل است که اغلب برنامه‌های بلندمدت به تعدادی برنامه میان‌مدت و کوتاه‌مدت تقسیم می‌شوند.

هـ) برنامه‌ریزی به اعتبار حوزه شمول جغرافیایی برنامه

تقسیم بندی برنامه‌ریزی می‌تواند با توجه به حوزه شمول جغرافیایی صورت گیرد. بر این اساس، برنامه می‌تواند در محدودهٔ جغرافیایی یک محله یا یک منطقه و یا کل کشور (ملی) و بالاخره در محدوده چند کشور (بین‌المللی) تدوین شود. پس در این قالب، تقسیم‌بندی عبارت‌است از :

* برنامه‌ریزی محلی:

این برنامه ناحیه‌ای کوچک از منطقه، شهر یا روستا را در برمی‌گیرد.

* برنامه‌ریزی منطقه‌ای:

برنامه‌ریزی منطقه‌ای بیشتر به عوامل اقتصادی از دید وضعیت اقلیمی یا سیاسی و ...، در یک منطقه خاص می‌پردازد. مثلاً حوزه تجاری شامل چند استان را در نظر می‌گیرد. زیر مجموعه‌ای از کل کشور است.

* برنامه‌ریزی ملی:

در این نوع برنامه‌ریزی به لحاظ جغرافیایی کل کشور مدنظر است.

* برنامه‌ریزی بین‌المللی:

برنامه ای است که مجموعه‌ای از کشورها را در برمی‌گیرد.

و) برنامه‌ریزی به اعتبار نحوه تهیه برنامه

برنامه‌ریزی به اعتبار نحوه تهیه برنامه می‌تواند با مشارکت مردم و یا بدون مشارکت مردم باشد.

بحث اصلی مشارکت بر این نکته متکی است که دولت چه نوع نمایندگی از جامعه را دارا است.

اگر از حد و حدود نمایندگی به گونه‌ای تلقی شود که در همه امور کشور و

اقتصاد حق دخالت دارد، بنابراین، تهیه برنامه بدون مشارکت مردم است.
گاهی اوقات انواع ارگان‌های غیردولتی در کنار دولت مشغول تهیه برنامه هستند (مانند اتحادیه‌ها) در این‌صورت تهیه برنامه با مشارکت مردم است.[۱]

ز) برنامه‌ریزی به اعتبار سطح برنامه

در برنامه‌ریزی به اعتبار سطح، برنامه می‌تواند در سطح کلان، بخش و طرح، تدوین شود.

* برنامه‌ریزی کلان:
برنامه کلان با دریافت اهداف کیفی از سیاستگزار شروع می‌شود و با تعیین چارچوب‌های بخشی پایان می‌پذیرد. در سطح برنامه کلان متغیرهای مرسوم کلان اقتصادی مانند اشتغال، ارز، مصرف و سرمایه‌گذاری در کل بخش‌های اقتصاد مدنظر قرار می‌گیرد.

* برنامه‌ریزی بخشی:
برنامه‌ریزی بخشی معمولاً از چهارچوب‌های متغیرهای کلان بخشی شروع می‌شود و با تعیین متغیرهای زیر بخش‌ها پایان می‌پذیرد.

* برنامه‌ریزی طرح:
برنامه‌ریزی طرح از متغیرهای زیر بخش شروع و در قالب طرح‌های مختلف تدوین می‌شود.

مثال: فرض کنید بر اساس برنامه کلان قرار است تولید کل بخش کشاورزی ٪۷ افزایش داشته باشد. این شروع برنامه بخش است. حال بخش کشاورزی باید برای دست‌یابی به

---

۱. در ایران برنامه را دولت تهیه می‌کند، به مجلس ارائه می‌دهد و نمایندگان مردم آن را تصویب می‌کنند. درواقع تهیه برنامه بدون مشارکت مستقیم مردم است. هرچند افراد زیادی در تهیه برنامه مشارکت دارند ولیکن آن‌ها از ارگان‌های دولتی هستند.

افزایش تولید مورد نظر برنامه‌ریزی کند. پس بر اساس بررسی و مطالعات لازم، برنامه بخش کشاورزی مقرر می‌نماید تولید گندم ٪۵، محصولات باغی ٪۳، محصولات دامی ٪۲ و...، افزایش داشته باشد. درواقع تعیین این موارد نهایت برنامه- زیری بخش است. ولیکن دستور کار برنامه‌ریزی طرح مشخص شده است. اکنون برای رسیدن به به افزایش تولید مورد نظر در زیر بخش‌ها چه طرح‌هایی باید تدوین و اجرا شود. مثلاً مقرر می‌شود برای افزایش تولید گندم به میزان ٪۵ باید طرح‌های اصلاح کشت در روستاهای (الف)،(ب)و....، اجرا شود.

۹-۷ برنامه‌ریزی توسعه

برنامه‌ریزی توسعه بعد از پایان جنگ جهانی دوم مطرح و اجرا شده است. کشورهای عقب مانده و درحال‌توسعه که مایل نیستند از نظام کمونیستی برای تحول خود بهره گیرند، از این نوع برنامه‌ریزی استفاده می‌کنند. در این کشورها، عقب ماندگی در ساخت کلی اقتصادی و اجتماعی آن‌ها نهفته است. در اقتصاد آن‌ها بیکاری و تورم همزمان وجود دارد. از این‌رو، کشورهای درحال‌توسعه که دارای ناکامی‌های اقتصادی بیشتری نسبت به کشورهای دیگر هستند، سعی می‌کنند با توسل به برنامه‌ریزی توسعه بر مشکلات اقتصادی خود فائق آیند. به عبارت دیگر، هدف از برنامه‌ریزی توسعه این است که جوامع توسعه‌نیافته با تغییر ساختار به توسعه اقتصادی دست یابند.

برنامه‌ریزی توسعه فرآیند پیچیده‌ای شامل جمع‌آوری اطلاعات، بررسی مشکلات و حل آن‌ها است که در این فرآیند باید ملاحظات اقتصادی، سیاسی واجتماعی در نظر گرفته شود.

برنامه‌ریزی توسعه در هر کشوری به عواملی مانند سطح توسعه‌یافتگی، نوع نظام برنامه‌ریزی، اهداف تعیین شده برای برنامه و ملاحظاتی در باب مسائل فنی، زیست محیطی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی بستگی دارد. بنابراین، برای تمام کشورها و حتی برای کشورهای با ویژگی‌های مشابه، نمی‌توان در قالب رهیافت و روش واحدی برنامه‌ریزی کرد.

در اغلب کشورهای درحال‌توسعه مرکز یا سازمان موقتی (سازمان برنامه) به منظور تدوین برنامه توسعه تشکیل شد. ولیکن در بسیاری از این کشورها بدلیل

مشکلات و موانع موجود و طولانی شدن جریان توسعه‌یافتگی سازمان برنامه به سازمانی دائمی تبدیل شده است. هم‌چنین، در کشورهای درحال‌توسعه تکنیک‌ها و روش‌های برنامه‌ریزی توسعه به جهت کمبود نیروی انسانی متخصص، ضعف در تهیه آمارهای اقتصادی و به‌طورکلی نبود امکانات، پیشرفت محدود و کندی داشته است.

در این قسمت ابتدا به سابقه برنامه‌ریزی توسعه در کشورهای درحال‌توسعه اشاره می‌شود و سپس فرآیند برنامه‌ریزی توسعه شامل پنج مرحله توضیح داده می‌شود.

۹-۷-۱ سابقه برنامه‌ریزی توسعه

برنامه‌ریزی توسعه در کشورهای درحال‌توسعه در قالب برنامه‌ریزی طرح‌های منفک، برنامه‌ریزی سرمایه‌گذاری تلفیق شده دولتی، برنامه‌ریزی جامع و برنامه‌ریزی هسته‌های اصلی اجرا شده است.

*** برنامه‌ریزی طرح‌های منفک:**

در این نوع برنامه‌ریزی مجموعه‌ای از طرح‌ها در کنار هم قرار می‌گرفتند و جامعه با اجرای آن‌ها سعی می‌کرد در مسیر توسعه گام‌های اساسی بردارد. از طرح‌های مذکور می‌توان به طرح احداث بیمارستان، طرح احداث و تأسیس دانشگاه و طرح جاده‌سازی اشاره نمود. برنامه‌ریزی طرح‌های منفک از نظر اجرا نسبتاً موفق بوده است.

با گسترش اقتصاد، پیچیده‌تر شدن روابط اقتصادی، پیدایش مسائلی هم‌چون تأمین نسبی نیروی انسانی متخصص، نیاز به فراهم بودن آمارهای اقتصادی و ...، این ایده به‌وجود آمد که برنامه باید گسترده‌تر و جامع‌تر شود. لذا برنامه‌ریزی سرمایه‌گذاری تلفیق شده دولتی مطرح شد.

*** برنامه‌ریزی سرمایه‌گذاری تلفیق شده دولتی:**

در این نوع برنامه‌ریزی دستگاه‌ها و نهادهای مختلف موظف بودند طرح‌های مورد نظر خود را برای اجرا به یک نهاد مرکزی ارائه دهند. این نهاد مرکزی با توجه به منابع محدود کشور و اولویت طرح‌ها، از بین آن‌ها مجموعه‌ای را به‌عنوان برنامه انتخاب می‌کرد.

وجه مشترک این دو نوع برنامه‌ریزی در این است که هسته اصلی هردو، طرح و

اجرای آن است.

به‌تدریج در کشورهای درحال‌توسعه، فرآیند تهیه آمار، ایجاد سازمان‌های اجرایی مناسب و تکنیک‌های جدید گسترش یافت و این امر سبب گردید تا برنامه‌ریزان در کشورهای مذکور برای کل اقتصاد برنامه‌ریزی کنند. بدین ترتیب برنامه‌ریزی جامع مطرح شد.

*** برنامه‌ریزی جامع:**

برنامه‌ریزی جامع به گونه‌ای کل اقتصاد اعم از بخش دولتی و بخش خصوصی را در برمی‌گیرد. در این برنامه‌ریزی از دیدگاه نظری امکان برخورد با تعادل‌های کلی جامعه وجود دارد و به مباحثی چون تورم، عرضه و تقاضای کل، عرضه و تقاضای پول، نرخ رشد اقتصادی، اشتغال جامعه و ...، پرداخته می‌شود.

برنامه‌ریزی جامع معمولاً در سه سطح: ۱. کلان ۲. بخش ۳. طرح، مطرح است.

در سطح کلان، متخصص کمتر و آمارهای با تفصیل کمتر لازم است. برنامه کلان در بازه زمانی محدود قابل طراحی است. در عین حال برنامه کلان با توجه به اینکه به متغیرهای کلان مانند کل اشتغال، سطح رفاه جامعه و ...، می‌پردازد از دید سیاسی جذابیت بیشتری دارد.

در سطح بخش، متخصص و آمارهای با تفصیل بیشتر از سطح کلان لازم است.

در سطح طرح، به متخصص بیشتر، آمارهای مفصل تر، زیادتر و بهنگام‌تر و زمان طولانی‌تری نیاز است. در این سطح برای مثال طرح بهسازی آب آشامیدنی یک روستای مشخص مطرح می‌شود.

به‌طورکلی، برای تهیه برنامه جامع در سطوح مختلف، در کشورهای توسعه نیافته به داشتن زمان مناسب و کافی، آمارهای تفصیلی و به‌هنگام و قابل اتکاء، مطالعات تحقیقی فراوان و نیروی متخصص نیاز است. از آن‌جا که همه این عوامل از جمله تنگناهای اساسی این نوع برنامه‌ریزی است، کشورهای توسعه نیافته اغلب به تهیه برنامه در سطح کلان محدود می‌شوند. برنامه جامع در این کشورها در سطح بخش ناقص و عمدتاً فاقد طرح است. بنابراین، درعمل برنامه جامع تهیه شده امکان و قدرت اجرایی ندارد. به این جهت آن‌ها نمی‌توانند در زمان اجرای برنامه جامع از بازخوردهای منطقی

و لازم بین برنامه‌های کلان و بخش، و بین برنامه‌های بخش و طرح، برای پیشبرد بهتر برنامه مطلع شوند. در نتیجه برنامه جامع کارایی خود را از دست می‌دهد.

به هر حال با آن که برنامه‌ریزی جامع دارای مبانی نظری پیشرفته است، اما در کشورهای درحال‌توسعه، به‌دلیل نبود شرایط و امکانات لازم، درعمل با شکست مواجه شده است. از دلایل شکست و ناکامی برنامه‌ریزی جامع می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. نبود آمارهای تفصیلی قابل اتکاء و به‌هنگام؛

کشورهای درحال‌توسعه اصولاً فاقد مراکز و سازمان‌های کارآمد جهت جمع‌آوری این گونه آمار می‌باشند.

۲. نبود تحقیقات مفصل و جامع در زمینه‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی و سیاسی؛

اصولاً در کشورهای درحال‌توسعه چنین تحقیقات جامعی صورت نمی‌گیرد. اگر هم صورت گیرد به‌دلایلی نظیر کم دقتی در تحقیقات، عدم اطمینان به مطالعات آماری، دارای اعتبار لازم نمی‌باشند. برای مثال، جهت برنامه‌ریزی در بخش مصرف، لازم است مصرف از نظر تئوری مطالعه شود ولی تنها مطالعات تئوریک کافی نیست بلکه باید تحقیق کرد و با آزمون‌های متعدد مکانیسم رفتارهای مختلف و عوامل مؤثر بر مصرف در کشور شناخته و تشخیص داده شود.

۳. کمبود نیروی انسانی متخصص در زمینه‌های مختلف؛

اکثر جوامع توسعه‌نیافته جهان، با کمبود چنین افرادی مواجه می‌باشند.

شکست این نوع برنامه‌ریزی توسعه، باعث به وجود آمدن برنامه‌ریزی هسته‌های اصلی شد.

* برنامه‌ریزی هسته‌های اصلی:

در برنامه‌ریزی هسته‌های اصلی اعتقاد بر این است که تمام مسائل و مشکلات اقتصادی را از همان ابتدا و طی برنامه توسعه نمی‌توان شناسایی و حل کرد. لذا، ابتدا باید مشکلات اصلی را شناسایی و برای حل آن‌ها برنامه‌ریزی کرد. سپس در طول سال‌های برنامه از طریق سایر ابزار مانند بودجه‌بندی سالانه به سیاستگزاری و حل بقیه مسائل پرداخت.

ویژگی‌های مثبت این نوع برنامه عبارت است از:

۱. مشکلات اساسی یا اصلی هر بخش اقتصادی شناسایی می‌شود.
۲. به منظور حل مشکلات اساسی و اصلی شناخته شده هر بخش، طرحی مطرح و تعریف می‌شود.
۳. برنامه‌ها، طرح‌ها و پیشنهادها برای حل مشکلات اصلی بخش‌ها، درصد نسبتاً محدودی از منابع را به خود اختصاص می‌دهد. لذا می‌توان اطمینان داشت که در هنگام نوسان بودجه کشور، این طرح‌ها اجرا می‌شوند و هسته‌ها با مشکل کمتری مواجه خواهند شد و بقیه مشکلات به فرآیند تنظیم بودجه سالانه سپرده می‌شود. در واقع در برنامه‌ریزی هسته‌ای برخلاف برنامه‌ریزی جامع تجدید نظرهای متوالی در فرآیند کار و تأمین مالی ضرورت ندارد.
۴. نیروهای انسانی متخصص موجود برای مطالعه و برنامه‌ریزی جهت حل چند مشکل اساسی متمرکز می‌شوند. با توجه به کمبود نیروی متخصص، این امر به نتیجه مفیدتری درمقایسه با به‌کارگیری آن‌ها جهت مطالعه و برنامه‌ریزی برای حل مشکلات کل اقتصاد منجر می‌شود.
۵. در برنامه‌ریزی هسته‌ای اصلی اجرای طرح‌ها را می‌توان به بخش خصوصی واگذار نمود. در این‌صورت بخش خصوصی نیز در کنار بخش عمومی در اجرای برنامه مشارکت خواهد داشت.

۹-۷-۲ فرآیند برنامه‌ریزی توسعه

برنامه‌ریزی توسعه فرآیند پیچیده‌ای است که شامل مراحل متعددی می‌باشد. درک ارتباط میان این مراحل برای طراحی، قاعده‌سازی و اجرای موفق آن اهمیت دارد. از آن‌جایی‌که در دنیای واقعی فعالیت‌های مربوط به برنامه‌ریزی با یکدیگر تداخل دارند و نیز در تقابل می‌باشند مناسب است فرآیند برنامه‌ریزی به پنج مرحله تقسیم شود. این تقسیم بندی در نمودار شماره (۴) نمایش داده شده است.

نکته‌ای که لازم است قبل از آغاز این بحث ذکر شود، این است که در کلیه مراحل برنامه‌ریزی نباید به دنبال اهداف آرمانگرایانه و دور از دسترس و واقعیت بود بلکه باید حیطه کاری را در چارچوب امکانات و توان بالقوه جامعه قرار داد تا بتوان به موفقیت دست یافت. هم‌چنین، نباید تصور شود که با برنامه‌ریزی می‌توان تمامی

مشکلات و معضلات یک جامعه را ریشه‌کن کرد و آن را به‌عنوان نسخه‌ای سحرآمیز پنداشت، بلکه با برنامه‌ریزی راه برای حل مشکلات و معضلات هموارتر و آسان‌تر می‌شود.

* پنج مرحله برنامه‌ریزی توسعه عبارت‌اند از:

مرحله اول، ترکیبی از تجزیه و تحلیل‌های اقتصادی و قضاوت‌های ارزشی است. این مرحله به درکی از فرآیندهای توسعه منجر می‌شود که مقید به چشم انداز وضعیت کشور است. در واقع در مرحله اول شرایط کشور با توجه به واقعیت‌های اقتصادی، سیاسی، تکنیکی، اجتماعی و جمعیتی و تجزیه و تحلیل‌های اقتصادی و قضاوت‌های ارزشی، بررسی و شناسایی می‌شود. در این مرحله تجزیه و تحلیل‌های اقتصادی توسط کارشناسان اقتصادی در قالب نظریه‌ها و تئوری‌های اقتصادی انجام می‌شود. برای مثال، آن‌ها در بررسی خود تولید را تابع موجودی سرمایه (که خود تابع سرمایه‌گذاری است) و نیروی انسانی (اشتغال) و تقاضا را تابع قیمت و درآمد درنظر می‌گیرند. قضاوت‌های ارزشی نیز توسط سیاستگزاران با توجه به ایدئولوژی و آرمان‌های ملی کشور صورت می‌گیرد.

مرحله دوم، هنگامی که فرآیند توسعه درک شد، روش‌های متعدد دست‌یابی به توسعه می‌تواند مشخص و ترسیم شود. در مرحله دوم مجموعه‌ای از اهداف مهم اقتصادی و اجتماعی و سیاست‌های بی‌طرفانه طراحی می‌شوند. سپس با توجه به ملاحظات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و تجزیه و تحلیل هزینه- فایده بهترین مجموعه انتخاب می‌شود. برای مثال، سیاستگزاران سطوح مختلفی از نرخ رشد و نرخ تورم را برای دست‌یابی به دو هدف رشد و ثبات اقتصادی طراحی می‌کنند. از آن‌جایی‌که نرخ رشد بالاتر معمولاً با نرخ تورم بالاتر همراه است، تحلیل‌گران سیاست‌های اقتصادی با توجه به تقابل میان این دو هدف اقتصادی، بهترین سطح را برای نرخ رشد و نرخ تورم انتخاب می‌کنند.

مرحله سوم، در این مرحله که مرحله اساسی برای اجرای برنامه است، راهبرد توسعه شناسایی و تعیین می‌شود. برای تعیین راهبرد توسعه باید محدودیت‌های منابع (نیروی کار، سرمایه و...) و وضعیت ترازپرداخت‌های خارجی را در نظر داشت. در این مرحله برای دست‌یابی به اهداف تعیین شده در مرحله دوم، چند متغیر راهبردی و

کنترلی مهم انتخاب می‌شود. سپس از رفتار تابعی این متغیرها (راهبردی و کنترلی) در شناسایی و تعیین راهبرد استفاده می‌شود. هم‌چنین، در این مرحله برای انتخاب متغیرهای راهبردی و کنترلی و شناسایی راهبرد توسعه از نظریه‌های مطالعه شده و تجزیه و تحلیل‌های اقتصادی مراحل قبلی استفاده می‌شود.

برای مثال، در مرحله اول مقدار واقعی سطح تولید به‌عنوان متغیر درونزا، براساس میزان سرمایه‌گذاری و اشتغال جامعه تعیین می‌شود. در مرحله دوم سیاستگزاران مقادیری از سطح تولید را به‌عنوان هدف در نظر می‌گیرند. در این مرحله تحلیل‌گران اقتصادی با توجه به ملاحظات اقتصادی، اجتماعی وسیاسی، و تجزیه و تحلیل هزینه–فایده مقداری را برای سطح تولید به‌عنوان متغیر هدف انتخاب می‌کنند. در این صورت مقدار تعیین شده برای سطح تولید یک متغیر برون‌زا است. حال در مرحله سوم این سؤال عنوان می‌شود که برای دست‌یابی به سطح تولید مورد نظر (هدف) چه مقدار سرمایه‌گذاری (متغیر راهبردی و کنترلی) لازم است؟ برای تأمین سرمایه‌گذاری لازم چه سیاست‌هایی (راهبرد توسعه) باید اتخاذ شود؟ درواقع در این مرحله سیاست‌های اقتصادی که منبعث از تجزیه و تحلیل‌های اقتصادی هستند، شکل می‌گیرند.

مرحله‌چهارم، که مرحله اجرای برنامه است از متغیرهای کنترلی به‌عنوان ابزارهای سیاستی استفاده می‌شود. در طول این مرحله ارتباط متقابلی بین قواعد و دستورات برنامه و اجرای آن وجود دارد و به‌طور معمول، اجرای برنامه، بررسی و نتایج آن ارزیابی می‌شود. هنگام طراحی برنامه همواره امکان پیش بینی تمام پیچیدگی‌ها و نتایج مربوط به سیاست‌ها و اهداف وجود ندارد. برخی آثار در طی فرآیند اجرا یا بعد از آن مشخص می‌شوند. بنابراین، باید بین مرحله دوم و چهارم، جهت بازنگری و تکمیل برنامه، بازخوردی باشد.

مرحله پنجم، مرحله ارزیابی کلی است. این مرحله برای فرآیند فراگیری درعمل اهمیت دارد. زیرا در این مرحله ابتدا حاصل اجرای برنامه با توجه به اهداف آن ارزیابی می‌شود. در صورت وجود کاستی، جهت رفع آن اقدامات لازم صورت می‌پذیرد و بار دیگر برنامه مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. بنابراین در طراحی و اجرای برنامه‌ها می‌توان از نتایج و تجربیات قبلی استفاده کرد.

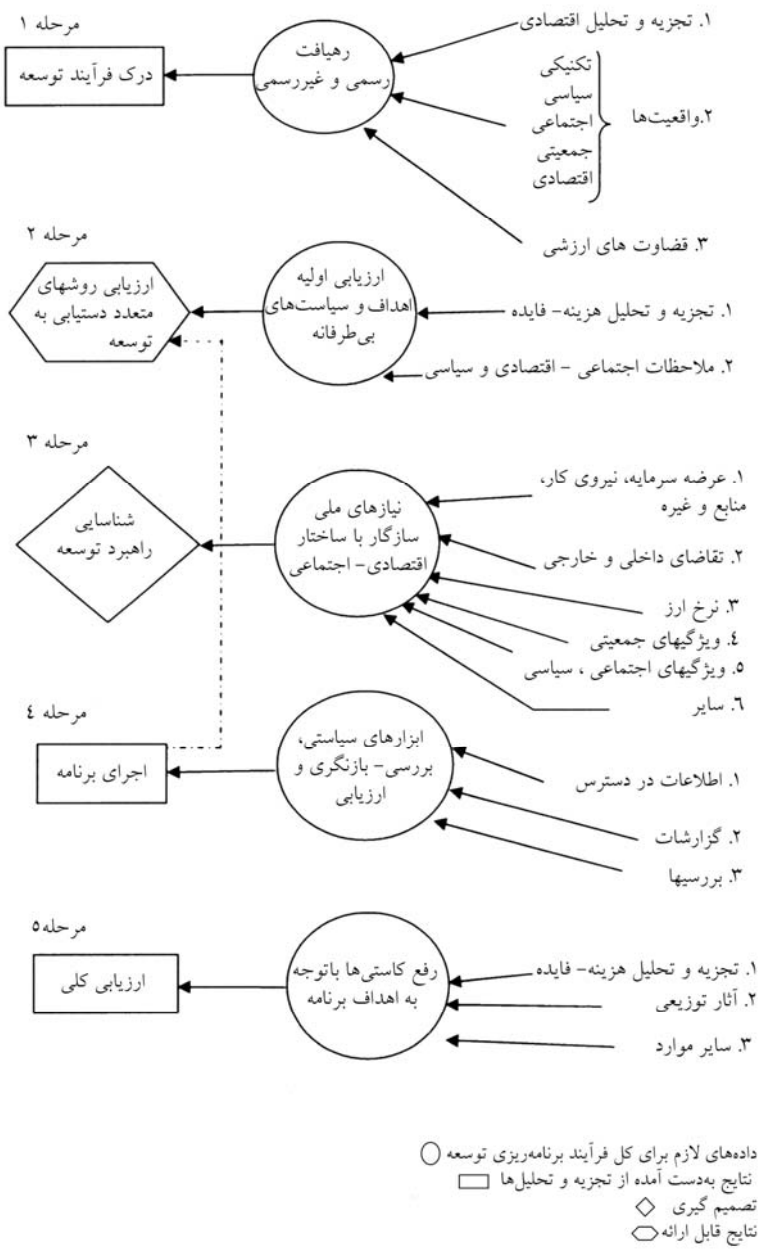

Source: Economy-wide models and development planning, Edited by Charles R. Blitzer, Peter B. Clark, Lance Taylor, London: Oxford University Press, pp.158, 1975.

خلاصه فصل نهم:

۱. برنامه‌ریزی مجموعه‌ای از یکسری تصمیمات است که برای رسیدن به هدف یا اهداف خاصی اتخاذ می‌شود.

۲. برنامه‌ریزی مبتنی بر آن دسته از رفتار انسانی است که متکی‌بر آگاهی و اراده است.

۳. تعریف کلی برنامه‌ریزی اقتصادی: فرآیندی است که طی آن به‌صورت آگاهانه و ارادی به‌منظور حصول به اهداف مشخص اقتصادی مانند ایجاد تغییرات مطلوب در متغیرهای کلان اقتصادی چون تولید ناخالص ملی، مصرف، پس‌انداز، سرمایه‌گذاری و ...، تصمیم‌گیری می‌شود.

۴. برنامه‌ریزی اقتصادی اصولاً دارای دو جنبه شامل؛ محتوی (شناخت علمی جامعه) و صورت (روش‌ها و تکنیک‌های کار برنامه‌ریزی) است.

۵. تا قرن نوزدهم به‌دلیل عدم اعتقاد به دخالت مستقیم دولت در امور اقتصادی تفکر برنامه‌ریزی شکل نگرفته بود. پدید آمدن افکار انتقادی بر نظام سرمایه‌داری به‌دلیل شرایط نامطلوب قرن مذکور، جنگ جهانی اول، برقراری نظام سوسیالیستی در روسیه (سابق)، بحران اقتصادی دهه ۱۹۳۰ جنگ جهانی دوم و خسارات ناشی از آن، تغییر تفکر کلاسیکی و بیان نظریه کینز مبنی بر ضرورت دخالت دولت در امور اقتصادی و شکاف عمیق موجود میان کشورها به لحاظ سطح پیشرفتگی موجب تا بسیاری از کشورهای مذکور و کشورهای تاره استقلال یافته و نیز کشورهای درحال‌توسعه، با اهداف گوناگون به برنامه‌ریزی اقتصادی روی آوردند.

در اواخر قرن بیستم، کشورهای سوسیالیستی براساس تفکر اصلاحی، اقدام به کاهش دخالت قدرت مرکزی و درجه برنامه‌ریزی اقتصادی کردند. در واقع گویی در این زمان بین دو تفکر تعادلی برقرار شد.

۶. ویژگی‌های برنامه‌ریزی اقتصادی عبارت‌اند از:

طراحی و تدوین مجموعه‌ای از طرح‌های اقتصادی، تفویض اختیار برای اجرای برنامه و تخصیص منابع (مالی و فیزیکی)

۷. شرایط لازم برای کسب موفقیت برنامه‌ریزی اقتصادی عبارت‌اند از:

– سیاستگزاری در تعیین اولویت‌ها، سازمان برنامه‌ریزی، منابع مالی و مشارکت عمومی. درصورت فقدان یکی از شرایط نتیجه‌ای غیر از نتیجه مورد نظر به دست خواهد آمد.

۸. انواع برنامه‌ریزی اقتصادی:

الف) برنامه‌ریزی به اعتبار نظام‌های اقتصادی (نظام سرمایه‌داری، سوسیالیستی و کمونیستی، نظام مختلط)

ب) برنامه‌ریزی به اعتبار جامعیت (برنامه جامع و محدود)

ج) برنامه‌ریزی به اعتبار الزام در اجرا (اخباری، دستوری، ارشادی و مختلط)

* در برنامه‌ریزی ارشادی، دولت با انجام تحقیقات و مشخص کردن جهت حرکت، وسایل تشویقی فراهم می‌کند تا کارگزاران اقتصادی در جهت‌های تعیین شده حرکت کنند.

* در برنامه‌ریزی دستوری، فعالیت‌های اقتصادی از طریق رهنمودها و دستوراتی که از طرف مقام‌های بالاتر و قدرت مرکزی (دولت) صادر می‌شوند، کنترل و تنظیم می‌گردند.

د) برنامه‌ریزی از نظر مدت زمان اجرا (کوتاه‌مدت، میان‌مدت و بلندمدت)

هـ) برنامه‌ریزی به اعتبار حوزه شمول جغرافیایی برنامه (برنامه‌ریزی محلی، منطقه‌ای، ملی و بین‌المللی)

و) برنامه‌ریزی به اعتبار نحوه تهیه برنامه (با مشارکت و بدون مشارکت مردم)

ز) برنامه‌ریزی به اعتبار سطح (کلان، بخش و طرح)

۹. برنامه‌ریزی توسعه در کشورهای درحال‌توسعه در قالب برنامه‌ریزی طرح‌های منفک، سرمایه‌گذاری تلفیق شده دولتی، جامع و هسته‌های اصلی اجرا شده است.

* در برنامه‌ریزی طرح‌های منفک، مجموعه‌ای از طرح‌ها (احداث بیمارستان، تأسیس دانشگاه و...) در کنار هم قرار می‌گرفتند و جامعه با اجرای آن‌ها سعی می‌کرد در مسیر توسعه گام‌های اساسی بردارد.

* در برنامه‌ریزی سرمایه‌گذاری تلفیق شده دولتی، دستگاه‌ها و نهادهای مختلف موظف بودند طرح‌های موردنظر خود را برای اجرا به یک نهاد مرکزی ارائه دهند. این نهاد با توجه به منابع محدود کشور و اولویت طرح‌ها، از بین آن‌ها مجموعه‌ای را به‌عنوان برنامه انتخاب می‌کرد.

* برنامه‌ریزی جامع که کل اقتصاد اعم از بخش دولتی و بخش خصوصی را در برمی‌گیرد، معمولاً در سه سطح: کلان، بخش و طرح، مطرح است. اما به‌دلایل زیر در

کشورهای درحال‌توسعه با شکست و ناکامی روبرو می‌شود:
- نبود آمارهای تفصیلی قابل اتکاء و به‌هنگام
- نبود تحقیقات مفصل و جامع در زمینه‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی و سیاسی
- کمبود نیروی انسانی متخصص در زمینه‌های مختلف
* در برنامه‌ریزی هسته‌های اصلی مشکلات اصلی شناسایی و برای آن‌ها برنامه‌ریزی می‌شود.

تمرکز برنامه از طریق تعریف طرح‌های لازم، صرف منابع مالی و نیروهای انسانی متخصص محدود و استفاده از توان بخش خصوصی برای حل مشکلات اصلی هر بخش اقتصادی، از مزیت این نوع برنامه است.

۱۰. برنامه‌ریزی توسعه فرآیند پیچیده‌ای شامل پنج مرحله است.

مرحله اول، شرایط کشور با توجه به واقعیت‌های اقتصادی، سیاسی، تکنیکی، اجتماعی و جمعیتی و تجزیه و تحلیل‌های اقتصادی و قضاوت‌های ارزشی، بررسی و شناسایی می‌شود.

مرحله دوم، مجموعه‌ای از اهداف مهم اقتصادی و اجتماعی و سیاست‌های بی‌طرفانه طراحی می‌شوند. سپس با توجه به ملاحظات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و تجزیه و تحلیل هزینه- فایده بهترین مجموعه انتخاب می‌شود.

مرحله سوم، راهبرد توسعه شناسایی و تعیین می‌شود.

مرحله‌چهارم، برنامه اجرا می‌شود.

مرحله پنجم، برنامه ارزیابی کلی می‌شود.

خودآزمایی فصل نهم

۱. کدام مورد در جلب توجه کشورهای سرمایه‌داری به اقتصاد مختلط نقش داشت؟
الف) بحران اقتصادی ۱۹۳۰ میلادی
ب) نظریه آدام اسمیت
ج) فروپاشی نظام اقتصادی کمونیسم
د) حاکمیت حزب بلشویک در روسیه

۲. نظریه پرسترویکا توسط چه کسی و در چه زمینه‌ای مطرح شده است؟

الف) لنین، انتقادات به نظام اقتصادی سرمایه‌داری
ب) گورباچف، اصلاحات نظام اقتصادی - اجتماعی کمونیسم
ج) خروشچف، اصلاحات نظام اقتصادی - اجتماعی سرمایه‌داری
د) برژنف، فروپاشی نظام اقتصادی کمونیسم

۳. کدام اقدام برای اجرایی شدن برنامه ضرورت دارد؟
الف) اصلاح نظام طراحی منابع
ب)اجرای سیاست درآمدی
ج) تفویض اختیار
د) افزایش درجه دخالت دولت

۴. تکنیک‌ها و روش‌های کار برنامه‌ریزی مربوط به کدام جنبه آن است؟
الف) مالی ب)محتوی ج)مدیریتی د) صورت

۵. درصورت فقدان مشارکت عمومی نتیجه برنامه‌ریزی چه خواهد شد؟
الف) برنامه بدون اجرا، عدم تحقق اهداف.
ب) برنامه خوب بدون اجرای مناسب، تحقق برخی از اهداف.
ج) برنامه بدون تخصیص منابع و اجرا.
د) برنامه با تخصیص منابع بدون اولویت‌ها.

۶. کدام گزینه در مورد برنامه‌ریزی ارشادی صحیح است؟
الف) برنامه‌ریزی خاص کشورهای سوسیالیستی و کمونیستی است.
ب) دولت در طراحی و تأمین مالی آن نقشی ندارد.
ج) به کارگزاران اقتصادی اطلاع رسانی می‌کند.
د) دولت وسایل تشویقی فراهم می‌کند تا کارگزاران اقتصادی در جهت‌های تعیین شده حرکت کنند.

۷. در کدام نوع برنامه‌ریزی تمرکز بر اجرای طرح‌های لازم جهت حل مشکلات اساسی شناسایی شده هر بخش اقتصادی است؟ برنامه‌ریزی ...
الف) بخشی ب) طرح‌های منفک ج) هسته‌های اصلی د) منطقه‌ای

۸. در کدام مرحله از فرآیند برنامه‌ریزی توسعه روش "یادگیری درعمل" به‌کار می‌آید؟
الف)دوم ب)سوم ج)چهارم د)پنجم

۹. در مرحله سوم از فرآیند برنامه‌ریزی توسعه کدام مورد زیر مد نظر است؟
الف) ارزیابی اولیه اهداف و سیاست‌های بی‌طرفانه
ب) نیازهای ملی سازگار یا ساختار اقتصادی
ج) ارزیابی کلی
د) ابزارهای سیاستی، بررسی- بازنگری و ارزیابی

۱۰. متغیرهای راهبردی و کنترلی چه نقشی در فرآیند برنامه‌ریزی ایفا می‌کنند؟
الف) ابزارهای سیاستی
ب) تقسیم‌بندی بخش‌های اقتصاد
ج) تعیین وضعیت ترازپرداخت‌های خارجی
د) ابزار برای انتخاب اهداف برنامه

فصل دهم

تجربه توسعه اقتصادی کشورهای جنوب شرق آسیا

هدف کلی:

هدف کلی فصل دهم آن است که دانشجو با راه کارها و برنامه‌های توسعه اقتصادی چهار کشور جنوب شرق آسیا آشنا شود و از این طریق بتواند اصول اساسی جریان توسعه اقتصادی را، در عمل، دریابد.

هدف‌های رفتاری:

پس از مطالعه این فصل دانشجو قادر خواهد بود:

۱. رئوس برنامه‌های توسعه اقتصادی کشورهای چین، کره جنوبی، تایوان و مالزی را بیان کند.

۲. نقش دولت در فرآیند توسعه اقتصادی کشورهای چین، کره جنوبی، تایوان و مالزی را تشریح کند.

۳. محور اصلی توسعه اقتصادی کشورهای چین، کره جنوبی، تایوان و مالزی را تشخیص دهد و آن‌ها را با یکدیگر مقایسه کند.

۴. وجوه مشترک و افتراق راه کارها و سیاست‌های توسعه اقتصادی کشورهای چین، کره جنوبی، تایوان و مالزی را استخراج کند.

۵. موانع توسعه اقتصادی کشورهای چین، کره جنوبی، تایوان و مالزی را بیان و با یکدیگر مقایسه کند.

۶. مهم‌ترین عوامل مؤثر بر رشد اقتصادی کشورهای چین، کره جنوبی، تایوان و مالزی را برشمارد.

۷. اقدامات مالزی برای کاهش فقر در کنار سیاست‌های رشد سریع اقتصادی را بیان کند.
۸. با توجه به آموخته‌های خود از تجارب توسعه اقتصادی کشورهای چین، کره جنوبی، تایوان و مالزی، درباره فرآیند توسعه اقتصادی کشور بحث کند.
۹. پیامدها و مشکلات اقتصادی که کشورهای چین، کره جنوبی، تایوان و مالزی در فرآیند توسعه اقتصادی با آن روبه رو شدند را با ذکر دلایل، راه حل‌های اتخاذ شده و نتیجه مربوطه بیان و با یکدیگر مقایسه کند.

۱۰-۱ مقدمه

در نیم قرن گذشته، عملکرد اقتصادی کشورهای درحال‌توسعه جهان از روند یکنواختی بر خوردار نبوده است. این کشورها به دو قطب از کشورهایی که پیشرفت‌های زیادی را کسب کرده و کشورهایی که پیشرفت اندکی داشته اند، تقسیم شده اند. اکثریت کشورهای جنوب شرق آسیا در زمره گروه اول محسوب می‌شوند.

به‌طور کلی، کشورهای جنوب شرق آسیا از ویژگی‌های نسبتاً مشابهی برخوردارند که اهم آن‌ها عبارتند از:

۱. تنوع اقلیمی، جمعیتی، قومی، مذهبی، ساختار اجتماعی ونظامهای سیاسی
۲. تنوع در استراتژی توسعه اقتصادی
۳. رشد اقتصادی بالا وپایدار در یک دوره نسبتاً طولانی وتقریباً در تمام منطقه
۴. نرخ بالای پس‌انداز وسرمایه‌گذاری، درهای باز اما مدیریت شده، جهت‌گیری صادراتی، صنعتی شدن وبهبود شاخص‌های اجتماعی

به توسعه کشورهای جنوب شرق آسیا که در واقع توسعه طرف عرضه می‌باشد، عناوینی نظیر الگوی پرندگان (غازهای) درحال پرواز[1]، زنجیره تغییرساختاری [2] و پویایی آسیایی [3] اطلاق می‌شود.

توسعه اقتصادی کشورهای جنوب شرق آسیا در چارچوب شبکه تولید، تحت

1. Flying geese Pattern
2 .Structural Transformation chain
3.Asian dynamism

فشارهای رقابتی از داخل و همکاری با کشورهای همسایه حاصل شده است. این کشورها از طریق آن شبکه توانمندی‌های صنعتی خود را از تکنولوژی سطح پایین به تکنولوژی سطح بالا ارتقا داده‌اند. برای آغاز فرایند توسعه، آن‌ها هیچ گزینه‌ای جز تعامل ویکپارچه شدن با جامعه جهانی از طریق تجارت و سرمایه‌گذاری نداشتند.

در گزارش معجزه بانک جهانی[1]، از ثبات اقتصادی، توسعه منابع انسانی، جهت‌گیری صادراتی و نگرش دولت نسبت به بخش خصوصی و ارتباط با آن، به عنوان عوامل اصلی عملکرد بالای اقتصادی در کشورهای جنوب شرق آسیا یاد شده است.

برای کشورهای جنوب شرق آسیا، ژاپن به‌عنوان بزرگ‌ترین کشور کمک‌کننده واصلی ترین شریک تجاری و سرمایه‌گذاری از اهمیت زیادی برخوردار است. علاوه بر این شرکت‌های ژاپنی از معماران اصلی شبکه تولید کشورهای جنوب شرق آسیا می‌باشند. چنین پویایی آسیایی از طریق تجارت وسرمایه‌گذاری توسط اتحادیه اروپا وآمریکا و هم چنین شبکه تجاری گسترده تایوان، هنگ‌هنگ و چین حمایت شده است.

بازیگران اصلی توسعه اقتصادی، بدون شک بنگاه‌های خصوصی هستند، اما اگر کشوری دارای بازارهای توسعه‌نیافته، کمبود منابع انسانی وتکنولوژی قدیمی و بهره‌وری پایین باشد، صرفاً آزاد گذاشتن بخش خصوصی نمی‌تواند پتانسیل لازم برای رشد را ایجاد کند. از این‌رو، برای نجات اقتصاد یک کشور از دام سیکل باطل درآمد پایین، پس‌انداز پایین وتکنولوژی قدیمی، ایفای نقش دولت به عنوان عامل برونی و جهت دهنده از اهمیت اساسی بر خوردار است.

نقش دولت به‌عنوان یک ناظر خوب، در کشورهای جنوب شرق آسیا باز تعریف شده است. اهم عناصر تشکیل دهنده دولت خوب عبارتند از:

ثبات اقتصادی، اصلاحات ساختاری، کارایی نظام اداری وشفافیت آن، مشارکت اجتماعی. این مولفه‌ها از الزامات رشد اقتصادی محسوب می‌شوند.

در این فصل تجربه کشورهای چین،کره جنوبی،تایوان و مالزی به‌عنوان کشورهای موفق در توسعه اقتصادی بررسی می‌شود.

1. World Bank’s Miracle

۱۰-۲ توسعه اقتصادی چین

اصلاحات اساسی در ساختار اقتصادی چین بعد از سال ۱۹۴۹(م)، به دنبال تاسیس جمهوری خلق چین آغاز شد. دولت جمهوری خلق چین، بر اساس الگویی که تماماً از اتحاد جماهیر شوروی اقتباس شده بود، مالکیت کلیه صنایع بزرگ، زیرساخت‌ها و موسسات مالی را مستقیماً خود به عهده گرفت. کشاورزی به‌صورت اشتراکی بود و مدیریت اقتصادی از نزدیک توسط مقامات مرکزی که قدرت تخصیص کالاهای اساسی و تقسیم منابع بین سرمایه‌گذاری، مصرف و امور دفاعی را داشتند، کنترل می‌شد.

اگرچه نوسازی چهاربخش اساسی شامل بخش کشاورزی، صنعت، علوم و تکنولوژی ودفاع ملی که تحت عنوان "چهار مدرن سازی[1]" معروف است به دنگ شیاو پینگ منتسب می‌باشد، اما در واقع ایده اولیه این طرح را ژائو انلای در سال ۱۹۷۵ طرح ریزی کرد.

حزب کمونیست از زمان لنین متعهد به صنعتی کردن چین بود. اما مائو نظر دیگری داشت ومعتقد بود که صنعتی شدن بازگشت به راه سرمایه داری است. ژائو انلای به‌دلیل بیماری سرطان وضعف سیاسی قادر به مبارزه با مائو در این خصوص نبود در حالیکه دنگ شیاوپینگ در این راه مبارزه سختی کرد. در پائیز سال ۱۹۷۵ وی سه سند را منتشر کرد که در حقیقت زیر بنای " چهار مدرن سازی" بود.

اقتصاد چین تا قبل از سال ۱۹۷۹، به‌صورت برنامه ریزی متمرکز و دستوری اداره می‌شد. بخش گسترده ای از تولید کشور به طور مستقیم توسط دولت جهت دهی و کنترل می‌شد. تعیین اهداف تولید، کنترل قیمت‌ها وتخصیص منابع در اقتصاد از طرف دولت انجام می‌شد. در طی دهه ۱۹۶۰ میلادی تمامی مزارع انفرادی، اشتراکی و به کمون‌های بزرگ تبدیل شدند. در طی دهه‌های ۶۰و۷۰ میلادی دولت مرکزی به منظور کمک به فرایند صنعتی شدن سریع، سرمایه‌گذاری فیزیکی و انسانی هنگفتی کرد. پیامد این سرمایه‌گذاری‌ها این بود که تا سال ۱۹۸۷ تقریباً سه‌چهارم محصولات صنعتی از طریق مؤسسات و بنگاه‌های تولیدی بخش دولتی تولید شد. بنگاه‌های خصوصی و

1. The Four Modernization

سرمایه‌گذاری خارجی تقریباً وجود نداشت. هدف دولت مرکزی چین این بود که اقتصاد چین را خودکفا کند. تجارت خارجی کلاً محدود به کالاهایی می‌شد که در چین قابل تولید نبودند.

سیاست‌های دولت سبب شد تا اقتصاد چین راکد وناکارآمد باشد، بالاخص به‌دلیل عدم وجود انگیزه سود برای بنگاه‌ها وکشاورزان، رقابت عملاً وجود نداشت وکنترل تولید وقیمت سبب اخلال گسترده در اقتصاد این کشور شده بود. استاندارد زندگی در چین اساساً پایین تر از بسیاری از کشورهای درحال‌توسعه بود.

چین در اوایل سال ۱۹۷۹، اصلاحات اقتصادی را آغاز کرد و یکی از سریعترین رشدهای اقتصادی را تجربه کرده است.[۱] دولت مرکزی سیاست‌های مشوق قیمت و مالکیت را برای کشاورزان اجرا کرد که آن‌ها را قادر به فروش بخشی از غلات خود در بازار آزاد می‌نمود. به علاوه، به‌منظور جذب سرمایه‌گذاری خارجی، گسترش صادرات و واردات محصولات با فن‌آوری بالا به چین، چهار منطقه ویژه اقتصادی را در کنار سواحل ایجاد کرد.

هدف اصلاحات اقتصادی که به تدریج اجرا می‌شد، تمرکز زدایی اقتصادی در چندین بخش عمده، بالاخص بخش تجاری بود. کنترل اقتصادی بسیاری از مؤسسات وبنگاه‌های تولیدی به دولت‌های محلی و استان‌ها سپرده شد که عموماً به آن‌ها امکان رقابت بر اساس اصول بازار آزاد را می‌داد. شهرها ومناطق ویژه اقتصادی به‌عنوان شهرهای آزاد و مناطق آزاد امکان یافته بودند تا با اصلاحات اقتصادی مبتنی بر بازار و اعطای تخفیفات مالیاتی ومحرک‌های تجاری، سرمایه‌گذاری خارجی را جذب نمایند. علاوه بر آن، کنترل قیمت توسط دولت در مورد طیف وسیعی از کالاها به تدریج حذف شد.

---

۱. از سال ۱۹۷۹ تا سال ۲۰۰۵ نرخ رشد واقعی اقتصاد چین سالانه به طور متوسط ۹/۶ درصد بوده است.به‌طوری که بسیاری از اقتصاددانان بر این باورند که درآینده این کشور به قدرت اول اقتصادی در جهان تبدیل خواهد شد، مشروط بر این‌که دولت چین با توجه به شرکت‌های نا کارآمد دولتی و نظام بانکی دولتی، قادر به تداوم و تعمیق اصلاحات اقتصادی باشد.

نرخ رشد متوسط اقتصادی چین طی۲۰۰۵-۱۹۶۰

دوره زمانی	نرخ رشد واقعی سالانه
قبل از اصلاحات ۷۸-۱۹۶۰	۵/۳
بعد از اصلاحات ۲۰۰۵-۱۹۷۹	۹/۷
۱۹۹۰	۹/۳
۱۹۹۱	۱۴/۲
۱۹۹۲	۱۴
۱۹۹۳	۱۳/۱
۱۹۹۴	۱۰/۹
۱۹۹۵	۱۰
۱۹۹۶	۹/۳
۱۹۹۷	۷/۸
۱۹۹۸	۷/۶
۱۹۹۹	۸/۴
۲۰۰۰	۸/۳
۲۰۰۱	۹/۱
۲۰۰۲	۱۰
۲۰۰۳	۱۰/۱
۲۰۰۴	۹/۸

منبع :اطلاعات رسمی دولت چین

*دلایل رشد اقتصادی چین:

برخی از عواملی که به رشد اقتصادی چین کمک کرده‌اند عبارتند از:

۱. سرمایه فیزیکی زیاد (که توسط پس‌اندازهای داخلی و سرمایه‌گذاری خارجی تامین مالی شده‌اند)

چین در طول تاریخ بالاترین نرخ پس‌انداز را داشته است. زمانی که در سال ۱۹۷۹ اصلاحات اقتصادی آغاز شد، پس‌اندازهای داخلی، به‌عنوان درصدی از تولید ناخالص داخلی، ۳۲ درصد بود. پس‌اندازهای این دوره عمدتاً ناشی از سودهای بدست آمده از مؤسسات تولیدی بخش دولتی بوده که توسط دولت مرکزی برای سرمایه‌گذاری داخلی از آن‌ها استفاده می‌شد. اصلاحات اقتصادی که منجر به

تمرکززدایی در تولید شد، پس‌انداز خانوارهای چین را افزایش داد. در نتیجه این اصلاحات، پس‌اندازهای چین به‌عنوان درصدی از تولید ناخالص داخلی، به‌طور آرام افزایش یافت ودر سال ۲۰۰۴ به ۴۹ درصد رسید که این رقم یکی از بالاترین نرخ‌های پس‌انداز در دنیا محسوب می‌شود (برای مثال در همین سال نرخ پس‌انداز امریکا ۱۰/۷ درصد بوده است).

۲. نرخ رشد بهره وری سریع

رشد بهره‌وری عامل دیگر رشد اقتصادی چین در نظر گرفته می‌شود. تخصیص مجدد منابع به سمت کاربردهایی که کارایی بیشتری دارند، بالاخص در بخش‌هایی که قبلاً به شدت توسط دولت مرکزی کنترل می‌شد، نظیر بخش کشاورزی، تجارت و خدمات از عوامل عمده رشد بهره وری است.

در چین، تمرکززدایی منجر به بوجود آمدن بنگاه‌های تولیدی غیر دولتی شده است. از آنجا که این شرکت‌ها، که روز به روز بر تعدادشان افزوده می‌شود، تنها بر اساس اصول بازار آزاد فعالیت می کنند، ناچارند برای بقای خود به کارایی توجه نمایند. از این‌رو، تمایل به مشارکت در فعالیت‌های پر بازده دارند.

به‌علاوه، سرمایه‌گذاری خارجی در چین به همراه خود تکنولوژی‌ها و فرایندهای جدید تولید را به این کشور وارد کرده و موجب تقویت کارایی گردیده است.

***برنامه‌های توسعه چین:**

در طی ۵۰ سال گذشته، از زمان تاسیس جمهوری خلق چین در سال ۱۹۴۹ (م)، تحولات کشور چین را می‌توان به سه دوره مهم تقسیم کرد.

۱. دوره بازسازی (۱۹۶۵– ۱۹۴۹م)

۲. دوره انقلاب فرهنگی (۱۹۷۸–۱۹۶۶م)

۳. دوره اصلاحات و بازگشایی درهای چین به روی جامعه جهانی (۱۹۷۹م)

از سال ۱۹۴۹ یعنی زمانی که مائوتسه تونگ[1] جمهوری خلق چین وحزب کمونیست را پایه گذاری کرد تا سال ۱۹۶۵که انقلاب فرهنگی آغاز شد، دوره بازسازی

1. Maotse Tung

چین تلقی می‌شود.

دولت سوسیالیستی در این دوره تأسیس شد. مائو آغازگر "جهش بزرگ روبه جلو"[1] در سال ۱۹۵۸ بود. در این دوره کشاورزی اشتراکی شد، صنعت وتجارت انحصاری گردید ولیکن ظرفیت تولیدی کاهش یافت. بلایای طبیعی از سال ۱۹۵۹ تا سه سال، منجر به خشکسالی شدیدی و رکود اقتصادی شد. رشد متوسط اقتصادی در طول دوره باز سازی حدود ۶ درصد بود. اما در دوره جهش بزرگ روبه جلو، مقامات چینی ارقام مصنوعی و غیر واقعی در مورد شاخص‌های اقتصادی منتشر کردند.

به‌دنبال دوره بازسازی، دوره انقلاب فرهنگی آغاز شد که حدود ۱۳ سال طول کشید و از سال ۱۹۶۶ تا سال ۱۹۷۸ ادامه داشت. این دوره با هرج و مرج‌های سیاسی و تخریب مدیریت بازرگانی توسط سوسیالیست‌ها همراه بود. این هرج و مرج‌های سیاسی، منجر به رکود شدید اقتصادی شد. بازداشت جیانگ کونیک ، همسر مائو و سه عضو دیگر بعد از مرگ مائو اتفاق افتاد. دنگ شیاوپینگ، در دسامبر سال ۱۹۷۸ رهبری حزب کمونیست را به‌عهده گرفت و از این زمان به بعد اصلاحات جدید اقتصادی و سیاست درهای باز آغاز شد. در این دوره سیاست کشاورزی اشتراکی از بین رفت و در سواحل جنوبی چین مناطق آزاد اقتصادی ایجاد شد. سیاست درهای باز از سال ۱۹۷۹ تا کنون ادامه داشته وسالانه به طور متوسط رشد ۹ درصدی اقتصادی را به همراه آورده است.

در چین برای توسعه اقتصادی در قالب برنامه‌های پنج ساله توسعه اقتصادی برنامه‌ریزی متمرکز، به شرح زیر، صورت گرفته است.

دراولین برنامه پنج ساله (۵۷-۱۹۵۳) که با تاخیرچند ساله در سال ۱۹۵۷ و همگام با اتحاد جماهیر شوروی آغازشد، سیاست‌های صنعتی‌شدن با تاکید خاص بر توسعه صنایع سنگین و فولاد دنبال شد.[2]

برنامه پنج ساله دوم (۶۲- ۱۹۵۸) در همان ابتدا به‌دلیل نا آرامی‌های اجتماعی واقتصادی ناشی از جهش بزرگ روبه جلو با بن بست مواجه شد. یکی از شعارهای اساسی جهش بزرگ، استقرار و یا ایجاد تشکل‌های روستایی خودکفا با تمرکززدایی

1. Great Leap Forward

۲. دراین برنامه بخش صنعت بیش از ۱۹ درصد رشد داشته است.

صنعتی و اشتغال روستاییان بود. درآمد افراد بر اساس نیاز آن‌ها تعیین می‌شد و اجبار و اشتیاق انقلاب، جایگزین سود به عنوان انگیزه کار شد. انتشار آمارهای اقتصادی در آن زمان متوقف شد. اما ناظران غربی برآورد کردند که رشد بخش کشاورزی در دوره ۱۹۶۰-۱۹۵۸ حدود یک درصد کاهش یافت ولیکن تولید ناخالص داخلی یک درصد وبخش صنعت حدود ۶ درصد رشد داشت.

برنامه سوم توسعه(۷۰-۱۹۶۶) با هدف رشد سریع تمامی بخش‌های اقتصادی کشور تدوین شد، اما به‌دلیل آغاز انقلاب فرهنگی کنار گذاشته شد. در سال ۱۹۶۹ دولت گزارشی را منتشر کرد که در آن بر لزوم کمک‌های خارجی و تجارت با خارجیان تاکید شده بود.

برنامه‌ریزی اقتصادی بلند مدت در سال ۱۹۷۰ با آغاز برنامه چهارم توسعه ۷۵-۱۹۷۱ شروع شد. در اواخر سال ۱۹۷۵، ژائو انلای[1] این برنامه را موفقیت آمیز توصیف کرد. رشد تولید بخش کشاورزی در طی سالهای ۷۴-۱۹۶۴ حدود ۵۱ درصد بود، در حالیکه این رقم برای بخش صنعت ۱۹۰ درصد بوده است.

برنامه پنج ساله پنجم در سال ۱۹۷۵ اعلام شد. این برنامه اولویت را به نوسازی اقتصاد داده بود وبرای اولین بار به‌جای صنایع سنگین اولویت با توسعه صنایع سبک بود. با این حال اجرای این برنامه به‌دلیل مرگ مائو وژائو در سال ۱۹۷۶ به تعویق افتاد و تا سال ۱۹۷۸ و با قدرت رسیدن دنگ شیاو پینگ[2] ادامه داشت.

برنامه پنج ساله ششم (۸۵-۱۹۸۱) در سال ۱۹۸۲ اعلام شد. در این برنامه بر تعهد چین بر نوسازی اقتصاد چین(نوسازی زیر ساخت‌ها) تاکید شده بود و نرخ رشد اقتصادی ۱۰ درصد ونرخ رشد بخش‌های صنعت وکشاورزی به ترتیب ۱۲و۸۱/۱ درصد بود.

برنامه پنج ساله هفتم (۹۰-۱۹۶۸) در مارس سال ۱۹۸۶ اعلام و توسط دنگ شیاوپینگ "مارس طولانی جدید"[3] نامگذاری شد. از مهمترین ویژگی‌های برنامه هفتم، افزایش تولید صنعتی به میزان ۷/۵ درصد در سال (به ۳۵۷ میلیارد دلار)، تولید

1. Zhau Enlai
2. Deng Xiaoping
3. The New Long Mars

کشاورزی به میزان ۴ درصد (به ۹۵/۴ میلیارد دلار)، درآمد ملی به میزان ۶/۷ درصد در سال (به ۲۵۲/۷ میلیارد دلار، وتجارت خارجی به میزان ۴۰ درصد در سال (به۸۳ میلیارد دلار) بود. مخارج دولت به ۵۴ میلیارد دلار رسید که روی ۹۲۵ پروژه بزرگ توسعه ای در زمینه‌های انرژی، مواد خام، حمل ونقل وپست مخابرات هزینه شد. و سرانجام به میزان ۷۴/۶ میلیارد دلار برای موسسات دولتی که روی فن‌آوری‌های نوین کار می‌کردند، سرمایه‌گذاری شد. بر طبق این برنامه درآمد سرانه بخش روستایی قرار بود سالانه به ۱۵۱ دلار برسد. نگرانی‌های موجود در زمینه پیشرفت وتوسعه اقتصادی ناهمگون از نظر جغرافیایی و بخشی سبب شد تا دولت برنامه پنج‌ساله هشتم را تدوین نماید.

در برنامه پنج ساله هشتم، به منظور رفع تنگناهای موجود درعرصه مواد خام، انرژی، حمل و نقل وظرفیت ارتباطات، دولت تامین مالی سرمایه گذاری‌های زیر ساختی را اولویت بندی کرد. همچنین نوسازی موسسات صنعتی ناکارآمد دولتی، ایجاد صندوق حمایت از بیکاران به‌منظورکمک به کارگران بیکار شده وفراهم نمودن امکان انتقال آن‌ها به بخش خدمات و صنایع غیر دولتی، از اهداف اصلی این برنامه بود.
سرمایه‌گذاری خارجی در بخش صنعت، خدمات و زیرساخت‌ها (بالاخص توسعه بخش انرژی و مخابرات) مورد توجه قرار گرفت. در این برنامه همچنین بر توزیع مناسب و بهتر وضعیت‌های توسعه در سراسر کشور تاکید شده بود. شهرهایی که در طول مرزهای روسیه، مغولستان وکره شمالی قرار داشتند برای توسعه جهت صادرات (مناطق ویژه اقتصادی) در کنار مناطق ساحلی هدف‌گذاری شده بودند. به علاوه، در برنامه پنجساله هشتم توجه و تاکید ویژه‌ای بر توسعه پروژه‌های زیر بنایی بزرگ، تبدیل هنگ هنگ ، ماکائو و مناطق واقع در رودخانه دلتا در استان گوانگ دونگ به مناطق اقتصادی یکپارچه و پایگاه‌های بزرگ صادراتی در قرن ۲۱ ، شده بود.

برنامه پنج ساله نهم (۲۰۰۰-۱۹۹۶) برای انتقال از یک اقتصاد با برنامه‌ریزی متمرکز به یک اقتصاد سوسیالیستی مبتنی بر بازار آزاد تدوین شده بود. در این برنامه همچنین بر تخصیص منابع به منظور دست‌یابی به بالاترین سطح کارایی وبهره وری تاکید شده بود. اهداف برنامه نهم، تداوم توسعه در جهت چهار برابر کردن تولید ناخالص ملی سال ۱۹۸۰ تا سال ۲۰۰۰ (هدفی که در سال ۱۹۹۶محقق شده بود) و دو

برابر کردن تولید ناخالص ملی از سال ۲۰۰۰ تا سال ۲۰۱۰، بوده است. تا پایان سال ۲۰۰۲، رشد اقتصادی چین دو شوک بزرگ خارجی (بحران مالی آسیای جنوب شرقی در سال‌های ۹۸-۱۹۹۷ و رکود اقتصاد جهانی در سال ۲-۲۰۰۱) را بدون آسیب جدی سپری کرد. رشد واقعی تولید ناخالص داخلی در سال ۲۰۰۰ به ۸درصد ودر سال ۲۰۰۱ به ۷/۳ درصد رسید. تورم حول و حوش رقم صفر در سه سال متوالی نگه داشته شده بود. حتی شاخص قیمت مصرف‌کننده در سال‌های ۱۹۹۸و۱۹۹۹ منفی بود.

برنامه پنج ساله دهم (۲۰۰۵-۲۰۰۱) با هدف تداوم رشد متوسط اقتصادی در حول وحوش ۷درصد و رسیدن تولید ناخالص داخلی کشور به ۱/۵ تریلیون دلار در سال ۲۰۰۵ به قیمت‌های ثابت، تدوین شد. اولویت‌های عمده برنامه دهم استقرار سیستم مدرن کارآفرینی در موسسات تحت مالکیت دولت، بهبود نظام تامین اجتماعی، افزایش سطح و عمق مشارکت در اقتصاد جهانی و کاهش نرخ بیکاری در مناطق شهری در سال‌های ۲۰۰۱و۲۰۰۲ به ترتیب به مقدار ۳/۶ و۴درصد بود.

۱۰-۳ توسعه اقتصادی کره جنوبی

رشد سریع توسعه اقتصادی کره جنوبی بدنبال به قدرت رسیدن "پارک"[1] آغاز شد. رهبران نظامی با تجربه کم در عرصه‌های اداری و سیاسی و فاقد برنامه توسعه، دست خود را به سوی اقتصاددانان و برنامه‌ریزان دراز کردند. هیئت عالی برنامه‌ریزی اقتصادی در سال ۱۹۶۱ تأسیس شد و به‌دنبال آن یک برنامه سریع صنعتی شدن مبتنی بر صادرات طراحی گردید. تغییر در جهت‌گیری سیاست‌های کلان اقتصادی توسعه در چهار برنامه پنج ساله اول منعکس شد.

---

1. Park

درسال۱۹۶۱ ژنرال پارک چونگ ، دولت منتخب مردمی چانگ میون را سرنگون کرد. هدف دولت پارک ، تبدیل کره جنوبی از یک کشور عقب‌مانده وابسته به کشاورزی به یک کشور مدرن صنعتی خود اتکا و مستقل از موج عظیم کمک‌های آمریکا بود.

با این حال وی از تصمیمات دولتهای قبلی در استفاده از کمک‌های خارجی، به‌ویژه آمریکا، در دهه ۱۹۵۰ که منجر به توسعه زیر ساخت‌ها وساخت مدارس ابتدایی و راهنمایی در سطح کشور، جاده و شبکه ارتباطی مدرن شده بود بهره جست. به‌طوری‌که تا سال ۱۹۶۱، کره جنوبی نیروی کار جوان و تحصیل کرده و زیر ساخت مدرنی داشت که همگی زمینه را برای رشد اقتصادی آماده کرده بودند. وی ابتدا بخش خدمات و بازرگانی، و تمام مؤسسات اعتباری (ملی کردن بانک‌ها) را به‌طورمستقیم تحت کنترل خود درآورد.

***برنامه‌های توسعه اقتصادی کره جنوبی:**

اولین برنامه توسعه اقتصادی کره جنوبی (۶۶-۱۹۶۲) شامل یکسری اقدامات وگام‌های اساسی برای ساختن ساختار صنعتی خود کفا بود. در این برنامه برق رسانی، تولید کود شیمیایی، پالایش نفت، الیاف مصنوعی وسیمان مد نظر بود.

برنامه پنج ساله دوم (۷۱-۱۹۶۷) بر مدرن سازی ساختار صنعتی ونیز ساختن سریع صنایع جانشین واردات نظیر، فولاد، خودروسازی وشیمیایی تاکید داشت.

برنامه پنج ساله سوم (۷۶-۱۹۷۲)، در ایجاد زیر ساخت صادراتی، از طریق توسعه صنایع سنگین وشیمیایی پیشرفت چشمگیری داشت، در این برنامه برخی از صنایع نظیر صنعت فولاد و آهن، حمل ونقل، لوازم الکترونیکی خانگی، کشتی سازی و پتروشیمی مورد حمایت ویژه دولت بودند. ایجاد کنندگان صنایع سنگین و صنایع شیمیایی به دنبال تولید مواد خام اولیه لازم برای صنایع جدید وکالاهای سرمایه‌ای لازم بودند تا از این طریق وابستگی خود را به سرمایه‌های خارجی کاهش ویا حتی قطع کنند. صنایع جدید و حساس در جنوبی‌ترین قسمت شبه جزیره، دور از مرز کره شمالی، ایجاد شدند. به این ترتیب، توسعه اقتصادی وصنعتی شدن به خارج از منطقه سئول منتقل شد و منجر به اشتغال‌زایی برای ساکنان مناطق کمتر توسعه‌یافته گردید.

برنامه چهارم توسعه(۸۱-۱۹۷۷) ، به توسعه صنایع برای رقابت مؤثر در بازار صادرات صنعتی جهان کمک شایانی کرد. این صنایع استراتژیک عمده، متشکل از صنایع تکنولوژی‌بر[1] و صنایع کاربر (با مهارت) نظیر خودرو سازی، الکترونیک وکشتی سازی بودند. در این برنامه، تأکید ویژه‌ای بر صنایع سنگین وشیمیایی نظیر آهن و فولاد، پتروشیمی وفلزات غیرآهنی شده بود. در نتیجه اجرای این برنامه، در سال ۱۹۸۱، رشد خیره‌کننده صنایع سنگین وشیمیایی به ۵۱/۸ درصد وسهم صادرات به ۴۵/۳ درصد کل تولیدات رسید.

در برنامه پنج ساله پنجم توسعه اقتصادی - اجتماعی (۸۶-۱۹۸۲) با توجه به تقاضا در بازار جهانی، تمرکز استراتژیک از صنایع سنگین وشیمیایی به صنایع تکنولوژی‌بر، نظیر صنایع الکترونیکی و فن‌آوری اطلاعات تغییر یافت.

---

1. Technology Intensive

برنامه پنج ساله ششم توسعه اقتصادی - اجتماعی (۹۱-۱۹۸۷)، تا حد زیادی با تأکید بر تداوم اهداف برنامه پنجم ادامه پیدا کرد. در این برنامه هدف دولت تسریع وشتاب بخشیدن به آزاد سازی واردات وبرداشتن موانع مختلف وموانع غیر تعرفه ای بر واردات بود. این اقدامات با هدف کاهش اثرات معکوس عواملی نظیر گسترش عرضه پول و وقفه در تعدیل ساختار صنعتی، که می‌تواند به‌دلیل مازاد منابع مالی بوجود آید، طراحی شده بود.

دولت کره جنوبی در این برنامه سعی داشت به تدریج کمک مستقیم به برخی از صنایع خاص را قطع کند و بجای آن آموزش نیروی انسانی وتحقیق وتوسعه در تمام صنایع را گسترش دهد. همچنین به بنگاه‌های کوچک ومتوسط که قبلاً از حمایت‌های مستقیم دولتی برخوردار نبودند، توجه کرد.

هدف برنامه پنج ساله هفتم (۹۶-۱۹۹۲)، توسعه تکنولوژی‌های نوین، نظیر میکروالکترونیک، مواد جدید، مواد شیمیایی، بیومهندسی اپتیک وهوا فضا بود. دولت وبخش صنعت با همدیگر ساختن تسهیلات و تجهیزات مربوط به فن‌آوری‌های بالا در هفت استان را به‌منظور برقراری توازن منطقه ای وجغرافیایی توسعه در سراسر کره جنوبی آغاز کردند.

استراتژی توسعه صادرات (با نگرش توسعه صادرات گرا) به‌عنوان عامل اصلی موفقیت کره جنوبی برشمرده می‌شود.

کره جنوبی از زمان استقلال آن از ژاپن در سال ۱۹۴۵(م) تا سال ۱۹۹۲(م)، شاهد چهار دوره پرفراز و نشیب در رشد اقتصادی خود شامل؛ دوره بازسازی۱۹۶۱-۱۹۴۵، دوره رشد مبتنی بر صادرات۱۹۷۳-۱۹۶۲، دوره بحران و بهبود ۱۹۸۲-۱۹۷۴، دوره تعدیل و رشد ۱۹۹۲-۱۹۸۳، بوده است.

۱. دوره بازسازی (۱۹۶۱-۱۹۴۵ میلادی)

با پایان اشغال ژاپنی‌ها ۱۹۴۵-۱۹۱۰ ، دولت کره مجبور به باز سازی اقتصاد کشور شد. در طول دوره استقرار واشغال ژاپن اقتصاد این کشور کاملاً با اقتصاد ژاپن یکپارچه شده بود. پیامد این اشغال، ایجاد مؤسسات مدرن اقتصادی واجتماعی، سرمایه‌گذاری عظیم در زیرساخت‌های اقتصادی، نظیر مدارس، راه آهن وآب وبرق بود. اغلب این تأسیسات

فیزیکی بعد از آزادی کره باقی ماندند.[۱]

جنگ کره که از سال ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۳ (م) ادامه داشت به اقتصاد این کشور به شدت صدمه زد. بعد از پایان جنگ تلاش‌های زیادی برای باز سازی کشور انجام شد. در طول دوره بازسازی ۶۱-۱۹۵۴ اقتصاد کره به تدریج روبه بهبودی گذاشت. نرخ رشد تولید ناخالص داخلی به حدود ۴/۱ درصد رسید ولی درآمد سرانه به‌دلیل رشد سریع جمعیت سالانه تنها ۰,۰۸(هشت صدم) درصد افزایش یافت.

عمده‌ترین دلایل رشد اقتصادی در این دوره کمک‌های گسترده خارجی در قالب مواد خام وسرمایه‌های فیزیکی بود. در طول سال‌های ۱۹۵۳ تا۱۹۶۰ کمک‌های خارجی بیش از ۷۰درصد کل واردات این کشور را تشکیل می‌داد.

در طول دوره۶۱-۱۹۵۴ اقتصاد کره یک رژیم تجاری حمایت کننده را دنبال کرد وعمده ترین استراتژی تجاری این دوره جانشینی واردات بود. در این دوره ارزش ارز خارجی به طور دایم افزایش و واردات با اعمال تعرفه‌های سنگین محدود شده بود. در این دوره، صادرات رقم بسیار ناچیزی از تولید ناخالص داخلی را تشکیل می‌داد. به طوری که سهم صادرات از تولید ناخالص داخلی دراین دوره تنها ۳/۳ درصد بود. وبسیاری از محصولات صادراتی کالاهای اولیه نظیر محصولات کشاورزی، محصولات دریایی (ماهی و ...) وکانی‌های معدنی بود.

این دوره با تورم فزاینده روبه‌رو بود. در مجموع میانگین نرخ تورم در این دوره ۱۴/۳درصد بود.

۲. دوره صادرات –گرا (۷۳- ۱۹۶۲ میلادی)

رشد بی سابقه اقتصاد کره در اوایل دهه ۱۹۶۰ اتفاق افتاد. زمانی که دولت سیاست خود را از جانشینی واردات به سمت توسعه وتشویق صادرات تغییر داد. رژیم پارک در سال ۱۹۶۱ به قدرت رسید وخود را متعهد به توسعه اقتصادی، اصلاح سیاست‌های تجاری وتوسعه صادرات می‌دانست. صادر کنندگان با اعطای یارانه‌های صادراتی وسایر مشوق‌ها نظیر معافیت مالیاتی وام‌های صادراتی با نرخ‌های بهره ترجیهی و...

---

۱. بر اساس قانون ژاپن، تمام منابع کره‌ای توسعه ژاپنی‌های مقیم کره مورد استفاده قرار می‌گرفت و تنها بخش بسیار ناچیزی از فرصت‌ها در اختیار مدیران وتکنسین‌های کره‌ای قرار گرفته بود. بنابراین، بعد از خروج ژاپنی‌ها اقتصاد این کشور در شرایط بسیار بدی قرار داشت.

تشویق می‌شدند. درسال ۱۹۶۴ دولت ارزش پول داخلی را در مقابل ارز خارجی (دلارآمریکا) ۱۰۰درصد کاهش داد وهمین امر یک اقدام دیگر برای حذف موانع صادراتی بالاخص صادرات صنعتی بود. همچنین در این دوره، دولت سیاست‌هایی را برای تشویق ورود سرمایه‌های خارجی برای جبران کمبود پس‌اندازهای داخلی اجرا کرد.

نتایج اقدامات اساسی در جهت توسعه صادرات بسیار قابل توجه بود، به طوری که سهم صادرات در تولید ناخالص داخلی از ۶ به ۳۰ و نرخ رشد سالانه اقتصادی به ۸/۷ درصد رسید. همچنین، دراین دوره اقتصاد کشور شاهد تغییر ساختاری عمده‌ای شد. سهم معدن و بخش تولید صنعتی در تولید ناخالص داخلی از ۱۶ به ۲۶ و سهم بخش کشاورزی از ۳۷ به ۲۵درصد درهمان دوره رسید.

در این دوره مشکل عدم ثبات قیمت‌ها بر طرف شد.

عمده‌ترین و تاریک‌ترین نقطه در اقتصاد کره کسری تراز پرداخت‌های خارجی و بدهی‌های کشور (حدود ۳۲ درصد در سال تولید ناخالص ملی ۱۹۷۳) بود.

در این راستا، ارزش پول کره، درسال ۱۹۶۱و۱۹۶۴ تنزل یافت ومحدودیت واردات مواد معدنی برداشته شد و پس‌انداز بخش خصوصی از طریق افزایش نرخ‌های بهره تشویق و وجوه لازم برای سرمایه‌گذاری، از خارج قرض گرفته شد. صادرات نیز با دادن سوبسیدهای مستقیم به صادرکنندگان مورد حمایت واقع شد، تمام مالیات‌ها و محدودیت‌هایی که بر واردات کالاهای واسطه‌ای وجود داشت به‌منظور تولید کالاهای صادراتی برداشته شدند.

با توجه به نیاز زیاد برنامه توسعه، به حجم عظیم سرمایه ومنابع مالی، وبا توجه به ثابت بودن حجم کمک‌های امریکا، دولت پارک "دیپلماسی مالی" با سایر کشورها را اتخاذ کرد. عادی شدن رابطه با ژاپن در سال ۱۹۶۵ ، منجر به گسیل سرمایه از ژاپن درقالب وام و جبران خسارات ناشی از دوره اشغال کره توسط ژاپن شد. ملاقات دولت پارک با دولت فدرال آلمان در سال ۱۹۶۴ منجر به گسترش کمک‌ها واعتبارات آلمان به کره شد. بدین ترتیب افزایش منابع مالی وبه تبع آن افزایش صادرات کره، حجم منابع پولی کره را افزایش داد و همین امر امکان استقراض از بازارهای مالی بین‌المللی را افزایش داد. همچنین، منازعه هند و چین از طرف دیگر به رشد اقتصادی کره شتاب

بخشید. جهش صادرات کره، علاوه بر موارد فوق تا حدی مدیون نیروی کار تحصیل کرده و بازارهای بین‌المللی مطلوب بود .

به‌دنبال بهبود صادرات و افزایش کمک‌های خارجی، درآمدهای ارزی کشور افزایش یافت. در همین زمان، دولت گام‌هایی برای افزایش درآمدهای مالیاتی وتثبیت قیمت‌ها برداشت. بخش زیادی از برنامه تثبیت قیمت‌ها بر دوش کشاورزان افتاد که مجبور شدند تا سیاست دولت مبنی‌بر پایین بودن قیمت غلات را قبول نمایند.

بدین ترتیب، توسعه کشاورزی تا سال ۱۹۷۱ با وقفه مواجه شد. در این سال دولت سیاست افزایش قیمت غلات با هدف بهبود وضعیت کشاورزان که توسط جنبش سائمول آن دونگ[1] آغاز شده بود را دنبال کرد.

بر اساس آمارهای رسمی، موفقیت عمده ای که منجر به رشد سریع اقتصادی کره جنوبی شد، در دو برنامه پنج ساله اول ودوم حاصل شد. برنامه سوم به نظر می‌رسد، به خوبی کره جنوبی را برای رقابت دربازارهای بین‌المللی آماده کرد و همچنین تولید تجهیزات نظامی در داخل کشور پا گرفت.

چهار برابر شدن قیمت نفت در سال ۱۹۷۳ اقتصاد کره جنوبی را که برای تولید انرژی به شدت وابسته به قیمت نفت وارداتی بود، تهدید کرد. اما با این حال، قرار دادهای ساخت وساز مسکن زیر بنایی در خاورمیانه سبب ورود ارز قابل توجهی به کشور شد و بدین ترتیب از بحران ترازپرداخت‌ها تا حدی ممانعت کرد و همین امر به نوبه خود رشد اقتصادی کره جنوبی را تداوم بخشید.

۳. دوره بحران وبهبودی (۸۲-۱۹۷۴میلادی)

دراوایل دهه ۱۹۷۰، دولت کره در بازارهای جهانی با کاهش رقابت پذیری کشور مواجه شد. از این‌رو، خود را بر توسعه صنایع استراتژیک جدید و جانشینی واردات مواد اولیه واسطه ای و کالاهای سرمایه‌ای متمرکز کرد. به‌دنبال اتخاذ این سیاست برنامه‌های بزرگ سرمایه‌گذاری برای توسعه صنایع سنگین و شیمیایی نظیر کشتی سازی، فولاد و پتروشیمی انجام شد. این برنامه‌ها به طور گسترده تا سال ۱۹۷۹ ادامه یافت، در برنامه "فشار بزرگ"[2] تمرکز بر صنایع سنگین و شیمیایی به عنوان شکست

1. Saemaul Undong
2. big Push

سیاست‌های مداخله جویانه و نا کارآمد دولت قلمداد می‌شد. حجم بالای سرمایه‌گذاری انجام شده موجب ایجاد ظرفیت مازاد در صنایع سنگین و شیمیایی شد و بخش‌های مالی با انبوهی از وام‌های انباشت شده به این بخش‌ها مواجه شد. عملکرد اقتصادی کره در طول دهه ۱۹۷۰ بدتر شد. این مسئله به‌دلیل افزایش قیمت جهانی نفت و مواد خام و به تبع آن رکود اقتصاد جهانی و در نهایت کاهش صادرات این کشور بود، نرخ تورم از ۳/۲ درصد در سال ۱۹۷۳ به ۲۰درصد در سال ۱۹۷۴ افزایش یافت. به‌دلیل اتکای شدید دولت به کمک‌های خارجی در تامین مالی پروژه‌های بزرگ سرمایه‌گذاری، حساب جاری کره همواره با کسری مستمر مواجه بود. درنتیجه بدهی خارجی کشور به سرعت درطول دهه ۱۹۷۰ افزایش وبه رقم ۲۵ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۰ رسید که حدود ۴۵ درصد تولید ناخالص داخلی کشور بود.

سال ۱۹۸۰ مصادف با یک بحران بزرگ اقتصاد کره بود. دومین شوک بزرگ نفتی و کاهش شدید محصولات کشاورزی منجر به ایجاد یک بحران شد. این مشکل به دنبال قتل رئیس جمهور پارک در اکتبر سال ۱۹۷۹ با بروز ناآرامی‌های سیاسی و اجتماعی بدتر شد و به همین دلیل نرخ رشد اقتصادی کشور منفی و به عدد ۲/۷- درصد ونرخ تورم نیز به ۲۲/۴ درصد در سال ۱۹۸۰ رسید.

گرچه این مشکلات صدمات زیادی در سال۱۹۸۰به اقتصاد کره وارد کرد، اما این بحران‌ها و مشکلات با افزایش محصولات کشاورزی و ایجاد ثبات سیاسی به دنبال تشکیل دولت نظامی به رهبری ژنرال چون[1] برطرف و وضعیت کشور رو به بهبود گذاشت.

استراتژی اقتصاد رشدگرا[2] با تأکید بر رشد صادرات اثرات جانبی غیر قابل اجتنابی را درپی داشت. اگرچه دولت قبلاً توانسته بود، تا حدی این نوع اثرات را مدیریت کرده و بر بحران‌های مختلف اقتصادی فائق آید، اما این وضعیت درسال ۱۹۷۸ بدتر شد. تاکید بر صادرات منجر به کمبود کالاهای تولیدی داخلی شده بود. این کمبود، با توجه به تقاضای روز افزون داخلی، به‌دلیل افزایش حقوق ودستمزد و پیشرفت استانداردهای زندگی مردم، بیشتر شده بود.

1. Chun
2. Growth Oriented

کنترل قیمت تولیدکنندگان کالاهای مصرفی، تولیدکنندگان این‌گونه کالاها را مأیوس و ناراضی کرده بود. در همین حال، ورود دلارهای حاصل از صادرات به سرعت موجب افزایش عرضه پول شد و تورم به یک مشکل جدی اقتصادی تبدیل شد. براساس آمارهای بانک مرکزی کره جنوبی، شاخص قیمت مصرف‌کننده تنها در سال ۱۹۷۸ حدود ۱۴/۴ درصد افزایش داشت.

نرخ بالای تورم درسال ۱۹۷۹ نیز تداوم داشت. به طوری‌که در این سال هزینه متوسط زندگی نسبت به سال قبل حدود ۲۶ درصد افزایش یافته بود. این درحالی بود که رشد متوسط دستمزد در این سال ۱۲درصد بود.

برای مقابله با این مشکلات، دولت پارک با جایگزین کردن تیم اقتصادی خود در کابینه در دسامبر سال ۱۹۷۸ و اتخاذ سیاست تثبیت درصدد کاهش نرخ رشد اقتصادی برآمد. اتخاذ سیاست پولی انقباضی سخت گیرانه، تغییر از برنامه سرمایه‌گذاری روی صنایع سنگین به سمت صنایع سبک (کالاهای مصرفی)، کاهش کنترل قیمت‌ها به منظور تشویق تولید کالاهای مصرفی وکمک به فقرا از جمله‌ی این سیاست‌ها بود.

اما این اقدام منجر به رکود شد و به تبع آن موجی از ورشکستگی‌های پی‌درپی در بین بنگاه‌های کوچک و متوسط که وابستگی شدیدی به وام داشتند به‌وجود آمد و همین امر منجر به افزایش بیکاری شد.

۴. دوره تعدیل و رشد (۱۹۹۲-۱۹۸۳ میلادی)

رشد اقتصادی کره در سال ۱۹۸۳ حدود ۱۲ درصد بود. همچنین ثبات قیمت‌ها در این سال قابل‌توجه بود. سطح تورم پنج سال متوالی کاهش یافته و در سال ۱۹۹۲ به۴درصد رسیده بود و بدین‌ترتیب کره به یک کشور مثال زدنی و موفق در تعدیل اقتصادی تبدیل شده بود. به‌منظور تداوم ثبات قیمت‌ها سیاست‌های پولی و مالی سخت گیرانه را در پیش گرفت. کسری بودجه دولت از ۴/۷ درصد تولید ناخالص ملی در سال ۱۹۸۱ به ۱درصد در سال ۱۹۸۵رسید. عرضه پول نیز به شدت کنترل شده و نرخ رشد نقدینگی از ۲۱/۳ درصد در سال ۱۹۸۲ به ۷/۲ درصد در سال ۱۹۸۴ رسید.

در طول این دوره ، دولت کره جنوبی یکسری سیاست‌های اقتصادی را به‌منظور آزادسازی بازارها در کنار برنامه تثبیت قیمت‌ها اتخاذ کرد. در حقیقت با توجه به تحقیق نتایج سیاست‌های صنعتی دولت در دهه ۱۹۷۰، دولت اکنون از استراتژی

دخالت مستقیم به استراتژی هدایت غیر مستقیم تغییر سیاست داده بود.
تمامی وام‌های سیاستی یارانه دار، کاهش و به تدریج به دنبال آزادسازی بازارهای مالی حذف شدند. وزارت دارایی کره، کنترل‌های شدید خود را بر مدیریت بانک‌های تجاری کاهش داد. اقداماتی به منظور آزادسازی بازارها، مقررات زدایی سرمایه‌گذاری خارجی و شتاب دادن به آزاد سازی واردات انجام شد.
در راستای اجرای این سیاست‌ها ترازپرداخت‌ها به تدریج بهبود یافت. به دنبال این امر کل بدهی‌های خارجی نیز به تدریج کاهش یافت.
از سال ۱۹۸۶ به بعد، کره جنوبی اقتصادی درحال شکوفا شدن را تجربه کرده است. در طی سال‌های ۹۲-۱۹۸۶ رشد اقتصادی ۹/۲ درصد بود. در این دوره نرخ تورم در کنترل وبه طور متوسط ۵/۷ درصد بود.

***مروری بر سیاست‌های توسعه اقتصادی کره جنوبی:**

۱. سیاست صنعتی شدن بر اساس تشویق صادرات؛
توسعه صنعتی کره جنوبی بجای سیاست جایگزینی واردات، که در بسیاری از کشورهای جهان اجرا شده بود، مبتنی بر استراتژی توسعه صادرات بوده است.[۱]
۲. اتخاذ استراتژی برون‌گرا (سیاست مبتنی بر توسعه صادرات)؛
کره جنوبی به‌دلیل عدم وجود بازار داخلی برای تولیدات صنعتی داخلی، عدم برخورداری مناسب از منابع طبیعی و نیاز به واردات کالاهای اساسی و ضروری نظیر غذا، انرژی وکالاهای سرمایه‌ای، این استراتژی را دنبال کرد. همچنین در این راستا دو مورد بسیار مهم زیر اقدام نمود:
- افزایش نرخ بهره که سبب افزایش پس‌انداز شد.
- تنزل ارزش پول ملی که سبب رشد غیر منتظره صادرات شد.

۳. وابستگی به سرمایه انسانی؛
کره، در آغاز توسعه اقتصادی، از مزیت نسبی دیگری به جزء فراوانی نیروی انسانی

۱. در طی دهه ۱۹۶۰و۱۹۷۰، دوره ای که کره صنایع بزرگی را تاسیس کرد، رشد صادرات از رشد تولید ناخالص داخلی پیشی گرفت.

برخوردار نبود و ناچار به استفاده از آنان بود .
در کره در دهه ۱۹۶۰ نیروی انسانی غیر ماهر و ارزان برای صنایع کاربر وجود داشت. حال آن‌که در دهه ۷۰ میلادی، نیروی کار ماهر برای صنایع سنگین وشیمیایی و در دهه ۸۰ پژوهشگران ودانشمندان برای صنایع مبتنی بر فن‌آوری‌های نوین تربیت شده بودند.
۴. توسعه مبتنی بر رهبری دولت با احترام به مکانیزم بازار؛
توسعه صنعتی کره به " توسعه رهبری شده توسط دولت" معروف است. دولت کره از طریق بسیج و اتخاذ سیاست‌ها و اقدامات مختلف به توسعه صنعتی کمک کرد.
با این حال کره، توسعه اقتصادی خود را تماماً با پیروی از شرایط مزیت نسبی موجود در عرصه بین‌المللی دنبال کرده است.
از همان ابتدا دولت نقش پررنگی در حمایت از صنایع داشت، به این ترتیب که دولت کره در عین حال که اجازه می‌داد صنایع از طریق مکانیزم بازار فعالیت کنند، از صنایع خاص نیز حمایت می‌کرد.

*** سیاست‌ها و ابزارهای اصلی ارتقاء صادرات کره‌جنوبی:**

- سهمیه‌بندی ارز خارجی به منظور دسترسی افراد به آن
- معافیت از کنترل‌های مرسوم بر واردات
- معافیت تعرفه‌های گمرکی برای واردات مواد خام لازم برای تولید کالاهای صادراتی
- حمایت مالی از صادرکنندگان
- اعطای امتیازات مالیاتی
- اعمال سیاست‌های مالی در راستای حمایت از بنگاه‌های صنعتی کلیدی
- تعیین اهداف صادراتی توسط دولت
- اعطای پاداش یا جوایز صادراتی توسط ریاست جمهوری به صادرکنندگان
- اولویت توسعه صادرات در سیاست‌های اقتصادی دولت
- حمایت مالی بنگاه‌های کوچک و متوسط از طریق کمک مالی به آن‌ها به‌جای مشوق‌های مالیاتی مانند کاهش مالیات بردرآمد برای صادرکنندگان، جیره‌بندی یا

سهمیه‌بندی کردن وام و اعتبارات[۱]

- تأسیس "شرکت توسعه تجارت کره"[۲]

- تقویت زیرساخت‌ها برای توسعه تجارت (وابستگی شدید به تجارت، تجارت الکترونیکی، برگزاری نمایشگاه‌های بین‌المللی، آموزش تجار، حمایت از تحقیق وتوسعه، ارتباط بیشتر با فرایند جهانی‌سازی و مشارکت در فعالیت‌ها وهمکاری‌های اقتصادی بین‌المللی)

*** نقاط قوت توسعه اقتصادی کره جنوبی:**

۱. ایفای نقش کلیدی و مؤثر دولت در انتخاب استراتژی‌ها و برنامه ریزی‌های مناسب، سرمایه‌گذاری‌های زیرساختی، طراحی و اجرای سیاست‌ها و حمایت‌های لازم و تشویق بخش خصوصی.

عمده‌ترین سیاست‌های اقتصادی دولت شامل تقویت صنایع کلیدی و مادر، افزایش اشتغال و توسعه سیستم‌های مدیریتی کاراً بود. از آن‌جا که کره جنوبی وابستگی شدیدی به واردات مواد خام داشت، دولت سیاست جایگزینی واردات را با رویکرد صادرات‌گرایی ترکیب کرد. هدف اصلی دولت افزایش صادرات بود که با تأکید بر رقابت پذیری بین‌المللی و بهره‌وری بالا دنبال می‌شد. توسعه صنایع جدید به‌دلیل واردات بود. دولت بعد از اینکه صنعت جدیدی پا می‌گرفت، به ایجاد شرایط برای صادرات آن، با ابزارهای فوق‌الذکر، کمک می‌کرد.

۲. احترام به نظام بازار آزاد (نظام اقتصادی مختلط)

۳. نظام سیاسی نسبتاً با ثبات

۴. توسعه منابع انسانی و انباشت سرمایه انسانی

کره یکی از کشورهای برجسته در جهان در زمینه رشد سریع اقتصادی و آموزش می‌باشد. در طول سه دهه اخیر، کره جنوبی بیشترین افزایش در موجودی سرمایه

---

۱. تمامی بانک‌های تجاری متعهد بودند تا هر سال سهم بیشتری از وام‌های اعطای خود را به این نوع بنگاه‌ها اختصاص بدهد.

۲. شرکت توسعه تجارت کره می‌بایست به تجارو صادرکنندگان در کشف بازارهای جدید خارجی کمک نماید. حدود ۱۰۳ مرکز تجاری کره در ۷۴ کشور فعالند.

انسانی را از نظر سطح مطلق متوسط سال‌های تحصیل داشته است. همچنین نظام آموزشی آن از کیفیت بالایی برخوردار است.

۵. استقرار صنایع سنگین[۱]

اعطای "وام‌های هدفمند"برای کمک به سرمایه‌گذاری در صنایعی که عمدتاً توسط دولت در دهه ۱۹۷۰ انتخاب شده بودند (حمایت مستقیم).[۲]

۶. اولویت دادن به صنایع کاربر و تکنولوژی بر در فرایند صنعتی شدن

۷. برقراری ارتباط داده – ستانده ای میان صنایع

برای مثال صنایع پوشاک و نساجی برای محصولات صنعت پتروشیمی، و صنایع لوازم الکتریکی برای محصولات صنعت فولاد وفلزات غیر آهنی وتمام صنایع سبک برای ماشین‌های صنعتی تقاضا دارند.

۸. پس‌انداز وسرمایه فیزیکی بالا[۳]

۹. تقویت بخش سرمایه و مالی

۱۰. توسعه روابط صنعتی

۱۱. روابط مستحکم دولت، بخش بازرگانی و صنعت

۱۰-۴ توسعه اقتصادی تایوان

تایوان یکی از اولین کشورهای تازه صنعتی شده در جنوب شرق آسیاست. این کشور فرایند صنعتی شدن را بعداز هنگ کنگ و قبل از کره جنوبی آغاز کرد. عنوان می‌شود عمده‌ترین دلایل روی آوری تایوان به صنعتی شدن، افزایش نرخ دستمزدها در ژاپن و به تبع آن در هنگ کنگ و نیز محدودیت اعمال سهمیه‌بندی بر صادرات نساجی توسط آمریکا و اروپا، بوده است.

تایوان به رغم موانعی که در خصوص دسترسی به منابع طبیعی و ترکیب جمعیت

---

۱. درنتیجه سیاست‌های اقتصادی و توسعه صنایع سنگین در دهه هفتاد، سهم صنایع سنگین ۳۰ درصد افزایش و سهم صنایع سبک از ۲۶/۵ درصد کاهش یافت.

۲. برای تأمین مالی این وام‌ها کمیته توسعه سرمایه‌گذاری در منابع انسانی و صندوق ملی سرمایه‌گذاری (متشکل از منابع صندوق‌های بازنشستگی کارکنان بخش عمومی و بخش عظیمی از وجوه و و منابع بانک‌های تجاری) تاسیس شد.

۳. ۱۰درصد تولید ناخالص داخلی در سال ۱۹۶۰، ۳۰درصد تولید ناخالص داخلی در سال ۲۰۰۵

دارد به خوبی توانسته سیاست صنعتی شدن را دنبال نماید.
در طول نیم قرن گذشته تولید ناخالص ملی و درآمد سرانه واقعی این کشور از ۷۰۰دلار آمریکا به ۱۳۰۰۰هزار دلار رسیده که بالاترین نرخ رشد سالانه را به ترتیب ۸ و ۹ درصد تجربه کرده است.

تایوان شبه جزیرگرمسیری است که با سواحل استان فوجیان چین حدود ۱۰۰مایل فاصله دارد. بیشتر این جزیره از کوهستان‌های ناهموار پوشیده شده است. اطلاعات کمی درباره تاریخ تایوان در قبل از قرن هفدهم وجود دارد. در سال۱۶۲۲میلادی آلمانی‌ها وارد این جزیره شدند وتا سال ۱۶۶۱بر این جزیره حکمرانی کردند. کشاورزی و شکار و صادرات پوست آهو طریقه امرار معاش تایوانی‌ها در آن دوران به حساب می‌آمد. ژاپنی‌ها در سال۱۸۹۵ بعد از یک جنگ کنترل تایوان را بدست گرفتند. در زمان اشغال این جزیره توسط ژاپنی‌ها اقتصاد این کشور همچنان کشاورزی بود. گرچه نیشکر در مزارع خانوادگی کشت می‌شد اما فرآوری شکر نوسازی شد و شکر عمده‌ترین صادرات این کشور شد. گرچه تقریباً نصف محصولات کشاورزی تایوان در دهه ۱۹۳۰میلادی صادر می‌شد اما بعد از سال۱۹۳۵ دولت سرمایه‌گذاری در صنایع غیرکشاورزی را تشویق کرد.

رشد درآمد سرانه تایوان در طول دوره استعمار این کشور توسط ژاپن، به اندازه کشور ژاپن بود. اما به تدریج بعد از این دوران درآمد سرانه، مصرف و جمعیت این کشور افزایش یافت.
اجرای بهتر قوانین مربوط به حقوق مالکیت، رشد جمعیت، بهبود سیستم حمل ونقل و بازارهای مورد حمایت بخش کشاورزی سبب شد تا ارزش زمین به سرعت افزایش یابد. این امر بدلیل آنکه کشاورزان تایوانی زمینی در اختیار نداشتند و از طرف دیگر به دلیل وابستگی شدید فقرا به دستمزد، موجب افزایش نابرابری در توزیع درآمد شد.

اقتصاد تایون از جنگ به بعد رشدی آهسته تر از رشد اقتصاد ژاپن تجربه کرد. دولت ملی‌گرا(ناسیونالیست) چین در سال۱۹۴۵کنترل تایوان را به‌دست گرفت و کنترل خود را بر سرزمین چین مادر در سال ۱۹۴۹از دست داد. به دلیل شرایط به‌وجود آمده ژاپنی‌های مقیم تایوان که بیش از پنج درصد جمعیت تایوان را تشکیل می‌دادند، این کشور را ترک کرده و دولت نیز اموال آن‌ها را توقیف کرد و این اموال تبدیل به

شرکت‌های بزرگ دولتی شدند. اواخر دهه ۱۹۴۰میلادی دوره جنگ‌های داخلی در چین بود و تایوان نیز با یک سری خشونت‌ها و تورم بالا مواجه شد. در سال ۱۹۴۹ ارتش و آواره گانی از چین به تایوان گسیل شد.

در دهه ی ۱۹۵۰تایوان وابسته به کمک‌های آمریکا بود. آمریکا به این کشور کمک کرد تا نیروی نظامی قدرتمندی را بدون این‌که باری بر اقتصاد این کشور تحمیل کند، تشکیل دهد. اقتصاد وابسته به کشاورزی تایوان در جریان رویدادهای دهه ۱۹۴۰میلادی کنار گذاشته شد. این اقتصاد بازارهای کنترل شده و مورد حمایت ژاپن را از دست داده بود و همچنین وام‌های کم بهره‌بخش دولتی که به کشاورزان مستاجر در دهه ۱۹۳۰داده می‌شد، قطع شد.

با کمک ایالات متحده آمریکا دولت یک برنامه اصلاحات ارضی را اجرا کرد. اهم اقدامات انجام شده در این برنامه عبارتند از:

۱. فروش زمین‌های دولتی به کشاورزان مستاجر
۲. محدود کردن اجاره‌بهای زمین‌ها به ۳۷/۵درصد ارزش مورد انتظار محصول
۳. محدود کردن اندازه مالکیت شخصی زمین از طریق اجبار زمین‌داران به فروش اغلب زمین‌های خود به دولت در ازای دریافت سهام و اوراق قرضه به ارزش ۲/۵برابر ارزش محصول مورد انتظار سالانه زمین‌ها.

این زمین‌ها بعداً بین مردم توزیع شدند. اصلاحات ارضی موجب برقراری عدالت در بین کشاورزان شد و کنترل و نظارت دولت را بر روستاها افزایش داد.

رشد سریع اقتصادی در کنار صنعتی‌شدن سریع در اواخر دهه ۱۹۵۰میلادی آغاز شد. تایوان به‌دلیل صادرات صنعتی ارزان قیمتش که توسط مؤسسات کوچک اقتصادی آن تولید می‌شود، مشهور است. در ضمن این مؤسسات با شبکه‌ای درهم تنیده و انعطاف‌پذیر به هم وصلند.

صنعتی شدن تایوان در بعد از جنگ را می توان به عوامل زیر نسبت داد:

۱. کاهش سرانه زمین
۲. تغییر بازارهای صادراتی
۳. سیاست‌های دولت

بین سال‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۶۰جمعیت تایوان با نرخ رشد سالانه ی ۳درصدی

افزایش یافته است. همین امر مقدار سرانه زمین را به نصف تقلیل داد. صادرات کشاورزی تایوان بدون تعرفه و با قیمتی بالاتر از قیمت بازار جهانی، در قبل از جنگ جهانی دوم، در ژاپن به فروش می‌رفت. در همین زمان تنها صادرات صنعتی تایوان کلاه پانامایی بود که با تعرفه ۲۵درصدی در آمریکا مواجه بود. بعد از جنگ جهانی دوم، محصولات کشاورزی با بیشترین موانع تعرفه ای مواجه شدند. دولت تایوان سیاست جانشینی واردات را در دهه ۱۹۵۰ و به تبع آن در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ سیاست توسعه صادرات صنعتی را در پیش گرفت. براساس هر دو سیاست فوق به تولیدات صنعتی یارانه تخصیص می‌یافت. در دوره سیاست جانشینی واردات، از تولید کنندگان داخلی از طریق وضع تعرفه بر واردات کالاهای مشابه و اتخاذ سیاست‌های نرخ چندگانه حمایت می‌شد. و در دوره اتخاذ سیاست‌های توسعه صادرات، مناطق ویژه صادراتی تاسیس شدند که در آن امتیازات ویژه ای به کسانی که اقدام به تولید کالاهایی می‌کردند که صرفاً برای صادرات (نه برای فروش در داخل کشور) بود، داده می‌شد.

در یک نگاه کلی در طول پنج دهه گذشته اقتصاد سرمایه‌داری تایوان به تدریج خود را از سلطه دولت بر جریان سرمایه‌گذاری و تجارت خارجی رها کرد و در سه دهه اخیر به طور متوسط به نرخ رشد واقعی ۸ درصد دست یافت. صادرات این کشور با سرعت بیشتری زمینه صنعتی شدن را فراهم کرد. نرخ تورم و بیکاری پایین و مازاد تجاری تایوان قابل توجه است و اکنون سومین کشور بزرگ دارنده ذخایر ارزی در جهان می‌باشد.[۱]

صنایع سنتی وکاربر این کشور به تدریج جای خود را به صنایع پیشرفته و سرمایه‌بر و تکنولوژی‌بر داده‌اند.

نزدیک به پنج دهه کار مدوام وسخت و مدیریت قوی اقتصادی، تایوان را از یک کشور عقب مانده و کشاورزی به یک قدرت اقتصادی و پیشرو در تولید کالاهای پیشرفته با فن‌آوری بالا تبدیل کرده است.

در دهه ۱۹۶۰میلادی سرمایه‌گذاری خارجی در تایوان موجب ورود فن‌آوری

---

۱. ذخایر ارزی این کشور درسال۱۹۹۹بالغ بر ۵۰۰میلیارد دلار آمریکا بود.

مدرن و کاربر به این جزیره شد و بدین ترتیب این کشور به یک صادرکننده محصولات تولید شده توسط صنایع کاربر تبدیل شد. در دهه ۱۹۸۰ نگاه‌ها از صنایع مبتنی بر نیروی کار به سمت صنایع پیشرفته و سرمایه‌بر و مبتنی‌بر فن‌آوری‌های نوین و به‌منظور صادرات و توسعه بخش خدمات تغییر یافت. در همان زمان، افزایش ارزش دلار جدید تایوان، افزایش هزینه نیروی کار و افزایش نگرانی‌های زیست‌محیطی سبب شد تا بسیاری از صنایع کاربر نظیر واحدهای تولید کفش به چین و آسیای جنوب شرقی منتقل شوند.

تایوان خود را از یک کشور دریافت کننده کمک از آمریکا در دهه ۱۹۵۰و اوایل دهه ۱۹۶۰میلادی به یک کشور اهداکننده کمک و سرمایه‌گذارخارجی بالاخص در آسیا تبدیل کرد. سرمایه‌گذاری بخش خصوصی تایوان در چین بالغ بر۱۰۰میلیارد دلار برآورد می‌شود و همچنین به همین اندازه نیز در آسیای جنوب شرقی سرمایه‌گذاری کرده است. تجارت خارجی موتور رشد سریع تایوان در طول دهه ۶۰ و ۷۰میلادی بوده است. اقتصاد تایوان با اتکا به صادرات و نیز وابستگی به رژیم تجارت آزاد با اقتصاد دنیا در ارتباط است و از این نظر در مقابل نوسانات اقتصاد جهانی نیز آسیب‌پذیر می‌باشد. حجم تجارت خارجی تایوان در دهه ۱۹۶۰ پنج برابر ودر دهه۱۹۷۰تقریباً۱۰برابر و در دهه ۱۹۸۰دو برابر شد و سرانجام در دهه ۱۹۹۰ با یک رشد آهسته و ملایم کمتر از دو برابر رشد کرد. ترکیب صادرات این کشور از کالاهای غالباً کشاورزی به سمت کالاهای صنعتی(بالغ بر۹۸درصد)تغییر یافت. بخش الکترونیک مهم‌ترین بخش صادراتی این کشور بوده و این بخش بزرگ‌ترین دریافت کننده سرمایه‌گذاری آمریکا می‌باشد.

اولین مرحله توسعه اقتصادی تایوان از سال۱۹۵۲شروع و تا سال۱۹۸۰ ادامه داشت. در این دوره نرخ رشد متوسط سالانه اقتصادی تایوان ۹/۲ درصد بود که در دنیا بالاترین نرخ محسوب می‌شد. در سال۱۹۶۲ بخش کشاورزی موقعیت کلیدی خود را به عنوان نیروی پیش برنده اقتصاد تایوان از دست داد و راه را برای رشد سریع بخش صنعت هموار کرد. بخش صنعت تایوان به استثنای دو بحران انرژی در طی سال‌های۱۹۷۴-۱۹۷۳و۱۹۸۰-۱۹۷۹ به طور متوسط سالانه۱۴درصد رشد داشته است.

دومین مرحله توسعه اقتصادی تایوان از سال۱۹۸۱ شروع و تا سال۱۹۹۹ تداوم

داشت. در این دوره شرایط خود تایوان و تحولات جهانی تغییرات عمده ای را برجـای گذاشتند. این دو عامل داخلی و خارجی با همدیگر اثرات مخربی را بر توسعه اقتصادی تایوان برجای گذاشتند و رشد اقتصادی این کشور را آهسته کرده و به زیر ۷/۱۵ درصد رساندند. تمرکز اقتصاد تایوان به آرامی از بخش صنعت به سمت بخش خدمات سـوق پیدا کرد و بخش کشاورزی سالانه تنها۰/۶۳درصد رشد کرد و این درحالی بود که سهم آن از تولید ناخالص داخلی کاهش یافت.

منابع طبیعی محدود و تراکم بالای جمعیت تایوان خود نشان دهنده این امر است که تایوان یـک کـشور خودکفـا نمـی‌توانـد باشـد. از ایـن‌رو تجـارت خـارجی نقـش تعیین‌کننده‌ای در توسعه اقتصادی این کشور ایفا کرده است. توسعه تجارت خـارجی و افزایش سرمایه‌گذاری خارجی از عمده‌ترین عوامل توسعه بخـش صـنعت ایـن کـشور محسوب می‌شوند که به نوبه خود موجب توسعه بخش خدمات شده است. علـی‌رغـم کاهش نرخ رشد اقتصادی تایوان در دومـین مرحلـه توسـعه اقتـصادی، متوسـط رشـد اقتصادی این کشور از سال ۱۹۵۲تا سال۲۰۰۱ برابر ۸/۱۳درصد بود.

*** سیاست‌های اقتصادی که تایوان برای پیشبرد اهداف خود اتخاذ کرده است:**

- اصلاحات ارضی[۱]
- ارتقاء برنامه‌ریزی خانواده
- اتکا به مؤسسات و تولیدکنندگان بخش خصوصی به جای بخش عمومی
- صنعتی سازی با رویکرد و گرایش صادراتی به‌جای صنعتی شدن براسـاس سیاسـت جانشین واردات

سیاست صنعتی‌شدن مبتنی بر گرایش صادراتی در دهه ی۱۹۵۰به‌عنـوان یـک سیاسـت اقتصادی غیرمتعارف، خارج از جریان اصلی توسعه اقتصادی قلمداد می‌شـد. امـا ثابـت شد که از موفقیت بسیار زیادی برخوردار است.

---

۱. این اصلاحات که بدون درگیری و با مسالمت انجام شد به‌عنوان یک الگو در سطح دنیا مطرح می باشد. این برنامه به‌دلیل اینکه اصلاح کنندگان خودشان هیچ‌گونه زمینی در اختیار نداشتند و نیز زمینی برای خودشان نمی‌خواستند با موفقیت اجرا شد. همچنین، به بهره‌وری کشاورزی کمک کرده و منجر به بهبود توزیع درآمد و افزایش پس انداز برای سرمایه گذاری در بخش صنعت شد.

- تمرکز بر تجارت خارجی و تبدیل اقتصاد بسته به اقتصاد باز[۱]
- حفظ ثبات اقتصادی

در دهه ۱۹۵۰میلادی نرخ تورم پایین و نرخ بهره واقعی مثبت (به منظور کنترل تورم و تشویق پس‌انداز و سرمایه گذاری) دو سیاست اقتصادی بودند که همگان روی آن توافق داشتند.

- حفظ رشد اقتصادی توام با عدالت

در طی دوره ای که رشد اقتصادی بالایی وجود داشت، یعنی تقریباً از سال۱۹۶۵تا سال۱۹۸۵، توزیع درآمد (قابل تصرف) به رغم انتظارات بسیاری از اقتصاددانان توسعه در آن زمان عادلانه تر بوده است. ابزار اصلی مورد استفاده، ایجاد اشتغال توسط بخش خصوصی در بخش غیرکشاورزی و سرمایه‌گذاری در بخش آموزش (همگانی کردن آموزش ۹سال اول و سپس ۱۲سال بعد) بود.

توزیع درآمد در تایوان از طریق توزیع مجدد ثروت مشهود با انجام اصلاحات ارضی و افزایش ثروت نامشهود و یا سرمایه انسانی از طریق سرمایه‌گذاری هنگفت دولت در بخش آموزش، بهبود یافته است.

- جهش و ارتقاء از صنعتی‌شدن براساس سرمایه ملموس به صنعتی شدن براساس سرمایه غیرملموس
- ارتقاء و یا افزایش بهره‌وری از طریق اثرات انگیزشی
- رهاسازی سرمایه‌های ملموس و سرمایه‌های انسانی از بخش کشاورزی
- بهبود توزیع درآمد از طریق فراهم نمودن زمینه‌های افزایش تقاضای کل(مصرف و پس‌انداز)
- افزایش سرمایه گذاری در سرمایه انسانی

---

۱. اقتصاد باز موجب می‌شود:
– موسسات اقتصادی در صادرات و واردات، استفاده از مزیت نسبی خود در صحنه بین‌المللی برای دسترسی به بازارهای بزرگتر آزاد باشند.
– درجه آزادی موسسات اقتصادی به‌دلیل حفظ رقابت‌پذیری آنها در بازارهای بین‌المللی کارا نگه داشته می شود. زیرا عدم کارایی نمی‌تواند به مدت طولانی در صحنه رقابت بین‌المللی دوام آورد. این مسئله به نوبه خود بر بازار عوامل تولید داخلی بالاخص نیروی کار و زمین فشار آورده تا رقابتی باقی بمانند.
– انتقال تکنولوژی در زمینه تولید و مدیریت شود.
– مسئله انتقال سرمایه خارجی به شکل وام یا سرمایه مستقیم حل شود.

• خصوصی‌سازی به کمک بخش خصوصی

بحث‌های زیادی در تایوان در اواسط دهه ۱۹۵۰مطرح بود مبنی براین‌که موتور پیش برنده خصوصی‌سازی بخش دولتی باشد یا بخش خصوصی. نهایتاً در بالاترین سطح مدیریت کشور تصمیم گرفته شد تا این وظیفه را بخش خصوصی بر عهده بگیرد.[۱]

ممکن است به‌دلیل عدم وجود رقابت در بازار و یا وجود موانع مصنوعی برای ورود و یا خروج و جابه‌جایی کالاها و عوامل تولید، این امر با عدم کارایی مواجه شود. دراین صورت تخصیصی که شکل می گیرد خیلی بدتر خواهد بود. با این حال تغییر ساده در مالکیت ابزارهای تولید از بخش عمومی به بخش خصوصی لزوماً نمی تواند تضمین کننده کارایی اقتصادی باشد. البته در مورد کشورهایی مانند هنگ‌کنگ، سنگاپور و تایوان، به‌دلیل مشارکت آن‌ها در بازارهای جهانی، اقتصاد آن‌ها به سمت افزایش کارایی سوق داده شده است. همچنین، فضای رقابتی به‌وجود آمده در اثر ارتباط با بازارهای جهانی، در برخی موارد، به نوعی جانشین قوانین ضدتر است در این کشورها شده است.

کارآفرینان و موسسات بخش خصوصی لزوماً باهوش‌تر و زرنگ‌تر از مقامات بخش عمومی نیستند. مزیت آن‌ها این است آن‌ها منابع زیادی ندارند و لذا مجبورند زیان‌های خود را سریعاً در صورتی که پی به اشتباه شان بردند، قطع نمایند.

• حفظ نرخ ارز تعادلی رقابتی و با ثبات که بتواند موجب تسهیل واردات و صادرات شود.

نرخ ارز در سال۱۹۶۰تک نرخی شد واین نرخ تا دوهه ثابت نگهداشته شد.[۲]

ثبات نرخ ارز به این دلیل اهمیت دارد که براساس آن تولیدکنندگان، صادرکنندگان، واردکنندگان و سرمایه‌گذاراران می‌توانند برنامه‌ریزی کنند.[۳]

---

۱. همانند کره جنوبی، آقای پارک چونگ هی به‌دلیل عدم وجود شایستگی و وجود فساد در بدنه دولت در اوایل دهه ۱۹۶۰تصمیم گرفت تا بخش خصوصی به‌عنوان پیشرو و موتور محرک سیاست صنعتی‌شدن کره جنوبی شود.

۲. تا دهه ۱۹۸۰ سرمایه در تایوان کنترل می‌شد که تا قبل از ان زمان یک درجه از آزادی در سیاست پولی وجود داشت.اما از اوایل دهه۱۹۶۰تا زمان برچیده شدن هر نوع کنترلی بر سرمایه، شکاف بین نرخ ارز رسمی و نرخ ارز بازار آزاد زیاد نبود. این امر نشان می‌داد نرخ ارز رسمی احتمالاً در اغلب اوقات در حد تعادلی بوده است.

۳. نرخ ارز ثابت می‌تواند پس انداز داخلی را افزایش دهد چرا که ثبات نرخ ارز مردم و بخش خصوصی را تشویق می‌کند تا از پول داخلی به‌عنوان وسیله ذخیره ارزش استفاده کنند. یک نرخ ارز با ثبات به نوبه خود با

- کاهش و یا کم کردن تعرفه‌ها به منظور حمایت از صادرات
- تاسیس اولین منطقه ویژه صادراتی در جهان در کائوسیونگ[1]
- اتخاذ سیاست مالی محافظه کارانه

استقرار یک سیستم مالیاتی جدید، چرا که مالیات تورمی از طریق چاپ پول و استقراض در نرخ‌های بهره منفی دیگر ممکن نبود.

***برنامه‌های توسعه اقتصادی تایوان:**

از سال ۱۹۵۰، دولت تایوان، به منظور کمک به رشد توسعه و صنعتی شدن کشور، یکسری برنامه‌های اقتصادی را تدوین واجرا کرده است.

اولین برنامه پنج ساله توسعه اقتصادی درسال (۵۶-۱۹۵۳) با هدف بازسازی اقتصادی وافزایش تولید برنج، کودهای شیمیایی و برق آبی اجرا شد. نتیجه این برنامه افزایش ۳۷ درصدی در تولید ناخالص داخلی و افزایش ۱۷ درصدی در درآمد سرانه بود.

در برنامه پنج ساله دوم توسعه اقتصادی (۶۰-۱۹۵۷)، صنایع جانشین واردات از محورهای اصلی برنامه بود. در این برنامه بخش صنعت و کشاورزی از رشد بالایی برخوردار شدند. همچنین رشد تولید ناخالص ملی ۳۱درصد و رشد درآمد ملی سرانه ۱۳درصد بود.

برنامه پنج ساله سوم (۶۴-۱۹۶۱) با هدف توسعه صنایع صادراتی که به نیروی کار متکی باشد طراحی شد. در کنار توسعه بخش خدمات و انرژی، صنایع مربوط به بخش کشاورزی و اکتشاف و استحصال منابع طبیعی محدود و کمیاب کشور از محورهای اصلی برنامه سوم بود. در این برنامه رشد تولید ناخالص ملی ۴۲ درصد و رشد درآمد سرانه ملی ۳۱ درصد بود. کمک‌های بلاعوض و وام‌های ایالات متحده که بالغ بر ۲/۲ میلیارد دلار بود، در کنار سرمایه‌گذاری‌های خارجی که عمدتاً از چین بود،

ثبات قیمت‌ها در بلندمدت سازگار است. همچنین این نرخ ارز با ثبات با تعادل بلندمدت تراز پرداخت‌ها سازگاری دارد.

1. Kaohsiung

عمده ترین منابع تامین مالی این برنامه‌ها بودند.

به‌دنبال قطع کمک‌ها در سال ۱۹۶۵، برنامه پنج ساله چهارم توسعه (۶۸- ۱۹۶۵)، و به تبع آن برنامه پنج‌ساله پنجم (۷۲- ۱۹۶۹) اجرا شد. رشد تولید ناخالص ملی در این دو برنامه به ترتیب ۴۶و۵۵ درصد بود. تا سال ۱۹۷۱ صادرات کالاهای صنعتی افزایش بسیار قابل توجهی داشت، به طوری‌که الگوی تجارت خارجی تایوان از کسری مزمن و دیرینه به مازاد تجاری دایمی تبدیل شد. در این سال، دولت اولویت‌های توسعه اقتصادی را از صنایع کاربر به توسعه بخش‌های سرمایه بر نظیر کشتی سازی، مواد شیمیایی و پتروشیمی تغییر داد.

برنامه پنج ساله ششم (۷۶-۱۹۷۳)، برخلاف انتظار، به‌دلیل رکود حاکم بر اقتصاد جهانی، نتیجه معکوس بدنبال داشت و به همین دلیل در سال ۱۹۷۵ بعد از افزایش ۱۹ درصدی در تولید ناخالص ملی ناتمام ، پایان یافت. این برنامه با یک برنامه شش ساله (۸۱-۱۹۷۶)جایگزین شد که در آن تمرکز اصلی بر توسعه صنایع اصلی و مادر و تکمیل ۱۰ پروژه بزرگ صنعتی تولیدی در زمینه‌های برقی‌کردن راه آهن، ساخت راه آهن شمال جنوب ، توسعه انرژی هسته ای و ساخت نورد فولاد در تای چانگ[1] و کائو شیونگ[2] بود.

در سال۱۹۷۸، برنامه شش ساله مورد بازبینی قرار گرفت و ۱۲ پروژه صنعتی – تولیدی جدید به آن اضافه شد، که از آن جمله می‌توان به تکمیل راه آهن دور جزیره، ساخت سه بزرگراه بین جزیره‌ای، توسعه لنگرگاه بندر تای چانگ، و توسعه نیروگاه هسته‌ای و ذوب آهن اشاره کرد. یک برنامه چهار ساله به‌دنبال این برنامه (۸۹-۱۹۸۶) به‌عنوان مکمل برنامه بلندمدت ۱۰ ساله (۸۹- ۱۹۸۰) طراحی شد که درآن رشد سالانه تولید ناخالص ملی حدود ۶۵درصد هدف‌گذاری شده بود.

در بین اهداف این برنامه، سیاست تثبیت قیمت، نرخ رشد سالانه ۷/۵ درصد در بخش خدمات، آزادسازی تجاری، تشویق توسعه متوازی منطقه ای ونیز جهت‌گیری دوباره در رشد صنایع جدید به سمت صنایع با تکنولوژی بالا نظیر کامپیوتر، روباتیک و بیو مهندسی در نظر گرفته شده بود.

---

1. Taichung
2. Kaoshiung

برای مقابله با نرخ رشد متزلزل صادرات وکاهش سرمایه‌گذاری بخش خصوصی به دنبال بحران بازار در سال ۱۹۹۰، دولت برنامه شش ساله(۹۷-۱۹۹۱) را با هدف احیای مجدد اقتصادی تدوین کرد. این برنامه اهدافی را برای سرمایه‌گذاری در بخش حمل و نقل، مخابرات، تولید برق و کنترل آلودگی تعیین کرده بود. قانونی تحت عنوان "قانون نوسازی صنایع" در سال ۱۹۹۱ تدوین شد که در آن تلاش‌های دولت برای دادن انگیزه به سرمایه‌گذاری بخش خصوصی در تحقیق و توسعه و بخش‌هایی با فن آوزی بالا تداوم پیدا می‌کرد.

توسعه اقتصادی در اواخر دهه ۱۹۹۰ بر تداوم خصوصی‌سازی مؤسسات اقتصادی دولتی، آزادسازی بازار تایوان به روی خارجیان و سرمایه‌گذاری بیشتر در بخش فن‌آوری تمرکز پیدا کرده بود.

برنامه شش ساله توسعه ملی تایوان برای سال‌های ۲۰۰۸-۲۰۰۲ تحت عنوان "چالش ۲۰۰۸" لقب گرفت. این برنامه با ۷۵ میلیارد دلار هزینه، مشتمل برهفت هدف بود:

۱. گسترش تعداد محصولات و فن‌آوری‌هایی که بتواند بالاترین استانداردهای جهانی را برآورده نماید.
۲. دو برابر شدن تعداد جهان گردان خارجی از تایوان
۳. افزایش سهم مخارج تحقیق وتوسعه به ۳درصد تولید ناخالص داخلی
۴. کاهش نرخ بیکاری به کمتر از ۴ درصد.
۵. افزایش متوسط نرخ رشد به بیش از ۵درصد .
۶. افزایش تعداد پهنای باند کاربران اینترنت به بیش از ۶ میلیون نفر.
۷. ایجاد ۷۰۰ هزار شغل.

ده حوزه هدف‌گذاری شده بود که شامل پرورش استعدادهای درخشان برای نسل الکترونیکی[1]، مهارت زبان انگلیسی، توسعه صنایع هنری و دستی، توسعه یک تایوان دیجیتال، استفاده از فن‌آوری‌های اطلاعات برای افزایش کارایی دولت و رقابت پذیرتر

1.E- generation

کردن صنایع، توسعه تایوان به‌عنوان پایگاه منطقه ای شرکت‌ها ی چند ملیتی، بهبود زیرساخت‌ها ی حمل ونقل و...

۱۰-۵ توسعه اقتصادی مالزی

مالزی با جمعیتی معادل ۲۶ میلیون نفر در جنوب شرق آسیا قراردارد و کشوری چند نژادی است که دارای ۱۱ ایالت و دو فدرال می‌باشد. از زمان استقلال مالزی از استعمار انگلیس در سال ۱۹۵۷ تا کنون، این کشور تغییرات شگرفی در زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی و زیست محیطی داشته است. همچنین در طول این دوران نه تنها موفق به کاهش فقر و نابرابری در درآمدها شده بلکه رشد اقتصادی توام با حفظ یکپارچگی نژادی کشور را نیز حفظ کرده است. مالزی یکسری سیاست‌ها و برنامه‌هایی را برای هدایت توسعه ملی کشور در طی سال‌های ۲۰۰۰-۱۹۶۶ طراحی و اجرا کرد. از جمله این برنامه‌ها می‌توان به سیاست‌های کلان ملی، برنامه‌های بلندمدت، میان مدت، سالانه و نیز برنامه‌های توسعه و طرح‌های جامع توسعه بخشی و صنعتی اشاره کرد.

*** برنامه‌های توسعه اقتصادی مالزی:**

اولین برنامه مالزی(۱۹۷۰-۱۹۶۶) یک برنامه توسعه بود که توسط دولت مالزی اجرا شد. این اولین برنامه ای بود که کل مالزی را در برداشت. اهداف این برنامه افزایش رفاه تمامی شهروندان مالزی و بهبود شرایط زندگی در مناطق روستایی بالاخص در بین گروههای کم درآمد بود. در این برنامه به‌منظور ارتقاء سطح دسترسی روستائیان به خدمات بهداشتی اقدام به تشکیل خدمات بهداشتی روستاییان شد. در مناطق شهر نیز مراکز فرعی بهداشتی تأسیس شد به‌گونه‌ای که تا پایان این برنامه شکاف بین مناطق روستایی و شهری در زمینه کیفیت خدمات بهداشتی به حداقل رسید. در این برنامه بالغ بر۴۷۱میلیون دلار مالزی به آموزش تخصیص یافت. با این حال بین سال‌های ۱۹۵۷تا ۱۹۷۰نرخ با سوادی از۵۱درصد به ۵۹درصد افزایش یافت. همچنین یکی از مسائلی که در برنامه اول به آن توجه شده بود مسئله بیکاری بود که در دهه ۱۹۶۰ به بالاترین سطح خود رسیده بود. در این زمان مالزی با مسئله تخصصی شدن برخی از مشاغل بین قومیت‌های مختلف مواجه بود، به طوری‌که چینی‌ها بر بخش بازار سلطه یافته بودند و

مالایی‌ها در بخش خدمات مدنی و هندی‌ها در مشاغل تخصصی نظیر حقوقی و پزشکی، مشارکت داشتند.

دولت مالزی همچنین مشوق‌های لازم را برای صنعتی شدن از طریق ارتقاء کارآفرینی و مدیریت مالایی‌ها و نیز ارتقاء مهارت مدیریت پروژه‌های مشترک تولید صنعتی برقرار کرد. "دفتر فدرآل توسعه صنعتی" در سال ۱۹۶۵ تاسیس شد. در سال ۱۹۶۸قوانین و مقررات جدیدی وضع شد که در آن در خصوص مالکیت مالایی‌ها بر برخی موسسات و اشتغال آن‌ها در واحدهای تولیدی صنعتی سهمیه تعیین شده بود.[۱]

برنامه جاه‌طلبانه دولت برای افزایش استاندارد زندگی مردم در مناطق روستایی به اهداف تعیین شده نرسید. سرمایه‌گذاری کم در سرمایه اجتماعی با وجود طرح‌های توسعه زمین‌های کشاورزی نتوانست از مهاجرت روستائیان به شهرها جلوگیری و یا به افزایش درآمد خانواده‌های روستایی کمک نماید. با این حال برنامه دولت برای بهبود محصولات کائوچو نسبتاً موفق بود. تا سال ۱۹۷۰کائوچوی استاندارد مالزی ۲۰درصد صادرات کانوچوی مالزی را تشکیل می‌داد. در همین زمان دولت موفق شد وابستگی خود را به کائوچو با توسعه صنایع نوپا کم کند.

در سال ۱۹۷۰ یک شرکت هلدینگ دولتی به‌منظور تشویق شرکت‌ها و فعالیت‌های تحت کنترل مالایی تاسیس شد. در سال ۱۹۷۵ دولت تلاش کرد تا از طریق همین شرکت منافع مالزیایی‌ها را در بخش معادن کوچک تقویت کند و به تبع آن شرکت ملی نفت پتروناس را با هدف کنترل اکثریت بر عملیات نفتی کشور تاسیس کرد. قانون هماهنگی صنایع[۲] با هدف تسریع مشارکت مالایی‌های بومی در اقتصاد، با وضع محدودیت بر مشارکت خارجیان در فراوری، توزیع داخلی و صادرات مواد خام داخلی تدوین شد.

به هر حال برنامه اول مالزی نتوانست به طور مشهود شکاف طبقاتی را کاهش دهد. در انتخابات عمومی سال ۱۹۶۹حزب مخالف که طرفدار کاهش و یا حذف

---

۱. صنایع جدید تولیدکننده کالاها برای عرضه در بازار داخلی مالزی ملزم بودند تا حداقل ۵۱درصد از سهام خود را به شهروندان مالزیایی اختصاص دهند ولی صنایعی که کالاهایی صادراتی تولید می‌کردند این اختیار را داشتند تا تمامی سهام خود را به خارجیان بدهند.

2. Industrial Coordination Act

سیاست‌های دستوری مالایی‌ها بود، با کسب اکثریت آرا در مجلس، خواستار اصلاح قانون اساسی شدند. راهپیمایی که دوحزب مخالف به نشانه پیروزی بر علیه سیاست‌های اقتصادی مالایی‌ها بر پا کردند تبدیل به یک تظاهرات و ناآرامی قومی و نژادی شد. در همین زمان راهپیمایی که توسط "سازمان ملی مالزی متحد" برگزار شد به یک شورش تمام عیار تبدیل شد و بعدها به حادثه "۱۳می" لقب گرفت که درآن ۲۰۰نفر کشته شدند. سرانجام در سال ۱۹۷۱شورای راهبری ملی تشکیل شد تا کشور را به‌صورت استانی اداره نماید. این شورا برنامه دوم، برنامه چشم انداز و سرانجام "سیاست جدید اقتصادی"[1] را به منظور حل آنچه که توزیع نامتوازن درآمد بین چینی‌ها و مالایی‌ها خوانده می‌شد و نیز به‌منظور کاهش کنترل خارجی‌ها بر اقتصاد، طراحی کرد.

در سال ۱۹۷۱ برنامه جدید اقتصادی در واقع با هدف کانالیزه کردن سهم زیادی از رشد آینده اقتصادی مالزی به دستان مالایی‌ها تدوین شده بود. به طور مشخص در این برنامه بر افزایش سهم مالکیت شرکتها توسط مالایی‌ها به بالای ۳۰درصد در سال ۱۹۹۰ و کاهش سهم مالکیت غیر مالایی‌ها (چینی‌ها و هندی‌ها) به ۴۰درصد و سرانجام محدود کردن مالکیت خارجی‌ها به کمتر از ۳۰درصد تاکید شده بود.

گرچه اهداف تعیین شده در سیاست جدید اقتصادی، ریشه کن کردن فقر، حذف رابطه بین نژاد و وظیفه یا کارکرد اقتصادی از طریق "توسعه سریع اقتصادی" بود، اما بسیاری از مالزیایی‌های غیر مالایی آن را "یک تبعیض نژادی آشکار" می‌نامیدند. زمان این برنامه در سال ۱۹۹۱ منقضی شد و جای خود را به "سیاست توسعه ملی"[2] داد. با وجود انتقاداتی نسبت به "سیاست جدید اقتصادی"، این برنامه در مورد ایجاد یک طبقه متوسط مالایی و ایجاد توازن قومی در مشاغل و حرف مختلف مورد تمجید بود.

استراتژی‌های کوتاه مدت سرمایه‌گذاری در یک سری از برنامه‌های اقتصادی تعیین شد.

در برنامه چهارم توسعه(۱۹۸۵-۱۹۸۱) حجم مخارج عمرانی بالغ بر۴۲/۸ میلیارد دلار مالزی پیشنهاد شد و بر تسریع در اهداف مندرج در برنامه جدید اقتصادی برای

1. New Economic Policy (NEP)
2. National Development Policy (NDP)

مشارکت مالایی‌های بومی تاکید شده بود.

برنامه پنجم(۱۹۹۰-۱۹۸۶) در پاسخ به نوسانات قیمت جهانی نفت که به شدت بر اقتصاد این کشور تاثیر منفی بر جای می‌گذاشت، تدوین شد. در این برنامه برای اولین بار اهداف پیش‌بینی شده در برنامه جدید اقتصادی کنار گذاشته شده و به‌جای آن برنامه پنجم با هدف ارتقاء سرمایه‌گذاری خارجی بالاخص در صنایع صادراتی تدوین شد.

در واقع برنامه پنج ساله پنجم با تاکید بر صنعتی شدن مالزی تدوین شده بود. همچنین درآن اهداف مشخصی به‌منظور اطمینان از توزیع مناسب و عادلانه مالکیت بین اقوام مختلف مالزی تعیین شده بود.[۱]

در برنامه ششم توسعه مالزی رشد متوسط سالانه ی۷/۵درصد در نظر گرفته شده بود و همچنین به منظور دست‌یابی و تضمین توسعه بیشتر دولت مخارج عمرانی خود را در زیرساخت‌های اقتصادی افزایش داد. جهت‌گیری توسعه به سمت خصوصی‌سازی، تشویق اشاعه و گسترش صنعت در سراسر کشور، افزایش تولید صنعتی درمناطق آزاد تجاری و سرانجام تامین منابع مالی لازم در بخش صنعت از طریق تاسیس موسسات مالی تخصصی بود.

شایان ذکر است که یک برنامه پنج ساله توسط دکتر ماهاتیر محمد[۲] در ششم می سال ۱۹۹۶ اعلام شد که درآن براساس پیش‌بینی‌های صورت گرفته رشد متوسط اقتصادی بین سال‌های۲۰۰۰-۱۹۹۶، بالغ بر ۸ درصد پیش‌بینی شده بود. اما بااین حال در این برنامه برای رفع یک سری مسائل و مشکلات گریبانگیر اقتصاد مالزی نظیر کمبود نیروی انسانی ماهرو شکاف موجود در کسری حساب جاری پرداخت‌های خارجی، اقداماتی پیش بینی نشده بود. در سال‌های ۱۹۹۷و۱۹۹۸ این مسائل در کنار بحران مالی جنوب شرق آسیا منجر به افت شدید شاخص‌های اقتصادی شد. به همین دلیل چشم انداز تداوم برنامه جامع صنعتی از سال۱۹۹۶تا۲۰۰۵ تیره به نظر می‌رسید،

---

۱. براین اساس سهم بومیان مالایی ۳۰درصد، سهم مالزیایی‌های چینی و هندی تبار۴۰درصد و خارجیان ۳۰درصد تعیین شده بود. دولت منابع مالی لازم را در اختیار بومیان مالایی و مالزیایی تبارها قرار داد تا سهام خارجیان را خریده و بدین ترتیب سود سهام خود را تا سال ۱۹۹۰به ۲۰درصد برسانند.

2. Mahathir Mohammad

هر چند که اقتصاد مالزی در سال ۱۹۹۹ مجدداً به دوره رونق خود بازگشت. در این دوران سرمایه هنگفت و پروژه‌های زیادی زیربنایی با سرمایه‌گذاری خارجی واحترام بین‌المللی جذب اقتصاد مالزی شد.

به طورکلی موارد زیر در مورد برنامه‌های توسعه مالزی مطرح است:

۱. سال ۱۹۹۰ مصادف با اوج برنامه‌های متعدد توسعه اقتصادی مالزی بود.

از جمله، پایان برنامه پنجم توسعه (۹۰-۱۹۸۶) ، پایان اولین برنامه چشم انداز مالزی (۱۹۹۰-۱۹۷۱)و اتمام برنامه جدیداقتصادی (۱۹۹۰-۱۹۷۱) بود.

بعداز سال ۱۹۹۰ یک برنامه استراتژیک اقتصادی برای تبدیل مالزی به یک کشور توسعه‌یافته تا سال ۲۰۲۰ تدوین شد. سه برنامه چشم انداز ۱۰ ساله که شامل یک برنامه توسعه جدید و شش برنامه پنج ساله بود مجموعاً برنامه جدید اقتصادی را تشکیل می‌داد.

۲. سیاست‌های کلی مالزی را می‌توان در قالب دو برنامه اصلی، "سیاست جدید اقتصادی" در طول سال‌های ۱۹۹۰-۱۹۷۰ و "سیاست توسعه ملی" ملی" در طول سال‌های ۲۰۰۰-۱۹۹۱ دنبال کرد. اجرای کامل برنامه توسعه ملی که تا سال ۲۰۲۰ ادامه خواهد داشت، در واقع افق چشم انداز مالزی را در سه دهه آینده نشان می‌دهد.

دو برنامه ملی که به عنوان هسته مرکزی تمامی برنامه‌های مالزی محسوب می‌شود با نگرش به دو مقوله رشد توام با توزیع عادلانه پایه ریزی شده‌اند. این برنامه‌ها وحدت ملی را از اهداف توسعه و "استراتژی دو شاخه"[1] برای دست‌یابی به دو هدف عمده، ریشه‌کن کردن فقر و بازسازی جامعه بوده است.

این برنامه‌ها براساس زمان‌بندی قرار بود با قالب رشد اقتصادی سریع و مداوم اجرا شوند.

۳. علاوه بر این، برنامه دیگری تحت عنوان "برنامه بهبود اقتصاد ملی" که در سال ۱۹۹۸ پایه ریزی شد، نیز دنبال می‌شد. این برنامه در واقع سندی بود که به‌دلیل بحران مالی جنوب شرق آسیا برای مقابله با شرایط اقتصادی غیر عادی کشور طراحی شده بود. در بین سایر برنامه‌ها می‌توان به برنامه جامع توسعه صنعتی، برنامه

1. Two-Pronged Strategy

توسعه بخش کشاورزی و برنامه جامع خصوصی سازی اشاره کرد. اجرا، نظارت وارزیابی این برنامه‌ها برعهده یک چارچوب نهادی بود.

***استراتژی‌های کاهش فقر در مالزی:**

مالزی شاهد رشد سریع و اغلب مداوم اقتصادی در طول اجرای برنامه‌های "سیاست جدید اقتصادی" و "سیاست توسعه ملی" بود و تا حد قابل توجهی نابرابری در توزیع درآمد را تا پایان برنامه‌ها کاهش داد. برنامه کاهش فقرا در کنار رشد سریع اقتصادی مالزی موجب کاهش فقر و بهبودی کیفیت زندگی شهروندان مالزیایی شد.

این دستآورد دولت مالزی مرهون اجرای یکسری برنامه‌های جامع با هشت استراتژی زیر بوده است:

۱. توافق در زمینه تعریف و اندازه گیری فقر
۲. افزایش بهره‌وری و متنوع کردن منابع درآمدی
۳. هدف‌گذاری فقرا از طریق یک برنامه با تمرکز بر نیازهای آن‌ها و ارائه کمک‌های مورد نیاز دیگر به فقرا به‌منظور بهبود وضعیت آن‌ها
۴. درگیرکردن بخش خصوصی و سازمان‌های غیر دولتی
۵. بهبود کیفیت زندگی فقرا از طریق فراهم نمودن لوازم اولیه زندگی نظیر آب لوله کشی شده، برق، جاده، خدمات بهداشتی و درمانی و مدارس برای مناطق روستایی
۶. ارائه کمک‌های رفاهی مستقیم به فقرای مسن، از کارافتاده و بیکار
۷. حفظ ثبات قیمت‌ها، که با دخالت مستقیم دولت در بازار برخی کالاهای مورد نیاز و ضروری حاصل شد.
۸. کاهش و یا حذف نرخ مالیات بر درآمد فقرا

اما به‌هرحال سیاست رشد توام با عدالت که از محورهای اساسی توسعه اقتصادی- اجتماعی مالزی محسوب می‌شود از جهاتی مورد انتقاد بود.

عنوان می‌شود که رشد اقتصادی توام با عدالت موجب آهسته شدن رشد اقتصادی می‌گردد و می‌تواند منابع محدود را از فعالیت‌های اقتصادی کارآمد منحرف کرده و موجب اثر جایگزینی اجباری در سرمایه گذاری بخش خصوصی شود. با این حال تجربه مالزی نشان می‌دهد که این نگرانی‌ها درست نبوده است.

سیاست رشد اقتصادی توام با عدالت احتمالاً اثرات منفی بر رشد اقتصادی، هزینه‌های فرصت و مشارکت غیر مالایی‌ها در کسب و کار و تجارت داشته است. ولیکن به نظر می‌رسد این اثرات محدود و ناچیز بوده است.

*** عوامل مؤثر بر رشد اقتصادی مالزی:**

عوامل متعددی در رشد اقتصادی مالزی دخالت داشته اند. در اینجا مهم‌ترین عوامل مؤثر اقتصادی (از دو طرف تقاضا و عرضه) و غیراقتصادی ذکر می‌شود.

– عوامل اقتصادی

طرف تقاضا: مهم‌ترین عاملی که می‌توان به آن اشاره کرد نقش مخارج بخش خصوصی است. در فرآیند رشد اقتصادی مالزی مخارج بخش خصوصی از اهمیت زیادی برخوردار بوده است. هر چند در سال‌های رکود و رشد آهسته این نقش توسط مخارج دولت ایفا شده است.

تجارت بین‌الملل عامل دیگر و مهمی در رشد اقتصادی مالزی می باشد.

طرف عرضه: اصلاح ساختار اقتصادی کشور از مهم‌ترین عوامل رشد اقتصادی این کشور بوده است.

– عوامل غیراقتصادی:

مهم‌ترین عاملی که در بین عوامل غیراقتصادی اثرگذار بر رشد اقتصادی مالزی بدان اشاره می‌شود ثبات سیاسی وامنیت موجود در مالزی است.

*** درس‌هایی از سیاست‌های توسعه اقتصادی مالزی:**

۱. هر کشور بایستی سیاست‌ها و برنامه توسعه اقتصادی خود را متناسب با شرایط و مقتضیات کشور و نیازهای خود تدوین نماید. ضمن ثبات داشتن و ثابت قدم بودن در اجرای برنامه لازم است تا این برنامه به اندازه کافی واقع بینانه و انعطاف‌پذیر باشد به گونه‌ای که بتوان آن را متناسب با شرایط و مقتضیات در حال تغییر اصلاح کرد.

۲. در یک کشور با قومیت‌ها، نژادها و ادیان مختلف، ضرورت همزیستی مسالمت آمیز و ثبات سیاسی و نیز همکاری نزدیک آن‌ها با یکدیگر به منظور حفظ ثبات سیاستی

برای توسعه اقتصادی- اجتماعی امری اجتناب ناپذیر است.

چنان‌که اشاره شد در مالزی در سال ۱۹۶۹ شورش و ناآرامی‌های مرگباری بر علیه چینی‌ها که بر تمامی فعالیت‌های اقتصادی کشور رخنه پیدا کرده بودند رخ داد. دولت مالزی، به دنبال این شورش و ناآرامی‌ها، از سال ۱۹۷۰ با تدوین "برنامه اقتصادی جدید" و برنامه آزادسازی بازارها، سیاست‌هایی را برای حمایت سازنده از مالایی‌های مسلمان در رقابت اقتصادی با با سایر گروه‌ها و سرمایه‌گذاران خارجی و گروه‌های قومی بالاخص در بازارهای داخلی اجرا کرد.

۳. به منظور ایجاد اشتغال و فرصت‌های جدید کسب و کار، درآمد بالا و افزایش ثروت ضرورت دارد. درآمد بالا و افزایش ثروت در اثر رشد سریع و پایدار اقتصادی حاصل می‌شود. این امر مستلزم مدیریت توانمند و کارآمد مدیریت اقتصادی توسط بخش عمومی و صنایع بخش خصوصی و همچنین تعامل و همکاری نزدیک این دو می باشد. به علاوه، رشد مداوم در اقتصاد با جهت‌گیری صادراتی تسهیل می شود.

۴. در کشوری با قومیت و نژادهای مختلف با نابرابری شدید در فرصت‌های اقتصادی و درآمدی، دخالت دولت در بازار و اجرای برنامه‌های دستوری برای تضمین توزیع عادلانه‌تر فرصت‌ها و درآمد بین همه اقوام و طبقات، ضروری است.

۵. رشد پایدار اقتصادی مستلزم تعهد و التزام دولت و رهبران کشور به منافع ملی به جای منافع شخصی در یک دوره پایدار و بلندمدت است.

۶. ریشه کن کردن فقر مستلزم دو نوع استراتژی وسیع است: گسترش فعالیت‌های اقتصادی و اجرای برنامه‌های دستوری توام با هدف‌گذاری روی فقرا.

اکنون کشور مالزی از یک عرضه‌کننده مواد خام با درآمد سرانه کم به یک اقتصاد چند بازاری با درآمد متوسط، از طریق صادرات تولیدات صنعتی، بالاخص محصولات الکترونیکی و نیمه‌هادی‌ها که مجموعاً ۹۰درصد صادرات این کشور را تشکیل می‌دهد، تبدیل شده است.

خلاصه فصل دهم

۱. توسعه اقتصادی کشورهای جنوب شرق آسیا در چارچوب شبکه تولید، ایجاد فضای رقابتی،ارتقا تکنولوژی و توانمندی‌های صنعتی، تعامل ویکپارچه شدن با جامعه

جهانی از طریق تجارت وسرمایه‌گذاری، جهت‌گیری صادراتی و نگرش دولت نسبت به بخش خصوصی و ارتباط با آن حاصل شده است.

۲. نقش دولت به‌عنوان یک ناظر خوب، در کشورهای جنوب شرق آسیا باز تعریف شده است. اهم عناصر تشکیل دهنده دولت خوب عبارتند از: ثبات اقتصادی، اصلاحات ساختاری، کارایی نظام اداری وشفافیت آن، مشارکت اجتماعی. این مولفه‌ها از الزامات رشد اقتصادی محسوب می‌شوند.

۳. چین:

* اقتصاد چین تا قبل از سال ۱۹۷۹، به‌صورت برنامه‌ریزی متمرکز و یا دستوری اداره می‌شد. دولت اهداف تولید را تعیین و بخش گسترده‌ای از تولید کشور، قیمت‌ها وتخصیص منابع را نیز به طور مستقیم جهت دهی و کنترل می‌کرد.
* در طی دهه ۱۹۶۰ میلادی تمامی مزارع انفرادی، اشتراکی به کمون‌های بزرگ تبدیل شدند.
* در طی دهه‌های ۶۰و۷۰ میلادی دولت مرکزی به منظور کمک به فرایند صنعتی شدن سریع، سرمایه‌گذاری فیزیکی وانسانی هنگفتی کرد. از این‌رو، تا سال ۱۹۸۷ تقریباً ۳/۴ تولید صنعتی از طریق مؤسسات و بنگاه‌های تولیدی بخش دولتی تولید شد. بنگاه‌های خصوصی و سرمایه‌گذاری شده خارجی تقریباً وجود نداشت. هدف دولت مرکزی چین این بود که اقتصاد چین را خودکفا کند. تجارت خارجی کلاً محدود به کالاهایی می‌شد که در چین قابل تولید نبودند.
* در اوایل سال ۱۹۷۹، اصلاحات اقتصادی را آغاز کرد. دولت مرکزی سیاست‌های مشوق قیمت و مالکیت را برای کشاورزان اجرا کرد که آن‌ها را قادر به فروش بخشی از غلات خود در بازار آزاد را می‌نمود. به‌علاوه، به منظور جذب سرمایه‌گذاری خارجی، گسترش صادرات و واردات محصولات با فن‌آوری بالا به چین، چهار منطقه ویژه اقتصادی را در کنار سواحل ایجاد کرد.
* دلایل رشد اقتصادی: سرمایه فیزیکی زیاد و نرخ رشد بهره‌وری سریع
* در طول تاریخ بالاترین نرخ پس‌اندازها را داشته است.
* در طی ۵۰ سال گذشته، از زمان تاسیس جمهوری خلق چین در سال ۱۹۴۹، تحولات

کشور چین را می‌توان به سه دوره مهم تقسیم کرد:
دوره بازسازی (۱۹۶۵– ۱۹۴۹)؛ دوره انقلاب فرهنگی (۱۹۷۸–۱۹۶۶) و دوره اصلاحات و بازگشایی درهای چین به روی جامعه جهانی (۱۹۷۹)

۴. کره جنوبی:

* رشد سریع توسعه اقتصادی کره جنوبی بدنبال به قدرت رسیدن "پارک" و تأسیس هیئت عالی برنامه‌ریزی اقتصادی در سال ۱۹۶۱آغاز شد.
* تقریباً تا انتهای قرن بیستم میلادی با اجرای ۷ برنامه توسعه اقتصادی (از سال ۱۹۶۲ تا ۱۹۹۶) توانست به موفقیت‌های چشمگیری دست یابد.
* از زمان استقلال آن در سال ۱۹۴۵ از ژاپن، شاهد چهار دوره پرفراز و نشیب در رشد اقتصادی خود بوده است: دوره بازسازی۱۹۶۱–۱۹۴۵، دوره رشد مبتنی بر صادرات۱۹۷۳–۱۹۶۲، دوره بحران وبهبود ۱۹۸۲–۱۹۷۴، دوره تعدیل و رشد ۱۹۹۲–۱۹۸۲.
* استراتژی توسعه صادرات (با نگرش توسعه صادرات گرا) به عنوان عامل اصلی موفقیت کره جنوبی برشمرده می‌شود.
* جهش صادرات کره، علاوه بر سیاست‌های اتخاذ شده(تقویت زیر ساخت‌ها برای توسعه تجارت، حمایت مالی از صادرکنندگان و...)، بهره‌مندی از سرمایه‌گذاری‌های خارجی، تا حدی مدیون نیروی کار تحصیل کرده و بازارهای بین‌المللی مطلوب بود ه است.
* علت دنبال نمودن سیاست مبتنی‌بر توسعه صادرات (استراتژی برون‌گرا) :

عدم وجود بازار داخلی برای تولیدات صنعتی داخلی، عدم برخورداری مناسب از منابع طبیعی و نیاز به واردات کالاهای اساسی و ضروری

در این راستا دو اقدام بسیار مهم ، افزایش نرخ بهره و تنزل ارزش پول ملی، صورت گرفت.

* استقرار صنایع سنگین در برنامه توسعه شامل: فولاد، پتروشیمی، کشتی‌سازی، صنایع خودرو سازی، فلزات غیر آهنی وصنایع الکتریکی.
*نقاط قوت توسعه اقتصادی کره: ایفای نقش کلیدی و مؤثر دولت در برنامه ریزی‌ها،

سرمایه‌گذاری‌های زیرساختی و حمایت‌های لازم، احترام به نظام بازار آزاد، نظام سیاسی نسبتاً با ثبات، استقرار صنایع سنگین، انباشت سرمایه انسانی، اولویت دادن به صنایع کاربر و تکنولوژی بر، پس‌انداز وسرمایه فیزیکی بالا، تقویت بخش سرمایه و مالی، توسعه روابط صنعتی، روابط مستحکم دولت، بخش بازرگانی و صنعت،

* یکی از کشورهای برجسته در جهان در زمینه رشد سریع اقتصادی وآموزش است.
* عمده‌ترین سیاست‌های اقتصادی دولت شامل تقویت صنایع کلیدی و مادر، افزایش اشتغال و توسعه سیستم‌های مدیریتی کارآ بود. از آن‌جا که کره جنوبی وابستگی شدیدی به واردات مواد خام داشت، دولت سیاست جایگزینی واردات را با رویکرد صادرات‌گرایی ترکیب کرد. هدف اصلی دولت افزایش صادرات بود که با تأکید بر رقابت‌پذیری بین‌المللی و بهره‌وری بالا دنبال می‌شد.
* برنامه‌های اقتصادی که در اوایل اجرا شدند، با هدف توسعه بخش کشاورزی و زیر ساخت‌ها بود. سپس در برنامه‌های بعدی با توسعه صنایع سبک، صنایع الکترونیک و صنایع سنگین و شیمیایی زمینه‌های لازم برای یک اقتصاد مبتنی بر صادرات، فراهم شد. برنامه ریزان یک سری از صنایع استراتژیک را جهت کمک و پشتیبانی از آن‌ها نظیر صنایع الکترونیکی، کشتی سازی و خودروسازی، انتخاب کردند.

۵. تایوان:

* یکی از اولین کشورهای تازه صنعتی شده در جنوب شرق آسیاست. این کشور فرایند صنعتی شدن را بعداز هنگ کنگ و قبل از کره جنوبی آغاز کرد. تایوان به رغم موانعی که در خصوص دسترسی به منابع طبیعی و ترکیب جمعیت دارد به خوبی توانسته سیاست صنعتی شدن را دنبال نماید.
* رشد سریع اقتصادی در کنار صنعتی‌شدن شدن سریع در اواخر دهه ۱۹۵۰میلادی آغاز شد. صنعتی شدن تایوان در بعد از جنگ جهانی دوم را می‌توان به کاهش سرانه زمین، تغییر بازارهای صادراتی و سیاست‌های دولت نسبت داد.
* صادرات تایوان در قبل از جنگ جهانی دوم محصولات کشاورزی (بدون تعرفه و با قیمتی بالاتر از قیمت بازار جهانی به ژاپن) و کلاه پانامایی (با تعرفه ۲۵درصدی به آمریکا) بود. بعد از جنگ جهانی دوم، محصولات کشاورزی با بیشترین موانع

تعرفه‌ای مواجه شدند.

* از دهه ۱۹۵۰ تاکنون با اتخاذ سیاست‌های اقتصادی و اقدام مناسب از جمله: اصلاحات ارضی، سرمایه‌گذاری خارجی، تجارت خارجی (موتور رشد سریع تایوان در طول دو دهه ۶۰ و ۵۰میلادی بوده است.)، افزایش سرمایه‌گذاری در سرمایه انسانی، اتکا به مؤسسات و تولیدکنندگان بخش خصوصی به جای بخش عمومی، در پیش گرفتن سیاست توسعه صادرات صنعتی در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ میلادی، حفظ ثبات اقتصادی، حفظ رشد اقتصادی توام باعدالت، بهبود توزیع درآمد، افزایش سهم مخارج تحقیق وتوسعه، تمرکز بر فن‌آوری مدرن و کاربر در ابتدا و سپس جایگزینی صنایع پیشرفته و سرمایه بر و تکنولوژی بر به جای صنایع سنتی و کاربر، ارتقاءبرنامه‌ریزی خانواده، حفظ یک نرخ ارز تعادلی رقابتی و با ثبات؛

و با کار مدوام و سخت و مدیریت قوی اقتصادی توانست به متوسط به نرخ رشد واقعی ۸ درصد در سه دهه اخیر، ذخایر ارزی زیاد (رتبه سوم در جهان)، نرخ تورم و بیکاری پایین و مازاد تجاری دست یابد. و از یک کشور عقب‌مانده و کشاورزی به یک قدرت اقتصادی و پیشرو در تولید کالاهای پیشرفته با فن‌آوری بالا و به یک کشور کمک‌کننده و سرمایه‌گذار در دیگر کشورهای آسیای جنوب شرقی تبدیل گردد.

* اولین مرحله توسعه: ۱۹۸۰-۱۹۵۲ ، نرخ رشد متوسط سالانه اقتصادی ۹/۲درصد بود که در دنیا بالاترین نرخ محسوب می‌شد، تمرکز از بخش کشاورزی به سمت بخش صنعت.

دومین مرحله توسعه اقتصادی: ۱۹۹۹-۱۹۸۱ ، نرخ رشد متوسط سالانه اقتصادی کمتر از ۷/۱۵درصد، تمرکز از بخش صنعت به سمت بخش خدمات.

۶. مالزی:

* با جمعیتی معادل ۲۶ میلیون نفر در جنوب شرق آسیا قراردارد و کشوری چند نژادی است که دارای ۱۱ ایالت و دو فدرال می‌باشد.
* برنامه‌های متعدد از سال ۱۹۶۶ تا سال ۲۰۰۰برای توسعه اقتصادی در قالب برنامه‌های ۵ ساله توسعه، برنامه‌های چشم انداز و برنامه‌هایی مانند برنامه جامع توسعه صنعتی، برنامه توسعه بخش کشاورزی و برنامه جامع خصوصی‌سازی، در این

کشور طراحی و اجرا شده است.

* سیاست‌های کلی مالزی را می‌توان در قالب دو برنامه اصلی، "سیاست جدید اقتصادی" در طول سال‌های ۱۹۹۰-۱۹۷۰ و " سیاست توسعه ملی" در طول سال‌های ۲۰۰۰-۱۹۹۱ دنبال کرد.
* مالزی شاهد رشد سریع و اغلب مداوم اقتصادی در طول اجرای برنامه‌های جدید اقتصادی و توسعه ملی بود و تا حد قابل توجهی با هشت اقدام اساسی (مانند فراهم نمودن لوازم اولیه زندگی نظیر آب لوله‌کشی شده، برق، جاده، خدمات بهداشتی و درمانی و مدارس برای مناطق روستایی) نابرابری در توزیع درآمد را تا پایان برنامه‌ها کاهش داد.
* عنوان می‌شود که رشد اقتصادی توام با عدالت موجب آهسته‌شدن رشد اقتصادی می‌گردد و می‌تواند منابع محدود را از فعالیت‌های اقتصادی کارآمد منحرف کرده و موجب اثر جایگزینی اجباری در سرمایه‌گذاری بخش خصوصی شود. با این حال تجربه مالزی نشان می‌دهد که این نگرانی‌ها درست نبوده است.
* مهم‌ترین عوامل مؤثر بر رشد اقتصادی مالزی:

- عوامل اقتصادی: طرف تقاضا(مخارج بخش خصوصی و دولت، تجارت بین‌الملل) طرف عرضه (اصلاح ساختار)
- عوامل غیراقتصادی: ثبات سیاسی وامنیت

* اکنون کشور مالزی از یک عرضه‌کننده مواد خام با درآمد سرانه کم به یک اقتصاد چند بازاری با درآمد متوسط، از طریق صادرات تولیدات صنعتی، بالاخص محصولات الکترونیکی و نیمه‌هادی‌ها که مجموعاً ۹۰درصد صادرات این کشور را تشکیل می‌دهد، تبدیل شده است.

خودآزمایی فصل دهم

۱. کدام گزینه از دیدگاه اقتصادی در مورد توسعه کشورهای جنوب شرق آسیا صحیح می‌باشد؟ توسعه ..... می‌باشد.

الف) طرف عرضه ب) طرف تقاضا ج) صنعتی د) نابرابری‌ها

۲. کدام مورد در هر چهار کشور چین، کره‌جنوبی، تایوان و مالزی به‌عنوان استراتژی موفق در توسعه اقتصادی ثمره داشته است؟
الف) سیاست‌های درهای بسته و صادرات‌گرا
ب) جانشینی واردات و سیاست‌های درهای بسته
ج) تجارت خارجی و سرمایه‌گذاری خارجی
د) سرمایه‌گذاری خارجی و برنامه‌ریزی متمرکز
۳. نوسازی کدام بخش‌ها در سند "چهار مدرن سازی" چین مد نظر قرار داشت؟
الف) کشاورزی، صنعت، خدمات و دفاع ملی
ب) کشاورزی، صنعت، علوم و تکنولوژی و دفاع ملی
ج) معدن، ساختمان، خدمات و کشاورزی
د) علوم و تکنولوژی، نفت و گاز، کشاورزی و صنایع دفاع
۴. هدف اصلی از اصلاحات اقتصادی چین کدام مورد بوده است؟
الف)خصوصی کردن بانک‌ها
ب) تعیین اهداف تولید و کنترل قیمت‌ها
ج) صنعتی‌شدن سریع
د) تمرکز زدایی اقتصادی در چندین بخش عمده
۵. انتقال چین از یک اقتصاد با برنامه‌ریزی متمرکز به یک اقتصاد سوسیالیستی مبتنی بر بازار آزاد در کدام برنامه پنج ساله و در چه زمانی تدوین شده بود؟
الف) نهم، اواخر قرن بیستم
ب) پنجم، اوایل قرن نوزدهم
ج) دوم، دهه هفتم قرن بیستم
د) ششم، اواخر قرن نوزدهم
۶. در برنامه پنج ساله سوم(۱۹۷۶-۱۹۷۲) کره جنوبی کدام مورد مد نظر بود؟
الف) مدرن‌سازی ساختار صنعتی
ب) اصلاحات ساختاری دولت
ج) ساختن سریع صنایع جانشین واردات
د) ایجاد زیرساخت صادراتی

۷. دولت کره جنوبی به‌دلیل بوجود آمدن کدام مشکل اقتصادی دراواخر دهه ۱۹۷۰ درصدد کاهش نرخ رشد اقتصادی برآمد و برای مقابله با آن مشکل چه سیاست اقتصادی را در پیش گرفت؟

الف) بیکاری، سیاست مالی انقباضی

ب) تورم رکودی، سیاست پولی انقباضی سخت‌گیرانه

ج) تورم، سیاست پولی انقباضی سخت‌گیرانه

د) بیکاری، سیاست مالی انبساطی

۸. اولین اقدام تایوان که منجر به افزایش پس‌انداز برای سرمایه‌گذاری در بخش صنعت شد، چه بود؟

الف) صنعتی شدن براساس سرمایه ملموس

ب) رها سازی سرمایه‌های غیرملموس

ج) اصلاحات ارضی

د) ایجاد زیرساخت صادراتی

۹. کدام مورد در ابتدای مسیر پیشرفت اقتصادی مالزی بزرگ‌ترین مانع به‌شمار می‌آمد و با چه سیاستی برطرف شد؟

الف) وجود نژادها و قومیت‌های مختلف، برنامه‌های دستوری

ب) وجود نژادها و قومیت‌های مختلف، برنامه‌های ارشادی

ج) کمبود سرمایه، سرمایه‌گذاری خارجی

د) کمبود پس‌انداز، اصلاحات ارضی

۱۰. در صد قابل توجهی از صادرات مالزی را کدام نوع از محصولات تشکیل می‌دهد؟ محصولات ...

الف) شیمیایی

ب) الکترونیکی

ج)کشاورزی

د) مواد اولیه کانی

پاسخ‌نامه

فصل اول

۱. د	۲. ج	۳. ب	۴. الف
۵. الف	۶. د	۷. ج	۸. الف
۹. ب	۱۰. ب		

فصل دوم

۱. د	۲. ب	۳. الف	۴. الف
۵. ج	۶. ج	۷. د	۸. الف
۹. ب	۱۰. د		

فصل سوم

۱. ج	۲. ج	۳. ب	۴. ب
۵. د	۶. الف	۷. الف	۸. د
۹. ج	۱۰. د	۱۱. ب	۱۲. ب
۱۳. ج	۱۴. ج	۱۵. الف	۱۶. الف

۱۷. به بند (۳–۳) فصل سوم مراجعه شود
۱۸. به بند (۳–۴) فصل سوم مراجعه شود
۱۹. به بند (۳–۵) فصل سوم مراجعه شود
۲۰. به بند (۳–۷) فصل سوم مراجعه شود

فصل چهارم

۱. ج	۲. الف	۳. د	۴. ج
۵. ب	۶. الف	۷. د	۸. ب
۹. د	۱۰. ب	۱۱. الف	۱۲. ج
۱۳. د	۱۴. ب	۱۵. ب	۱۶. الف
۱۷. ج	۱۸. د	۱۹. ج	۲۰. ب

فصل پنجم

۱. ب	۲. ج	۳. ج	۴. الف
۵. د	۶. الف	۷. ب	۸. د
۹. ب	۱۰. ج		

فصل ششم

۱. ج	۲. الف	۳. ب	۴. ب
۵. د	۶. د	۷. ب	۸. ج
۹. الف	۱۰. ج		

فصل هفتم

۱. د	۲. الف	۳. ب	۴. الف
۵. ج	۶. ب	۷. ج	۸. ج
۹. الف	۱۰. ب		

فصل هشتم

۱. د	۲. ج	۳. ب	۴. الف
۵. ب	۶. ب	۷. ب	۸. ج
۹. الف	۱۰. د		

فصل نهم

۱. الف	۲. ب	۳. ج	۴. د
۵. ب	۶. د	۷. ج	۸. د
۹. ب	۱۰. الف		

فصل دهم

۱. الف	۲.ج	۳. ب	۴. د
۵. الف	۶. د	۷. ج	۸. ج
۹. الف	۱۰. ب		

فهرست منابع

فارسی:

۱. افشاری، زهرا(۱۳۸۲)، **"برنامه‌ریزی اقتصادی"**، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علـوم انـسانی دانشگاه‌ها (سمت).

۲. ------ (۱۳۸۰)،**" سیاستهای اقتصاد کلان و استقراض خارجی در کشورهای درحال‌توسـعه و ایران"**، تهران: انتشارات دانشگاه‌الزهرا.

۳. ------ (۱۳۷۰)،**" اقتصاد کشورهای با برنامه‌ریزی متمرکز"**، تهران: انتشارات دانشگاه الزهرا.

۴. اطلس تکنولـوژی (۱۹۸۸)، **"چارچوب کلی برنامه‌ریزی بر پایه تکنولوژی"**، مرکـز انتقـال آسـیا و اقیانوسیه (اسکاپ).

۵. ایمانی راد، مرتضی (۱۳۶۹)، **"توسعه و برنامه در جهان سوم"**، تهران: انتشارات پیشبرد.

۶. اشتریان، کیـومرث (۱۳۸۶)، **"انتقـال تکنولـوژی در ایـران"**، طـرح پژوهـشی، بخـش اول(انتقـال تکنولوژی: متدولوژی، تعاریف و مفاهیم؛ نگاه بین رشته‌ای به تکنولوژی).

۷. استیگلتیز، جوزف ، **"نقش دولت در جهان معاصر، دولـت ، فـساد و فرصـت‌هـای اجتمـاعی"**، ترجمه و ویراسته: حسین راغفر، تهران: انتشارات نقش و نگار،۱۳۸۲ .

۸. پژویان، جمشید، فرهاد خداداد کاشی و یگانه موسوی جهرمی (۱۳۸۲)، **" کلیـات علـم اقتـصاد"**، تهران: انتشارات دانشگاه پیام نور.

۹. تفضلی، فریدون (۱۳۷۵)،**"تاریخ عقاید اقتصادی"**، تهران:نشر نی، چاپ دوم.

۱۰. تودارو، مایکـل، **"توسعه اقتصادی در جهـان سـوم"**، ترجمـه: غلامعلـی فرجـادی، تهـران: نـشر کوهسار، چاپ پانزدهم، ۱۳۸۶، (تهران: سازمان برنامه و بودجه، انتشارات مرکز مدارک اقتـصادی – اجتماعی، چاپ اول۱۳۶۴).

۱۱. ------، **"برنامه‌ریزی توسعه، مدل‌ها و روش‌ها "**، ترجمه: عباس عرب مـازار، تهـران: سـازمان برنامه و بودجه، مرکز مدارک اقتصادی-اجتماعی و انتشارات، ویرایش دوم، ۱۳۷۰ (چاپ اول۱۳۶۳)

۱۲. توفیق فیروز (۱۳۸۲)، **"تجربهٔ چند کشور در برنامه‌ریزی؛ با تأکید بـر تجربـهٔ شـوروی سـابق، فرانسه، هند و کرهٔ جنوبی"**، تهران:مؤسسهٔ عالی آموزش و پژوهش مدیریت و برنامه‌ریزی.

۱۳. ------ (۱۳۵۹)، **"درآمدی بر برنامه‌ریزی اقتصادی؛ با نگاهی به وضع ایران"**، تهران: مجموعهٔ آموزش و توسعه، کتاب سوم.

۱۴..تیروال، ا. پ.، **" رشد و توسعه با اشاره به کشورهای درحال‌توسعه"**، ترجمه: منوچهر فرهنگ و فرشید مجاور حسینی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چـاپ اول، ۱۳۷۸.

۱۵. جیروند، عبدالله (۱۳۶۶)، **"توسعه اقتصادی، مجموعه عقاید"**، تهران: انتشارات مولوی، چاپ اول.

۱۶. جاودانی، حمید، **"تغییرات نگرش در اقتصاد آموزش در آغاز هزاره سوّم"** www.irphe.ir/fA/Letter/LetterPDF/LetterHE-11/nameh11/javdani.doc

۱۷. خواجه نصیر طوسی، احمد (۱۳۵۵)، **"آشنایی با علم"**، تهران: دانشگاه آزاد ایران.

۱۸. رایسینگ، اوتمار، **"تاریخ اندیشه‌ها و عقاید اقتصادی"**، ترجمه: هادی صـمدی، تهـران: مؤسـسه تحقیقات اقتصادی دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۷۴.

۱۹. راغفر، حسین، و آزاده ابراهیمی (بهـار.۱۳۸۷)، **"نابرابری درآمدی در ایران طـی سـال‌هـای ۸۵-**

۱۳۶۳"، فصلنامه علمی پژوهشی رفاه اجتماعی، سال هفتم، شماره ۲۸.
۲۰. رابینسون، جون، **"جبنه‌هایی از توسعه و توسعه‌نیافتگی"**، ترجمه: حسن گلریز، تهران: نشر نی، ۱۳۶۵
۲۱. روزبهان، محمود (۱۳۸۴)، **" توسعه اقتصادی"**، تهران: نشر تابان.
۲۲. زاهدی مازندرانی، محمد جواد (۱۳۸۲)، **" توسعه و نابرابری"**، تهران: انتشارات مازیار ، چاپ اول.
۲۳. شومپیتر، جوزف، **"تاریخ تحلیل اقتصادی (از آغاز تا سده ۱۸)"**، ترجمه: فریدون فاطمی، تهران: نشر مرکز، جلد اول، چاپ اول ، ۱۳۵۵
۲۴. ------، **"تاریخ تحلیل اقتصادی (پس ار اسمیت تا پایان کلاسیک،۱۸۷۰-۱۷۹۰)"**، ترجمه: فریدون فاطمی، تهران: نشر مرکز، جلد دوم، چاپ اول، ۱۳۷۷
۲۵. شریف، نواز، **"یکپارچه ساختن استراتژی‌های تجاری و تکنولوژیک در کشورهای درحال‌توسعه"**، ترجمه: **کاملیا** احتشامی اکبری، چاپ اول ، ۱۳۷۴
۲۶. سینگرهانس، تین برگن، لوئیس و ...، **"اشتغال، توزیع درآمد و استراتژی توسعه (مجموعه مقالات)"**، ترجمه: عزیز کیاوند، تهران: سازمان برنامه و بودجه ، مرکز مدارک اقتصادی و اجتماعی و انتشارات، چاپ اول ، ۱۳۶۹
۲۷. سن، آمارتیاکومار، **"توسعه به مثابه آزادی"**، ترجمه: حسین راغفر، تهران: انتشارات کویر، ۱۳۸۱
۲۸.. ------، **"در باب نابرابری اجتماعی"**، ترجمه: حسین راغفر، تهران: مؤسسه عالی پژوهش تأمین اجتماعی، ۱۳۸۲.
۲۹. سوبرتینا، تاتیانا، "فراتر از رشد اقتصادی، مقدمه ای بر توسعه پایدار"، ترجمه: مهدی تقوی، تهران: دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات، ۱۳۸۵.
۳۰. فرهنگ، منوچهر (۱۳۷۹)؛ **"فرهنگ علوم اقتصادی"**، تهران: انتشارات پیکان، چاپ هشتم.
۳۱. فرجادی، غلامعلی (تیر ۱۳۸۵)،**" توسعه یعنی گسترش آزادی"**، روزنامه شرق، صفحات۱۲و ۱۴
۳۲. ------ (۱۳۷۰)، "درآمدی بر نظریه‌های رشد وتوسعه اقتصادی"، تهران: نشر البرز.
۳۳. قره‌باغیان، مرتضی (۱۳۷۰)، **"اقتصاد رشد و توسعه"**، جلد اول، تهران: نشر نی، چاپ اول.
۳۴. ------ (۱۳۷۱)،**"اقتصاد رشد و توسعه"**، جلد دوم، تهران: نشر نی، چاپ اول.
۳۵. طارق، خلیل، **"تکنولوژی(رمز موفقیت در رقابت و خلق ثروت)"**، ترجمه: سیدکامران باقری (با همکاری ماهور ملت‌پرست)، انتشارات پیام متن وابسته به مرکز تکنولوژی نیرو، چاپ اول، ۱۳۸۱
۳۶. عابدی، زهرا (۱۳۷۳)،**" راه‌های انتقال موفقیت آمیز تکنولوژی"**، رساله دکتری، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات.
۳۷. عظیمی، ناصر علی و سجاد برخورداری (پاییز ۱۳۸۷)، **" شناسایی ویژگیهای اقتصاد دانش بنیاد و بررسی روند حرکت کشورهای توسعه‌یافته و درحال‌توسعه "**، طرح پژوهشی، مرکز تحقیقات سیاست علمی کشور، وزارت علوم، تحقیقات و فن‌آوری.
۳۸. عظیمی‌آرانی، حسین (تیر ۱۳۸۷)، **"مدارهای توسعه‌نیافتگی در اقتصاد ایران"**، تهران: نشرنی، (چاپ اول۱۳۷۱).
۳۹. عمادزاده، مصطفی (۱۳۸۰)، **"مباحثی از اقتصاد آموزش و پرورش"**، اصفهان: انتشارات جهاد دانشگاهی اصفهان، چاپ شانزدهم.
۴۰. علی احمدی، علیرضا و علیرضا توکلی (دی ۱۳۷۹)، **" نگرش جامع به انتقال تکنولوژی"**، تدبیر، شماره ۱۰۹
۴۱. کیت گریفین، **" راهبردهای توسعه اقتصادی"**، ترجمه: حسین راغفر و محمدحسین هاشمی، تهران: نشر نی، ۱۳۸۴ (چاپ اول۱۳۶۴).
۴۲. گتاک، سابراتا، **"درآمدی بر اقتصاد توسعه"**، ترجمه: زهرا افشاری، تهران: انتشارات دانشگاه‌الزهرا،

۱۳۸۰
۴۳. گیلیس، مالکوم، پرکینز، رومر و اسنورگراس، **"اقتصاد توسعه"**، ترجمه: غلامرضا آزاد ارمکی، تهران: نشر نی،۱۳۷۹
۴۴. لاردی- نیکولاس، **" چین در اقتصاد جهانی"**، ترجمه: غلامرضا آزاد ارمکی و نقی نوری، تهران: انتشارات کویر، چاپ اول ، ۱۳۷۴.
۴۵. لوکایون، ژاک و دیگران، **"بررسی تحلیلی و توزیع درآمد و توسعه اقتصادی"**، ترجمه: احمد اخوی، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی، سال ۱۳۷۳
۴۶. می‌یر، جرالد.ام، **"از اقتصاد کلاسیک تا اقتصاد توسعه"** ، ترجمه: غلامرضا آزاد ارمکی ، تهران : نشر میترا، چاپ اول، ۱۳۷۵
۴۷. مارشفسکی، ژان، **"پژوهشی در برنامه‌ریزی سوسیالیستی"**، ترجمه: منوچهر فرهنگ، تهران : انتشارات دانشگاه ملی ایران ،۱۳۵۵.
۴۸. متوسلی، محمود (۱۳۸۲)، **"توسعه اقتصادی"**، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
۴۹. ------ (اسفند ۱۳۷۰) ، " سرمایه‌گذاری در نیروی انسانی و توسعه اقتصادی"، تهران : موسسه تحقیقات پولی و بانکی ، چاپ اول .
۵۰. مرکز تحقیقات اقتصاد ایران (۱۳۸۴)، **"مجموعه مقالات سیاست و اقتصاد در شرق آسیا"**، تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.
۵۱. موسوی جهرمی، یگانه (۱۳۸۵)، **" مبانی علم اقتصاد"**، تهران: انتشارات دانشگاه پیام نور. چاپ اول.
۵۲. ------ (۱۳۸۵)، **" توسعه اقتصادی و برنامه‌ریزی "**، تهران: انتشارات دانشگاه پیام نور، چاپ سیزدهم (چاپ اول ۱۳۷۵).
۵۳. ------ (۱۳۸۳)، **" سازمان‌های بین‌المللی پولی و مالی"**، تهران: انتشارات دانشگاه پیام نور، چاپ پنجم (چاپ اول ۱۳۷۶).
۵۴. ------ و منصوره عبادتی (زمستان ۱۳۸۷)، **"اثر سرمایه‌گذاری دولت در زیر ساخت حمل و نقل بر سرمایه‌گذاری بخش خصوصی و رشد اقتصادی"**، پژوهشنامه حمل و نقل.
۵۵. مؤسسه عالی آموزش و پژوهش مدیریت و **برنامه‌ریزی** (آذر۱۳۸۴)، **"مجموعه سلسله مباحث اقتصاد و مدیریت دانایی محور (۱): مبانی اقتصاد دانایی محور"**، نشست ۲۱.
۵۶. مهرگان، نادر، میثم موسایی و رضا کیهانی حکمت (بهار ۱۳۸۷)، "رشد اقتصادی و توزیع درآمد در ایران"، فصلنامه علمی پژوهشی رفاه اجتماعی، سال هفتم، شماره ۲۸.
۵۷. هیل، ج. ام.، **"نظریه برنامه‌ریزی "**، ترجمه: مهدی عسلی، تهران: مؤسسه عالی آموزش و پژوهش مدیریت و برنامه ریزی،۱۳۸۵
۵۸. نمازی، حسین (۱۳۸۲)، **"نظامهای اقتصادی"**، تهران: شرکت سهامی انتشار، ویرایش دوم.
۵۹. نیلی، فرهاد(۱۳۷۸)، **" رشد اقتصادی و توزیع درآمد: چهار دهه پس از کوزنتس و کالدور"**، مجله برنامه و بودجه، شماره ۳۸ و ۳۹، خرداد و تیر، ص۴۵-۳.

انگلیسی:

1. Black, John (1997), "**Dictionary of Economics**", NewYork: Oxford university press.
2. Black, Cyril E. (1966)," **The Dynamics of Modernization: A Study in Comparative History**", New York: Harper & Row.
3. Case, Karl E. and Ray C. Fair(1992), "**Principle of Economics**", Prentice- Hall International, 9th Ed,.
4. Djankov, S. & Hoekman, B. (1999). "**Foreign Investment and Productivity Growth in Czech Enterprises**", World Bank Economic Review, Vol. 14. pp. 49-64.

5. Deininger, Klaus & Lyn Squire (March 1997), "**Economic Growth & Income Inequality Reexaming the Links"**, Washington: IMF & IBRD Finance and Development.
6. Economic Planning Unit, Federal Government Administrative Centre, "**Development Planning in Malaysia**", Prime Minister's Department,<<at: www.epu.jpm.my>>
7. Economic & Industrial research Department (May 2003), "**China's Economic Development & the Role of Foreign- Fuunded Enterprise**", Development Bank of Japan, Research Report No.39.
8. Fleming, J.M. (June 1955), "**External Economies and the Doctrine of Balanced Growth**", The Economic Journal, Vol. 65, pp. 241- 256.
9. Fosfuri, A, M. Motta and T. Roende (2001), "**Foreign direct investment and spillovers through workers' mobility**", Journal of International Economics, Vol. 53, 205-222.
10. Friedmann, Tomas (1972), "**In Growth Centers in Regional Economic Development**", Edited by: N. M. Hansen, New york.
11. Funaya, Yuji (2002), "**Recent Trends in China's Economy and Industry**", Chugoku Keizai (China Economy), March issue, pp. 24-113
12. Haider, Masood (26 February 2005)**, "Huge rise in population of developing countries forecast**", United Nations.
13. Hirschman, A. (1958), "**The Strategy of Economic Development**", New Haven, Conn.: Yale University press.
14. Jones, Hywel G. (1975), "**An Introduction to Modern Theorise of Economic Growth**", Great Britain: Thomas Nelson & Sons.
15. Kaldor, Nicholas (1955-6), "**Alternative Theories of Distribution**", The Review of Economic Studies, Vol. 23, pp. 94-100
16. --------- (1957)," **A Model of Economic Growth",** The Economic Journal, Vol. 67.
17. Kergel, J. A. (1972), "**The Theory of Economic Growth**", Macmillan Studies in Economics.
18. Kokko, A. (1994), "**Technology, market characteristics and spillovers**", Journal of Development Economics, Vol 43, pp. 279-293.
19. KIM, DoHoon (2006), **"Trade Promotion and Economic Development in Korea",** Korea & the World Economy Conference, July 7-8, Seoul: Korea University.
20. Kindleberger, Charles P.(1965)," **Economic Development**", London: McGraw Hill, 2nd Edition.
21.---------- & Bruce Herrick(1983), "**Economic Development**", New York : McGraw Hill, 2nd Edition.
22.Kuznet, simon (1973), "**Modern Economic Growth: Rate, structure and spread**" U.S.A: Columbia press , 6th Ed., (New Haven: Yale university press, First Edition, 1966).
23. ---------- (March1955), "**Economic Growth & Income Inequality",** American Economic Review, Vol. 45, No. 1, pp. 1-28.
24. Lawrence J. Lau (2002), "**Taiwan As a Model for Economic Development**", <<at: www.stanford.edu/ljlau>>
25. Lall, S. (1992), "**Technological capabilities and industrialization**", World Development, Vol. 2, No. 2, pp. 165-86.
26. Lall, S. (2000), "**FDI and Development: Policy and Research Issues in the Emerging Context**", Working Paper Number 43, QEH Working Paper Series, Queen Elizabeth House, University of Oxford.
27. Lim, E. G. (Nov.2001), "**Determinants of, and the Relation Between, Foreign Direct Investment and Growth: A Summary of the Recent Literature**", IMF Working Paper, Middle Eastern Department.
28. Lee, Jong-Wha (1997)," **Economic Growth and Human Development in the Republic of Korea, 1945-1992**", Human Development Office, UNDP, Occasional Paper.
29. Lucas, Robert (July 1988), "**On the Mechanics of Economic Development**", Journal of Monetary Economics,vol. 22, pp. 3-42.
30. Lewis, Artur (1955), "**The Theory of Economic Growth**", London and Homewood, Ill.
31. Lidz, Victor (May1968), "**The Dynamics of Modernization: A Study in Comparative History by C. E. Black",** The American Journal of Sociology, Vol. 73, No. 6, pp. 781-2 (Reviewed work, University of Chicago press, review consists of 2 pages).
32. "**Malaysian Experiences of Monitoring Development in Planning**",<<at: >>www.unescap.org/drpad/publication/ldc6_2174/chap6.PDF
33. Maltus, Thomas Robert (1951), "**Principles of Political Economy**", New York: Augustus Kelly Company.
34. Meier, Gerald M. (1995), "**Leadind Issues in Economic Development**", Oxford university press, sixth Edition.
35. Myrdal, Gunnar (1957)," **Economic Theory and Underdeveloped Regions**", London: Duckworth.
36. Myrdal, Gunnar (1975)," **Against the Stream, Critical Essays on Economics**", London: The Macmillan Press LTD.
37. Noorbaksh, F, A. Paloni, and A. Youssef (2001), "**Human Capital and FDI Inflows to Developing Countries: New Empirical Evidence**", World Development, Vol. 29, No. 9, pp. 153-1610.
38. Nawaz Sharif, Muhammad & K. Ramanathan (1991), "**Measuring contribution of technology for policy analysis**", system dynamics conferences.
39. Ozawa, T. (1992), "**Foreign Direct Investment and economic development**", Transnational Corporations, Vol. 1, pp. 27-54.

40. Ott, David J., Attiat F.Ott & , Jang H.Yoo (1975)," **Macroeconomic Theory**", New York : McGraw-Hill
41. Portelli, B and R. Narula (Sep.2003), "**Foreign direct investment though acquisitions and implications for technological upgrading. Case evidence from Tanzania**", Globalisation as a Transformative Process Working Paper Series 05/03, TIK, Norway: University of Oslo.
42. Pass, Christopher and Bryan lowes and Leslie Davies, **"Dictionary of Economics"**, unwin Hyman, 2nd Edition, 1998.
43. Perman, R., Y. Ma., J. McGilvray, & M. Common (2003), "**Natural Resource and Environmental Economics**", Longman, Harlow, Third Edition.
44. Qiang, Li and Xue Tian-dong **(**1998), "**Sector Analysis of Chinese Economic Development, & New Input-Output Rankings Using Comparable Prices**", China Statistical Press.
45. Reisen, H. and M. Soto (2001), "**Which Types of Capital Inflows Foster Developing-Country Growth**", International Finance, Vol. 4. No.1.
46. Radosevic, Slavo (1999)," **International Technology Transfer and Catch-up in Economic Development**", UK: Edward Elgar.
47. Samuelson, Paul A. & William D Nordhaus (2004), "**Economics**", McGraw-Hill, 18th Edition.
48. Stewart, J. C. (May1976), "**Linkages and Foreign Direct Investment**", Regional Studies, pp. 245-58
49. Schön, Donald (1967), "**Technology and change: the new Heraclitus**", Oxford: Pergamon.
50. Sen, Amartya (1983), "**Development Which Way Now?**", The Economic Journal, pp. 754-757
51. The R&D scoreboard (2006), "**The top 800 & 1250 Global companies R&D investment, Commentary & Analysis**", <<at: www. innovation.gov.uk/rd_ scoreboard>>
52. United Nation Development Programme (UNDP, 2008), "**Human Development Report 2007/2008**" , United Nations.
53. United Nations Conference on Trade and Development (UNCTAD, 2008), "**World Investment Report 2008- key Data** ", United Nations.
54. -------- (2003), "**World Investment Report 2003 - FDI Policies for Development, National and International Perspectives"**, United Nations.
55. -------- (1999), "**Foreign Direct Investment and Development**", UNCTAD Series on Issues in International Investment Agreements, Geneva and New York: United Nations Publication, Sales No. E.98.11.D.15
56. -------- (**1987**), "Report of the World Commission on Environment and Development", New York.
57. Wade, R. (1990), "**Governing the Market: Economic Theory and the Role of Government in East Asian Industrialization"**, Princeton: Princeton University Press.
58. www.Applet-magic.com, "**Economic Development in China After Mao**".
59. Xiaolun Sun (2002), " **Foreign Direct Investment and Economic development What Do the States Need To Do?**", Capacity Development Workshops and Global Forum on Reinventing Government on Globalization, Role of the State and Enabling Environment, Marrakech, Morocco, December 10-13.
60. Xu, B. (2000), "**Multinational Enterprises, Technological Diffusion and Host Country Productivity Growth**", Journal of Development Economics, Vol. 62, pp. 477- 493.
61. Zang, K. (2001), "**Does Foreign Direct Investment Promote Economic Growth? Evidence from East Asia and Latin America**", Contemporary Economic Policy, Vol. 19, No. 2, pp. 175-185.

سایت‌های اینترنتی:

1. http://www.answers.com
2. http://www.bized.co.uk
3. http://www.innovation.gov.uk/rd_scoreboard
4. http://www.wikipedia.org
5. http://www.worldbank.org/research/growth

فهرست راهنما

آدام اسمیت, ۵۴, ۵۵
آزادی طبیعی, ۵۵
آمارتیا سن, ۲۶
آموزش ضمن‌خدمت, ۱۸۷, ۱۹۱, ۱۹۹
آموزش مادام‌العمر, ۲۰۶
آموزش مستمر, ۲۰۶
آموزش و پرورش, ۱۱, ۵۵, ۷۰, ۱۳۳, ۱۸۳, ۱۸۴, ۱۸۵, ۱۸۶, ۱۸۷, ۱۹۳, ۱۹۶, ۲۲۵, ۲۴۴, ۲۴۶
آموزش و پرورش رسمی, ۱۸۷
آموزش‌های آزاد و همگانی, ۱۹۲, ۱۹۹
آنتی‌تز, ۸۳, ۸۴
ابداع, ۲۰۷, ۲۱۷
اثرجذب, ۱۴۸
اجاره‌بها, ۶۱, ۶۵, ۶۶, ۲۶۳
اجزاء تکنولوژی, ۲۱۸, ۲۲۹
اختراع, ۷, ۵۸, ۲۰۷, ۲۱۵, ۲۱۶, ۲۱۷
ارزش اضافی, ۸۷, ۸۸, ۸۹
ارزش مبادله, ۷۶, ۸۲, ۸۷
استراتژی, ۴۵, ۱۲۱, ۱۲۲, ۱۳۰, ۱۳۱, ۱۳۵, ۱۳۶, ۱۳۷, ۱۳۸, ۱۳۹, ۱۴۰, ۱۴۱, ۱۴۲, ۱۴۳, ۲۳۰, ۳۱۵, ۳۱۶, ۳۲۰, ۳۲۱
استراتژی اقتصاد رشدگرا, ۳۱۹
استراتژی برون‌گرا, ۳۲۱
استراتژی توسعه اقتصادی, ۳۰۴
استراتژی جانشینی واردات, ۱۴۴
استراتژی‌های برون‌گرا, ۱۴۴
استراتژی‌های درون‌گرا, ۱۴۴
اسکاپ, ۲۱۸, ۲۱۹
اشتغال, ۸, ۱۲, ۵۶, ۵۷, ۷۰, ۷۱, ۷۴, ۷۶, ۷۷, ۹۶, ۹۷, ۱۳۱, ۱۴۱, ۱۴۴, ۱۴۵, ۱۴۹, ۱۶۲, ۱۶۳, ۱۶۴, ۱۶۵, ۱۶۸, ۱۷۱, ۱۹۵, ۱۹۸, ۲۱۳, ۲۳۹, ۲۴۰, ۲۴۱, ۲۴۷, ۲۴۸, ۲۵۰, ۲۶۷, ۲۶۸, ۲۷۰, ۲۷۳, ۲۷۹, ۲۸۸, ۲۹۱, ۲۹۴, ۲۹۵, ۳۱۱, ۳۲۳, ۳۳۰, ۳۳۶, ۳۴۲
اشتغال کامل, ۱۲
اصلاحات ارضی, ۱۴۱, ۳۲۶, ۳۲۹, ۳۳۰
اصلاحات اقتصادی, ۳۰۷, ۳۰۸
اصول دیالکتیک, ۸۳
اطلاعات‌افزار, ۲۱۹
افلاطون, ۲۱۴
اقتصاد آموزش‌محور, ۱۸۲, ۱۸۳, ۱۹۸, ۱۹۹
اقتصاد باز, ۱۰۱, ۱۰۵, ۱۲۲, ۱۳۷, ۳۳۰
اقتصاد بسته, ۱۰۱, ۳۳۰
اقتصاد توسعه, ۲۲, ۷۰, ۲۴۳
اقتصاد دانش‌محور, ۱۸۲, ۱۸۴, ۲۰۲, ۲۰۳, ۲۰۴, ۲۰۵, ۲۰۶, ۲۰۷
اقتصاد سوسیالیستی, ۳۱۲
اقتصاد مختلط, ۲۶۱, ۲۶۹, ۲۸۰
اقتصاد نوین, ۱۸۲
انتقال تکنولوژی, ۲۱۸, ۲۲۸, ۲۲۹, ۲۳۱
انسان‌افزار, ۲۱۸
انقلاب سبز, ۳۹, ۱۲۲, ۱۴۱
انقلاب صنعتی, ۲۲, ۲۳, ۲۱۵, ۲۲۶
بازتوزیع درآمد, ۱۸۶, ۲۴۷, ۲۴۸
بازده نزولی سرمایه, ۱۷۳
بازرگانی, ۷۱, ۷۶, ۲۲۵, ۳۱۰, ۳۲۴
بانک جهانی, ۴۴, ۲۴۴, ۲۵۴, ۳۰۵
بخش صنعتی, ۷۱, ۹۶
برنامه‌ریزی اخباری, ۲۸۱, ۲۸۶
برنامه‌ریزی اقتصادی, ۳۱۱
برنامه‌ریزی بخشی, ۲۸۸
برنامه‌ریزی بین‌المللی, ۲۸۷
برنامه‌ریزی توسعه, ۲۶۱, ۲۸۹, ۲۹۰, ۲۹۲, ۲۹۳, ۲۹۴, ۳۵۵
برنامه‌ریزی جامع, ۲۷۹, ۲۹۰, ۲۹۱, ۲۹۲, ۲۹۳
برنامه‌ریزی سرمایه‌گذاری تلفیق شده دولتی, ۲۹۰
برنامه‌ریزی طرح, ۲۸۸, ۲۸۹
برنامه‌ریزی طرح‌های منفک, ۲۹۰
برنامه‌ریزی کلان, ۲۶۶, ۲۶۷, ۲۸۸

برنامه‌ریزی محلی, ۲۸۷
برنامه‌ریزی مختلط, ۲۸۱, ۲۸۶
برنامه‌ریزی ملی, ۲۸۷
برنامه‌ریزی منطقه‌ای, ۲۸۷
برنامه‌ریزی هسته‌های اصلی, ۲۹۰, ۲۹۲
بلوغ اقتصادی, ۹۹, ۱۰۲, ۱۰۴
بهره مالکانه, ۶۰, ۶۱
بهره‌وری سرمایه, ۴
بهره‌وری نیروی کار, ۵۶, ۵۷, ۵۸, ۲۴۰
بیع متقابل, ۲۳۱
پرسترویکا, ۲۷۰
پرهیز اخلاقی, ۷۰, ۸۱
پس‌انداز, ۴, ۵, ۱۱, ۱۲, ۲۸, ۳۶, ۴۰, ۵۸, ۵۹, ۶۶, ۶۷, ۶۸, ۶۹, ۷۳, ۷۴, ۱۰۰, ۱۲۶, ۱۲۸, ۱۳۰, ۱۶۲, ۱۶۳, ۱۶۴, ۱۶۵, ۱۶۶, ۱۶۸, ۱۷۱, ۲۴۷, ۲۶۳, ۲۶۴, ۲۸۰, ۲۸۵, ۳۰۴, ۳۰۵, ۳۰۸, ۳۰۹, ۳۱۷, ۳۲۱, ۳۲۴, ۳۳۰
پیشرفت فنی, ۱۶۰, ۱۶۱, ۱۶۳
پیشرفت فنی, ۱۷۰, ۱۷۲, ۱۷۳, ۱۹۴, ۲۰۱, ۲۰۲
پیشرفت‌های فنی, ۱۰۰, ۱۰۲, ۱۰۳, ۱۸۰, ۱۹۰, ۲۰۱, ۲۰۴, ۲۴۰
پیمان‌کاری, ۲۳۱
تجارت آزاد, ۶۹, ۲۷۰, ۳۲۸
تجارت الکترونیکی, ۳۲۳
تجارت خارجی, ۱۲, ۶۶, ۶۹, ۱۰۷, ۱۲۶, ۱۳۷, ۳۰۷, ۳۲۷, ۳۲۸, ۳۲۹, ۳۳۰, ۳۳۳
تحقیق و توسعه, ۱۸۲, ۲۰۴, ۲۰۵, ۲۰۷
تخصیص منابع, ۱۸۷, ۲۶۴, ۲۷۱, ۲۷۲, ۲۷۷, ۲۸۰, ۲۸۲, ۲۸۳, ۲۸۴
تراکم سرمایه, ۶۷, ۷۳, ۸۹
تز, ۸۳, ۸۴
تعدیل ساختاری, ۱۴۲, ۱۴۳, ۱۵۳
تغییرات ساختاری, ۱۳, ۱۵, ۱۲۲
تغییرات فنی, ۲۶
تقاضای مؤثر, ۱۰, ۷۳, ۷۵, ۷۶, ۷۷, ۷۸, ۸۱, ۲۴۰
تقسیم کار, ۴۳, ۷۵, ۷۶, ۸۶
تکنولوژی, ۴, ۷, ۸, ۱۴, ۱۵, ۱۶, ۲۲, ۲۸, ۳۸, ۴۳, ۶۸, ۷۰, ۷۴, ۷۵, ۷۷, ۷۹, ۸۵, ۸۹, ۹۱, ۹۳, ۱۲۸, ۱۳۷, ۱۳۸, ۱۴۴, ۱۴۹, ۱۷۰, ۲۱۲, ۲۱۳, ۲۱۵, ۲۱۶, ۲۱۷, ۲۱۸, ۲۱۹, ۲۲۰, ۲۲۱, ۲۲۲, ۲۲۳, ۲۲۴, ۲۲۶, ۲۲۷, ۲۲۸, ۲۲۹, ۲۳۰, ۲۳۱, ۲۳۹, ۳۰۵, ۳۰۶, ۳۲۴, ۳۳۳
تکنولوژی خنثی, ۲۲۱
تکنولوژی کاربر, ۲۲۱
تله مالتوس, ۷۹
تمرکز سرمایه, ۶۶, ۶۸, ۶۹, ۷۲, ۷۳, ۷۴, ۷۵, ۸۸
توزیع درآمد, ۲۹, ۳۷, ۴۸, ۶۴, ۷۶, ۹۳, ۲۳۸, ۲۳۹, ۲۴۰, ۲۴۱, ۲۴۲, ۲۴۳, ۲۴۴, ۲۴۷, ۲۵۰, ۲۵۱, ۲۵۳, ۲۵۴, ۲۵۵
توزیع عادلانه ثروت, ۷۵
توزیع عادلانه درآمد, ۱۰۷, ۱۳۰, ۲۳۸, ۲۳۹, ۲۴۱
توسعه اقتصادی, ۲, ۱۰, ۲۲, ۲۵, ۲۶, ۲۷, ۲۸, ۲۹, ۳۰, ۳۶, ۴۱, ۴۲, ۴۳, ۴۴, ۵۴, ۵۵, ۷۰, ۷۱, ۷۲, ۷۳, ۷۴, ۷۵, ۷۶, ۷۸, ۸۱, ۸۲, ۹۰, ۹۱, ۹۲, ۹۳, ۱۰۵, ۱۰۶, ۱۰۷, ۱۲۱, ۱۲۲, ۱۲۳, ۱۲۵, ۱۲۶, ۱۲۷, ۱۳۱, ۱۳۲, ۱۳۵, ۱۳۶, ۱۳۷, ۱۳۸, ۱۴۰, ۱۴۱, ۱۴۳, ۱۴۶, ۱۴۷, ۲۱۲, ۲۱۳, ۲۲۴, ۲۲۶, ۲۳۸, ۲۳۹, ۲۴۰, ۲۴۱, ۲۴۲, ۲۴۳, ۲۴۴, ۲۴۷, ۲۴۸, ۳۰۴, ۳۰۵, ۳۰۶, ۳۱۰, ۳۱۳, ۳۱۴, ۳۱۵, ۳۱۶, ۳۲۱, ۳۲۲, ۳۲۳, ۳۲۸, ۳۲۹, ۳۳۲, ۳۳۳, ۳۳۴
توسعه انسانی, ۲۹
توسعه پایدار, ۲۲, ۴۵, ۴۶, ۴۷
توسعه مبتنی بر دانایی, ۱۸۲
تولید ملی واقعی سرانه, ۳
تولید ناخالص داخلی, ۲۹, ۳۰, ۳۴
تولید ناخالص داخلی, ۳۴
تولید ناخالص داخلی, ۴۸
تولید ناخالص ملی, ۲, ۳, ۴, ۵, ۲۵, ۲۸, ۷۱, ۲۳۹, ۳۱۲, ۳۱۷, ۳۲۰, ۳۳۲, ۳۳۳
ثبات اقتصادی, ۲۶۱, ۲۷۳, ۲۷۹, ۲۹۴, ۳۳۰
ثبات قیمت‌ها, ۱۳۸, ۳۱۷, ۳۲۰
ثبات قیمت‌ها, ۲۷۹, ۳۳۲, ۳۴۰
ثروت, ۳۷, ۵۴, ۵۵, ۵۶, ۵۸, ۷۰, ۷۱, ۷۲, ۷۳, ۷۴, ۷۵, ۷۶, ۷۷, ۷۸, ۸۲, ۱۰۵, ۱۸۰, ۱۸۲, ۲۰۰, ۲۳۹, ۲۴۰, ۲۴۸, ۲۶۳, ۲۶۶, ۳۳۰, ۳۴۲

جمعیت, ۲, ۴, ۵, ۱۳, ۱۵, ۱۶, ۲۵, ۲۸, ۳۴, ۳۵, ۳۶, ۳۷, ۳۸, ۳۹, ۴۶, ۶۳, ۶۵, ۶۷, ۷۰, ۷۳, ۷۴, ۷۷, ۷۸, ۷۹, ۸۰, ۸۱, ۸۲, ۹۰, ۱۰۷, ۱۲۸, ۱۲۹, ۱۳۰, ۲۴۵, ۲۵۱, ۲۵۲, ۲۵۳, ۲۵۵, ۲۷۴, ۳۱۶, ۳۲۹
جنگ جهانی اول, ۲۶۶, ۲۶۷, ۲۶۸
جنگ جهانی دوم, ۱۶۷, ۱۸۰, ۲۶۸, ۲۶۹, ۲۸۹
خروشچف, ۲۷۰
خصوصی‌سازی, ۱۴۳, ۳۳۴, ۳۳۸
خوداتکایی, ۴۳, ۴۶
خودکفایی, ۱۳۹, ۱۴۱
خودگردانی, ۴۲
دام تعادل, ۷۹, ۱۲۷, ۱۲۸, ۱۲۹, ۱۳۰
دانش, ۷, ۱۴, ۲۷, ۹۱, ۱۰۶, ۱۴۶, ۱۴۹, ۱۸۱, ۱۸۲, ۱۸۳, ۱۸۴, ۱۸۵, ۱۸۶, ۱۸۷, ۱۸۸, ۱۹۰, ۱۹۱, ۱۹۲, ۱۹۶, ۱۹۷, ۱۹۸, ۱۹۹, ۲۰۰, ۲۰۱, ۲۰۲, ۲۰۳, ۲۰۴, ۲۰۵, ۲۰۶, ۲۰۷, ۲۱۲, ۲۱۳, ۲۱۴, ۲۱۵, ۲۱۶, ۲۱۹, ۲۲۳, ۲۲۴, ۲۲۵, ۲۲۹
دانش مدیریت, ۷, ۲۲۹
دایره فقر, ۱۲۳
درآمد سرانه, ۱۳, ۲۸, ۳۷, ۵۷, ۷۸, ۷۹, ۸۰, ۸۱, ۱۰۲, ۱۲۲, ۱۲۷, ۱۲۸, ۱۲۹, ۱۳۰, ۱۶۶, ۲۳۸, ۲۳۹, ۲۴۱, ۲۴۳, ۳۱۲, ۳۱۶, ۳۲۵, ۳۳۲, ۳۴۲
درآمد واقعی سرانه, ۲۵
دولت, ۲, ۶, ۹, ۱۰, ۱۱, ۱۲, ۳۶, ۳۸, ۳۹, ۴۴, ۴۵, ۵۶, ۶۸, ۸۷, ۹۳, ۹۹, ۱۰۷, ۱۲۲, ۱۲۴, ۱۲۵, ۱۳۰, ۱۳۳, ۱۳۵, ۱۳۶, ۱۳۹, ۱۴۱, ۱۴۲, ۱۴۳, ۱۹۴, ۲۰۵, ۲۰۶, ۲۰۷, ۲۲۸, ۲۳۹, ۲۴۷, ۲۴۸, ۲۴۹, ۲۵۰, ۲۶۰, ۲۶۱, ۲۶۲, ۲۶۳, ۲۶۴, ۲۶۶, ۲۶۷, ۲۶۸, ۲۷۱, ۲۷۵, ۲۷۶, ۲۷۹, ۲۸۰, ۲۸۱, ۲۸۲, ۲۸۳, ۲۸۴, ۲۸۵, ۲۸۷, ۲۸۸, ۳۰۵, ۳۰۶, ۳۰۷, ۳۰۸, ۳۰۹, ۳۱۰, ۳۱۱, ۳۱۲, ۳۱۳, ۳۱۴, ۳۱۵, ۳۱۶, ۳۱۷, ۳۱۸, ۳۱۹, ۳۲۰, ۳۲۲, ۳۲۳, ۳۲۴, ۳۲۵, ۳۲۶, ۳۲۷, ۳۳۰, ۳۳۲, ۳۳۳, ۳۳۴, ۳۳۵, ۳۳۶, ۳۳۸, ۳۴۰, ۳۴۱, ۳۴۲
دیالکتیک, ۸۴
رابیس, ۲۶۲, ۲۶۴
رابینسون, ۱۶۷
راگنار نورکس, ۱۲۵
رانت اقتصادی, ۶۳, ۶۷, ۲۴۷
رشد اقتصادی, ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶, ۷, ۸, ۹, ۱۰, ۱۱, ۱۲, ۱۳, ۱۴, ۱۶, ۲۵, ۲۶, ۳۵, ۵۴, ۶۶, ۶۷, ۶۹, ۷۲, ۷۴, ۷۷, ۷۸, ۹۰, ۱۰۵, ۱۴۱, ۱۴۷, ۱۴۸, ۲۱۲, ۲۱۳, ۲۲۵, ۲۳۸, ۲۳۹, ۲۴۰, ۲۴۱, ۲۴۲, ۲۴۴, ۲۴۵, ۲۴۸, ۳۰۴, ۳۰۵, ۳۰۸, ۳۰۹, ۳۱۱, ۳۱۳, ۳۱۵, ۳۱۶, ۳۱۷, ۳۱۸, ۳۱۹, ۳۲۰, ۳۲۱, ۳۲۹
رشد پایدار, ۱۶, ۱۳۹, ۱۴۷
رشد متوازن, ۱۲۲, ۱۲۳, ۱۲۵, ۱۲۷, ۱۳۰, ۱۳۱, ۱۳۵, ۱۳۶
رشد مدرن, ۲, ۱۳, ۱۴, ۱۵, ۱۶
رشد نامتوازن, ۱۲۲, ۱۲۷, ۱۳۰, ۱۳۱, ۱۳۴, ۱۳۵
رکود, ۴۱, ۶۶, ۶۸, ۷۶, ۹۰, ۱۰۶, ۱۲۳, ۱۴۰, ۳۱۰, ۳۱۳, ۳۱۹, ۳۲۰, ۳۳۳
رکود اقتصادی, ۴۱, ۶۶, ۶۸, ۷۶, ۳۱۰
رنسانس, ۲۲
روابط تولیدی, ۸۴, ۸۵, ۸۶
روزن اشتاین- رودن, ۱۲۳, ۱۲۴, ۱۲۵
روستو, ۵۵, ۹۸, ۹۹, ۱۰۰, ۱۰۱, ۱۰۳, ۱۰۴, ۱۳۱, ۲۴۰
ریچارد نلسون, ۱۲۷
ریکاردو, ۵۵, ۶۳, ۶۴, ۶۵, ۶۶, ۶۷, ۶۸, ۶۹, ۸۲, ۸۷, ۲۴۰
زوئیک, ۲۶۴
زیست‌محیطی, ۴۶, ۴۷, ۴۸, ۱۳۹, ۳۲۸
ژاپن, ۱۰, ۱۱, ۲۲, ۲۴, ۲۷, ۳۰, ۴۲, ۱۰۱, ۱۸۰, ۲۰۰, ۲۰۷, ۲۲۷, ۲۵۲, ۲۵۴, ۳۰۵, ۳۱۵, ۳۱۷, ۳۲۴, ۳۲۵, ۳۲۶, ۳۲۷
ساختار صنعتی, ۱۳۹, ۳۱۴, ۳۱۵
سازمان برنامه‌ریزی, ۲۷۲, ۲۷۳, ۲۷۴, ۲۷۷
سازمان ملل متحد, ۲۹, ۴۵, ۱۸۹, ۲۱۸, ۲۲۹, ۲۴۱, ۲۶۹
سازمان‌افزار, ۲۱۹
سرمایه انسانی, ۶, ۷, ۸, ۳۹, ۱۴۷, ۲۲۴, ۲۴۵, ۲۴۶, ۳۲۱, ۳۲۳, ۳۲۴
سرمایه ثابت, ۸۸, ۸۹, ۱۲۸
سرمایه متغیر, ۸۸, ۸۹
سرمایه‌اندوز, ۲۲۰

سرمایه‌گذاری, ۵۸, ۵۹, ۸۱, ۹۵, ۹۶, ۹۷, ۹۹, ۱۰۰, ۱۰۱, ۱۲۲, ۱۲۵, ۱۳۸, ۱۴۸, ۱۶۲, ۱۶۳, ۱۶۴, ۱۶۵, ۱۶۶, ۱۶۸, ۱۸۱, ۱۸۲, ۱۸۴, ۱۹۰, ۱۹۳, ۱۹۴, ۱۹۸, ۱۹۹, ۲۰۲, ۲۰۳, ۲۰۹, ۲۲۵, ۲۴۵, ۲۴۸, ۲۶۳, ۲۶۴, ۲۷۷, ۲۸۰, ۲۸۵, ۲۸۸, ۲۹۰, ۲۹۴, ۲۹۵, ۳۱۲, ۳۱۵, ۳۲۰, ۳۲۵, ۳۲۷, ۳۲۸, ۳۳۰, ۳۳۴, ۳۳۷, ۳۳۸, ۳۳۹, ۳۵۷
سرمایه‌گذاری خارجی, ۷۹, ۱۳۷, ۱۴۶, ۱۴۸, ۱۴۹, ۳۰۷, ۳۰۸, ۳۰۹, ۳۱۲, ۳۲۱, ۳۲۹
سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی, ۱۴۵, ۱۴۶, ۱۴۷, ۱۴۸, ۱۴۹, ۱۵۰, ۲۳۰
سرمایه‌های بالاسری جامعه, ۴, ۵, ۶, ۹
سود, ۲۳, ۲۴, ۵۹, ۶۰, ۶۳, ۶۴, ۶۵, ۶۶, ۶۷, ۶۸, ۶۹, ۷۳, ۷۴, ۸۶, ۸۷, ۸۸, ۸۹, ۹۳, ۹۶, ۹۷, ۱۲۵, ۱۳۷, ۱۴۵, ۱۴۸, ۱۴۹, ۲۰۳, ۲۳۰, ۲۴۰, ۲۴۴, ۲۴۸, ۲۵۰, ۲۵۱, ۳۰۷, ۳۱۱
سوسیالیسم, ۸۲, ۸۴, ۸۶, ۹۰
سوسیالیسم علمی, ۲۰۱
سولو, ۱۶۰, ۱۶۱, ۱۶۷, ۱۶۸, ۱۶۹, ۱۷۰, ۱۷۱, ۱۷۲, ۱۷۳, ۲۰۱, ۲۱۳, ۲۲۴
سیاست توسعه صادرات, ۱۴۱, ۳۲۷
سیاست جانشینی واردات, ۱۳۹, ۱۴۰, ۱۴۱, ۳۲۷
سیاست‌های توسعه اقتصادی, ۳۲۱, ۳۴۱
سیسموندی, ۸۲
شاخص توسعه, ۲۸, ۲۹, ۳۰
شاخص توسعه انسانی, ۲۸, ۲۹
شاخص کیفیت زندگی, ۲۸, ۲۹
شبکه‌های دانش, ۲۰۶
شومپیتر, ۵۵, ۹۰, ۹۱, ۹۳, ۹۴
شیوه تولید, ۸۴
صادرات, ۱۳, ۲۸, ۴۱, ۴۴, ۵۹, ۱۰۵, ۱۰۷, ۱۳۷, ۱۳۸, ۱۴۱, ۱۴۴, ۱۵۰, ۳۰۷, ۳۱۲, ۳۱۳, ۳۱۴, ۳۱۵, ۳۱۶, ۳۱۷, ۳۱۸, ۳۱۹, ۳۲۰, ۳۲۱, ۳۲۲, ۳۲۳, ۳۲۴, ۳۲۵, ۳۲۶, ۳۲۷, ۳۲۸, ۳۳۱, ۳۳۲, ۳۳۳, ۳۳۴, ۳۳۶, ۳۴۲
صرفه‌جویی‌های حاصل از مقیاس, ۴, ۶, ۷
صندوق بین‌المللی پول, ۴۴, ۱۰۷, ۱۴۲
ضریب جینی, ۲۵۱, ۲۵۳, ۲۵۴
عدالت اجتماعی, ۱۳۹, ۲۳۸, ۲۳۹, ۲۴۰, ۲۴۱, ۲۴۲, ۲۴۴
عدم کارایی, ۱۴۵, ۱۹۴, ۳۳۱
علم, ۲۲, ۲۷, ۵۵, ۱۲۱, ۱۳۱, ۱۳۷, ۱۸۰, ۱۸۶, ۱۹۰, ۲۰۶, ۲۱۲, ۲۱۳, ۲۱۴, ۲۱۵, ۲۱۶, ۲۱۷, ۲۲۰, ۲۲۵, ۲۴۰, ۲۴۹, ۲۶۶
فئودالیسم, ۸۴, ۸۵, ۸۶, ۹۰
فراگیری در حین عمل, ۲۰۶
فردریش‌لیست, ۲۰۰
فردینان زوئیک, ۲۶۲, ۲۶۴
فریدمان, ۲۶
فشار بزرگ, ۳۱۸
فن‌آوری, ۲۲, ۱۴۵, ۱۴۶, ۲۰۳, ۲۰۴, ۲۱۲, ۲۱۳, ۲۲۳, ۲۲۵, ۲۴۹, ۲۵۰, ۳۰۷, ۳۲۷, ۳۳۴
قانون بازده نزولی, ۲۵۱
کارآفرین, ۱۳۸
کاراندوز, ۸۹, ۲۲۰, ۲۲۱
کارایی, ۴, ۱۵, ۲۶, ۳۷, ۴۲, ۴۵, ۷۳, ۱۳۲, ۱۳۹, ۱۴۲, ۱۴۴, ۱۴۷, ۲۹۲, ۳۰۵, ۳۰۹, ۳۱۲, ۳۳۴
کالاهای سرمایه‌ای, ۵, ۶, ۹, ۲۳, ۲۴, ۳۷, ۱۳۸, ۱۴۰, ۱۴۱, ۲۷۴, ۳۱۸
کالاهای مصرفی, ۵, ۶, ۹, ۳۷, ۱۳۹, ۳۲۰
کالای سرمایه‌ای, ۱۵
کالای مصرفی, ۱۵
کالدور, ۲۴۱, ۲۴۲, ۲۴۴
کسر بودجه, ۱۲
کشورهای بیشتر توسعه‌یافته, ۲۸, ۳۰, ۳۴, ۳۵, ۳۸
کشورهای جنوب شرق آسیا, ۱۱, ۲۳۹, ۳۰۴, ۳۰۵
کشورهای درحال‌توسعه, ۹, ۱۰, ۱۲, ۱۴, ۲۴, ۲۷, ۲۹, ۴۳, ۷۱, ۷۴, ۷۸, ۸۱, ۱۰۵, ۱۰۶, ۱۰۷, ۱۲۱, ۱۲۲, ۱۲۸, ۱۳۱, ۱۳۲, ۱۳۵, ۱۳۶, ۱۳۷, ۱۳۹, ۱۴۰, ۱۴۳, ۱۴۶, ۱۴۷, ۱۴۸, ۲۲۵, ۲۲۶, ۲۲۷, ۲۳۰, ۲۳۹, ۲۴۱, ۲۴۲, ۲۴۳, ۲۵۲, ۳۰۴, ۳۰۷
کشورهای کمتر توسعه‌یافته, ۲۸, ۳۰, ۳۴, ۳۵, ۳۶, ۳۷, ۳۸, ۳۹, ۴۰, ۴۱, ۴۴
کلید در دست, ۲۳۱
کوزنتس, ۲, ۱۳, ۱۴, ۱۵, ۱۶, ۲۴۱, ۲۴۲, ۲۴۳, ۲۴۴
کیندل برگر, ۲۶, ۱۳۱
کینز, ۹

گورباچف, ۲۷۰
لوئیس, ۵۵, ۱۳۱, ۲۴۱
لوکاس, ۲۴۵, ۲۴۶
مائو, ۱۴۲, ۳۰۶, ۳۱۰, ۳۱۱
مائوتسی تونگ, ۳۰۹
ماتریالیسم, ۸۲, ۸۴
مارکس, ۵۵, ۸۲, ۸۴, ۸۵, ۸۶, ۸۷, ۸۸, ۸۹, ۹۰
مازداد تولید, ۷۴
ماشین‌افزار, ۲۱۸
مالتوس, ۳۴, ۶۹, ۷۰, ۷۱, ۷۲, ۷۳, ۷۵, ۷۶, ۷۷, ۷۸, ۷۹, ۸۰, ۸۱, ۱۲۷, ۲۴۰
مالکیت معنوی, ۲۲۷
مالیات, ۶۸, ۶۹, ۳۲۲
ماهاتیر محمد, ۳۳۸
مایکل تودارو, ۲۶۲, ۲۶۳
محیط زیست, ۲, ۸, ۴۵, ۴۶, ۷۷, ۱۵۰, ۲۱۷
مزد واقعی, ۶۷
مزیت نسبی, ۴۵, ۶۹, ۳۲۱, ۳۲۲
مشارکت عمومی, ۲۷۲, ۲۷۶, ۲۷۷
مصرف انبوه, ۹۹, ۱۰۲, ۱۰۳, ۱۰۴, ۲۴۱
مصرف‌کنندگان غیرمولد, ۷۶, ۷۷
مکتب کلاسیک, ۹, ۵۵, ۶۶, ۶۹, ۲۴۰
منابع طبیعی, ۴, ۶, ۲۸, ۴۳, ۴۶, ۴۸, ۲۱۵, ۲۱۹, ۲۳۰, ۲۳۲, ۳۲۱, ۳۲۹, ۳۳۲
منحنی امکانات تولید, ۳
منحنی لورنز, ۲۵۱, ۲۵۲, ۲۵۳, ۲۵۴
میردال, ۲۶, ۵۵, ۱۰۴, ۱۰۵, ۱۰۶, ۱۰۷, ۱۰۸, ۱۲۱, ۱۳۱, ۱۳۷
می‌یر, ۲۵
نئوکلاسیک, ۱۶۰, ۱۶۷, ۱۸۰, ۲۰۱, ۲۵۱
نابرابری درآمد, ۲۳۹, ۲۵۱, ۲۵۵
ناخالص ملی, ۴, ۵, ۴۸, ۷۱, ۳۱۳
نرخ استثمار, ۸۸
نرخ تعادلی رشد تولید ملی, ۱۶۲
نرخ رشد جمعیت, ۱۵, ۳۴, ۳۶, ۳۷, ۷۸, ۷۹, ۸۰, ۸۱, ۱۲۸, ۱۲۹, ۱۳۰
نوآوران, ۹۱, ۹۳, ۹۴, ۱۸۰, ۲۰۱, ۲۰۲
نوآوری, ۱۴, ۲۲, ۲۴, ۲۶, ۴۵, ۷۲, ۷۴, ۷۵, ۹۱, ۹۲, ۹۳, ۹۴, ۱۴۴, ۲۱۷
نوسانات اقتصادی, ۹۲, ۹۳
نیروی کار غیرمولد, ۵۶
نیروی کار مولد, ۵۶
هارود- دومار, ۱۶۰, ۱۶۱, ۱۶۲, ۱۶۳, ۱۶۵, ۱۶۶, ۱۶۷, ۱۷۰, ۱۷۱
هگل, ۸۲, ۸۳, ۲۰۰
یادگیری مستمر یا مادام‌العمر, ۱۸۳
یارانه, ۶, ۴۴, ۱۴۴, ۳۲۱, ۳۲۷